



دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز
 مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

روضهُ الْكِتاب وحدِيَّهُ الْأَلْيَاب

تأليف

أبو بكر بن الزكي المتقطب القوذيوى
الملقب بالصدر

به تصحیح و تحریشة
میر ودود سید یونسی

الانتشارات مؤسسة تاريخ و فرهنگ ایران - شماره ۱۳

سلسلة متون فارسی ، شماره ۲

حق چاپ و محفوظ است.

از این کتاب یک هزار نسخه در چاپخانه شفق تبریز به چاپ رسیده است.
فروردین ماه ۱۳۹۹ هجری شمسی

تدوین مجده وعه کاملی شامل تمام جهات وجواب فرهنگ و معارف ایرانی و کیفیت ظهور و نکامل تمدن و نشیب و فراز حیات قومی درمیهن باستانی ما و روش ساختن زوایای تاریخ این سرزمین کهنه سال آرزوی هر ایرانی و آرمان دوست داران ایران به شمار می‌رود. تأمین این منظور و نیل بدین هدف جز با فراهم آوردن موادی که تحقق این نیت را باسته است امکان پذیر نیست و هنگونه کوششی که در این زمینه براساس استفاده از مدارک مجلمل و مبهم و مواد ناقص به عمل بیاید رسا و افقی به مقصود لخواهد بود.

برای تدوین تاریخ کامل ایران به معنی وسیع آن - اعم از تاریخ سیاسی و اجتماعی و تاریخ تمدن و ادبیان و مذاهب و علوم و فنون و اقتصاد و جغرافیای تاریخی و همچنین تاریخ عمومی و تاریخ منطقه‌یی و محلی - مسلماً نمی‌توان به مدارک و اسناد و منابع تاریخی محض، به‌فرض دسترسی به‌همه آنها، اکتفا کرد بلکه پر از مشترکین و قابل اعتمادترین و موثق‌ترین مواد و مطالعه و مدارک را در این باره از خلال دواوین شعر و آثار ادبی و منابع و کتب صوفیه و تذکرها و افسانه‌ها و قصص و تمثیلات و داستانها و منظومه‌های عامیانه باید به دست آورد و آن کاه از پرتو تطبیق حاصل این استقراء با مواد موجود در کتابهای تاریخ و تبایح و قراین ناشی از کاوش‌های باستان‌شناسی طرح تاریخ کامل ایران را تهیه و تنظیم کرد.

در زمینه فرهنگ ایران نیز - که به‌طورکلی شامل زبان و ادبیات و لغت و فقه‌اللغه و زبان شناسی و لوجه شناسی و آثار و ادبیات عامیانه و فلسفه و عرفان و دیگر مظاهر و تجلیات ذوق و اندیشه ایرانی در ادوار باستان و میانه و جدید است - بیشتر و بیشتر از هر کارگردآوردن وطبع و نشر انتقادی مواد و مدارک ضرورت دارد و پس از این مرحله است که پژوهندگان و محققوان خواهند توانست بین‌بغذه خطاط و با کمال اطمینان در طریق جمع و تدوین فرهنگ ایران و تحقیق و تبیع درباره آن گامهای استوار بردارند.

مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران باسته به‌دانشکده‌ادبیات و علوم انسانی تبریز به‌اقتنای این ضرورت به‌وجود آمده و می‌کوشد تابخشی از این آرمان و جزئی از این نیت را از قوه بده فعل بیاورد و در حدود امکانات ناچیز خود وظیفه‌یی را که بر عهده دارد انجام بدهد. نشریات مؤسسه که تجلی کوش همکاران ما به‌شمار می‌رود در زمینه تاریخ و زبان و ادبیات و دیگر مظاهر فرهنگ و معارف ایرانی اعم از تأییف و تحقیق و تصحیح انتقادی متون نظم و نثر و ترجمه آثار و تالیفات مفید دیگران در سلسله‌های مخصوص انتشار می‌باید.

کتاب حاضر یعنی روضه‌الكتاب و حدیقة‌الاباب حاوی شصت و هشت نامه است که صدر قوینیوی شاگرد و تربیت‌یافته بدرالدین یحیی (که استاد ابن بی‌نیز بوده) به امر و صدور زمان خود (از حکومت ابا‌فاختان نائقراضن سلاجقة روم) نوشته. محرر این رسالات ابویکر بن‌الزکر کی المتطبب‌الفوینیوی الملقب بالصدر اگرچه در دانش پزشکی نیز دستی داشته ولی شغل اصلی وی کاتبی بوده است و چنانکه خود گوید امتنال اشارت دوستان را مسودات مراسلات که بحسب سوانع امور به حضرت مخدومان و دوستان ارسال می‌کرده و بیشتر آن موقوف بر اخوانیات است درسلک بیان کشیده.

این نامه‌ها مشحون از فواید ادبی و گاهی نیز متضمن نکات و فواید ناریخی و اشاراتی درباره رجال آن روزگار است. گذشته از این فواید چنانکه مصحح محترم در مقدمه می‌گوید «همیت عمده کتاب در این است که «نمونه مختصری از نفوذ و مقبولیت زبان فارسی در میان تمام ملل وابسته به ایران و اسلام در گوشی‌بی از قلمرو زبان فارسی (آسیای صغیر)» به شمار می‌رود.

در تصحیح متن کتاب از چهار نسخه، که یکی از آنها ظاهرآ نسخه دستنویس خود مؤلف است، استفاده شده و آقای میرودود سید یونسی در تصحیح متن و ذکر اختلاف نسخه‌ها کوشش و دقت ممکن‌را مبذول داشته‌اند، واگرچه در مقدمه و توضیحات پایان کتاب گاهی مسائل لازم متروک و مباحث زاید مذکور و در مواردی نفس تسامح مکمل عیب‌از‌روم مالایلزم است ولی توفيقی که در اساس کار یعنی ارائه متن کم غلط و قابل اعتمادی از کتاب به دست آمده عنزخواه حواشی مطلب می‌تواند باشد.

منوچهر مرتضوی

تبریز - فروردین ماه ۱۳۴۹ هجری شمسی

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
ه	دیباچه
ز	فهرست مطالب
یب	نشانه‌های اختصاری
یك-چهل و هفت	مقدمهٔ مصحح
یك	قلمرو زبان فارسی
دو	آسیای صغیر و زبان فارسی
بیست	مؤلف کتاب و زمان وی
بیست و سه	معلومات
بیست و چهار	مولد و محل اقامت
بیست و پنج	آثار دیگر مؤلف
سی و شش	لغات و اصطلاحات کهن
سی و شش	نسخه‌های مورد استفاده
چهل و چهار	روش تصحیح
۱	مقدمهٔ مؤلف
۷-۱۴۷	متن کتاب
۱	۱- این خدمت نزد مخدومی ارسال رفت که دیوان انشاء حضرت سلطنت شیدا الله ارکانها بر رأی متین و فکر دوربین وی تفویض افتاده بود
۷	۲- این تحییت به خدمت دوستی ارسال افتاد به جواب نامه‌ای که فرستاده بود و ذکر انهزام لشکر جمری لعین کرد
۱۰	

صفحة

موضوع

- ۳- این رساله به محروسهٔ قوئیهٔ حمیت‌عن‌الافات نزد جماعتی دوستان یگانه
۱۴ اصدار افتاد
- ۴- این بندگی به حضرت مولانا ملک‌الحكماء و الاطباء‌اکمل‌الدین ادام‌الله
۱۷ فضلہ تحریر افتاد
- ۵- این خدمت به حضرت خداوندم ملک‌الادباء و الفضلاء استاد‌الزمان فارس
۲۱ میدان علم‌البیان بدراالدین یحیی ...
- ۶- این نوشته نزد یکی از اهل حسد که از روی نادانی هذیانی چند از
۲۴ وی نقل‌کرده بودند تحریر افتاد
- ۷- این نوشته نزد دوستی ارسال افتاد که به سخن و شاه اصناف کرده بود و
۲۶ ضمیر میرش به‌واسطهٔ اباطیل حсад و اعداً تغیر پذیرفته
- ۸- این خدمت به حضرت خداوندم و استادم افضل المتأخرین بدراالدین
یحیی رحمة‌الله علیه در جواب مشرفه‌ای که نزد کاتب نوشته بود در
۲۸ باب تأخیر مکاتبات ...
- ۹- این تحيیت نزد جماعتی عزیزان از مقام غربت تحریر افتاد
- ۳۰ ۱۰- این تحيیت نزد امیر مرحوم شهید بهاء‌الدین امیر السواحل رحمة‌الله
۳۴ تحریر افتاد
- ۱۱- این تحيیت هم به خدمتش اصدار رفته بود در باب عزیزی که عزم
۳۷ حضرتش داشت
- ۱۲- این تهنیت به حضرت بزرگی اصدار افتاد در باب انهاام لشکر
۳۹ جمری‌لین و پراکنده گشتن جمیعت ترکان خوارج بی‌دین
- ۱۳- این تحيیت نزد مرحوم امیر ظهیر‌الدین بن بغضبن‌کنکری اصدار افتاد
۴۲ لمحوسهٔ قوئیه
- ۱۴- این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد و اورا به مجلس انس استدعا رفت
- ۴۵ ۱۵- این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد که شرط عیادت این ضعیف به
۴۷ جای نیاورده بود
- ۱۶- این خدمت نزد مرحوم امیر بهاء‌الدین ارسال رفته بود در باب تهنیت
۴۸ ولادت فرزندش ابراهیم انبیة‌الله نباتاً حستاً
- ۱۷- این خدمت هم به رسم تهنیت عید فطر به حضرتش ارسال رفته بود
۵۰ و درین شعر لزوم مالایلزم است
- ۱۸- هم از زبان خدمتش به بزرگی ارسال افتاد که نوشته‌ای فرستاده بود
۵۲ و از حادثه‌ای که از روزگار نه وی رسیده شکایت کرده

صفحه

موضوع

- ۱۹- این خدمت هم به حضرتش ارسال رفته بود در باب تهنيت ولایتی که
به ولی تعلق گرفت ۵۵
- ۲۰- این خدمت به حضرت خداوند گارم ولی الايادی سیدالامراء والافاضل
امیر نصرةالدین جزاهم الله خیراً فرستاده شد ۵۸
- ۲۱- این خدمت هم به حضرتش تحریر افتاد در باب وفات برادرش امیر
مرحوم شجاع الدین کنک رحمه الله ۶۰
- ۲۲- این خدمت هم به حضرتش تحریر افتاد در باب وفات برادر دیگر شریعت
شمس الدین قیصر بک اطاب الله ثراه ۶۴
- ۲۳- این خدمت هم به حضرتش ارسال رفت در باب شکایت از جماعتی که
با ایشان سلوک طریق موافقت روی نموده بود و افعال و اقوالشان
نامرضی یافته و صحبتیشان خار دیده دیده ۶۷
- ۲۴- این تحيیت نزد امیر سیف الدین اصدار افتاد در شفاعة شخصی که از
وی جریمه‌ای حادث شده بود و گناهی صادر گشته ۶۹
- ۲۵- این کلمه چند از زبان خدمتش نزد بزرگی تحریر افتاد در باب
شخصی که از ولی خونی صادر شده بود ۷۱
- ۲۶- این تحيیت هم بخدمتش ارسال رفت در تهنيت عید اضحی ۷۳
- ۲۷- این خدمت به حضرت خداوند ملک الاماجد والافاضل امیر نصرة الدین
رحمه الله اصدار افتاد از محروسة قونیه ۷۴
- ۲۸- این خدمت نزد برادر حقیقی و دوست یقینی مولانا شرف الدین خطاط
اصدار افتاد او را به مجلس انس استدعا رفت ۷۶
- ۲۹- این خدمت به حضرت خداوند ملک الحکما و رئیس الاطباء مولانا
اکمل الملة والدین رحمه الله اصدار افتاد ۷۷
- ۳۰- این خدمت هم به حضرتش اصدار افتاد از محروسة قیصریه ۸۰
- ۳۱- این خدمت به حضرت امیر محروم بهاء الدین ملک السواحل رحمه الله
ارسال رفت از محروسة قونیه ۸۲
- ۳۲- این خدمت به حضرت خداوند جامع المآثر والمناقب امیر نصرة الدین
رحمه الله ارسال افتاد به محروسة قیصریه ۸۶
- ۳۳- این رساله نزد دوستی به طریق نصیحت اصدار افتاد ۸۹
- ۳۴- این رساله در باب مناظره‌ای میان دل و دماغ تحریر افتاد ۹۶
- ۳۵- این خدمت به حضرت خداوند جامع المآثر ملک الاماجد والافاضل
امیر نصرة الدین رحمه الله ارسال افتاد در تهنيت شرب داروی مسهل ۱۰۱

صفحه	موضوع
۱۰۳	-۳۶- این تحييت نزد جماعت دوستان بهم حروسه قوئيه اصدار افتاد
۱۰۴	-۳۷- اين خدمت نزد مخدومي اصدار افتاد که از حضورش فرقت بي ارادت اتفاق افتاده بود
۱۰۷	-۴۸- اين خدمت به حضرت من حرم شهيد امير بهاءالدين تعمده الله بغير انه در باب شكر عيادتی که کاتب را فرموده بود اصدار افتاد
۱۰۸	-۳۹- اين خدمت به حضرت خداوندم ملك الاافتال بديع الدهر قريع المصر امير بدرالدين يحيى اطاب الله ثراه اصدار رفته بود
۱۱۱	-۴۰- اين تحييت به خدمت مخدومي ارسال افتاد در جواب مشوفه اي که فرستاده بود
۱۱۴	-۴۱- اين خدمت نزد مخدومي اصدار افتاد و او را به مجلس انس استدعا رفت
۱۱۶	-۴۲- اين خدمت نزد بزرگي اصدار افتاد که از سفری مناجمت فرموده بود
۱۱۹	-۴۳- اين خدمت درباب وفات بزرگي نزد مخدومي ارسال رفت
۱۲۱	-۴۴- اين خدمت از زبان شخصی نزد امير بهاءالدين اطاب الله ثراه اصدار افتاد
۱۲۳	-۴۵- اين خدمت با قصیده اي تازی تحرير افتاد که به حضرت خداوند گار اعظم دوران شمس الدولة والدين محمد بن محمد الجوني ايده الله دولته عريضه رود و بواسطه عارضه آن قصه در تعويق ماند
۱۲۵	-۴۶- اين رقمه را شبی از شبهای زمستان نزد دوستی اصدار افتاد و وی را به مجلس انس استدعا رفت
۱۲۶	-۴۷- اين رقمه نزد بزرگي در حق عزيزی تحرير افتاد
۱۲۷	-۴۸- اين رقمه درعيادت مخدومي تحرير افتاد
۱۲۸	-۴۹- اين رقمه نزد مخدومي در باب شفاعة شخصی اصدار افتاد
۱۲۹	-۵۰- اين رقمه نزد دوستی اصدار افتاد و او را به مجلس انس استدعا رفت
۱۳۱	-۵۱- اين رقمه نزد مخدومي ارسال افتاد که از وی منصبی گشوده بودند
۱۳۳	-۵۲- اين رقمه نزد مخدومي تحرير افتاد درباب تهنیت ولايتي که به خدمتش تعلق گرفته بود
۱۳۵	-۵۳- اين رقمه نزد بزرگي تحرير افتاد که از مناصب دنيا اعتراض کرده بود و به جانب لمعان بر ق معرفت راه حق متوجه گشته

صفحه

موضوع

۱۳۷	۵۴- این رقمه نزد دوستی ارسال افتاد که از وی نقلی کرده بودند
۱۳۹	۵۵- این رقمه نزد مخدومی که به واسطه قضیه‌ای روز چند محبوس بود اصدار رفت
۱۴۱	۵۶- این رقمه نزد مخدومی ارسال افتاد که از سفری که وی را اتفاق رفته بود بازسلامت مراجعت فرمود
۱۴۳	۵۷- این رقمه نزد دوستی ارسال رفت به استدعاء شراب
۱۴۴	۵۸- این رقمه نزد دوستی اصدار افتاد و از مشات طبع او التماش رفت
۱۴۵	۵۹- این رقمه نزد مخدومی اصدار افتاد در باب تهییت ولادت فرزندش
۱۴۹-۱۵۸	نامه‌ها و عنوان نامه‌ها که فقط در نسخه مؤلف و خارج از متن موجود بود
۱۵۱	۱- نسخة رقمه ارسلتها الى بعض الاكابر شکراً و اعتذاراً عن تأخير خدمته
۱۵۲	۲- این خدمت نزد بزرگی اصدار افتاد که از سفری مراجعت فرموده بود
۱۵۳	۳- و شرب مسهلا و کبتت اليه
۱۵۳	۴- ايضاً لكتاب الكتاب
۱۵۳	۵- ايضاً لمؤلفه ارسل الى بعض الاكابر و قد شرب مسهلا يعتذر عن تأخير خدمته بسبب مرض
۱۵۴	۶- این رساله نزد مولانا قاضی امام الدین رحمه الله ارسال افتاد در باب مردی که دعوی طب میکرد و از آن شعار خالی بود، و درهن کلمه‌ای ازین رساله لزوم میم است
۱۵۵	۷- برسبیل شکر به خدمت مخدومی تحریر افتاد
۱۵۶	۸- این ابیات را در اول نامه‌ای نیشتمن
۱۵۶	۹- این نامه نزد خداوندم امیر نصرة الدین رحمه الله ارسال افتاد در باب وفات فرزندم معصوم منفور عبدالرحیم اطاب الله ثراه
۱۵۹-۴۲۹	حوالی و تعلیقات
۴۳۱-۴۴۲	فهرست‌ها
۴۳۳	آیات قرآنی
۴۳۴	احادیث
۴۳۴	شعار عربی
۴۳۸	امثال عربی
۴۳۸	شعار فارسی

صفحه	موضوع
۴۴۱	امثال فارسی
۴۴۱	نام کسان
۴۴۲	نام جایها
۴۴۲	نام کتابها
۴۴۳	فهرست منابع مقدمه و حواشی
۴۵۵	غلط نامه

نشانه‌های اختصاری :

رك = رجوع کنید

ظ = ظاهراً

(ع) = عربی

(ف) = فارسی

قس = قیاس کنید

بنام خدا قلمر و زبان فارسی

بی‌گمان هر کس بخواهد در باره‌زبان و هنر و فرهنگ کهنسال ایران سخن‌گوید، باید از سرحدات فعلی که آفریده حوادث سیاسی و نظامی دو قرن اخیر است چشم بپوشد و ایران را به مفهوم واقعی و وسیع (نجد یافلات ایران) در نظر بگیرد.

این سرزمین پهناور و کهنسال که حد جنوبی آن دریای فارس و دریای عمان و حد شمالی آن انتهای دریای مازندران یا کسپین (قزوین) و رودخانه کورا و بیابان خوارزم و حد غربی آن کوههای زاگرس و حوزه اروندرود (دجله) و حد شرقی آن کوههای غربی دره سنند و جبال دامنه‌های غربی پامیر و حوزه آمویه دریا (جیحون) بود «۲۶۰۰۰۰۰» کیلومتر مربع وسعت داشت و دارای تمدن و فرهنگ دیرین والهای بخش تمدنی‌های وسیع و جدید بوده است.

گرچه هنوز وقتی از فلات ایران سخن گویند این سرزمین پهناور را در نظر نگیرند، ولی ناگفته نماند: کشور بزرگ هخامنشی در پیرون نجد ایران قرار داشت و از شمال به سرزمین ایسدن‌ها، ماسارت‌ها، دریاچه‌آرال، دریاچه کسپین، ماورای گرجستان، دریای سیاه و سرزمین سکاها و آکایترس‌ها

ومردمان سلتی و از شرق به دریای مغرب و از جنوب به دریای سرخ و کویر
عربستان و از غرب به کویر هند محدود میشد.

این کشور بزرگ از دیر زمانی تمدن و فرهنگ و زبان مشابهی داشت که بنام «زبان ایرانی» معروف و برای همه اقوام و سکنه بیشمار آن مفهوم بود؛ تاریخ زبان این سرزمین پهناور تا هفتصد سال پیش از میلاد مسیح روشن و در دست است.

فرزند اصیل زبان ایرانی زبان دری (فارسی نو) است که بعد از اسلام زبان رسمی قلمرو اسلامی بود و تا عهد حجاج بن یوسف ثقیفی تمام دفاتر دیوانی و مکاتبات دربار خلفا با این زبان نوشته میشد.

این کتاب نمونه مختصری از نفوذ و مقبولیت زبان فارسی در میان تمام ملل وابسته به ایران و اسلام در گوهای از قلمرو زبان فارسی (آسیای صغیر) است.

آسیای صغیر و زبان فارسی

در این گفتار از آثار زبان ایرانی و فارسی دری در آسیای صغیر که زادگاه کتاب حاضر است بین سالهای تحریر تا زمان حاضر بحث خواهد شد، چنانکه در سطور بعد خواهد آمد و از تاریخ تحریر نسخه اصلی به خط مؤلف روشن میشود روضه‌الكتاب اثری است از عهد سلاجقه‌روم و ایلخانان ایران. آثاری که موجود و در دسترس است نشان میدهد که زبان فارسی زبان رسمی تحریر و تکلم تمام نواحی آسیای صغیر بوده است.

حسین بن محمد بن علی جعفری رغدی معروف به ابن بی بی^۱ در تاریخ معروف خود (الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه) در شرح وقایع فتنه جُمری^۲ و حکومت چندروزه وی گوید: «روز دیگر جُمری را به آئین ورونق تمام با سرهنگان بسیار و چوکانداران بیشمار و جانداران آراسته و سلاحداران و جامه‌داران سوار گردانیدند و گرد شهر سیران کردند و بعد از نزول دیوان داشتند و فرمانها به هر طرفی به دعوت اصحاب مناصب و طرفداران ممالک انفاذ کردند و قرار نهادند که هیچ‌کس بعد ایام در دیوان و در گاه

۱ - در لغت‌نامه و تاریخ منوں تألیف مرحوم اقبال ص ۵۲۸ نام و نسب ابن بی بی «امیر ناصر الدین یحیی بن مجده الدین محمد ترجمان معروف به ابن بی بی» معرفی شده است در صورتیکه ابن بی بی در الاوامر العلائیه خود را به صراحت «حسین بن محمد بن علی جعفری رغدی» می‌نامد ر. ک. ص ۱۰ و نیز درص ۴۶ به قول خودش به مناسبتی از والد و والدهاش یاد کند و گوید: پدر بندۀ مجده الدین محمد ترجمان رحمة الله از سادات گور سرخ و معتبران گرگان بود و در وقتی که کمال الدین کامیار به سفارت پیش سلطان جلال الدین بردر «اختلاط» رسید تقوی و شهرت ومهارت والده بندۀ را در علم نجوم و صحت احکام وی را شنید در بازگشت به خدمت سلطان (علاء الدین کیقباد سلجوقی) تعریف والد و والده بندۀ را نمود و چون جلال الدین را بر در «آمد» از لشکر مغول نکبت رسید سلطان تفحص حال ایشان می‌کرد تا خبر یافت که بی بی منجمه و شوهرش به دمشق افتاده‌اند نزد ملک اشرف رسول فرستاد و به اعزاز واکرام پدر و مادر منا به ممالک روم آورد و معزز و مکرم داشت و چون در چندین حادثه احکام بی بی را مقرون به صحت دید بر احترامش افزود و پدرم مجده الدین را به مقام تصدی انشاء سلطنت ارتقاء داد و اذین تاریخ پدرم از اماء بزرگ روم و مورود اعتماد گردید و همواره در حضرت و سفر ملازم بود و به مأموریتهای بزرگ از قبیل رسالت بنداد و شام و خوارزمیان و علاء الدین نویسان اعزام گردید .

۲ - ر. ک. تاریخ ابن بی بی ص ۶۸۶ .

و بارگاه و مجلس و میدان جز به زبان ترکی سخن نگویند...» از این مطالب مستفاد میشود که نه تنها زبان رسمی محاوره و مکاتبه تمام آسیای صغیر در آن او ان فارسی دری بوده است بلکه از مردم عامی نا وزراء و سلاطین و شعراء و نویسندها با وجود اینکه اغلب ترکی زبان بودند انس والقى ناگستنی به زبان فارسی داشتند و با کمال رغبت و دلستگی آن را یاد میگرفتند و زبان مادری و ملی خود میدانستند و مکنونات خاطر خود را به فارسی بیان میکردند.

شایسته بنظر میرسد برای روشن شدن مطلب نمونه‌ای چند از اشعار فارسی ملوک و صدور و گویندگان آن دیار در ازمنه مختلف بنظر خواننده بر سد؛ سلطان عز الدین کیکاووس بن سلطان غیاث الدین آن گاه که از طرف برادرش علاء الدین کیقباد و هواداران وی در قصیریه محاصره شد چون با ظهیر الدین ایلی پروانه که مورد عنایت سلطان عز الدین و بارها مشمول عواطف ملوکانه عز الدین شده و رهین مراحم سلطان بود و در قبال این همه لطف و مهر راه جفا پیموده و به علاء الدین پیوسته و در محاصره شرکت کرده بود این رباعی لطیف را :

شمعم که، کنون در سر دل رفت تنم بی گریه شبی نگشت خندان دهنم
پروانه که گفت ، یار غار تو هنم او نیز رضا داد به گردن زدنم
بداهه بسرود و برسبیل شکایت و پنهانی به پروانه فرستاد و تصادف آموزن واقع شد
و پروانه هما نشب افواج خود را به کوچ فرمان داد و از محاصره صرف نظر نمود.
این رباعی را نیز در مرض فوت سروده است :

ما جهان را گذاشتیم و شدیم رنج بر دل بکاشتیم و شدیم
 پس ازین نوبت شما باشد نوبت خویش داشتیم و شدیم
 ر. ک. ص ۱۱۴ و ص ۱۱۹ الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه
 ترکیب بنده زیبا و شیوای آنی را نیز دختر حسام الدین سالار از
 موصل در تنهیت جلوس سلطان عزالدین کیکاووس فرستاده بود :

بس آه کزین سینه غم خوار برآمد تا طرّه آن طرّه طرّار برآمد
 در عشق هر آن کس که بدین کوی فروشد
 جانش به غم و حسرت و تیمار برآمد خوبان جهان را همه بازار شکستند
 آن روز که او مست به بازار برآمد شمشاد خجول شدچو زبستان زمانه
 آن قامت چون سرو سمن زار برآمد شد عارض زیباش گل باغ لطافت
 کان سو سن نورسته زکلزار برآمد زیرا که به یا ک غمزه او کار برآمد
 چون کوکبه شاه جهاندار برآمد ای ماه کنون دمده حسن تو بنشت
 شاهی به لطافت چو دم عیسی جان بخش
 جمشید دوم شاه جوان بخت جهان بخش

باری دگر از دست شدی باز کجا ؟
 با درد و نیازم که ز تو دور فقادم
 دم چند دهی ای بث دمساز کجا ؟
 تا دادمت ای دیده به صدق ناز کجا ؟
 کار که گرفتست ز تو ساز کجا ؟
 من پرده غم ساخته ام کز تو جدا ام
 جانم به لب است ای بت طناز کجا ؟
 گفتی زره طنز که جان تو بماناد

۱- طرّه : بعض اول : کرانه جامه و کرانه هر چیز و موی پیشانی و موی
 صف کرده بپیشانی و بریدگی در مقدم پیشانی دختر مانند نشان زیر تاج که گاهی
 آن را از رامک که بوی خوش است می سازند. در این بیت معنی اخیر منظور است.

یکبار برانداختم و کشیم از غم
ای دوست کش خانه بر انداز کجای ؟
اندر سر او نیست که دلدار تو باشد
باز آزرسش ایدل جانباز کجای ؟
شادی و طرب کن که جهان باز جوان شد
از عدل شهنشاه سرافراز کجای ؟

شاهنشه غازی شرف دوده آدم

آن کشن به سزا ملک جهان گشت مسلم

پیکان غم عشق تو تا برجکر افتاد
سر گشته دل غمکنم از پای در افتاد
بر روی توام یک نظر افتاد نهانی
صد واقعه سختم از آن یک نظر افتاد
راهی نه به پای تن رنجور من آمد
کاری نه به بازوی دل مختصر افتاد
بهر جکر تافته چشم زلب تو
یاقوت همی کرد طلب پر گهر افتاد
گفتم که فتادست بهدام این دل همسکین
فرمود که هم نیک فتادش اگر افتاد
جز در در تو نهیک فتادی دگرش نیست
آری همکرش بهره ز تو اینقدر افتاد
بیداد تو بر ما نرود چون سخن ما

شاهی که بدو گشت قوى ملت تازی

کارش همه جود و کرم و بنده نوازی

.....

در زیر نکین تو همه ملک جهان باد
ز احداث فالک ذات تو در ظل امان باد

در پرده سر ازلی هر چه نهانست

در آینه رأی منیر تو عیان باد

وین جلوه شینان که همه سالک راهند

پیوسته دعاهاي تو شان ورد زبان باد

وان کس که زبان جز به ثنای تو گشاید
در سینه او هر نفی نوک سنان باد

وان کس که نه بر دیده نهد نام تو، اورا
بر دهر ز ایام نه نام و نه نشان باد

هرجا که عنان پیچی بر طالع میمون
حکم تو روا گشته ز فرمان روان باد

چو نان چو دل خلق همیخواست چنانی
چو نان که دلت خواهد کار تو چنان باد

ر. ل. تاریخ ابن بی بی ص ۱۲۶-۱۲۲

این قصیده را نیز عمدۀ السادۀ نظام الدین احمد اوزنجانی روز مهفل
در مدیح سلطان انشاد کرد.

از رنگ برانگیختن غمزه جادو هرگز نشود شاد دل من زغم تو
حرزی خط خوب توام نیست درینجا کامن شدی آخر دلم از فتنه جادو

.....
خورشید جهان خسر و غالب که زرفعت برخاک نهد هه ز پی خدمت او رو

وز وصف جلال تو سخن یافته نیرو
ای دیده سخا از کف در بخش تورو نق

کز طبع بر آید سخن تازه و نیکو
از فر مدیح تو شناسم نه ز دانش

این تو من سر تیز پراندیشه بدخوا
همواره عنان داده به فرمان تو بادا

از خون بداندیش تو بروی زمین جو
از چشمۀ میناء حسام تو روان باد

1- این ترکیب بند را که نه بند و هفتاد و یک بیت است ابن بی بی قصیده
نامیده است.

گذشته ازین شعرای بسیاری به علت حسن استقبال حکمرانان و سلاطین روم و آسیای صغیر کربت غربت تحمل نموده و به دربار سلاطین روم (ترکیه حالية) روی آوردند و در دربار آنان تقرّب یافته و مدحها گفته و صله‌ها یافتد.

حامدی از جمله آن سخنوران است و چنانکه خود گوید:

«ظهور من به شهر اصفهان بود که او یک نیمة ملک جهان بود»
از اتراک اطراف اصفهان بود و با پدرش باصفهان آمد و در آن شهر
به کسب داشت پرداخت و در اندک زمان معلومات کافی کسب کرد، خود شاعر
در این باره چنین گوید:

در آنجا یافتم نشو و نمائی	چو اورا بود خوش آب و هوائی
نصیب بنده فن شاعری شد	چو طبع من سخن را مشتری شد
نبود آن روز ممدوحی سخن دان	ولی در جمله ملک صفاهان
وزین شهر پر آفت سر بدر کن	دلم میگفت هر ساعت سفر کن
دروهر گوشه‌ای مصریست جامع	که ملک حق تعالی هست واسع
گهرداری خریداری طلب کن	دین عالم برد یاری طلب کن
ولی بد پای بندم مهر یاران	مرا میل سفر میبود پنهان
فالک خاصیت خود کرد ظاهر	دراین اندیشه می‌بودم که آخر
.....
پریشان کرد جمع دوستان را	پریشان کرد جمع دوستان را
چو خویشم کردرس گردان درایام	مرا زانجا برون انداخت ناکام

عاقبت عزم سفر میکند و پس از سی سال سیر و گردش به روم وارد میشود
 شرح و تفصیل این سیر و سیاحت را خود شاعر چنین بیان کند :

سفر کردم چو در از قعر دریا تهادم رخ چو خور در کوه و صحراء
 چو پیک چرخ میرفتم شتابان کهی در بحر و گاهی در بیابان

 به هر شهری که بودم قرب سالی بدم در خدمت صاحب کمالی

 بکشتم مدتی در کوه و هامون بدیدم اکثری از ربع همسکون
 به امر حق پس از سی سال سیران بروم افتادم از تقیدیر یزدان
 در روم آوازه سخنداانی و ادب پروری سلطان (سلطان محمد فاتح)
 را میشنود و به سال ۸۶۵ به اسلامبول میرود و اولین قصيدة خود را به نام
 یکی از درباریان مقرّب و دستور سلطان (محمد پاشا) به مطلع :
 بهار است ای گل خندهان هشّرف باز بستان را
 که میبخشد هه رویت شرف خورشید تابان را
 میسراید و به واسطه پاشا از مقربین درگاه و شاعر مخصوص دربار میگردد،
 و پنج سال بعد در آن دیار زنی اختیار میکند و ثمرة این ازدواج دو فرزند
 است : فرزند او لش را محمد نامیده و خود در قصيدة مفصلی که در مدح
 سلطان محمد فاتح به مطلع :
 رخش در آینه حسن عکس خویش نمود
 هر آنکه دید جمالش نهاد سر به سجود
 سروده ولادت فرزندش را به شرح زیر به عرض سلطان میرساند :

زوادی عدم آمد بهسوی شهر وجود
 که سال هشتاد و هفتاد و پنج هجری بود
 به ساعتی فرح انگیز و طالع مسعود
 به سوی عالم ملک از قضای رب و دود
 ره دراز برای محبت پیمود
 که صیبت معدلت وجود شهر بارش نمود
 کمینه حامدی شاعر است واو محمود
 که مادحی دگر از نوبه ملک شاه افروز
 به اوج چرخ رسد با نگچنگ و ناله عود
 بدور معدلت خسروا مرآ پسری
 به عشر اول ماه جمادی الآخر
 زبرج خاکی من گشت اختی طالع
 مسافر یست رسیده ز عالم ملکوت
 زاوچ مر حلہ قدس هشت منزل و بیست
 ز راه دور به تمجیل میرسد گوئی
 درون گلشن مذاحی شه عالم
 ز شاه این نفس اسباب سورمیخواهد
 سزدگر از کرم شاه دین زکلبه من
 این پسر از علماء دین گردید و سالها امام یکی از مساجد معروف
 بورسا بوده است . پسر دوم حامدی ظاهرآ حمید نام داشت و از شعرای
 معروف زمان خود بود و بفرمان سلطان شاهنامه را به نظم ترکی درآورد .
 حامدی به فارسی و ترکی و عربی شعر می‌کفت و اغلب اشعارش بزبان فارسی
 است و جز چند نمونه از اشعار ترکی وی در دست نیست و از اشعار عربی
 در دیوانش هیچ نقل نشده ، این شاعر گرانمایه از خوشنویسان عصر خود
 نیز بود و دیوان خود را به خط زیبای خویش نوشته و در کتابخانه مخصوص
 سلطان در محل چشم‌گیری قرار داده بود و ازین‌رو نیز بیشتر مورد توجه
 سلطان واقع گردید . یکی از قصاید زیبای حامدی که بیشتر هورده توجه سلطان
 فرار گرفت قصیده‌ای است که در سال ۸۸۱ هـ . ق در شرح فتح شهر کفه به مطلع :
 ای ز فتح موکبت در چرخ از شادی فلک
 در همه حالی دعای جان تو ورد ملک

از ملک تا مژده فتحت شنیدست آفتاب

آمده در چرخ و میگوید که دام الملك لک

سروده است. این قصیده و قصاید و ترجیع بندهای دیگر حامدی موجب بذل توجه سلطان شد و را هدایا و صلهای بیشماری بخشید که از آن جمله بود دو غلام چالاک و خوبی و شاعر از راه نادانی و یا برای خوش آیند سلطان بعرض میرساند که اگر به جای این دو غلام بنده را دوگاو و مزرعه‌ای عطا میفرمودند تا گوشه‌ای اختیار کنم و به عبادت و دعاگوئی ذات عالی مشغول باشم بهتر و مناسب‌تر بود. این سخن سلطان را نسبت به شاعر بی‌میل و خشمگین میگرداند و دستور میدهد که شیخوخیت تربت سلطان مراد اول را در شهر بورسا اختیار کند و با مقرری اندکی امرار معاش نماید. شاعر به قبول این فرمان خرسند نبوده و نمیخواست به دوری از دربار سلطان تن دردهد ولی یکی از اطرافیان سلطان شاعر را از غصب پادشاه می‌ترساند و حامدی ناچار با این هنصب راضی و تا آخر عمر ملازم تربت سلطان می‌شود غیر از حامدی صدها شاعر سخنداں ملازم درگاه سلطان بودند، حامدی در این باره چنین گوید:

مرا سر تا به پا غرق نعم ساخت	قریب بیست سالم محترم ساخت
به نزد خلق با مقدار گشتم	خداآند زر و دینار گشتم
چو من ببل هزار ش مدح خوان بود	نه تنها با من این لطفش عیان بود
که از الطاف شه گشتم مغور	چنان هار از لطفش ساخت مسرور
که سلطان کرد فتح گفه و دشت	چو سال هشتصد و هشتاد و یک گشت
غلامان با ندیمان و حکیمان	همی بخشید آن شاه کریمان
فرامش کرد آن شاه زمانه	رهی را یک دو روزی در میانه

طلب کرد از شه عالم غلامی
که شهری را همی ارزید هر یک
عجب منصوبه^۱ کج باختم من
در آن درگه نمودم انساطی
عطافرماید آن فرخنده اختر
دهد تا من شوم گوشه نشینی
نشد از من بدان معنی پریشان
شهنشاه جهان را خوش نیامد
وزان درگاه غالی دور سازد
مرا شیخ مزار غازی خونکار
که شخصی از اکابر گفت با من
مکن رده رچه دادای مردد رویش
ولی میشد به گردون آه سردم^۲

برای من یکی از فرط خامی
شه دین دو غلام داد زیرک
چو قدر آن بتان نشناختم من
نکرده هیچ فکر و احتیاطی
که یعنی بنده را زانها نکوتر
و با خود جفت گاوی یا زمینی
دل سلطان که چون بحری است عمان
ولیکن آن سخن دلکش نیامد
رهی را خواست تا مهبور سازد
روانی ساخت آن شاه جهاندار
نمیکردم قبول آن پایه را من
که از قهر شه عالم بیندیش
ز ترس شاه منصب رد نگردم

یکی دیگر ازین شعر اکه دیوانش در اختیار نگارنده است و با
دیوان حامدی به مناسبت پانصد میان سال‌گذشت فاتح دراستانبول به طبع رسیده
«قبولی» است، محل و تاریخ تولد قبولی به درستی معلوم نیست ولی از قول
خودش که گوید :

در آن وقتی که این فرخنده دیوان
ز هجرت راست هشتصد بود و هشتاد

۱- منصوبه، شطرنج، بازی هفت از هفت بازی نرد. منصوبه باختن،
شطرنج باختن .

۲- ر. ل. دیوان حامدی چاپ استانبول، ص ۱۵ - ۱۰

گذشته سال عمرم سی و نه بود سرم از مدح شه برچرخ میسود
معلوم میشود در سال ۸۸۰ که به خدمت سلطان رسیده است ۳۹ سال
داشته پس تاریخ تولد شاعر (۸۴۱) خواهد بود .

قبولی از شعرای نامدار بارگاه سلطان محمد فاتح و معاصر و رقیب
حامدی و ساحلی بوده است . هنگام ورود بدربار سلطان از جانب وزراء و
امراء و صدور دربار که هر یک ادبی فاضل و در ادب فارسی استادی سخندان
و شعر شناس بودند از لحاظ قریحه وقدرت بیان و معلومات ادبی و بدیهه سرائی
مانند دیگر شاعر امتحان گردید و این امر واضح میگردد اند که شرط اصل
تقریب سلطان و حضور دربار دانستن زبان فارسی دری بود که زبان رسمی
ملی و دولتی به شمار میرفت .

«قبولی» این قصیده را به دستور سنان پاشا برای امتحان در جواب
قصیده خواجو که گوید :

الا ای جعد چین بر چین مشکین کمند افکن
کرفته آفتابت جیب و ماه و مشتری دامن^۱

در مدح سلطان محمد فاتح سروده است :

چو زلف و غمزه آن شوخ آهو چشم شیر افکن

ندیدم ترک وهندو را کمند انداز و ناوك زن

چو هندوئیست دولت یار یارب سنبيل زلفش

که با خورشید و مداد زهر سودست در گردن

فلک آئینه‌دار حسن آن مه شد که هر صبحی
کند آئینه خود را به خاک راه او روشن

.....

قبولی غزل را نیز نیک می‌سرود و ایات ذیل نمونه‌ای است از عزلیات‌وی:

مردم چشم ز اشک ما چرا درهم شود
کاشنایی را چو بیند آشنا بی غم شود

مردم خویندلان را لعل او جان میدهد

بر نیارد دم مسیح ار واقف این دم شود

چون کنم نسبت به ماه چارده روی ترا
زانکه‌ماه از چارده چون گشت افزون کم شود

سببل زلف تو خم از دانه دلهای ماست

خوشای کز دانه پر گردید آری خم شود

شد دل سنگینت از اشک قبولی پرغبار

زنگ بر آهن بلی دایم پدید ازنم شود

د. ک. دیوان قبولی چاپ استانبول ص ۴۱ و ۲۵۷

سلطان سلیمانی (۹۷۴-۹۲۶) خود از شعرای بنام فارسی‌گوی بود
و سلیمانی و سلیمانی تخلص می‌کرد و اشعار نفرز می‌سرود و به سبک قدمای شعر می‌گفت
و تتبیع شعر سخنوران گذشت‌مرا می‌کرد^۱; این غزل را به سبک حافظ سروده است:
تا خرقه و سجاده‌ام ارزد درمی چند خواهم طرف می‌کده در قرن قدمی چند

۱- دیوان فارسی سلطان سلیمان را دکتر پال هورن به فرمان امپراتور آلمان به سال ۱۹۰۴ میلادی بطریز بسیار نفوس و برای اهداء به سلطان عبدالحمید بچاپ رسانیده است. د. ک. (ح) از سعدی تا جامی ص ۱۵۳.

در خاطرت از دور بینی المی چند^۱
 چون نر گس آزاده چو بای درمی چند
 از عمر گرانمایه چو با قیست دمی چند
 حال دل عاشق سلیمی تو چه پرسی درمی کده با عشق و جنون منومی چند
 مولانا بهاء الدین علی^۲ که ادائی تخلص می کرد فتوحات سلطان سلیم
 را بفارسی و به بحر شاهنامه به نظم آورد و این بیت در وصف جنگ از آن
 منظومه است :

اجل ساقی و خون دل باده بود به هر گوشهاي مستى افتاده بود
 شکفت و مهتر از همه این مدارك دو ترجمه از مجالس النفائس
 امير عليشیر نواهي متولد ۱۷ رمضان ۸۹۴ هـ . ق و متوفى در ۱۲ جمادى الثانى
 ۹۰۶ هـ . ق است به فارسی که اصل آن به زبان ترکی جغناهی بوده است .
 ترجمة اول به نام لطایف نامه و مترجم آن فخری هراتی است که به نام
 شاه اسماعیل بن حیدر صفوی متولد ۸۹۲ هـ . ق و متوفی در ۹۳۰ هـ .
 در حدود ۹۲۸ هـ . ق ترجمه و اهداء شده است . مترجم سبب ترجمة کتاب را
 چنین بیان کند: «... اما به سبب آنکه بعضی اعژه و مخدایی که به عبارت
 ترکی اطلاع ندارند از لطافت امواج الفاظ آن دریای بداعی و عمق معانی
 آن محیط صنایع بهره نداشتند تأسف تمام دست میداد و مناسب آن میدید
 که این پرده را از پیش جمال آن دلفروز که چون ترک تاتار در مرتبه ترکی
 بردهدار مانده بردارد و آن صورت زیبا را که تحریر خامه بداعی نگار

۱ - در نسخه تهران، گر خاطرت از دور بیند المی چند .

۲ - در نسخه تهران ، مولانا بهاء الدین ادائی .

خیال است بی‌حجای به نظر اهل فضیلت و کمال درآورد ...»

ترجمه^۱ دوم از شاه محمد قزوینی معروف به حکیم است بین سالهای ۹۲۷-۹۲۹ که بنام دشمن ورقیب شاه اسماعیل صفوی یعنی سلطان سلیمان خان بن سلطان بازید و بهمان سبب هورد دست آویز مترجم اول ترجمه شده است؛ شاه محمد درفصلی که مانند مترجم اول برگات افزوده و آن را بهشت بهشت تقسیم نموده است، در روضه دوم از بهشت هشتم که مخصوص شعرای دربار سلطان سلیمان خان است پس از ذکر اشعار سلطان از هشتاد و دونفر شاعر نام می‌برد که در دربار سلطان بودند و جملگی به فارسی شعر میسر و دند.

د. ل. ترجمه‌های مجالس النفائس چاپ تهران به همت و تصحیح علی اصغر حکمت.

از جمله کتبی هم که به نثر در آن سرزین اوشته شده کتب :

۱- الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه معروف به تاریخ ابن بی بی.

۲- فیه ما فيه مولانا جلال الدین رومی.

۳- مرصاد العباد ابوبکر عبدالله بن محمد بن شاه او رالاسدی معروف

به شیخ نجم الدین رازی متوفی در ۶۵۴ھ. ق که به ۶۲۰ھ. ق در شهر سیواس اوشته شده است.

۴- روضة العقول تأليف محمد بن غازی الملاطیوی را که تحریر دیگری

است از مرزا بن نامه و فقط باب اول آن به تصحیح هائزی ماسه درباری چاپ شده است میتوان نام برد. و چون این نسخه چاپی نیز نایاب بود لذا سطوری چند از مقدمه آن در زیر نقل میگردد:

«باب الملک و اولاده»

[آورده‌اند که در مازندران ملکی بود بارائی ساطع و فطنتی رایع زبانی به صدق متحلّی و خاطری به نور تأیید الهی متجلی با فضلی شامل و شجاعتی کامل او را شش پسر بود هریک به فنون فضایل موشّح و به حسن شمايل مرشح آثار نجابت بر نواصی ایشان ظاهر و دست جهالت از دامن کفایت ایشان قاصر جمله غیوث جدب ولیوت حرب

« مضارع »

Shiran Margzad و Diliran Karzar مردان روزگار و کریمان روزگار
 اذار کبوزادوا المراكب بهجهة وان جاسوا کانوا صدور المجالس]

گذشته از نامه‌های اخوانی و دیوانی آن دیار نامه‌های سلاطین و امرای خارجی نیز که با سلاطین و امراء اسلامی مکاتبه داشتند به فارسی نوشته میشد؛ نامهٔ ذیل را ملکهٔ ابخاز^۱ به وسیلهٔ صلاح الدین ارسال داشته است:

«سوگند نامهٔ ابخازی از انشاء عمام الدین اصفهانی که صلاح الدین فرستاده بود. بسم الاب والابن وروح القدس الواحد؛ این عهد یست که می‌کنیم و می‌شافیست که می‌بیوندیم من که «تامار» دختر «گیورکی» ام و می‌گوییم به ذات و نفس پاک‌خداوند بدان خدا که موصوفست به سه‌اقنوم اب وابن وروح القدس و به حق آن ساعت که کلمهٔ لا هوت به ناسوت پیوست و به حق آن صفت که مریم تن گرفت و به حق آن که پذیرای صفت قدم شد و به حق مسیح و سخن او در مهد و به حق مریم و روزه او در آن عهد و به حق طهارت و شرم مریم و به حق انجیل و تورات و زبور که کلام خدادست و بر مسیح و کلیم و داود

۱- از شهرهای مرکزی گرجستان و پایتخت آن کشور در عهد سلاجقة روم.

علیهم السلام نازل شد و به حق حواری و جمهور اختیار انصاری و به حق صلیب
صلیوت و جمیعوت لاهوت و ناسوت که ازین روز و ازین ساعت و هو
الخمیس السادس عشر من شهر جمادی الاول سنہ کذی بافلان بن فلان صافی
نیت و پاکیزه عقیدت باشم با دوست او دوست باشم و با دشمن او دشمن باشم
تا زندگان و هرگز قصد فلان شهر و ولایت و قلاع آن نکم ...»

ر. ل. منشآت‌السلطین نسخه‌منحصر به‌فرد از کتب جناب آقای حاج

حسین نجف‌آبادی

این سوگند نامه را نیز . امراء سلطان غیاث الدین کی خسر و درباره
وفاداری به سلطان و پذیرفتن پسرش علاء الدین کی قباد ثانی را بدولی‌عهدی
نوشته‌اند :

«سوگند نامه به نام ملک اسلام

قال الله تبارك و تعالى و هو اصدق القائلين : يا ايها الذين آمنوا
اوْفُوا بِالْعَهْدِ . وقال عز وجل ايضا : و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتكم و قال
ايضاً عز وجل : و اوفوا بالله العهد كان مسؤولا ؛

این عهديست که می‌کنیم و سوگندیست که می‌خوریم و می‌ثاقیست که
می‌بندیم به نیت صافی و اعتقاد خالص و تنهی و عقلی کامل که با دوستان خدا یگان
جهان خلد الله سلطانه دوست باشیم و با دشمنانش دشمن و هرچه تعلق به
مصلحت و مفسدت ملک و مملکت سلطان عالم باز گردد عرضه داریم و بدانچه
فرماید منقاد امر و نهیش باشیم و در دفع دشمن وسع طاقت خود بذل کنیم
و بر آن باشیم کی شوند خواه از اطراف و اکناف محروس زایل گردد و
هنگام مباربه و مقاتله در معركه مخدول روی نگردانیم و در مصلحت ملک
و دولت پادشاه عالم کوشیم و هر قولی و فعلی که ضرر آن به دولت قاهره و

هملنك ا او رجوع كند. محرك ومتوجه باشيم والله والله بالله الطالب.
الغالب الضار النافع المدرك المهاجم الحق الذى لا يموت كى جنين و بعد
متاعت ومطاوعت و عبوديت وجانسپاري به مال ونفس قايمقام و ولی عهد
ملک معظم علاع الدوّلة والدین کيقبادر دانيم وشناسيم وبنديکي اورا از جمله
فرایض و لوازم شمریم و از ربهه طاعت او تمدد و سرکشی نکنیم ...
ر. ل. منشآت السلاطین .

در خاتمه باید گفت نفوذ و مقبولیت زبان فارسی در زادگاه
روضه الكتاب (آسیای صغیر) به حدی بود که تبحیر در این زبان های مُسر بلندی
و تفاخر به همگنان بشمار میرفت و اساتید بزرگ با تفدن در زبان فارسی
و نوشن نامه ها وقطعاً بفارسی در سره استادی و برتری خود را به‌أهل فضل
نشان میدادند ، نامه مندرج در ذیر یکی از نامه های دوستانه است که
بدرالدین یحیی استاد وهری ابن بی بی و صدر قونیوی به فارسی سره و به
یکی از دوستان دانشمند خود نوشته است :

« نوعی دیگر نامه پارسی محضر^۱

سزاوار خدای بخشایش است .

زندگانی خداوند ارجمند، کشورگشای دشمن‌بند، داد ده بزرگوار،
راد دل هوشیار ، یگانه روزگار سایه آفریدگار ، سرفراز درویش نواز ،
پایمرد آز ونیاز ، جونمای گندم فروش نیکوکردار بدیارپوش ، آفتاب‌گیته
افروز ، دوست‌ساز دشمن سوزاختر^۲ سپهر مهتری ، گوهه دریای سروری ، جمشید

۱- از بدرالدین یحیی دو نامه به فارسی سره در منشآت السلاطین آمده و
سطور مندرج در متن نامه دوم ازو است .

جهان داش، خورشید آسمان بخشش فلان الدین دراز باد در سوری و پیروزی و کامرانی و بیرونی و شادمانی و ساختگی کارهای دو جهان نهال بلندیش با رور و آفتاب ارجمندیش سایه‌گستر خدای پاکش در همه کارها یار و از همه بدیها نگاهدار - تا کور شود هر آنکه نتواند دید - صد هزاران درود و آفرین از دلی پاک وسینه بی خاشاک می‌فرستم و دست به دامن آرزومندی باز می‌زنم - کان ره نه بپای چون منی یافته‌اند - این بندگی هفتم ماه آبان از شهر همدان نوشته شد از سر شادی و آسایش و آزادی و آرایش، گردون تند رام و گردش روزگار به کام، همواره دل و درون پراوز یافت بندگی خداوند کمر بسته‌اند و تن و جان بر سر زانو بدان امید نشسته چشم داشت بود کی کوشه‌ای ازین بکار خدمتکار باز دارد و این‌کهتر را از کوشة اندیشه فرو نگذارد چه مردم سخنور و هنرپرور را پناه و تکیه‌گاه در زمانه آستانه آسمان شکوه خداوند است؛ و «تا باد چنین باد».

مؤلف کتاب و زمان وی

اطلاعات کافی از نام و نسب و زندگانی و تاریخ تولد و فوت مؤلف در دست نیست ، جز اینکه در مقدمه کتاب خود را «ابوبکر بن الزکی» المتطلب القوئی ملقب به صدر» مینامد .

« حاجی خلیفه» نیز در «کشف الظنون» راجع به مؤلف و کتاب وی گوید: «روضه‌الكتاب و حدیقة‌الابلاب - فارسی فی الائمه لابی بکر ابن...المطلب^۱ القوئی الملقب بالصدر الم توفی سنة ۷۹۴ اربع و تسعین و سبعمائه»

۱- ر. ک. کشف الظنون چاپ افت از روی چاپ دوم اسلامبول ج ۱ ص ۹۳۲ و چاپ اول ج ۱ ص ۵۸۷ که به سال ۱۳۱۰ هـ در اسلامبول چاپ شده است.

از قرائن معلوم میشود که حاج خلیفه نسخه کتاب را ندیده وظاهرآ ذکر نام کتاب و تاریخ فوت مؤلف منقول از مدرکی دیگر است، زیرا گذشته از این که برابر مرسوم خود و همانند آن که کتابهای دیگر را یاد کرده آغاز «روضۃ الکتاب» را نقل نکرده مؤلف را نیز بدون ذکر نام پدر و به عنوان «ابوبکر بن المتطبب...» مینامد، در چاپ دوم چون ناشر و یا مصحح متوجه شده که «متطبب» امکان ندارد نام شخصی باشد لذا جای نام پدر را - چنانکه در بالا نقل شد - چند نقطه قرار داده است، در صورتیکه اگر یکی از چهار نسخه مورد استفاده نگارنده و یا نسخه دیگری را دیده بود بدون تردید نام مؤلف را به طور کامل و با قيد نام پدرش - چنانکه خود صدر در مقدمه به صراحت ضبط کرده است - مینوشت و تاریخ فوت (۷۹۴ هـ. ق) را که بدون هیچ شبیه اشتباه و غلط است نقل نمیکرد.

آنچه مسلم است صدر در (۶۷۷ هـ. ق) که تاریخ تحریر نسخه دستی خود اوست مردی کامل بوده ، زیرا ضمن یکی از نامههای همین کتاب به توبه و کناره‌گیری از مشاغل دولتی و گوششینی خود و توجه به امر آخرت اشاره میکند که تصمیم به این امر مناسب حال مردان کمتر از چهل و پنجاه ساله نیست ، پس خلاف طبیعت است که مردی کامل تا سال (۷۹۴ هـ. ق) اعنى (۱۱۷) سال بعد از تاریخ تحریر نسخه دستی خود زنده مانده باشد،

۱- این نامه به عنوان «امیر بهاء الدین ملک السواحل» نوشته شده است .
 ر. ل. ص. ۸۵-۸۲- مخفی نامند امیر بهاء الدین در فتنه جمری و به سال ۷۶۶ هـ. ق در قونیه بقتل رسیده است و این نامه باید سالها پیش از آن تاریخ نوشته شده باشد زیرا نامه از قونیه به محل امارت ملک السواحل نوشته شده است و در موقع تحریر نامه امیر در قونیه نبوده و فتنه‌ای وجود نداشته است .

گذشته ازین صدر دو تهییت نامه درمورد دفع فتنه جمری به دولستان خود^۱ وهمچنین قصیده عربی موشح ۷۴ بیتی به صاحب شمس الدین محمد بن محمد^۲ جوینی- که از طرف ایلخان بزرگ‌امامور دفع فتنه محمد بیک فرمان و جمری شده بود- نوشته وارسال داشته است، وبرا بر نوشته ابن‌بی‌بی در الاوامر العلائیه؛ سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلچ ارسلان روز پنجم شنبه هفدهم محرم سنه ست وسبعين وستماهه و درست یک‌صد و هیجده سال پیش از تاریخ فوتی که حاجی خلیفه برای صدر مؤلف روضه‌الكتاب یاد می‌کند، لشکر جمری را شکست داد و روز بعد (روز جمعه هفدهم محرم همان سال) خود جمری دستگیر و به فرمان سلطان غیاث الدین کشته شد^۳.

باتوجه به این مطالب قادرست بودن تاریخ وفات مذکور در کشف الظنون مسلم می‌گردد.

ولی بدرستی مشخص و معلوم نمی‌شود که صدر تاچه زمان زنده بوده و چه وقت فوت نموده است.

در میان یادداشت‌هایی که صدر بعدها به نسخه دستی خود افزوده مرثیه‌ای در حق امرای روم که تاریخ ۶۷۷ هـ. ق در آغاز آن مسطور است و نیز همان قصیده عربی مذکور در بالا و موشح به دعای شمس الدین محمد جوینی صاحب‌دیوان مقتول به سال ۶۸۳ هـ. ق دیده هیشود که در عنوان آن از صاحب‌دیوان با لفظ «رحمه‌الله علیه» یادشده است، این قرینه نشان میدهد که صدر حدّاً قل تا سال ۶۸۳ هـ. ق در قید حیات بوده و شاید چند سال بعد

۱- ر. ک. ص ۱۰ و ۳۹ متن کتاب.

۲ و ۳- ر. ک. تاریخ ابن‌بی‌بی چاپ عکسی ص ۷۲۷-۷۲۸

از آن و در بین سالهای ۶۹۰-۶۸۳ از جهان خاکی رخت بر بسته است.

معلومات

صدر در نامه‌ای که به امام الدین قاضی نوشته^۱ و از کشف‌مایه‌دانش شخصی که اورا «متطبب مستعرب» مینامد قاضی را مستحضر میدارد، گوید: وی را در معرض آزمایش قراردادم و از بی‌خبری و سطحی بودن دانش پزشکی وی خبردار شدم و نیز در نامه‌ای که به امیر نصرة الدین نوشته و هر ک پسر خود عبدالرحیم را به وی خبر میدهد^۲ به صراحت از معالجه و مداوای فرزند خود سخن میراند و می‌گوید که جهتی تعدد قابلیت مزاج فرزندش معالجه مشمر ثمر نگردید، رساله «مناظره میان دل و دماغ»^۳ نیز به اطلاعات پزشکی وی گواهی گویند، ولی در مقدمه کتاب جائی که از تحصیلات و هر ادب دانش خود سخن راند و گوید: «برخی از ایام زندگانی خویش به تحصیل کتب عربیت صرف کرده بودم و گرد ترسلات نازی و پارسی و اشعار و لطایف و نکت و نوادر ملح فضایی هاضم اطاب الله ثراهم برآمده و به خدمت استادان آن فن زانو زده ... و در آن باب استعدادی هرچه تمامتر حاصل کرده ... خصوصاً به حضرت خداوندم و استادم ... بدر الدین یعیی^۴ ...» خود را به صراحت تلمیذ و تربیت یافته بدر الدین یعیی - که استاد ابن بیجی نیز بوده است - مینامد و آثار مهم بازمانده از وی نیز مکاتبات و اشعار فارسی و عربی است.

قرائن نشان میدهد که شغل اصلی وی کاتبی و در اوایل از منشیان

۱- ر. ک. ص ۱۵۴ متن ۲- ر. ک. ص ۱۵۸-۱۵۶

۳- ر. ک. ص ۹۶ ۴- ر. ک. ص ۵-۴

زیردست بدرالدین یحیی بوده و برخی از نامه‌های بدرالدین با مرآ و اشخاص
بانشای وی نوشته شده است و بعد مدتی در خدمت بهاءالدین امیرالسواحل
بسر برده^۱ و نامه‌هایی از زبان وی به اشخاص نوشته^۲ و نیز ضمن نامه تهنیت
«تعلق ولایتی»^۳ به آن امیر درخواست تغییر شغل و ترفیع منصبی نموده که
مستلزم دوری از حضور امیر نامبرده بوده و ظاهراً تقاضای هزبور پذیرفته
نیز شده است.

مولد و محل اقامات

در مقدمه کتاب صدر خود را قونیوی^۴ مینامد، ظاهراً در آن شهر
چشم به جهان گشوده و در همانجا نشو و نما کرده و صاحب شغلی نیز گردیده
واز همانولایت نامه‌هایی به امیر نصرةالدین و امیر بهاءالدین^۵ نوشته است.
ولی در ایام اشتغال بیشتر اوقات زندگی خود را در مسافت و گردش سپری
کرده، ضمن نامه‌هایش از غربت و دوری یاران موافق و معاشرت با اشخاص
نامتناسب^۶ شکایت دارد و دیدار دوستان را آرزو میکند^۷، وقتی ازاوقات به
قراحصار میرسد^۸ و از آنجا نامه‌ای به امیر نصرةالدین نوشته و بعد برای
دیدار امیر نامبرده به قیصریه رفته و مدتی نیز در خدمت وی بسر میبرد و از
آنجا نامه‌ای به اکمل الدین طبیب نوشته است^۹، در اوخر عمر از مشاغل دیوانی

۱ - ر. ک. نامه ۳۷ ص ۱۰۷ و نامه ۱۸ ص ۵۴-۵۲

۲ - ر. ک. نامه ۱۹ ص ۵۷-۵۵

۳ - ر. ک. نامه ۳۰ ص ۷۴ و نامه ۲۶ ص ۸۲

۴ - ر. ک. نامه ۲۲ ص ۶۹-۶۷

۵ - ر. ک. نامه ۳۵ ص ۳۰-۳۳ و نامه ۱۰۴ ص ۱۰۳-۱۰۲

۶ - ر. ک. نامه ۲۰ ص ۵۸

۷ - ر. ک. نامه ۲۹ ص ۸۰

دست شسته و در زادگاه خود «قونیه» به کنج قناعت نشسته و به سیر و سلوک پرداخته است^۱ لیکن معلوم نیست با وجود اینکه از معاصرین «مولانا جلال الدین رومی» نام می‌برد و با «اکمل الدین» طبیب و معالج و مرید «مولانا» مکاتبه و مصاحبت دارد چرا از شعر «مولانا» و شخص شخیص وی نامی نبرده و معتمای لاینچلی بوجود آورده است.

آثار دیگر مؤلف

آثار بازمانده وقابل ذکر صدر عبارتند از :

الف : «ریحانة الكتاب فی رسائل الاصحاب»^۲ این کتاب چنانکه از نامش بیدامت ، نامه‌هایی است از اشخاص متفرقه ولی جز تشابه نام با «روضۃ الكتاب» و نسبت مبهم از جانب کاتب نامعلوم و با خطی مقاییر خط متن کتاب به عبارت «هذا ریحانة الكتاب فی رسائل الاصحاب لصدرالدین القنوی» در سراسر کتاب نشان و مدرکی وجود ندارد که این نسبت را تأیید نماید و چون مقدمات چاپ این کتاب نیز از هر حیث فراهم گردیده و بلا فاصله پس از انتشار «روضۃ الكتاب» به چاپ خواهد رسید و در مقدمه در مورد صحّت و سقم انتساب آن به صدر قونیوی بحثی کافی شده است لذا بیش ازین توضیح را هوردنی نیست .

۱- ر. ک. نامه ۳۰ ص ۸۶-۸۲

۲- به این نام کتابی در مراجع کتاب‌شناسی یاد نشده ، اسماعیل پاشا در «ایضاح المکنون» کتابی به شرح «ریحانة الكتاب و تحفۃ المنتاب فی تراجم الادباء والفصحاء والكتاب لابن عبدالله لسان الدین ابن الخطیب محمد...» ذکر می‌کند ولی ظ، کتابی دیگر است. ر. ک. ایضاح المکنون ج ۱ ص ۵۰۶

ب : آثار وابيات متفرقه بشرح آنی :

۱ - قصيدة عربی موشحی است در مدح شمس الدین محمد بن محمد جوینی صاحب دیوان که از مجموع حروف اول هر بیت عبارت «هذا دعاء المولی المالک الصاحب المعظم شمس الدین والدین محمد بن محمد ابدالله دولته» ترکیب هیبا بد، ابیات زیر از آن قصیده است :

هذا العقیق و هذه الجر عاء^۱
فی جانبیها روضة غناء
ذاب الندى خلل الشقيق كانه
فی جام يأوت يدار الماء
امواهها فضیة و ریاحها مسکیة و ریاضها فی جاء^۲

۲ - نیز قصيدة عربی موشحی است^۳ در مدح شمس الدین جوینی که از مجموع حروف اول ابیاتش بیت زیر :
«فانك و استبضاعك الشعر نحوه کم استبضاع تمرأ الى اهل خیرا» حاصل میشود .

۳ - قطعه ایست عربی و قطعه دیگر فارسی که به قول خودش :
«بحکم اشارت مخدومی تحریر افتاد تابدر و دیوار سرالی که عمارت گرده بودند بنویسنده» بشرح آنی :

ام فی الملاحة اضحت خلد رضوان	اهنده دار ام صحن بستان
ام جنة ظهری ام سرب عزلان	و هؤلاء عبید ام ملائكة
تری حضيضاً لدیها اوچ کیوان	دار علا سطحها الافلاک قاطبة
کأنها کرة فی جنب میدان	عرض السماء لدی ساحتها سعة

۱ - جرعاء . ع ، دیک هموار نیکونبات آسان گذار.

۲ - فی جاء . ع . و سیع و فراخ .

۳ - این قصیده چهل و چهار بیت و قصيدة اول شصت و هفت بیت است .

يقول اذ سمع الفردوس قصتها
رعى الاَللَّهُ مِن الافات بانيها
و عاش فيها قرير العين مبتهاجا
و دام بدر مناه في سماء على
من قال آميناً ابقى الله مهجهته
يا لينى كنثها من بعض جيران
وصان نعماه ما كر الجديدان
وعاش شانيه في حزن و حرمان
مكملا لا يليمه عيب نقصان
من فضله وكفاء ثوب غفران

قطعهٔ پارسی

بنیاد این سرای قوى و قويم باد
صحنش بحسن نزهت دارالتعیم باد
هر لحظه از مواهب الطاف ایزدی
برکنج آستاش مرادي مقیم باد
خاکش زمشک اذ فروسنگش زلمل ناب
آ بش زشیر و شهد وزمینش زسیم باد
سنگ و کلوخ و خاک و کچ و چوب این سرای
از زخم منجنيق حوات سليم باد
سیلاب حادثات چو خیزد درین جهان
پیشش زعون باری سدى عظیم باد
حشمته جلیس و بخت و سعادت در فیق و یار
دولت ایس و راحت و شادی ندیدم باد
بانیش در تنعم و احوال و کارهاش
بر منهج ارادت وی مستقیم باد
در چشم آنکه نیست بر شراست چون الف
این عالم فراخ چو بدوى مشیم باد
وان دل که در هواعولا یش صحیح نیست
پیوسته ازو بای مصادیب سقیم باد

۴- مرثیه انقراض سلاجمقه و امرای روم بشرح زیر :
این مرثیه برسبیل عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهرور
سنه ست و سبعین و ستماهه با انقراض انجامید در قلم آمد .

پرسیدم از زمانه که این سوران روم

گوئی کجا شدند و چه دیدند ازین جهان

من پارشان بفاتیت شهرت گذاشتمن

و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان

پروانه^۱ معظّم گوئی کجا شده است
کو آن همه بزرگی و کو حشمت و توان
کو آن سوار گشتن و آن اسب ناخن
وان سروران بطیع پس و پیش او دوان
کو آن همه امارت و آن حکم و آن وقار
کو آن همه خزاین و آن گنج بیکران
کو هیبتیش که روم چنان گشته بود ازو
کز گوشت میش گرگ فرو بسته بد دهان
کو آن سپه کشیدن و آین و برگ و ساز
کو آن همه فصاحت و آن لفظ و آن زبان
میران که صف زندنی بر درگهش پگاه
یك کس پدید نیست ازیشان درین زمان
هر جا که مفسدی و حرامي و دزد بود
از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
رومی که پرخوارج و آشوب و فتنه بود
گشت از نهیب تیغش چون روضه جنان

۱- معین الدین سلیمان بن علی پروانه دیلمی از وزرای سلاجقة روم که پس از قتل رکن الدین قلع ارسلان بن غیاث الدین کیخسرو پسر چهار ساله او را به سلطنت انتخاب واژ طرف ابا اخاخان حکمران کل ممالک روم گردید و بعد از شکست فاحش قشون مغول از الملك الظاهر بیبرس بنقداری در سال ۶۷۶ اباقا وی را با خود به آلاتاغ آورد و پس از محاکمه با سی و شش نفر از همراهانش به قتل رسانیدند و جسد پروانه را قطعه قطعه کرده و در دیگ پختند و خود اباقا نیز لقمه ای از آن را با غذا خورد. ر. ل. تاریخ مغول ص ۲۱۴-۲۱۳

و امروز باز بین چو وجودش پدیده نیست
 چون دوزخیست پر شد ماران و گزدهان
 و ان نایب^۱ یگانه که میر گزیده بود
 گویی چگونه گشتست از دیدها نهان
 کو آن همه رزانت و آن حکم و آن ثبات
 کو آن همه بزرگی و آن جمله خان و مان
 وان مالها که جمع همیکرد سالهای
 وان حلقة غلامان و آیین و خاندان
 بیچاره خواجه یونس^۲ گوئی کجا شدست
 آن سرور یگانه و آن میر نوجوان
 کو آن همه تکبیر و شاهی و عز و ناز
 وان حکم در سواحل همچون قضا روان
 مسکین بهاء دین^۳ که جوانی گزیده بود
 چون از میان کار برون رفت ناگهان
 کو آن همه فصاحت و آن خط و آن سخن
 کو آن همه کفایت و آن جاه و آن مکان
 آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند
 وان ازدها نگاشته بر روی پر نیان

- منظور امین الدین میکائیل نایب شهید است که در فتنه جمری مقتول گردید . ر. ک. تاریخ ابن بی ص ۶۹۳
- شناخته نشد
- امیر بهاء الدین محمد ملک السواحل که در فتنه جمری به سال ۶۷۶ ه . ق با امین الدین در قونیه شهید گردید .

دو پور صاحب از چه سبب روکشیده‌اند
 کز هردو نام نیست درین دهر جان‌ستان
 آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه
 وان جامه‌های فاخر و آن گنج شایگان
 وان تاج گیو^۱ نیز که چون شیر شرذه بود
 آواز او برینده شد از جمع دوستان
 کو آن سپه‌کشیدن و آن سبلت و بروی
 و آن یوزو بازوطنطنه وان گرز و آن سنان
 ابن الخطیب کو شرف الدین^۲ که رفعتش
 یکدسته بود و بر شده تا فرق فرقدان
 جایی رسیده بود که از غایت علو
 پنداشت زیر رتبت او هشت آسمان
 بگلسر بگ^۳ زمانه و صاحب قران روم
 میران به پیش حضرت او همچو کودکان
 وانگه برادرش که ضیادین^۴ بدش لقب
 آن شیر با شهامت و آن میر کارдан
 گفتا که جمله هست شراب اجل شدند
 وز مجلس حیوة بر قتنند بر کران

۱- تاج الدین گیو سر لشکر معین الدین پروانه . ر. ک. ابن بی بی ص ۶۶۲

۲- پسر خطیر زنجانی ر. ک. ابن بی بی ص ۶۶۲-۶۶۵

۳- ملک الامراء مبارز الدین چاولی بکلربیک روم

۴- امیر ضیاء الدین برادر بکلربیک

یکچندشان مراد جهان در کنار بود
و آخر بروز رخت بیستند از میان
چونین نهاده‌اند اساس جهانیان
در دهر هیچ‌کس نتوان یافت جاودان
بودند پیش ازیشان میران کام‌کار
شاهان با تکبر و با لشکری گران
روی زمین گرفته و فرمان روان شده
برمالدار و مغلس و بر پیر و برجوان
لکن چو شست هرگ بریشان‌گشاده شد
جمله نگون شده از آن تخت خسروان
با تیر هرگ هیچ سپر دستگیر نیست
با تیغ هرگ جوشن و خفتان‌کند زیان»

۵- اشعار ملمعی است بشرح زیر :

«دوستی از کاتب درخواست تا شعری ملقم تازی و پارسی بر طریقهٔ
سعدي شيرازى بگويد آنجا كه گفت :
«بپيان آمد اين دفتر حكایت همچنان باقی» مبني بر اشارت وی
بقلم آمد .

ایا ریما رهی قلبی بسهم جرمه باقی
الی کم لاتداوینی وانت الاسی والراق»

۱- آسی، اندوهگین، غمگین، طبیب

۲- راقی، افسونگر، دعا‌نویس، عزیمت‌خوان

چودر جمعی چه میدانی حدیث در دینها نی
جو در وصلی چه میدانی بلا و زنج مشتاقی

ترفق ایها العادی علی حالی و سلواتی
اما تربوا الی ضعفی و بلوائی و املاقی

مرا بادرد خوش باشد چو تو باشی هر امسقم
مرا باز هر خوش باشد چو تو باشی هر اساقی

سموم العشق لی راح و حشو الصدر اقداح
و کیف الموت من سم وانت الیوم ترباقی

نمیدانم چه معججونی بدین شوخی و رعنائی
همی دانم که خوش بوئی نکوروئی سمن ساقی

فكيف العيش ياقبی وقد افنيت ازمانی
فكيف النوم ياعینی وقد فرجت آماقی^۱

از آن جفت است صدر صدر با افغان و بازاری
که تو در حسن و رعنائی میان دلبر ان طافقی

ایضاً له

لم لاتریح صبا ^۲ من وحشة اللیالی	یامن غدا و حيدأ فى اللطف والمجمال
جانا بخاك پایت در ورطه خیالی	کوئی که ملک حسنم جاویدم انداخواهد
اوی الوری جمیعاً حسناً بلازو وال	من یدعی لدنیا بدرآ بلا محاق
بنواز عاشقان راگاهی که خوب حالی	پیش آربیدلان را وقتی که نیکبختی
.....
مامر فی ضمیری یقوی علی حالی	لهفی علی زمان والعيش فيه صاف
صدر ا چه جای آنست در غصه محالی	کوئی دگر نه بینم هر گز زمان ایشان

ایضا له

یا مليحأ اذاب جشمانى	انت روحی وانت ریحانی
علم الله كه بیحضور رخت	هستم اندر بهشت زندانی
انت فی لوح خاطری ابدأ	ما ارى فيه رسم نسيانی
سخت دشوار می توان دیدن	روی خوب ترا با آسانی
حارعزمی و خاب مطلبي	فای صبری و فار احزانی
صدر اگرپيش تو نميرد زار	باشد از غایت گرانجاتی

ایضا له

ایسا من وجهه بدر التمام	ويا من صدغه ماوى الظلام
بدین خوبی ورعنائی وشوخی	نمیدام که از خیل کدامی
جمعت المحسن فناً بعد فن	وصرت تصید افشه‌دانام
همی دانم که نامی گشت عشقت	نمیدام ولی تاخود چه نامی
قوامک فی الوری كالريح طعنأ	و طرفک بینهم مثل الحسام
بری دلهای عالم را بتاراج	نديدم مثل تو شوخی حرامی
بخلت بان تجود لمستهام	وان ترسوی ظماء بالسلام
درون سرو می گردد پر آتش	چو تو بیرون بشوخی می خرامی
اذا عاینت طرفک من بعيد	رأیت کنانة مثلی السهام
برای صید دلهای عریزان	بزلقی حلقة همچودامی
.....
ولا تبخل بنقد الوصل عننا	لان البخل من شیسم اللشام
بروصdra زسر نخوت کرانجوجی	که مر معشوق را کمتر غلامی

اپنا لہ

يا مليحا حازفي اللهجة اعلى الدرجات

انت فى الحسن كبد رلاح وسط الظلمات

انتتفاحی و راحی انتریجانی و روحی

انت مالی و معاشی انت مجموع صفاتی

ایکہ درچشم تو نوری و تودر جسم حیو تی

چند در بند هوای خود و دام هواساتی

.....

لناس الالانی

صدر شعر و شد از اشعار توه نزق‌های

چهارمین زانکه حیود در نطاق شوی جمله نیماتی

الطبعة الأولى

يا منتهي، الاماني، يا بهجة الزمان هات الرحيق صر فامن صفوة الدنان

مارا شراب پاید در روزهای هستی، مارا حریف پاید در موسم چوانی

هات الشراب هات يا حالي الحبيبة يا زينة السقاية يا فتنة الزمان

از جمله خوشیها در خاطرمن نیاپد هر صوت ارغونوی یا کأس ارغوانی

جاء الشتاً يُسقى من بردہ سمو ما
 تریاقها شراب کالنار فی الاواني

عالیه ذذخمه سعادتی، عمده داده کامرانی، کوششها، که خنیند و نهاده

با زبدة الانعام با موجة الكام با حسقة الدور با حجلة الغوانم

ای حان نازنینم ای سرو راستنم
بگذار تا بوسم یاد که متوانم

لولا هواك حاصل مابت فى الهوان
 كوفي شبي بيسم آن لب چنانكده داني
 حتم منك صدرى يضحي بلا جنان
 چون روی تو به ينم يابم حيوة ثانى
 الفيت حال صبرى فى معرض التوانى
 بنوازجا كرت را چون هست رايگانى
 كلی اليك مايل^۱ صبرى عليك زايل
 روی تو آفتابم زلف تو مشك نايم
 حتم منك طرفى يمسى بغیر نوم
 هر چند مستمندم بازار و دردمندم
 ان رمت فيك صبر آمن كثرة الدواعي
 صدرست چاكر تو درد هر غم خور تو

این غزل مجنس است

بعيد الفزال و عين المها^۲
 ايامن سبى قلب شمس الصبحى
 تو خر شيد^۳ عصرى چه جای مها
 مها گفت مت حاش الله بتا
 اذا كفت تلقاهم فى الدجى
 وما حاجة الناس نحو الضيا
 در آب و در آتش رهی را دوجا
 مهیاست از اشک و سوز دلم

 حا و لكنه مثلکم مابرى
 بری الله فى الناس حوراً ملا
 برای تفرج بیامی برآ
 اگر خجلت ماه خواهی بتا
 و راوی الصباحة عنکم حکی^۴
 فحاکی الملاحة عنکم حکی^۴
 از آن روی زیبا نباشد روا
 دل مستمندى شکستی مها
 و هجرانکم خلف عبنی مری^۴
 فابعاد کم عود صبری لحا
 اگر باز جوئی نیابی مرا
 نزار آنچنانم که در پيرهن

۱- کذا في المتن. ظ «قللي اليك مايل» صحیح است

۲- مها، بالفتح. ع. آبدار، کجی و عیب کاسه وغیره چشم اشک آسود

۳- کذا في الأصل

۴- از شمادر گردانیدن پوست درخت «وجودم» را باز گرفت. وهجر انتان
 پشت گوشت آسود مرا بشکست ولا گرفت گردانید.

برای خفا اونسیم سری	یزدگرنی عهد کم کلمه
نهادا که از پا درآشی سرا	سر اگرد سودای خوبان نکرد

لغات و اصطلاحات کهن کتاب

«روضه الکتاب» هانند همه کتابهای قرن ششم و هفتم عبارات و ترکیبات و لغات کهنه واصلی دارد و در زیر به نمونه‌ای چند اشاره می‌شود:

- ۱- آوریدن ر. لک. ص ۱ س ۱۱

۲- متوسطگرفتن (واسطه قرار دادن) ر. لک. ص ۳۷ سطر ۱۶-۱۵

۳- نگوسر به جای نگونسار ر. لک. ص ۱۳ س ۱۵

۴- یکنادلی (یک دلی، صمیمیت، صداقت) ر. لک. ص ۲۸ س ۳

۵- بازجست (استفسار) ر. لک. ص ۲۹ س ۱۷ و ص ۳۱ س ۱۷

۶- بی طائل به جای لاطائل ر. لک. ص ۳۰ س ۵

۷- زیان (زنگی کننده، زنده) ر. لک. ص ۱۵۸ س ۷

نسخه‌های هو رد استفاده

الف : نسخه «م» یا نسخه دستخط مؤلف متعارق به کتابخانه «ایل خلق» که ظاهراً در گذشته «کتابخانه علومی وزارت معارف ترکیه» نامیده میشد به قطع (۱۴/۵×۸)^۱ و هر صفحه دارای سیزده سطر آخر این نسخه

- ۱- از نسخه‌های «م» و «آ» و «د» فقط میکروفیلمی در اختیار دانشیم که از روی آن نسخه عکسی تهیه شده است و اندازه‌های یادشده اندازه قسمت نوشته شده صفحات نسخه‌های عکسی، است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سکون خدیل راهه اعد و فرض فضل او دران
عالیت از تنگنای اعماق مفتو شمار بر قوت ضمایر نجعن
فتنیں سبلخ حکمت رئیش افتخاری مصطفی شرحون خندق
در آذلک صفتادان یچون اغفل دویین علی نعل ابرش
درو رطبه تصویر حیران است دلکلیت فضای معرفت عالم
حضرت ریش هم تیر کام خیال چون انورد از غایت
کلال افنان خیزان *

بالنام بزرگ او برش ایش است
همه ادلله عقلی و تقلیل رهای
ز پیش روی صفتیں چوپون مرکید
همه نسانه غاید علم یونافی

شامل قصاید و ابیات متفرقه عربی و فارسی از مؤلف است که بتدویج به خاتمه نسخه الحق کرده، در برگ سفید مقابل آخرین برگ هنن عبارت: «آنقره ایل خلق ۶۶۴ = Ankara il Helk ۶۶۴» دیده میشود و برگ آخر اوراق الحقی با مهری به سجع «معارف و کلتی آنقره عمومی کتب خانه‌سی» ممکن است.

این نسخه به سال ۷۷۶ نوشته شده و سابقاً در اختیار «احمد بن خلیل بکتاش» بوده است، و مهری به سجع «اولاد احمد بن خلیل بکتاش وقفي» زیر مهر وزارت معارف ترکیه دیده میشود و نیز یادداشتی به شرح - «رضایشاکتیاری ارسنده ۲۱۶۶ نومردۀ برنسخه دها وارد که ۸۷۷ ده یاز لمشد» - از طرف فهرست نویس در ذیل برگ نوشته شده است.

ب: نسخه «ن» یا نسخه کتابخانه ملی تبریز از کتب اهدائی مرحوم «حاج محمد نجفوانی» تحت شماره ثبت ۳۶۸۷. این نسخه همانند نسخه «م» به شکل بیاضی و به قطع (۱۱×۵/۱۷) و هر صفحه دارای پانزده سطر که به سال ۷۳۷ م. ق. نوشته شده است.

این نسخه سابقاً در اختیار مرحوم «علی بن اسماعیل عمامه‌الكتاب» معروف به «ادیب خلوت» آشیانی بوده است و در حاشیه برگ اول یادداشت تملکی به خط پخته و زیبای آن مرحوم دیده میشود.

ج: نسخه «آ» یا نسخه کتابخانه موزه ایاصوفیا بدقطع (۱۱×۵/۱۶) و هر صفحه دارای چهارده سطر بدون تاریخ تحریر؛ این نسخه قسمتی از مجموعه‌ای است که تحت شماره ۴۰۱۵ در موزه ایاصوفیا نگاهداری میشود و تاریخ تحریر ندارد؛ هر سه نسخه یادشده به خط نسخ و به املای خیلی کهن نوشته شده است و مختصات املائی هر سه نسخه عبارتند از:

بامحالی هست اند اما بایشتن

باصابد اربائند باز بر لاستی سهند

درین هنر حامد ز دزیر فیفاشی

مزمی تنبی و بید کرد و دوں این پسر

درین هنر کوندی کوندیان حال او

کر ملک هر ز بامد مملک هنر مسخر

باد اعماق هنر باسم فرهن و منظم

نایا بهد بر خوان

لری علی الله اولی اور علی الله اولی صد مالی قلی

آن دریم و اسراخ اند مرد مرد ای عباد نیزه

موجی سرمه در طلب شعر در لوا و سب نفر

آن صریعه شده دست سرو و خصه

الکتاب و حمل یغمه الالباب

- الف : همه‌جا «ج» به جای «ج» مانند :
- «بهرجه‌جسم نهم شکل آن بود مسطور . ر. ل. ص ۲۲
- و «آن را در زمان هرچه اندک‌تر معاینه بیند» ص ۹۵
- و «جنداشک الفاظ شیرین عبارات رنگی آن مکررگردد» ص ۱۵
- ب : بعد از حروف مد و فتحه و کسره همه‌جادال معجمه «ذ» به‌جای دال مهمله «د»
- مانند : «سبحان الله کدام عاقل گوید کی آب باران شوراست و حیوان ناطق ستور یا کدام خرمند در خاطر گذراند کی آفتاب تابان در روشنی با سها مساویست؟» ص ۲۷ س ۱۰-۱۲ و «تا در تن او رمی باشد وازآفتاب عمر او شفقی ماند» ص ۲۸ س ۲ و «در جواب آن شنیدکی...» ص ۲۵ س ۳ و «هر یکی را لایق حوصله خود چیزی داده‌اند» ص ۲۴ س ۱۱
- ج : همه‌جا «ك» به جای «گ» مانند : الفاظ «گوید» و «گذراند» در مثال بالا و «به‌نظر سعادت آن جهان آزادی ملحوظ گردد» ص ۲۴ س ۴ و «از تئکنای احصاء و مضيق شمار بیرونست...» ص ۱ س ۲ و «در زمان فضل خواهد زد زیب فرزانگی فکر‌های ثاقب او تیر گردون را به‌تیر ...»
- ص ۱۴۶ س ۱۴۶-۱۵
- و «مفاخر آن کرام واشراف گردد ...» ص ۱۴۷ س ۳-۴
- د : همه‌جا «كه»^۱ به‌شكل «کی» مانند : «پیش از تو نیز کفته‌اندگی...»

۱- املای این کلمه یکنواخت و یکدست نیست اغلب «گه» موصول را با املای معمول امروز و «که» ربط را به‌شكل «کی» نوشته‌اند مانند، «اشارتی گه در*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَسَلَّمَ
بِالْفَضْلِ بِالْعَزِيزِ الْعَزِيزِ
إِنَّكَ تَرَكَ لِلنَّاسِ
بِأَنْصَارَ لِلْجَنَاحِ لِطَلَعَتِ اللَّهُ
عَنْ قَوْمٍ فَأَنْتَ مِنْ أَنْذِرَ
وَهَامَهُ حَسْبُ نَعْجَةٍ

أَمَانَهُ سُورَةُ الْمَدَدِ

حَادَّهُ حَدَّا

كُلُّ هَمٍ

فَلَمَّا

رَأَكَتِ الْمَاءُ رِسَانَ الدَّارِ كَرِيسَجَ
صَنِسَتْهَا

ص ۲۴-۲۵ س آخر و «انشاء الله عی وارث علم اسلاف ...» ص ۱۰۷ س ۳
و « قادری که اکر در تصور کنجد عی یک لمحه عنایت او از عالم عاذب کردز »
ض ۲ س آخر

۵ : آنک، آنچ، بلک به جای آنکه، آنچه و بلکه . مانند :

« باز آنک به سایه رواق واغصان واوراق دو حم آن التجادارد ...» ص ۲۲ س ۱۱
و « این تصدیع مشتمل است بر آنک صدر اجل .. » ص ۳۳ س ۳
و « آنچ ترا سزاوارتر است ... » ص ۲۶ س ۹ و « پس بر حسب این کلمات
و تقریر این محالات آنچ به خدمت نقل کردند ... » ص ۲۷ س ۱۶
و « عاقبت چون نیک بینم آنچ مائد اندر ضمیر ... » ص ۳۴ س ۸
و « بلک جایهای نادر اشعار ییگانه در موضع استشها داین مراسلات آوردم »
ص ۶ س ۲ و « بلک به مجرد ظلم و طغیان ... » ص ۱۳ س ۹
و « بلک با هر که سر از گریبان دوستی برآورد ... » ص ۱۷ س ۲
۶ : کچون به جای که چون مانند : « از جود بی نهایت آنحضرت
مأمول است کچون شرف استسعاد خدمت حاصل کند ... » ص ۲۴ س ۳
و « چنان شدست ز آشفتگی و شیدائی کچون حدیث کند بر مثال مستانست »
ص ۳۰ س ۱۵
و « بارها بر خدمت تقریر رفته بود کچون هوای مفارقت آن حضرت ناساز کارست »
ص ۳۶ س ۱۲

* ضمن خطاب بزرگوار فرموده بود و به بازجست تأخیر زحمات بدان جناب رفیع مشرف
گردانیده مصور کشت خدا گواه است گی همیشه ذکر آن حضرت ندیم دل و سعی
ضمیر است .. » ص ۲۹ ش ۱۵-۱۷ و این نکته قابل توجه است و به ندرت نیز هر دو
را با املای معمول امروز نوشته اند .

سَمِّ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ
جَهْنَمْ سَارِ وَشَكَرِيْ قَيْمَنْ خَذَاهْ نَدِيرِ الْهُ اعْرَادِ
اسْلَادِ فَسْرِ فَضْلِ اهْلِه بَارِيْ عَالِمِيْلِ ازْتَكَنَايِ
لَسْبِ اهْسَنِ شَارِبِيْرِ وَنِ اسْتَ وَطْبَانِ اسْمَانِ
وَزِيْنِ بَيْلِيْعِ حَكْمَتِ وَصَنَاعِيْنِ تَدْرَتِ حَزْنِيْشِ
بَشْرُوفِ خَدَاهْ نَدِيلِ هَادَلَكِ صَنَاتِ دَاتِ
وَجَنْ اَهْتَلِ دَورِيْنِ وَنَكْرِيْزِلِ اَهْيِشِ وَرَطْهِ
تَدُورِيْلِيْهِ اَهْسَتِ وَهَرِسَهِلِ دَنَادِ وَرَاتِ دَهِ
حَسْرَتِ دَبِيْرِيْشِ وَمِمِ تَمِرِ كَامِ وَشَحَالِ جَهَانِ بَهْ
دَهِ شَهِ اَزْغَایِتِ كَلَالِ اَنْتَانِ بَخِزانِ شَعَرِ
شَهِنْ مَهْمَهْ اَهْ لَكْتَاهِ بَهْزِرِكِ اوْ بَهْرِيْشِاَفَستِ

مهدیه ادله عتل و نتل بر باز

پیش روزی حفاظت خود راه برگیرد

مہ مسانہ ناید علم یونانی

هزار سال یک شه جلال الشیخ نرسد

۵ : نسخه «۵» متعلق به دانشکده ادبیات استانبول به قطع ۹×۱۴/۵ هر صفحه دارای نوزده سطر .

این نسخه به خط نسخ و در تاریخ ۸۷۷ نوشته شده و ظاهرآ همان نسخه است که فهرست نویس کتابخانه عمومی وزارت فرهنگ ترکیه درذیل نسخه «م» بدان اشاره کرده است ، در این نسخه اثر املای کنه بندرت پیدا میشود .

روش تصحیح

چند سال پیش که استاد بدیع‌الزمان فروزانفر کتب خطی اهدائی مرحوم حاج محمد نجف‌گانی را ملاحظه فرمودند، در گفتگوئی با آقای دکتر منوچهر مرتضوی اظهار داشته بودند که جای آن دارد کتاب حاضر چاپ و منتشر گردد، با سابقه لطفی که آقای دکتر مرتضوی نسبت به نگارنده دارند اجماع این کار را به من محول فرمودند ، بنده نیز چون نتوانستم خود را از افتخار تعهد این مهم محروم گردانم با کمال علاقه و دلگرمی از روی نسخه اهدائی مرحوم حاج محمد نجف‌گانی به کتابخانه ملی تبریز که تا آن‌روز نسخه منحصر بفرد درجهان شناخته شده بود به تصحیح متن کتاب و تحشیه آن پرداختم، کار خارج نویسی و تصحیح قیاسی و تطبیق متن به آخر رسیده و تحشیه قریب به اتمام بود که دوست ارجمند آقای دکتر عیوضی از سفر ترکیه بازگشت و میکروفیلمی از نسخه دانشکده ادبیات استانبول را با خود به ارمغان آورد و بشارت داد که نسخه‌ای دیگر نیز در کتابخانه موزه ایا صوفیا موجود است. در آن ایام دوست‌بسیار عزیزم آقای بهروز درکشور

«مناخستان کرام و اشراف»

مکمل این دستورات از جمله این است که میتواند
نحوه تعلیم و تدریس را در خود ایجاد کردد
که در آن میتواند معلم از طرف خود
آنچه میخواهد شنیده باشد را در آن
آموزش داده و آنچه میخواهد شنیده باشد را
آنچه میخواهد شنیده باشد را در آن
آموزش داده و آنچه میخواهد شنیده باشد را



مِنْ الْكَسَابِ بِعْدَ إِلَهِ الرَّبِّ

ترکیه بودند، عریضه‌ای به خدمت‌شان ارسال و درخواست‌گردید تادر صورت امکان میکروفیلمی از نسخه «ایاصوفیا» تهیه و ارسال فرمایند، خوب شیخناه تیر آرزو به هدف مقصود خورد و دوست بسیار عزیزم پیش از حد انتظار ما در پیدا کردن نسخه‌ها و تهیه میکروفیلم بذل توجه نمودند و در نتیجه بهمت ایشان و بفاصله چند ماه غیر از میکروفیلم نسخه «ایاصوفیا» میکروفیلمی نیز از نسخه موجود در آنکارا به دست ما رسید، ناچار از نو واژ روی چهار نسخه یاد شده بتصحیح پرداختم و نسخه «م» را که اصح نسخ تشخیص داده بودم متن قرار دادم و به جای قسمتهای ناقص و افتاده و غلط‌های فاحش از نسخه «ن» استفاده و اختلاف هر چهار نسخه را ذیل صفحات ذکر نمودم و رسم الخط‌های کهن را به رسم الخط معمول روز-که ضمن معرفی نسخه‌های مورد استفاده نموده‌اند از آن ذکر شده است تبدیل کردم و برای این‌سکه توضیحات و حواشی با نسخه بدل‌ها مخلوط نشده و حاشیه بر متن غلبه نکند، کلیته توضیحات را به آخر کتاب نقل نمودم، امیدوارم این خدمت ناچیز مورد پسند اهل فضل و ادب قرار گیرد، در خاتمه وظیفه خود میدانم که از راهنمایی‌های استاد ترجمانی‌زاده در مورد حل مشکلات بعضی از عبارات عربی تشکر نمایم.

میرودود یونسی

دهم دی ماه ۱۳۴۸ هجری شمسی

جد و سپاس خود را بگزید اما دیگر پنهان نمایند و در مدار مطالعه این امر چنین یاد آحسا
و مسینیت غمگیر برخواهد. همچنان که این اتفاق روزی میتواند برای این حکمت و صلحیخ
قدرت خیرخواهی شون را خواهد بخوبی کرد اما در آن صفات قاتل تهرا او را بخوبی
دوست بخواهد و این خوش شنیدن از این اتفاق را میتواند برای این حکمت و صلحیخ
فنا خواهد بود و بجهش این اتفاق را کنام و عجال چندان توڑید از غایبت گذال اوضاع
از این اتفاق را بخواهد بخوبی بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
از این اتفاق را بخواهد بخوبی بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
خواهند بخواهد بخوبی بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
در این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
خواهند بخواهد بخوبی بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
به عنوان این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
دوستان این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
بساطه این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
بخوبی مسلط این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
نمکان از تو رسیدن این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
علقکشی از این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
عدم بخواه این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
فصلک داشتن این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه
پشت گذشتم که در این اتفاق را بخواهد بخواهد این اتفاق است، آنها اول را غمی و خل بر میانه

در ماه فروردین زاده شد و از این روزات که در آنها ناقص است و تیرگرد دارد و با همراه
در میان احمدی کویدند از این حال او که ملکه هرگز نیست مرده میان مردمش قدر
باداعی از شدای قدر و مستلزم تا پس از برخواندن دیگر میانهای این بیان و پیر
لشیقه که و از این اعیا از اسلام و مسیحیت مباریه مصالی و معاشران از ارام
واشراف کرده و در سرای دنسی دیدار و مواجه سرو رو
در نظر آنحضرت شریف از اسباب نور
آن خداوند شود لشیقه تعالی
کتاب و الہ اعلم بالغوب
لغا و اهل شریعتم المکرزم
سنه ۱۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ الشَّيخُ جَعْمَانُ الدِّينُ بْنُ الْعُوَيْنِيْنَ قَدِيسُ
الله روحه الحمد لله والسلام على عباد الله اصطفى دعلى وليتني في الله تعالى في الدين محمد
اعلى الله ورحمة وبركاته اما بعد فان يخونك الله الذي لا اله الا هو قال رسول
الصلوة عليه وسلم اذا احيت احدكم لحاءه للبيطلة وانا احيتك ويقين الله تعالى
دعا ضموا بالحق وقد وقفت على بعض تعالينك وما يتذك الله من القوة المختلة
وما تختليه من الفكر الجيد ومني ما نبذلت نفسك كسب يومها فانها لا تجد حلاوة
المجود والواهب وتكون من اكل من تحت رجله والرجل من اكل من فوقه كما قال
الله تعالى دلوا انتم افاما التوراة والاخيل وما انزل اليكم من ربكم لا لكم اسرفونهم
ومن تحت اربيلهم ويفسرم ولئن دلنا الله تعالى ان الوراثة الكامنة هي التي تکون

روضۃ الکتاب وحدیۃ الاباب

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس خدای^۳ را که اعداد فیض^۴ فضل او در باره عالمیان از
تنگنای احصا و مضيق شمار بیرونست و طباق آسمان و زمین بیدایع حکمت
و صنایع قدرت حضرتش مشحون، خداوندی که درادرالصفات ذات بیچون
او عقل دورین و فکر نُغلاندیش در ورطه قصور حیران است و درسلوک فضای
معرفت عالم حضرت ربویتیش وهم تیزگام و خیال جهان نورد از غایت کلال
افتان و خیزان :

همه ادله عقلی^۵ و نقل برهانی با اکتناه^۶ بزرگی^۷ او پریشانست
همه فسانه نماید علوم یونانی ز پیش روی صفاتش چو پرده برگیرد
بصد^۸ هزار باندیشه نفس انسانی هزار سال بکنه جلالتش نرسد
نه در وجود توان یافتن و را ثانی نه از عدم بوجود آورید ذاتش کس
پدیدگشت از آن آفتاب نورانی ز نور پرتو او لمعه‌ای تجلی کرد
درونجوف صدف قطره‌های نیسانی بعون تربیتش لؤلؤ^۹ ثمین گردد

- ۱- ن ، الرحیم و بهتنتی ؛ آ ، الرحیم رب اعن ؛ ۵ ، بسمله ندارد
- ۲- ن ، حمد و سپاس و شکر بی قیاس خداوندی را ۳- ن و آ ، اعداد
- امداد فیض ۴- ن ، در اکتناه ۵- هرسه نسخه دیگر ، نهصد و
املای اصلی متن بهصد ۶- ن ، لؤلولی

میان اهل جهان دایرست مهمانی
زیک نواله او گشت روح حیوانی
گشاید از رخ‌گیتی حجاب‌ظلمانی
ورا رسد بجهان دعوی جهان‌بانی
عطوفی که بیک نظر رحمت چندین هزار هزار صورت‌دلر با^۱ از کتم
عدم بصره‌ای وجود آورد و هر یکی را بروح‌دانیست خود شاهدی عدل و ناطقی
فصل^۲ گردانید :

فقی کل شیء له آية تدل علی أنه واحد^۳

جباری که در مایده پادشاهی خویش کاسه سر نمود را نصیب پشّه
ناتمام کرد و بچوب پاره‌ای در عرض گاه سحره فرعون خاک خسارت دیده
او مید ایشان پاشید^۴، مجیری که اگر مور نحیف بجبل متین عنایت او تمیّل
کند دیده مار را از سوی قفا باز کشد، و رو به ضعیف اگر در چراگاه حمایت^۵
او راه یابد پنجه شیر نز درهم شکند، عظیمی که گلشن فردوس از حدیقه
رضای^۶ او گلزاریست و دوزخ دمان از آتش سخط او شراری، علیمی که در
آینه معرفت او اسرار نهانی چون چهره روز روشن لا یحست و نسیم رحمت
او در مشام جان عالمیان چون رایحه عنبر اشهب فایح، قادری که اگر در
تصوّر گنجد که یک لمحه عنایت او از عالم عازب گردد اساس جهان سر بویرانی

-
- ۱- ن ، دلربای ۲- ن ، ناطقی فضل ۳- آ و ۵ بیت عربی
را ندارد ۴- ن ، و بچوب پاره که در عرصه گاه صحره ای سحره فرعون خاک
خرسان در دیده امید ایشان پاشید ۵- آ و ۵ : در چراء حمایت
۶- آ و ۵ «رضای» ندارد

نهد و ترکیب عناصر و افلاک اجزاء مقسّم و هباء مفرق شود، معبدی که جهت احراز نقطه کمال معرفت او^۱ خط^۲ نه دایره درهم است و زبان حال عقل کل^۳ که افضل موجودات واول مخلوقات است در نشر آلا و بسط نعمای حضرت او اخرس وابکم، لطیفی که چون مایه ائتلاف گستراند گرگ و میش را دریک آشخور^۴ مهر مادری و فرزندی بخشید و ارکان مختلف و عناصر متناظر را دریک بدن داغ ازدواج و انصمام بر پیشانی نهد، حکیمی که چون معجون عجایب ترکیب کند نوش را در صورت نیش^۵ جلوه دهد و درمان را در سلاک درد منخر طگرداشت، جوادی که سؤال سیلان آسمان و زمین بر تکرر ایام و تعاقب شهرور و اعوام خزانه نعمت او را سپری نکند، غفاری که جرایم بندگان واگرچه بعد ریگ بیابان^۶ باشد آمرزش اورا مانع نیاید، واهبی که نوع انسان را بحکم ولقد کرمنا بنی آدم خلعت اجتبای پوشانید و کاس اصطفا نوشانید و بر موجب وحملناهم فی البر^۷ والبحرا یشان را طریقت معرفت سلوك دشت و دریا دریا بانید و جهت استخراج منافع برخباری^۸ آن مطلع گردانید و بر مقتضای ورزقناهم من الطیبات تارة بما کل لذیذ و مشارب هنی که غذاء بدنست و هرّة با کتساب معارف و اقتباس علوم که غذاء نفس است جهت ایشان خوانی مهنا مهیا^۹ کرد و مبنی بر اشارت و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً ایشان^{۱۰} را بر بیشتر مخلوقات شرف امتیاز بخشید چه بیشتر مخلوقات حق^{۱۱} بریک جبلت مجبولند و بریک آفرینش مفظور بخلاف انسان

۱- آ و د «او» ندارد ۲- ن : آشخوار ۳- آ و د ، نوش

در صورت نیش ۴- ن ، اگرچه دریا بی بیان باشد و بعد ریگ بیابان

۵- ن : برخباریا ۶- ن : مهیا و مهنا ۷- د ، انسان را

که ذات او را از دو عالم علوی و سفلی آفریده‌اند و بصد هزار و سایط ارضی
و سماوی بوجود آورده و خمیر مایه او را از لباب آفرینش ساخته و خلقت
او را فهرست کاینات و انموذج مخلوقات گردانیده و بزیور نطق و انتصاب قامت
و حسن صورت واستخراج صنایع واستنباط علوم مخصوص کرده و صدهزاران
درود و تحيّات بر روان خواجه‌ای باد^۱ که مردم را بنور معرفت از ظلمت شب
جهالت بنور صباح یقین آورد و بکشته هدایت ایشان را از تموج دریای
هلاکت^۲ بساحل نجات رسانید و بمعجزات باهر و دلالات قاهر^۳ ارباب عقول
واصحاب تجارت را عاجز گردانید و بفصل الخطاب و بلاغت بی‌نظیر خطباء
قریش و فصحاء هاشم را داغ^۴ خجالت بر جین بیان نهاد و بر آل واشیاع^۵ و
خلفاء^۶ او که جمله بزرگان عالم دین و سروران ملک یقین بودند متراծ و
متوالی باد^۷:

علیهم سلام الله ما حن اورق وما ساح وسمی و ما سبح الرعد
 چنین گوید مقرر این کلمات و محرر این رسالات الراجی عفو ربہ
 القدیر ابو بکر بن الزکّی المتطبّب القوئی^۸ الملقب بالصدر بلغه الله مناه وأعطاه
 مصلحته فی دینه و دیناه که بحکم آنکه در زمان صبی و عنفوان شباب و
 ریحان عمر برخی از ایام زندگانی خویش بتحصیل کتب عربیت صرف کرده
 بودم و گرد ترسّلات نازی و پارسی و اشعار و لطایف و نکت و نوادر و ملح

- ۱- ن ، درود و تھایا بر روان خواجه کاینات باد ۲- آ و ۵ ، از تموج لجه دریای هلاکت
- ۳- ن ، و دلالات ظاهر و قاهر ۴- آ
- ۵- ن ، برآل و اتباع و اشیاع ۶- ۵ «خلفا» ندارد
- ۷- ۵ «باد» ندارد ۸- هر سه نسخه دیگر ، القوئیوی

فضلای ماضی اطاب الله ثراهم برآمده وبخدمت استادان آن فن^۱ زانو زده و بحسن ارشاد و لطف هدایت ایشان بر عجر و بُجر آن صنعت واقف گشته و در آن باب استعدادی هرچه تمامتر حاصل کرده و گردن و گوش عروس عاطل ضمیر خویش را بفراید فواید ایشان هزین گردانیده خصوصاً بحضرت خداوندم و استادم امیر عالم^۲ فاضل علامه عالم استاد فضلاء شرق و غرب^۳ ذوالبيانین صاحب اللسانین^۴ که در باب کتابت بی نظیر و در شیوه بالغت مشارالیه هرمشیر بود اعني بدرالدین یحیی افاض الله عليه سجال رحمته و کساه لباس مغفرته در بعضی اوقات بحسب سوانح امور بحضرت مخدومان و دوستان بر شیوه کتاب مراسلات که بیشتر آن موقوفست بر اخوانیت ارسال میکردم و مسوبدات آن بعضی بحکم اتفاق میماند و بعضی را دست روزگار پیشاع مقرون میگردانید و سهم الرزایا بالفائس مولع و جماعت دوستان و عزیزان ازین ضعیف^۵ التمس میکردن که آن مسوبدات را در سلک بیاض کشم واژ آن سخنان مجموعی بردازم و من چون نکته من صنف فقد استهدف میدانستم از بیم طاعنان بی انصاف و قادران بی مررت از آن موقف احجام مینمودم و چون سؤال ایشان در آن باب مکرر گشت والتماس بعد الحاف^۶ رسید اسعاف ایشان واجب گشت بحکم المأمور معذور در لباس حیرت و قناع خجالت از مسوبداتی که دست داد تألیفی کردم و آن را روضه^۷ الكتاب و حدیقة^۸ الباب نام

۱- ن ، ویدرم و استادم امیر عادل ؛ آ و ۵ ، خداوندم و پدرم امیر عالم

۲- ن ، استاد فضلاء الشرق والغرب ۳- ۵ ، ذواللسانین و صاحب البیانین

۴- ۵ ، جماعت دوستان و عزیزان دلستان ازین ضعیف

۵- ن ، الحاح

نهادم و بیشتر اشعار^۱ که در طی^۲ این مکاتبات مدرجست از قریحه خویش در سلک عبارت کشیدم بلکه جایهای نادر اشعار بیگانه در مواضع استشهاد این مراسلات آوردم و در من یزید نقادان سخن و صرافان معنی بضاعت مزاجه وسیم ناسره خود را عرضه داشتم :

همی ترسم از ریشخند ریاحین که خار مغیلان بیستان فرستم
 او مید^۳ست که چون بمطالعه بزرگان رسد بخاصیت نظر ایشان که
 بحقیقت گوگرد احمر واکسیر اکبرست در چشم بینندگان سنگش گهر^۴ و در
 مذاق خوانندگان زهرش شکر نماید و دانم که چون فضلای منصف در مبادی
 و مقاطع این کتاب نظر شافی^۵ کنند و این تأییف را بشرف قبول مخصوص گردانند
 از طعن جهال حقد و حساد کنود رواج بازار آن را کسادی دست ندهد؛
 اذا رضیت عنی کرام عشیرتی فلا زال غضبانا على لثامها

۳- ن، گوهر

۲- ن، امید که

۱- آ و ۵، اشعاری که

۴- ن «شافی» ندارد

این خدمت نزد مخدومی ارسال رفت
 که دیوان اشاء حضرت سلطنت شیدالله ارکانها
 بر رأی متین و فکر دوربین وی تفویض افتاده بود

همچنین که مستدعی حصول معرفت عالم عزّت و مستوجب احرازهایت
 سبیل آخرت باشد و توفیقی که جالب مراضی و میامن رحمانی و قاید عواطف
 و مراحم سبحانی بود و بصیرتی که نتایج عواقب امور واواخر احوال و اعجاز
 افکار را از سر ایقانی تمام و امعانی بالغ در مبادی وقوع^۱ ملاحظت کند و
 بسطتی که در ظل^۲ ظلیل آن عالمی از حرارت سوم^۳ افقار و لوعت هاجره
 احتیاج مرفه ماند و رفتی که هر که بازیال حشمت آن تمسّک کند از پستی
 خمول بیاندی نباشد رسد و قدرتی که کله دشمنان و دماغ حساد را که چون
 شیشه معزّم پر شیاطین غرور و مردّ طفیان گشته است بمقرعه استیلا درهم
 شکند و فراغتی که در فضای جمعیت آن بادپریشانی نوزد و در اطراف واکناف
 انتظام آن دست انتشار^۴ برید حوادث و راید نوایب مجال نیابد و یقینی که
 اباطیل این سرای غرور و مزخرفات این کاشانه فریب^۵ عنان عزیمت او را
 از توجه بصوب اعداد اسباب نجات آخرت باز نگرداند و ذکری حسن که

- ۱ - ن : وقوع آن ملاحظت کند
- ۲ - ن : هموم
- ۳ - ن : انتشار
- ۴ - ن : این کاشانه دلفریب

صورت جمیل آن بر در و دیوار روزگار باقی ماند ذات بزرگوار خداوندم
را که مستجمع اقسام فضایل و مستوی عب انواع دانش است شامل باد، شمع
معالی روشن و عصمت باری در مقابلة سهام حوادث جوشن :

موالیک فی برد السعاده رافل وشانیک فی قید الشقاوه حاجل
فؤادک جذلان و وجهک ضاحک و أمرک نفاذ و عمرک كامل

صد هزاران سلام و خدمت بطیب احساء شراب ارغوانی و خوشی
استماع ارغونی^۱ ولذت ترویج هبوب نسیم اسحاق وذوق تضییع نفحات از هار
واشجار وسرور استرداد ایّام شباب وحسن موقع اتفاق مجالست با احباب
بدان حضرت که در رفت محسود آسمان^۲ و در نزهت فنا و خصب جناب
خاشاک چشم روپه رضوانست اصدار می افتد، سلامی چون شغور صبح کامرانی
خندان وتحیتی چون ایّام محتشمان بطیب عشرت و خصب نعمت^۳ گذران،
نه در حاشیه بساط اخلاص آن گرد تغییری و نه در منهل وداد و وفاق آن
خاشاک تکدری :

سلام کایناس علی قلب خائف	وجلوة معشوق على عين عاشق
سلام کبعد من صدیق منافق	سلام کقرب من حبیب موافق
سلام کما هبت صبا غیر قوة	معطرة كالمسك في انف ناشق
سلام کو جدان الحبیب حبیبه	وقد صدّه عنه صنوف العوائق
سلام کامواه عذاب تمیرة	جرت من شماریخ الجبال الشواهد

اگر در باب آرزومندی بچهره مُنیر^۴ همایون خداوندکه تباشیر صبح

۱- ن، نعماتی ارغونی؛ آ و ۵، نعمات ارغونی ۲- ۵، در رفت
وعلاجا بواب محسود سماک آسمان ۳- ۵، بطیب عشرت نعمت ۴- آ و ۵
«منیر» ندارد

سعادت از جبین آن لایح است و ذکر طلاقت و بشاشت آن در اقطاعی چون رایحه عنبر تر و مشک اذفر فایح اقدام کنم و هر چه فضلای گیتی و ادبی عالم در شرح اشتیاق و بسط نیاز دوستان و مخدومان که^۱ بصدشیوه گفته‌اند و بهزار عبارت پرداخته و در آنجا الفاظ زیبا و معانی دلرباعیه کرده در سلک بیان کشم هنوز از استیفادی حق آن فاصل و عاجز باشم و بواسطه آن مطلب ممتنع از اغراض واجب باز مانم پس لازم شد تبعیع عقل کردن و در مباشرت امری که حصول آنرا استحالتی باشد تصدی و^۲ توجه نانمودن:

چگونه شرح دهم حال اشتیاق ترا^۳
چو شرح شدت آن حالتی زبانی نیست
دروغ بود که گفتند در جدائی تو^۴
که اشک چشم‌مرا رنگ ارغوانی نیست
رب الارباب از مکمن غیب سبی مهیا کناد^۵ که مستدعی حسن اجتماع
و باعث طیب ملاقات گردد :

وهذا دعاء للوصال ميسر وللجمع بين المخلصين مبشر
حقاً كه چون استماع افتادکه منصب إنشاء حضرت سلطنت لازالت
بالسعادة محفوظة وعيون النوائب عنها مصروفة كمشريفترین اشغال وعالیترین
اعمال است برضمیر روشن و خاطر فیاض وطبع زخّار و قریحة وقادخداوند
که^۶ فهرست لطائف فضلاعماضی^۷ و بذلك محاسن^۸ بلغا عمالقست تفویض افتاد

- ۱- آ و ۵ «که» ندارد ۲- آ و ۵ «تصدی و» ندارد
- ۳- آ و ۵ ، حالت ۴- ن از اول عبارت «شباب و حسن موقع» تا آخر عبارت «جو شرح شدت آن حالت زبانی نیست» را ندارد ۵- ن ، کند
- ۶- ۵ «باعث» ندارد ۷- ن ، عین ۸- ن ، خداوندی که
- ۹- آ ، فصحاء ماضی ۱۰- ۵ ، وقدلك مجمع محاسن

استظهار و اعتضاد تضاعف پذیرفت و معنی فاعطیت القوس باریها و انزلت الدار
بانیها بر خاطر گذشت گوئی که حلة مطرز آن مهم خطیر را در کارگاه ازل
برای لباس خدمتش باقته اند و ترکیب ادویه آن معجون شریفرا دردار و خانه
تقدیر بر ورق مزاج حضرتش ساخته حفا که نیک موافق و عظیم مطابق افتاد
بعد ازین گردن و گوش عروس مملکت بجواهر اقلام خداوندی حالی خواهد
بود و اطراف واکناف سلطنت بزواهر کلام مخدومی متلاالی خواهد نمود :
العلم اصبح مفترأ مباسمه والفضل اصبح مصقولاً تراقبه

از لطف معهود و انعام مألوف خدمت انتظارت که تا هوسم اجتماع
وزمان ملاقات بمشرفات عالی هشتر فرمایند^۱ تا دیده را منوری و سینه را
سروری حاصل گردد والسلام منی^۲ یواصله کل ساعت^۳.

**ابن تھیت بخدمت دوستی^۴ ارسال افتاد
بجواب نامه ای که فرستاده بود
و ذکر انهزام لشکر جمری لعین گرد^۵**

فی عزّهَا كصحائف القرآنِ	جائے البرید و فی يدیه صحیفة
و جعلتها حرزاً من الحدثانِ	فلشمتها و فتحتها و قرأتها
اطرافها بشقايق النعمانِ	فرأیت منها روضۃ محمرة

۱ - ن ، فرماید	۲ - هرسه نسخه دیگر، نوری	۳ - ۵ «منی» ندارد
۴ - ن ، کل ساعت و یطالیه کل لحظة	۵ - ۵ ، این خدمت و تھیت نزد	دوستی
۶ - ن و ۷ «لین» ندارد؛ ۵ : ذکر انهزام گروهی کرده		

و نشرت منها حلة منسوجة
و فهمت منها كلّ معنى رائع
و قرأت منها كلّ لفظ سائغ
و كأنما هي غادة مزفوفة
قد كنت ميت هجركم و فراقكم
انت من الدنيا نهاية مطاليبي
نفسى الفداء لواصل بكتابه^۱

خطاب عالی دربار^۲ از آن جنابر رسید
طبع مرده و پژمرده ام رسیدن آن
برغزاری تشبیه کردہ ام آن را
چو مهر نامه گرفتم زنکتهاء شریف
بیاض معنی آن در سواد الفاظش
مشرفة عالی خداوندی که از دیر باز بهزار آرزو و نیاز از حضرت
باری^۳ متنمی ادرارک سعادت خدمت وی میباشم و از جمله طیبات دنیا و
خوشیهای جهان که مطلوب و مرغوب همگنانست معاشرت شیرین او میجویم
نماز شامی که بحقیقت طلوع صبح کامرانی بود بمن کهتر رسید دلی^۴ که
غرقۀ غمرات دریای اشتیاق بود از برکت وصول آن ساحل نجات آمد و قالبی
که مرده تمنای زمان ملاقات بود حیوتی تازه^۵ پذیرفت ذکر اشتیاق و وصف

۱ - ۵ : بكتابكم ۲ - ن و آ ، خطاب عالی دربار
آسمانی ۳ - ن ، از حضرت باری تعالی ۴ - ۵ «که بحقیقت ... رسید
دلی» را ندارد ۶ - آ و د «تازه» ندارد

آرزومندی که در مشرفه عالی فرموده بود مصوّرگشت بحق ممالحت قدیم
و إِنَّه لِقَسْمٍ لَوْتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ كَه ترتیب اشتیاق^۱ نزد خدمتکار از آن مکان تجاوز
کرده است^۲ که بنان خاطر بذرؤه بیان آن تواند رسید و طلیعه فکر اثر پایه
وصف آن تواند دید :

که مگر قابل بیان باشد	اشتیاق مرا تو پنداری
گامِ ترکیب بر زبان باشد	هرچه بر قدر ^۳ لفظ و حرف بود
من چه دانم که بر چه سان باشد	و انجه از لفظ و حرف بیرونست
کلاک و صاف در بنان باشد	سالها گر مرا در آن ^۴ معنی
که ورا دست در فشان باشد	پس بهر جا که کاتبی باشد ^۵
طبع زخّار او روان باشد	در پی هر تخیلی صافی
گامِ تحریر هم عنان باشد	یار من گردد و بهر وصفی ^۶
تا بتن قوت و توان ^۷ باشد	بنویسیم ^۸ و شرح و بسط کنیم
بدو صد بار بیش از آن باشد	چون بیینیم آنچه باقی ماند

باری عزّ اسمه از خزانه بی دریغ مرحمت حضرتش لطیفه‌ای مهیا
کناد^۹ که موجب التقاء اشباح و امتزاج ارواح گردد^{۱۰} :

وهذا دعاء يجمع الشمل عنده و يحظى به المشتاق من لذة الوصول

- ۱ - هرسه نسخه دیگر ، که رتبت اشتیاق ۲ - آ و ۵ ، تجاوز کرده که
- ۳ - ن : بر قدر ۴ - آ و ۵ ، درین ۵ - آ و ۵ ، یابند ۶ - هرسه
نسخه دیگر ، یار من گردد او بهر وصفی ۷ - ۵ : وانویسیم ۸ - ن ،
- تابتن قوت توان باشد ۹ - ن ، لطیفه‌ای کی مهیا کناد که سبب اجتماع بر بهترین
وجهی که موجب ۱۰ - ن ، و امتزاج ارواح است میسر گردد

بشارتی که در باب انهازام لشکر جمری لعین و اشیاع اتباع او که^۱
بحقیقت عفاریت انس و شیاطین بنی آدم بودند فرموده بود موجب انشراح
ضمیر و سبب انجلاء خاطر گشت. شکر نامتناهی و حمد نامحصور خدای را باد
که عقد جمیعت ایشان را با منتشر^۲ مقرن گردانید و رایت مرتبه و جاهشان را
در چاه عنان^۳ وهاویه ادبار نگوسار کرد و در دیده اومید^۴ ایشان خالکخسران
پاشید و نقش وجود ارادت^۵ ایشان را از در و دیوار روزگار بدست^۶ إنه
لایحب المفسدین محو کرد و از جیف ایشان سوری را سوری بنوا^۷ و سبع
را اشیاعی مهیتاً ساخت. الحق طایفه ای بی باک و مردم بیرحم بودند شک نیست
که هر دونی^۸ که بی آلات پادشاهی و اسباب جهانداری بلکه بمجرد ظلم و طغیان
ومحضر استیلا و اراقت دماء و هتك محارم و تضییع اموال مسلمانان پادشاهی
را تصدی نماید زود بودکه از دست روزگار مشعبد قفای مذلت خورد و در
ورطه هلاک افتاد و جمیعت او واگرچه^۹ بعد ستارگان و ریگ ییا باش باشد
به افتراق و تشیت مقرن گردد :

بر وقارست همه خیر و سعادت زیرا هر که سر تیز بود خم خورد چون هسمار
هر فروما یه که او سوی بلندی تازد زود بر گردد و سرزیر شود همچو بخار
باری عز اسمه بر تکرر ایّام همای آل سلجوق را^{۱۰} تا آشیانه نس

- ۱- ن، لشکر جمری خارجی و اشیاع و اتباع او که، آ، لشکر
جملی و اشیاع و اتباع او که، ۵، لشکر متمندان و اشیاع اتباع ایشان که
- ۲- ن، با منتشر ۳- ۵، «عنان» ندارد ۴- ن، امید
- ۵- «ارادت» ندارد ۶- ن، بدست ارادت وقدرت؛ آ و ۵، بدست ارادت
- ۷- ن، «بنوا» ندارد ۸- ن، هر دون که ۹- ن، او را گرچه؛ آ و ۵،
او اگرچه ۱۰- آ و ۵ «را» ندارد

طایر برافراشته دارد^۱ و دیده روزگار دشمن خاندان ایشان را^۲ درزیر علم
نصرتاش کشته بیناد :
وهذا دعاء مستجاب لانه صلاح لكل الناس فى القرب والبعد

این رسالت بمحر وسأة قو نیه حمیت عن الآفات نزو جماعتی دوستان یگانه اصدار افتاد

بروضه‌ای که در تو ده ریاحین است نسیم باد صبا چون وزی سحر گاهی
بگو که مصدر زدرد فراق غمگین است سلام من برسان نزد دوستان قدیم
زخون دیده کنارش همیشد نگین است زبس که اشک پیاپی ز دیده میبارد
سرین خویش گمان میرد که یائین است زحیرتی که فتادش چو عزم خواب کند
مدت اعمار خداوندان کامل و دوستان یکدل و حریفان موافق و فرینان
مطابق که وجود هر یک طراز حلّه ایّام و غرّه جین شهر و اعوام و بیت قصيدة
سیادت و صدر جریده امارتست نهایت^۳ اعمار و غایت گردش ازمان و ادوار باد
اطراف واکنافشان بعون عصمت رحمن محفوف و مشمول و دیده اعدا و حسادشان
بمیل خذلان مکفوف و مسمول :

فلک غلام و جهان بند و زمان چاکر خرد مقارن و حشمت جلیس و دولت یار
صد هزاران سلام و خدمت بحسن ایّام صبی و طیب نسیم صبا ولذت
سايّه امان و نزهت از هار گلستان بدان دیار فضایل و بلاد امايل و افضل که

خاک بقعهٔ جِنَان و كَحْل باصرةٌ جِنَانِتْ و آب خوشگوار جداول و انهار آن
موجب رشك صد هزار چشمۀ آب حیوان اصدار می‌افتد سلامی که در مشرع
صافی آن وجود هیچ کدورت صورت^۱ نبند و تحيیتی که در حلقه‌های زره
ضافی آن نفوذ سهام تملق و تکلف را طریقی دست ندهد چندان‌که الفاظ
شیرین و عبارات رنگین آن مکرر گردد گوش را از شنیدن آن لذتی تازه
و چشم را^۲ از دیدن آن^۳ نظرتی بی‌اندازه حاصل شود :

سلام كحب لايمـل كلامـه	ويـزداد طـيـبا بالـحدـيـث المـكـرـر
سلام كـبـدرـلاـح فـي وـسـطـغـيـهـب	سلام كـآـسـفـاحـفـي جـنـبـعـبـهـرـ ^۴
سلام كـاـيـامـالـشـيـخـذـىـ اـرـتـعاـشـمـعـرـ	إـلـىـعـهـدـشـيـخـذـىـ اـرـتـعاـشـمـعـرـ
سلام كـاـقـبـالـأـتـىـ بـعـدـشـقـوـةـ	واـهـدـىـصـفـاءـغـبـعـيـشـمـكـنـدـرـ

اشتیاق بطلعت زیبا و مشاهده جان فرای آن عزیزان که تریاق سوم
هموم مشتاقان و جلاء آینه ضمایر در دمندانست چون عجایب روزگار بوقلمون
وحوادث و وقایع این پرده نیلگون از حیّز انحصار بیرونست :
تو اشتیاق چه دانی چو وصل دیده نئی بروکه فرقت یاران بگفتن^۵ آسانست
نصیب هر کس اگر هست در جهان چیزی مرا نصیب زیاران خویش هجرانست
باری عَزَّ و جَلَّ پیش از قدم و جل و هجوم اجل^۶ لطیف‌دای کرامت کناد
که سبب جمع شمل دوستان مخلص گردد :

وهذا دعاء جامع لمصالحي ومدن لی الامال بعد شطونها

- | | | |
|-----------------------|-------------------|-------------------|
| ۱- ن «صورت» ندارد | ۲- ن : و چشمی | ۳- ۵ «آن» ندارد |
| ۴- ۵ این بیتردا ندارد | ۵- ۵ ، یاران خویش | ۶- ن ، باری تعالی |
| پیش از قدم و جل | | |

ای دوستان محترم و برادران مکرم عرفکم الله حقوق اخوانکم و
جنبکم طوارق زمانکم در شریعت اخوت و مذهب فتوت و مرقت چگونه
روا بود که این خسته سهام فراق^۱ وافتاده سُکر جام اشتباق مدتی میدید باشد
تا ازミان^۲ آن مشاهدکرم و معاهدنم واخوان صفا وخلان وفا مفارقت کرده
است و دیده از مطالعه حیوه بخش آن عزیزان دوخته و ترک هوای آن شهر
که خوشی آن باجان^۳ آویزشی دارد ولطف سریان^۴ آب خوشگوار آن با
خون و گوشت آمیزشی لاعلی سبیل الاختیار گفته و یکی^۵ از آن حریفان
هم خوار و خواب ویاران هم کاسه وهم شراب این خسته ایام را بنوشهای^۶ یاد
نیاورد ودل دردمند او را که ازوحشت غربت و ضربت کربت حالی هرچه^۷
زارتر دارد بترویح سلامی و تشریح پیامی دلجهوئی نکرد :

نسیم صدیقاً کنتم تعرفونه و نسیان عهد الاصدقاء ذمیم
مگر ندانسته‌اند که اهمال رعایت دوستان قدیم عادتی نکوهیده و
خلاصتی قبیح است وزبان ملامت مردم در آن باب بهزار عبارت منطلق و فصیح
دوست باید که از احوال دوست متوجه‌شون باشد و درشدت ورخا و خیبت ورجا
با وی مشارک و مسامن بود^۸ :

وکل اخ عند الهوینا ملاطف ولكنما الاخوان عند الشدائد

- | | | |
|--------------------------|---|----------------|
| ۱ - ن ، سهام حوادث فراق | ۲ - ن ، باشد که تا ازミان | ۳ - ن ، |
| ۴ - ن ، جریان | ۵ - ن ، وهر یکی | ۶ - ن ، پیوسته |
| ۷ - ن ، گرچه | ۸ - ن پیش از بیت عربی ایات آتی فارسی را علاوه دارد، | |
| مرا دوست باید بهنگام غم | بشادی نباید(؟)مرا دوست کم | |
| مرا یار باید که همدم بود | بشادی شادی بغم غم بود | |

وحفظ جانب دوست^۱ را در مقام حضور و موقف^۲ اجتماع تنها رعایت نکند بلکه با هر که سر از گریبان دوستی برآورد و دست بر کاسه موافقت و مراجعت یازید^۳ چندانکه ذکر آنکس در جهان دایر است در حال حضور و غیبت از رعایت حقوق دوستی وی فارغ و غافل نیاید^۴ هکذا حالة اخوان^۵ الصفا:

گر ندانی بدوست ره بردن شرط یاری است در طلب مردن
 با این همد از سر اقتضا عرفی که میان خلق متداول است این کلمه
 چند در قلم آمد:
 وإلاَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ أَمْ عَمَرْ جَمِيلَةٌ وإنْ لِبْسَتْ خَلْقَانَهَا أَوْ جَدِيدَهَا

ابن بندگی بحضرت مولانا ملک الحکما^۶ والأطبا^۷ اکمل الدین ادام الله فضله^۸ تحریر افتاد

نهاده‌اند عقول و نفوس پیشانی پدید کرد چنین شکل‌های روحانی بسان روز هوی داشت راز پنهانی همه اساس جهان سر نهد بویرانی ره صواب ندیدی کس از پریشانی	بدان خدای که بر آستان قدرت او بقادری که بیک قدرت از سرای عدم عالی که در آئینه حقایق او بقا هری که اگر یک نظر بقهر کند بهادی که اگر نه هدا یتش بودی
---	--

- ۱- ن، دوستان ۲- د، حضور موقف ۳- ن، نازد
- ۴- ن، نباید بود؛ ۵ و ۶، نباشد ۵- هکذا حال و حالة اخوان
- ۶- ن، بخدمت خداوندم مولانا سلطان الفضال ملک الحکما؛ ۵، بخدمت مولانا ملک الأطبا والحكما ۷- ن، فضائمه؛ ۶ و ۵، ظلم

بعون بعثت^۱ پیغامبران راه نمای
خلاص داد جهان را زیبه نادانی
که بی‌حضور تو دشوار میدهد دستم
که تازنم نفسی در جهان آسانی
سعادتی که حاشیه بساط حشمت آن از وصمت انقباض محروس واز
وقوع غبار پریشانی مکنوس بود^۲ و سیادتی که رایات اعداء و الویه حساد
را درهای خدلان و مغاک خسران منکوس گرداند و دولتی که اطناب سرادق
جلال آن بمسامیر بقا هست و رفتی که اوچ کیوان در مقابله کنگره
ایوان آن حضیض نماید و صحتی که دست یازی^۳ عوارض جسمانی و طوارق
حوادث نفسانی بنیان اعتدال آن را از پای درنیاورد و شهرتی که هر کب باد
صبا در وقت مجازاة و زمان مسابقت پیش سیر او کودن باشد و ذکری حسن که
زوال سورتش از مصحف روزگار صورت نبند و فکری ثاقب که در عوایب
امور جز در سلامت و قفل استراحت نگشاید ذات بزرگوار خداوندمرا شامل
باد، رخساره آمال گلگون و سینه بدسگال چون دل لاله پرخون جام کامرانی
در بزم زندگانی داثر و بریدصیت مکارم اخلاق آن حضرت در بسیط زمین سایر:
بادا حسود جاه تو در ظلمت ضلال تا هست خلق را بضیا رهبر آفتاب
وهذا دعاء فيه للخلق راحة وامن من الآفات والنکبات
صد هزاران سلام و خدمت بخوشی ایام وصال یاران و لذت طروق^۴
خيال دوستان بدان جناب بزرگوار که منبع فضایل و مجمع افضل است اصدر
می‌افتد، سلامی که غنچه و داد آن جز بنیسم اخلاق نشکف و نهال اتحاد آن

۱ - ن : بعث

۲ - آ و د «بود» ندارد

۳ - آ و د ، بازی

۴ - د : طروق

جز بلوار مصافات و وفاق بازور نیاید چون رأی عاقلان دورین بمثابت^۱
عهد وجزالت میثاق موصوف وچون الفاظ دلبران نازنین پر حلاوت خالص و
عدوبت صرف مصروف وموقوف نه هواجس تکلف و خواطر^۲ ریا را بر حاشیه
ضمیر آن گذری و نه بزید تعسف و نفاق را در فضای مماحضت و مخالصت
آن سفری :

سلام کصدغ فوق خند موّرد	وصلدر صقیل فوق متن محضر
سلام کشرب تحل ظل غمامه	لذی روپه محضره ذات انهر
سلام کما آب المسافر سالم	فصادف طلاقاً رائقاً وجه مصدر

سورت التیاع و نایره اشیاق را بمشاهده خجسته و لقای همیون
خداآوند چه شرح دهم که اگر برشیوه ارباب بلاغت و قاعدة اصحاب براعت
در تشییب وصف و تصریف لغت آن الفاظ متین و عبارات رنگین آورم و بصد
زبان و هزار بیان در تقریر تشییبهات لطیف و تحریر تعجیسات شریف آن
اقدام نمایم و در مبادی ومقاطع آن خیالات نادر وصنایع بدیع بکار آرم و
عمر عزیز خود را در تنمیق و تنسيق ترتیب و ترکیب آن صرف گردانم و از
زمراء کتاب جهان دراین^۳ باب استعانت طلبم و اطباق افلاک را اوراق سازم
واغصان اشجار را بمثابت اقلام در دست گیرم و میاه بحار و جداول و انهر^۴
را بجائی دوده و عوض مداد در دوات کنم هنوز از استیفاء حق تقریر واستقصاء
وجه تحریر آن عاجز وقار بباشم :

ز صد داستان کاشیاق تراست همانا که یك داستان باشدی

شک نیست که هوای آن حضرت همه را سازنده است و محبّت حسن
 مجاورت آن جناب در فضای خاطر جمله تازنده هر طوطی زبانی که از ببات انعم
 آن حضرت چاشنی خورده است دائمًا بذکر ثناء و ورود دعاء آن دولت^۱ سرایان
 خواهد بود و هر مردم چشم^۲ که از آن دیباچه صباحت و صحیفه طلاقت محظوظ
 گشته است و عاقبت کار بحسب موافع اقدار از نیل آن سعادت محروم نماید
 از غایت هیجان اشواق^۳ و ثوران اتواق کم تواند غنود عجب اگر روزگار
 تمکین دادی و سعادت بخت مساعدت نمودی^۴ توفیق رفیق گشته^۵ تا بنده نیز
 چون سایر خدم و باقی حشم از چشم حوادث روزگار در امان ظل‌تلیل و امن
 طیب مقیل آن حضرت روزگار گذرانیدی و از فراید فواید آن جناب گردن
 حال خود را حالی کردی درین باب چه محظوظ لازم‌آمدی خصوصاً با وجود
 مفارقت خدمت که به حقیقت مفارقت حیوتست قضاة حوادث روزگار باید خوردن
 و در مضيق شداید انواع مقاسات باید کشیدن :

درد و بلا و رنج زگردون نبود بس سر بازی^۶ فراق تو هم بود در خورم
 گفتم که در جناب توعمری بسر برم تقدیر گفت باش که در فکر دیگرم
 حقاً که چون شنوده می‌آید که حال بندگان آن حضرت در سلک انتظام
 منخر طست و خاطر چاکران آن دولت از توالی حبور و وفور سرور مشاهده
 پر نور خداوند منشرح و منبسط و چاکر قدیم خودرا از نیل آن سعادت محروم
 می‌یابد از غایت^۷ پریشانی دل و توزع ضمیر نزدیک است که اختلالی در وجود

- ۱ - ن : آن دولت را ۲ - در هرسه نسخه دیگر ، چشمی
- ۳ - ت «اشواق» ندارد ۴ - «نمودی» ندارد ۵ - ن : کردی
- ۶ - ت ، سر برای ۷ - ن : می‌ماند تا از غایت

خدمتکار راه یابد :

چو عالمی بلقای تو نوش می‌بند در آن^۱ میانه نصیب رهی چرانیش است
 اما باز چون مشاهده می‌رود که تقدیر باری مخالف تدبیر انسانست^۲
 و روزگار بر منع ارادت‌آدمی حریص و عروس مراد از ملاحظت دیده طالب
 محجوب و حصول آرزو هر نفسی را ناممکن اندک‌ها یه سلوتی روی مینماید:
 فان اُك قداصبحت فى الناس سالياً^۳ فـ بالیأس اسلو عنك لا بالتجلد
 او مید^۴ بفضل باری^۵ هرچه وائق تر است که از آنجا که غایت لطف
 قدرت اوست جمع شمل را بطریقی روزی گرداند که بعد از آن وجه مفارقت
 را استحالتی و طریق مباعدت را تعذری روی نماید و ما ذلك علی الله العزیز.

این خدمت بحضرت خداوندم ملک الأدباء و الفضلا استاد الزمان
 فارس میدان علم البيان^۶ بدر الدین بحیی أطاب الله ثراه اصدار رفته بود
 در باب فقيهی که میخواست تا از آن دریای فضیلت اغتراف گند^۷
 و از فواید انوار آن آفتاب علوم اقتباس نماید^۸

سلام علی المولی الذى أنا عبده و حق لمثلی أن يكون له عبدا
 هو السيد الندب الذى راش أسمى وحد سنانی حين لم يعرف الحدا
 مدى الدهر فرحأ^۹ اخجل البان والرندنا عليه سلام كلما فاح نشره

۱- هرسه نسخه دیگر : درین میانه ۲- آ و ۵ ، انسانی است
 ۳- ن و ۵ ، امید ۴- ن ، باری عزّشانه ۵- آ ، علمی البيان ، ۵
 علمی المعانی والبيان ۶- ۵ «کند» ندارد ۷- ۵ ، کند ۸- آ ، فوحاء ، ۵ ، فوجا

آفتاب فضیلت خداوندگارم که در آسمان افادت علوم حقیقی و آفاق
 تعلیم مقدمات یقینی^۱ درخشناسنست و بیرکت پر تو ضیاء و شعاع سنای آن عالمی
 از ظلمت شب جهالت بنور صباح معرفت می‌رسند و از لجه دریای ضلالت
 بساحل نجات هدایت می‌یابند از وصمت کسوت فنا در امان باری مصون باد^۲
 شمع سعادت در ایوان معالی تابان و عروس منقبت^۳ در شبستان ارادت خرامان:
 و هندا دعاء لایطیش^۴ سهامه وینفذی الاًغراض كالبرق فی الدجی
 صد هزاران بندگی وزمین بوس بدان جناب بزرگوار که مقصد فضای
 عالم و مطعم نظر علمای عصر است اصدار می‌افتد، جنابی که تشنجان راه حقیقت
 را مشربی گوارنده و مسافران راه معرفت را هوای سازنده است هر که باذیال
 عاطفت^۵ خاک آستان آن تمسل کرد از ایناب ذئاب جهل و چنگال کلاپ
 غباوت خلاص یافت و باز آنکه بسایه رواق واغصان و اوراق دوحة آن التجا
 آورد از گرمای آتش نادانی نجات حاصل کرد نیاز و تعطش^۶ بلثم سده مهنيف
 که همراز آسمان و همزانوی فرقه است چون فضایل و مکارم آن حضرت
 نامحصور است و جانب آن جناب دائمًا بدبیده خاطر مرموق و ملحوظ:
 از آن جناب سعادت اگر چه ماندم دور
 نشد دلم بهوای کسی دگر مسرور
 خیال خدمت آن قبله در دروچشم منست
 بهر چه چشم نهم شکل آن بود مسطور
 چو جان و دل بغلامی ملازمند آنجا
 چگونه باشم یکدم ز خدمت^۷ مهجور
 باری عز اسمه که محصل مارب و مکمل مطالب و میسر هر عسیر و

۱- ن : مقدمات حکمت که یقینی ۲- ن : مصون و محروس باد

۳- ن : عروس سیادت و منقبت ۴- ۵ : لایطیش ۵- ۶ : باذیال
 خاک عاطفت ۷- ن : اشتیاق

مقرّب هر بعیدست پیش از هجوم لشکر منون و قدم حشر روزگار بوقلمون
سعادت نقیل آن انامل که بحقیقت مفاتیح ابواب فضایلاند روزی گرداند
إنه لا يخيب الآملين . این تصدیع مشتملست بر آنکه صدر اجل امام فاضل فلان
الدين جوانی هنرمند و بانواع دانش متخلّی است خاطری در غایت حدت
وطبعی در غایت استقامت دارد :

ادیب فاضل لبیق لبیب ذکری فی شمائله حرارة
تاجیه بظرفک من بعيد فیهـ مرجع طرفک بالاشارة

مدّتی نزد خدمتکار نیز هم از ذخایر آن حضرت تحصیل کرده است
واز مشارب آن اهلیت^۱ اغتراف نموده اگرچه این چاکر از استفاده هر روزه
آن حضرت محروم مانده است واز تحصیل هر ساعته آن جناب مهجور شده لکن
صف خاطر او از فراید فواید آن در بیان مکرمت مشحون است و چهره طبعش
بگلگونه تحصیل سالف گلگون :

فان فارقتنی امطاره فاکثر غدر انها مانصب

و مذکور از بس که صیت آن حضرت را در عالم از هبوب نسیم شمال
سایر تر واز طروق خیال دایر تر دید و امارات آن فضیلت را كالشمس لا يخفي
بکل مکان مشاهده کرد بعزمتی درست و احرامی صادق^۲ إحرام خدمت بسته
قصد آن کعبه ابرار و قبله احرار کرد :

فكأنه عاف الشرب من هذا النهر الصغير فقصد نحو ذلك البحر الغزير
و كره صحبة هذا الفقير الوقير فتوجه تلقاً ذلك الملك^۳ الكبير

۱- ن ، واز مشارب انعام اهلیت

۲- هر سه نسخه دیگر، «نیّتی صادق

۳- ۵ «الملك» ندارد

و درین باب حق بدست مذکور است که جاور ملکاً او بحرً شنیده
است و فواید آن را بچشم اعتبار دیده از جود بی نهایت آن حضرت مامولست
که چون شرف استسعاد خدمت حاصل کند از آن عالم مردمی محظوظ شود^۱
وبنظر سعادت آن جهان آزادی ملحوظ گردد و نفس تشنئه او^۲ از آن مشرع
علوم ومنهل آداب سیراب آید.

این نبشه نزد یکی از اهل حسد که از روی نادانی
هدیانی چند از روی نقل کرده بودند تحریر افتاد

توانم این که نیازارم اندرون کسی حسودرا چه کنم کو ز خود بر نج درست
بمیر تابری ای حسود کاین رنجیست که از مشقت آن جز بمرگ نتوان درست
نمیدانی ای فلان کد حظوظ مقصّم اند واستعدادات و ارزاق مختلف
و هر یکی را لایق حوصله خود چیزی داده اند و بکاری مشغول گردانیده و
نخوانده ای این معنی که :

فمالک شیء غیر ما الله شاءه فان شئت طب نفساً فان شئت مت کظمأ
پس برموجب این مقدمات ترا اندیشه مبارات و مساوات من از کجا
در خاطر می گذرد و بعطیه ای که واهب حقیقی جل و تعالی^۴ مرا مخصوص
کرده است حسد و منافست^۵ بچه طریق روی می نماید پیش از تو نیز گفته اند:

۱ - ۵ «شود» ندارد ۲ - ن : «او را» ۳ - آ «گردانیده»
۴ - ن : جل و علا ۵ - ن : مناقشت ندارد

که یارب^۱ مرسنائی را سنائی ده تو در حکمت
چنان کزوی برشک آید روان بوعلی سینا
و در جواب آن شنیده^۲ که :

برو جان پدر تن در مشیت ده که کم افتاد
ز یأجوج تمی رخنه در سد و نو شننا
چون اجزاء ترا در اصل فطرت بجهل^۳ و غباوت مرگب کرده‌اند و
بید بختی و بladت مخمر^۴ گردانیده اظهار دشمنی و حسد بر جماعتی که بتوفيق
حق^۵ هدایتی یافته‌اند و میان اقران و اتراب خود بشرف بعضی ادراکات مخصوص
گشته و سعادت امتیاز حاصل گردانیده چه فائددهد و از آنجا چه نتیجه^۶ حاصل
آید ندانسته‌ای که چندان شراب که تو^۷ در مجلس غفلت خورده‌ای من در
قندیل اشتغال زیست سوزانیده‌ام و چندان زمان که تو در بطالت گذرا نیده‌ای
من در کار بوده چون توفيق شرف نفس و ظلف عرض نیافتنی و در تحصیل اسباب
آن تصریر کردی یداک او کتاب و فوک نفح تصور باید کرد و دیگران را که از
 مضيق آن ضلالت بروشنائی هدایت تفصی جسته‌اند معذور بایدداشت: بنهاده^۸
بجهد هیچ کس را ندهند؛ دیر است که گفته‌اند درین باب حکایات سخن
در رگرانمایه سفته :

و من عجب الایام بفنی معاشر غضبان^۹ علی سبقی اذا أنا جاریت

- | | | | | |
|-----------------|---------------|--------------------|---------------------|--------------------|
| ۱- ن ، الهی | ۲- ن ، شنید | ۳- آ ، در اصل بجهل | ۴- آ و د ، حق تعالی | ۵- ن «نتیجه» ندارد |
| ۶- ن «تو» ندارد | ۷- ن ، بنهاده | ۸- ن «و» ندارد | ۹- هرسه | نستخه دیگر ، غضاب |

ينفيظهم فضلی عليهم و نقصهم کأنی قاسمت المخطوط فخایت
 بمعادات من از چه روی تصدی^۱ می نمائی که اگر تو آتش سوزان و
 من هیمه خشک باشم احراق تو در خاطر نیارم و اگر تو گرگ در نده و من
 گوسفتند چرنده باشم از مقابله تو تنکب نجوم و اگر تو شمشیری باشی
 بران و من مجروحی افتاب و خیزان از برابر تو روی نگردانم اگر دوست
 باشی از وجود تو استظهاری نیفرايم و اگر دشمن شوی از ترس تو تغییری
 در خاطر راه ندهم :

قدھبت الریح طول الدهر واختلفت على الجبال فما زالت رواسيها
 آنچه ترا سزاوارست آنست که شمشیر زبان مرا از نیام دهان بیرون
 نیاری و سرود بیاد مستان ندهی و مرا با ظهار جهل و مساوی عرض خود مشغول
 نگردانی و إلأ بعَزْت باري^۲ :

چنان بهم زنم پیش خاصه و عامه که تا بحشر کسی عرض تو نیابد پاک
 سبحان الله كيف اجرب ذباب السيف على ذباب الصيف وكيف
 اعقب التيس والعقل هناك ليس فلم يبق الا تقصیر الكلام^۳

این نوشته نزد دوستی ارسال افتاد که بسخن و شاه اصغاکرده بود
 وضمیر منیرش بواسطه اباطیل حсад و اعدا تغییر پذیرفته

وسمعك صن عن سماع القبيح کصون اللسان عن النطق به

۱- د، قصدی ۲- ن «والآ بعَزْت باري» راندارد ۳- در هر سه نسخه
 «والسلام» علاوه دارد

بیهوده قول حاسد و دشمن بجملگی بی آنکه باز دانی در گوش کرده ای
 بخادم مخلص رسانیدند که ضمیر منیر خداوندی که چشمۀ آفتاب
 عالمتاب و صفحۀ آینه روشن است. بدم سرد ارباب نمیمت تیرگی پذیرفته
 است و مشرب موالات و مؤاخاة که از دیرگاه باز میان ما^۱ بصفا معروف بود
 بغمbar و خاشاک اباطیل حسادکدورت یافته^۲ الحق موجب توزع ضمیر و سبب
 پریشانی خاطرگشت. بارها بخدمت تقریر رفته بود که سخن آن^۳ طایفه مبني
 بر دروغ محض و بهتان خالص است و این قضيه بطول مدت اختيار واستمرار
 زمان امتحان بتصديق انجامیده و شواهد يقين و قرائئن حقیقت بر صحبت آن
 دعوی دلالت کرده باز انفعال از تجری به قضیه مجروب و توقف خاطر درامری
 معلوم وجهی ندارد سبحان الله کدام عاقل گوید که آب باران شورست و حیوان
 ناطق ستور، یا کدام خردمند در خاطر گذراند که آفتاب تابان در روشنی باسها^۴
 مساویست و زمین در عیظم باسما^۵ موازی، هیچ انسانی گوید که عصارة نی شکر
 مرارتی دارد و جوهر آب جاری قساوتی یا ممکن بود که در مجاري آب
 حیوان کدورتی راه یابد و در اجزاء کره اثیر برودتی هر کوز باشد :

و هبئی قلت هذا الصبح ليل أ يعمى العالمون عن الضياء

پس بر حسب این کلمات و تقریر این محالات آنچه بخدمت نقل
 کرده اند اگر صحنتی دارد از من^۶ قبل خواهد بود و باز تأکید را گفته می آید
 که آن قضیه کذب واضح و دروغ محض بود وبالله العظیم وبحق صحبت قدیم

۱- ن «ما» ندارد ۲- ن ، پذیرفته : آ و د ، گرفته

۳- آ و د ، این ۴- د ، با ماه ۵- ن و د ، با آسمان

۶- آ و د ، ازین

که حکایت برین منوالست که تقدیم افتاد و واقع برین طریقت است که ذکر رفت
و تا درتن اورمی باشد و از آفتاب عمر او شفقی ماند بر هوا و ولای آن حضرت
خواهد بود و بانواع جفای خداوند مواد یکتا دلی^۱ خواهد فرود :

گرم چومشک دهی بی جنایتی بر باد ورم چو عود زنی در میان جان آتش
پخوشدلی بکشم گرم و سرد تو که مرا تو در بهار نسیمی^۲ در خزان آتش
والله عرفه^۳ حقوق اخوانه و وقاہ شر زمانه^۴ و^۵.

این خدمت بحضرت خداوند و استادم
افضل المتأخرین بدر الدین یحیی رحمه الله عليه^۶
در جواب مشرفه‌ای که نزد کاتب نوشته بود در باب تأخیر مکاتبات
عنایی مشفقاته فرموده اصدار افتاد

بنفسی کتاب جاء منك محظی
نهضت له لما أنساني مبجلا
وصیرت عنوان الرسالۃ کعبۃ
رعنی على بعد دعاء مشوقا
فناجي ضمیری اذأنتنی^۷ ضمیر کم
وامعنت طرفی فی رقوم سطورها

له فی صمیم القلب وذ مخیم
وظلت به یومی من البشر أبسم
اوچه وجهی نحوها ثم اخدم
فظللت اليها کانی محروم
فصربنا علی شط النوى نتكلم
вшبهتها بالروض و هو مننم^۸

- ۱- هرسه نسخه دیگر : بر لاء و هوی آن حضرت ۲- ن : و
بانواع یکتا دلی ۳- ن : یعرفه ۴- ن «والسلام» علاوه دارد
۵- «والله عرفه شر زمانه» را ندارد ۶- ن «علیه» ندارد
۷- ن : اُنی ۸- ن : منهمن

او دعهها في القلب مني و نحوها
 ارجي ربتي من حيث انوى واعزم
 و احسن من يسر تلقاه مع عدم
 و ورد و لكن شمه ليس يزكم
 مدام و لكن المدامه مره
 حروف و قرطاس ترات^۱ كأنها
 سماء يحلوها^۲ بدور و أنجم
 چون خطاب بزرگوار از آن حضرت که در شرف موازى سيماك ودر
 رفعت مساوی افلاکست، حضرتی که منبع فضائل و مجمع افضل و ملاذ هنوران
 جهان ومفعع محنت زدگان روزگار است بمن كهتر که افتاده سؤرت کأس فراق
 آن دولت و خسته ضربت سهام هجران آن جناب رسید :

بوسيدم و برديده بي خواب نهادم پيجيدم و تعويذ دل شيفته کردم
 از برکت وصول آن دل^۳ بي قرار را سکون^۴ و دидеه بي خواب را آرامي
 حاصل گشت، دولتی که مطلوب دیرینه و سعادتی که مأمول بزرگ بود روی نمود:
 على بلوغى آمالاً ارجيها

عالمي بنده نوازي در اثناء سطور آن مسطور^۵ وجهاني چاکر پروری
 در ضمن مطاوی الفاظ آن مدرج بود الفاظی چون رخسار دلبران زیبا و
 چون روضه بهشت دلگشا آراسته چون پر طاوس و پير استه چون بزم کيکاوس:
 چون آن عبارت و آن خط خوب پيش آرم همه جوانب من پر ز در^۶ مكnon است
 اشارتی که در ضمن خطاب بزرگوار فرموده بود و بياز جست تأخير
 زحمات بدان جناب رفيع مشرف گردانیده معسوري گشت. خدای گواه است که
 هميشه ذکر آن حضرت نديم دل و سمير ضمير است و دعاء آن دولت ورد اوقات

۱- آ و د ، تراءت ۲- ن ، تحلیها ۳- هرسه نسخه دیگر،
 سکونی ۴- آ و د «مسطور» ندارد

وحرز نوائب وملماتست امّا بواسطه کثرت اسفار و مزاولت شداید شرط^۱ ادای عبودیت بطريق کتابت در توقف می‌ماند و خدمتی که فرض عین است بحسب این اسباب مختلف^۲ می‌شود وهم در خاطر می‌گذرد که چشم آن حضرت از آن بزرگوارتر است که هر باری بمطالعه زحمات بندۀ مشغول گردد و گوش آن دولت از آن شریف‌تر که هر وقتی^۳ سوی سخنان بی‌طايل خدمتکار ملتفت شود :

فلست بالباطل المردود أشغله لأنه باقباس الفضل مشغول

پس‌مبنی برین کلمات بردعای^۴ که وظیفه مخلصان و ثنای^۵ که عادت بندگان یکدل باشد اقتصار می‌افتد که همیشه اوقات آن جناب منیع بر این‌تاء ذکر جمیل واقتناء اجر جزیل موقوف باد و چشم حوادث روزگار از ملاحظت آن حضرت مکفوف ومصروف .

ابن تھیت نزد جماعتی عزیزان از مقام غربت تحریر افتاد

بموضعی که دروغ‌گشون و گلستانست	نسیم باد صبا چون گذرکنی بسحر
بگو که صدر زهجر انان پریشانست	سلام من برسان نزد دوستان عزیز
پیش دیده او چون بلای زندانست	خوشی جمله‌جهان بی وجود خدمتکان ^۶
که چون حدیث کند بر مثال مستانست	چنان شدست زآشتفتگی و شیدائی
سر شک دیده بی خواب او چو بارانست	زدرد هجر بزرگان و فرقت یاران

۱ - ۵ : شداید لیل و نهار شرط	۲ - ن : مختلف	۳ - آ و ۵
۴ - هر سه نسخه دیگر : بردعای	«و گوش آن هر وقتی» را ندارد	۶ - ن : ثنای؛ آ و ۵ : ثنایی
۵ - ن : خدمتکان		

زغبن و حسرت آن همچو بیدلر زانست
نه رأی فرجه صحرا نه عزم بستانست
ورا از آن چه که اطراف با غخندانست
درون خانه و بیرون دشت یکسانست
امید او همگی بر جناب یزدانست
چون آن مجالس وایام انس یاد آرد
بس تعلق دل بی حضورشان او را
در اندرون زتشوق چو زار میگرید
چو نور دیده نباشد مصاحب دیده
بجمع شمل اگرچه تبعادی افتاد
این دوست خسته مدتی است تا از رسته آن عزیزان رخت رحلت
بسته است و شیشه اقامت^۱ بر سنگ عزیمت شکسته و کأس مهاجرت^۲ ازدست
ساقی روزگار خورده و آن عزیزان ذکر هم الله حقوق اخوانهم و وقاهم شر^۳
زمانهم در مراتع آن ریاض رنگین و مشارع آن حیاضن شیرین خالع العذار
در تنزه آمده و روزی یاد این دوست که در وقت شدت ورخا و خیبت و رجا
یار غار و موئس غمگسار بوده و زمانی متطاول و متمادی با ایشان در انواع
حالات هم خور و خواب شده در خاطر نیاورده^۴ و بسلامی و پرسشی که در بازار
روزگار ارزان تر از آن متعاری موجود نیست دلجه^۵ نکرده^۶ و معنی صحبة الغار
لاتنسی فراموش کرده الحق آن^۷ معنی درون را چنان خستد و خاطر را چنان
شکسته گردانید که معالجه آن بعقاقیر جالینوس و حیل و فسون بطلمیوس
مصور نگردد، آخر نه رعایت حقوق دوستان نزد ادب دین و مرقت دینی
لازمست و بازجست و تفحص اخبار و احوال ایشان پیش اصحاب انسانیت
قرضی واجب وفرضی متعین و نگفته اند که :

۱- ن ، اقامت را ۲- ن ، مهاجرت را ۳- ۵ و آ ، یاد

۴- آ و ۵ ، نفرموده ؛ ن ، نکرد ۵- ن و ۵ ، این نفرموده

من لیس یعرف للاخوان حقهم فلیس یعرفه دین و ایمان
و درین باب هم بطریقی حق بدست ایشانست چه بیشتر اختلاط و
دوستی ابناء روزگار موقوف بر صحبت مجازی و مبنی بر شیوه بازیست، مادام
که رشته منافثت و سلک مجالست میان همدیگر منظوم بود منظور و مرموق
همدیگر باشند و چون عروء الفت ایشان بدست حوادث روزگار و جواذب
لیل و نهار انفصال پذیرد و عقد صحبت ایشان که بمثابة عقد پرونین بود بسبی^۱
با فراق بنات العرش گراید انفال میان ایشان بوجهی صورت می بندد و بطریقی
پیش می آید که پندراری که هر گز با همدیگر راهی نسپرده اند و در یک کاسه
دست نکرده :

فليس له في العالمين صديق اذا غاب شخص المرء يوماً وليلة
و عهدهم عهدٌ علىٰ وثيق ولكنني ما زلت ارعى ذمامهم
و طرفٌ الى وجه الحفاظ رموق فلى عند زلات الاخلاع غفلة
فإنْ كنْتَ أصْحَى شاحط الدار عنهم لشنْ كنْتَ أصْحَى شاحط الدار عنهم
في الجمله در نشیب و فراز عالم فراوان دویدم و از کسی که خصال
دوستان حقیقی و یاران یقینی درو موجود باشد بسیاران را پرسیدم و در آن
باب بسی تاختم و عاقبة الامر از آن معنی بوئی^۵ نیافتم نقد همه را در بوته
امتحان تبرھج دیدم و حدیث وفا و صفاتی ایشان را دروغ شنیدم :
اذا ما الناس جربهم لبیب فانی قد اکلتهم و ذاقا
فلسم ار ودهم الا خداعاً ولسم ار دینهم الا نفاقا

۱- ن ، بی سبی ۲- ن ، عقد ۳- ن ، و طرفی

۴- آ و د ، وان ۵- هر سه نسخه دیگر : بوی

امروز درین جهان بجز شیشه می یک دوست ندارد اندرون صافی
با اینهمه چندانکه آن دوستان عزیز در حدیقه مودت نهال خلاف
نشاند^۱ من تخم وفا کاشتم و اندیشه بر رعایت این معنی^۲ :
عسی الایام ان بر جعن قوما کاندی کانوا^۳ گماشت و صورت حال :
یار اگر با ما بسازد دولتی باشد شگرف^۴

ور نسازد می باید ساختن با خوی دوست
نصب دیده گردانید و بدین نکته لطیف راحت سینه در دمند طلبیدم
حقاکه هیچ وقتی نگذرد که خیال آن عزیزان در کشور دل این ضعیف دو
اسبه ترازد و عنان عزیمت وی نگیرد و نصیحت ؛ از یار بهر جفا بر یاری
خامیست . در گوش هوش وی نخواهد و با آواز بلند انشاد نکند :
اذا کنت فی کل الامور معاتباً صدیقک لم تلق الذى لاتعاشه
مقارن ذنب مرة و مجانبه فعش واحداً اوصل أخاك فانه
وانأنت لم تشرب مراراً على القذى ظمئت و ای الناس تصفو مشاربه
مع هذا بهر حالی که هستند روزگار جمعیت آن عزیزان از پریشانی
ایام مصون باد و امداد نعمای ایزدی هر ساعتی^۵ روز افرون والسلام منی
یو اصله کل ساعه ويطالعهم کل لحظه .

۱- آ نهال : ندارد و ۵ : مودت خلاف حلال نشاندند ۲- آ و د

۳- ن : صفحنا عن بنی ذهل وقلنا القوم اخوان عسی الایام ... «این معنی» را ندارد

۴- ۵ : عظیم ۵- ن : هر ساعت

این تحيّت نزد امیر مرحوم شهید بهاءالدین^۱
امیر السواحل رحمة الله تحریر رفته بود

سلام على وادی الامیر و لیتنی
شوق خدمتکار مخلص بر جناب عالیت
شرح شوقت را نیارم کرد اشباعی تمام
سالها گر شرح و بسط آن بصددستان کنم
استعانت جویم از کتاب در تحریر آن
عاقبت چون نیک بینم آنچه ماند در ضمیر
سعادتی که بنیان آن چون ترکیب فلک استوار ومدّت بقاء آن چون
دوران زمان پایدار^۲ باشد و توفیقی که جوامع مطالب و همگی هم را در
ربقه حصول مقرون گرداند و چشم دوستان آن حشمت را^۳ بمطالعه بداعی
صناعیع باری تعالی^۴ در باره حشم و خدم آن حضرت قریر کند و صحتی که صرافت
مزاج اعتدال^۵ آن از صروف روزگار و دور ایام در مجلس زندگانی اعتدال
پذیرد ذات بزرگوار خداوند را محصل^۶ باد رخسارهٔ تیغ آبدار آن حضرت
بگلگونهٔ خون دشمنان مورد^۷ وزلف سنان جان شکار آن دولت پرچم^۸ کلله

- ۱ - آ و د «بهاءالدین» ندارد
- ۲ - ن و د : ینبوع
- ۳ - ن :
- دور زمان باشد
- ۴ - ن ، آن حضرت را
- ۵ - ن و آ «تعالی» ندارد
- ۶ - آ و د «اعتدال» ندارد
- ۷ - ن ، خون دشمنان آب داده مورد
- ۸ - آ و د ، از پرچم

حساست مجعّد بمحمدو آله المخلص السجده زاران خدمات وتحايان^۱ که صورت حال آن از خلوص سراير وتفتوغ ضمایر تعبیر کند ونشر مطاوى آن از نشر مکارم و محمد آن حضرت آگاهی دهد بخوشی و طیب نسیمی که صبحدم بر گلستان پر نم وزیده باشد و جیب و دامن بروائچ ریاحین ملؤن معطر^۲ گردانیده بدان جناب که در رفت^۳ طیره گر آسمان و در شرف رتبت تاج فرق فرق داشت اصدار می افتد نیاز واشیاق بندۀ مخلص که نقش ولاع آن حضرت بر لوح جان نبشته است ورنگ هوای عبودیت آن جناب در تجاویف عروق و عظام^۴ باخون و مغز خویش سرشته با دراک استسعاد خدمت که مثابت فعل اکسیر در طبیعت نحاس و صورت تأثیر زر درازالت افالاس دارد نه بدان حدست که پای مردی عبارات و دستگیری استعارات و همپشتی تقریرات سر از گریبان بیان آن بیرون توان کرد و بافواه محابر والسنۀ اقلام حیله شرح و بسط آنرا وجهی توان یافت :

اذا رمت ان احصى اشیاقی اليكم تفاصیر الا لفاظ عن حد مقولی
خصوصاً با وجود خاطری که از زخم حوادث دردمند و از کشاکش
هموم مستمندست: ناید زدل شکسته تدبیر درست^۵.
و کیف اجری لسانا فله^۶ غیر و کیف اطلق فکرآ شده ریب

باری تعالی ادراک سعادت خدمت که پیشوای حاجات و سردفتر مطالب

- ۱ - ن ، تھیات
- ۲ - د ، ملؤن و معطر
- ۳ - د ، که در شرف رفت
- ۴ - ن ، در تلافیف عروق و تجاویف عظام
- ۵ - آ و د ، ناید ز دل شکسته تدبیر درست در شوره زمین کسی گل ولاله بخشت
- ۶ - د ، فکه؟

و ملتماست بروجہی احسن والیق روزی گرداند :
و هذا دعاء فيه للعين قرۃ وللقب ترویح وللصدر مشرح

اگر از جانب^۱ خدمتکار استفساری رود که بعد از مفارقت خدمت بر چد
حال می زید و بر چه شیوه زندگانی میکنند ماندن خدمتکار و طریق بودن وی
بعد از آن حضرت ماندن ماهی در بیابان و بقاء روغن در گرمای آفتاب
تا با نست حال تشنہ عظیم که از زلال مشرب عذب دور ماند چگونه باشد و
زندگاتی طریحی سقیم که از لقای صحبت و مرافت عافیت مهجور شود بر چد
سان گذرد .

ما کنت اعرف ما مقدار وصلکم^۲ حتی انقضی فاذا الدنيا له تبع
چو قدر وصل ندانسته ام ز نادانی کنون ازو بخيالی بخواب خرسندم
ومصدق این قضیه را معنی نعم الله مجھوله اذا فقدت عرفت شاهدی
عدل و ناطقی فضل است بارها بخدمت^۳ تقریر رفته بود که چون هوای مفارقت
آن حضرت ناسازگارست انتقال نشاید و چون مر بع جناب آن دولت مرتع^۴
مریع و مرغزاری خصیب است ارتحال نباید اما هبئی بر آنکه بدین جانب
دیدن خویشان که اداء حقوق ایشان نیز از جمله فرایض است دامن گیر
میشود گاهگاه از آن عالم مرقت و کشور انسانیت مفارقت روی می نماید
انشاء الله تعالی که این بار حصول خدمت بطریقی مهیا گردد که امکان مفارقت
آن تا وقت وجوب حکم هادم اللذات ممتنع نماید .

۱ - ۵ : اگر جانب

۲ - ۵ : وصلکم

۳ - ۵ : با خاطر

۴ - ۷ و ۵ : مرتعی

این تھیت هم بخدمتش اصدار رفته بود^۱
در باب عزیزی که عزم حضرتش داشت

باری تعالی اسماع وفواه جهانیان را باطابت ذکر و حلاوت شکر^۲
خداؤندگار مشتف و مطیب دارد واوتد خیام آن حضرت را بافرق فرقان
ومرز مرزبان موظد و مطلب گرداناد جوی مراد در بوستان معالی جاری و
شاخ و بین^۳ نهال بزرگی درغايت ارتفاع واستواری .

حشمت جلیس و تخت و سعادت رفیق و یار

دولت ائیس و راحت و شادی ندیم باد
وهذا دعاء للأنام جمیعهم و حصن لهم من مخلب الحدثان
صد هزاران سلام و خدمت و ثنا ومدحت بطیب نکتہ کلبہ عطّار و
کثرت قطرات ابر نوبهار بدان جناب بزرگوار که مطعم نظر آمال اکابر گیتی
ومطرح رحال رجال^۴ امثال عالم است اصدار می افتد .

سلام کتبیض تراپ کاعب	سلام کتسوید عذار مراهق
سلام کعطشان السم بمنهل	وقد ذاب حرآ فی طوال السمالق
سلام کضوء النار فی جيد غادة	سلام کعقد الدتر فی عین طارق
سلام کثیر لا بعد ^۵ فصوله	بتحریر مشتاق و تقریر ناطق

۱- ن ، اصدار افتاده ؛ آ و د ، اصدار افتاده بود ۲- آ ، «شکر»

۳- هرسه نسخه دیگر ، تا فرق ۴- ن ، شاخ بین ندارد

۵- د «رحال» ندارد ۶- ۵ ، لاتعد

شف و نیازمندی بدان طلعت همیون که نور بخش آفتاب تابان و منبع سرچشمۀ آب حیوان و مقتاح قفل حاجات انام و قبله نیّات و طلبات زمرة کرامست از آن درجه متجاوز است که عقل دورین کنه کمال آن تواند دید و وهم تیز گام عرض فضای ساحت آن تواند نوردید رب الأرباب توفيق سعادت ادرالک خدمت که غایت بغیت و نهایت امنیّت است محصل و میسر کناد :

و هذا دعاء للقلوب مخلص من الضيق والبلوى الى راحة الصدر

این خدمت مشتمل است بر آنکه مولانا امام عالم^۱ فلان الدین از جمله مخدومان خدمتکار مخلص است و در فنون بلاغت و اسالیب فصاحت میان فضلامقامات مشهود و آثار محمد^۲ دارد وطبعی بزینت در در^۳ فضیلت آراسته و زبانی بحلیه ذلاقت پیراسته مدتهای مدید وازمنه متناول گرد امائل عالم و افضل گیته کشته واز درر فواید و غرر فراید ایشان اطراف جیب و دامن خاطر انباشته و بیرون آداب درسی فضایل نفسی چون طهارت ذیل و نقای عرض و خلوص اعتقاد وصدق لبه وغور حیا و صیانت هوا حاصل کرده و باهلى هرچه تمامتر و رغبتی هرچه بیشتر جهت حاجتی بدان جناب متوجه شده و چون دانست که این چاکر از جمله بندگان آن حضرتست وی را متوسط گرفته ان شاء الله که چون بخدمت مستسعد گردد از آن جناب که هیچ آملی بی بهره و هیچ قاصدی خایب نگشته است مقضی الحاجه^۴ عودت سازد :

و أنت الذي ما خاب فيك رجائنا و أى رجاء خاب عندكram^۵

- ۱- ن «میسر» ندارد ۲- ن : بر آنکه امام الائمه : آ و ۵ ، بر آنکه امام عالم ۳- ۵ : مقامات و آثار محمد^۶ ۴- ن ، در^۷ ۵- ن : الحاجات ۶- ن و آ ، کریم^۸ ۵ مصراج دومرا ندارد

اين تهنیت بحضورت بزرگی اصدار افتاد
 در باب انهزام لشکر جمری لعین و پراکنده گشتن جمعیت ترکان
 و خوارج بی دین^۱

باری تعالی مشارب انعام آن حضرت و مناهل اکرام آن دولت را از ازدحام اعداء حقوق و ورود حсад کنود صافی دارد رایت جهانداری همیشه در اوج نصرت افراشته و فخر کامرانی بنقوش تصاویر خلود نگاشته حق علیم است که چون^۲ استماع افتاد که آن طایفه بفات و زمرة طفات که بطر ثروت نظر بصیرت ایشان بسته بود و دیو غرور شیشه عزیمت ایشان را بسنگ ییغکری شکسته و مرغ هوای کاذب در آشیانه تجاویف دماغ ایشان بیضه هوس باطل نهاده و در دیک جگر و دلشان هزوژه سودای بیحاصل پخته تا بواسطه این معانی در زمرة اشقيا محدود گشتند و بدست خود^۳ تیشه بلا برپای خود زندند و بداخ یم خربون بیو تهم بایدیهم موسوم شدند و ازسر ناپاکی و بیدینی مالهای موفور و رغایب و غرایب نامحصور مسلمانان بدست او باش و ارادل اترال ضایع گردانیدند و دماء و فروج ایشان را که در او عیه شریعت و حصون طریقت مصون و محروس بودند دست هال هر خسی و پای کوب هر ناکسی کردند و غبار فتنه بر صحنه عالم چنان انگیختند که چشم راحت را پر خاک و چشم عافیت را

۱- ن و آ ، انهزام لشکر جمری و پراکنده گشتن جمعیت ترکان ، ۵ :

انهزام قومی از متعددان ۲- ۵ «چون» ندارد ۳- ن ، خودشان

پر خاشاک گردانیدند و گرگان ستمکاری و سگان بیدادی^۱ را بر صحرای فساد و فضای فتنه چنان پراکنند که دوکس را^۲ از ابناء سبیل و زمرة رفاقت در راهی طریق اتفاق دست نمی‌داد^۳ و وجه مراجعت ظاهر نمی‌گشت بدست بندگان آن دولت که به حقیقت شیران بیشهه معارک و نهینگان دریای مقاتل‌اند مقهور شدند واژلب شمشیر آبدار وزبان سنان جان شکار چاکران آن حضرت آیت جزاء^۴ بما کانوا يعملون معاينه شنیدند و صورت فدمرناهم تدمیرا بچشم حقیقت دیدند و طعم و مزقناهم کل ممزق بذايقه تجریت چشیدند و کلمات یا لیتنی لم اتخاذ فلانا خلیلا در خاطر ندامت بصدربان حسرت گذرانیدند تا خلقی از آن مخدولان و زمرة خاینان و خایبان طعمه سیوف و عرضه ختوف گردانیدند و خرمن باقیان را بیاد نصرت در صحرای خسار و بیابان دمار دادند و کالفر اشالمبیوت ایشان را آواره و سرگردان گرد عالم دوانیدند و علامت کأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة بر ناصيۃ حال خود دیدند :

تراهم و رماح القوم تتبعهـ^۵ كالشهب ينفض^۶ فی اثر الشیاطین
 مما^۷ هریق دماء القوم بينهم قد کن وجه صحاری^۸ الحرب كالطین
 چندان شادمانی روی نمود واستظهار و اعتضاد افروذ که امداد اعداد^۹
 [آن باستغراق اوراق پایان نرسد و صحن فسحت آن بکام تقریر تحریر پیموده

- ۱- ۵ : بیداد را ۲- ن : که کسی را ۳- ن : دست نمی‌دهد
 و در ۴ در متن «نمی‌دهد» و در حاشیه اصلاح کرده‌اند «نمی‌داد»؛ ۶ و ۵ «نمی‌داد»
 ندارد ۴- ن : تنفس ۵- ۶ بیت دوم را ندارد ۶- ن :
 قد عادت ترب صحاری ۷- از اینجا در حدود هشت ورق از نسخه م افتاده
 است . و افتادگی در میان دو قالب از ن نقل شد

نگردد و کلاه هباها مماس فرق اکلیل شد و سوار هفاخرت بمعصم کف^{*}
الخطیب[†] رسید؛ شعر[‡] :

ازین بشارت خرم که ناگهان آمد
عروس امن که بد رفته[§] از کنار همه
جهان که گرگ صفت بود پیش ازین با خلق
هر بر ملک بتائید حق تلاقی[¶] کرد
شک نیست که طبع شمشیر را در اصلاح مزاج فتنه خاصیتی عجب
است و دست سنان را در ازالت غبار ظلم تأثیری بدیع اگر نه هیبت شمشیر
آبدار بودی آتش فساد در جهان زبانه زدی و هبوب صرصر بیدادی آب
رویها برده و وضعفا را از دست اقویا جان بلب آمدی و درویش سبلت تو انگر
کشیدی و مبني بر ظلم و تعذی که در طبایع مرکوز و مجبول است شّریر[¶]
میان اهل عالم متطاير گشتی و اثر نکایت آن تافلک اثیر رسیدی و صید راحت
که بهزار حیله در دام بنی آدم می افتد از میان عالم رمیدی و ماده حرث و
نسل با نقطاع انجامیدی ولقد احسن من قال :

تیغ سیاست است که مر روی ملک را
در کل حال تازه تر از برگ گل کند
تأثیر صد مفرح و صد جام مل کند
والطعن عند محبیهن[§] کالتسل
حتی تقلقل دهراً قبل فی الممالکها

۱- متن برابر آن و ۵ : کف[‡] الخطیب
ندارد؛ آن و ۳ : بیت
۲- ۵ لفظ «شعر» را
شروع خوردن اعادی در طبیع پادشاه
اعلی الممالک مایبینی على الأسل
ما تقرر سیوف فی الممالکها

۳- متن برابر آن و ۵ : و در رفته[‡]

۴- ۵، بعیش

۵- ۷، تلاقی[¶] ۶- ۵ : شریف شر[¶] ۷- ۵، محبیهن

ان شاء الله كه بعد ازین بع^۱ دولت آن حضرت احوال جهانیان مستقیم
 گردد و کارهای خلایق منظم شود چنانکه برید فتنه گرد فضای امن و راحت
 نگردد و سیاسته ستمکاری در ولایت عافیت تردد نکند و ایاب نوائب شکستد
 و دستهای حوادث بسته شود چنانکه مردم صورت پریشانی و نقش تشویش
 از آینه خیال محو گردانند و مثال آن^۲ جز در شکن زلف دلبندان^۳ و پیج
 گیسوی ماہ رویان نبینند :

وهذا دعاء يفرح الدهر عنده ويشمل كل الناس بالحسنات

این تحيّت نزد مرحوم امیر ظهیر الدین بن بغداد^۴ کنکروی^۵ اصدار افتاد لمحر و سه^۶ قوئیه

شعر :

يا نازح الدار عن بلادي سقیا لا یامنا^۷ المراضی
 اذا نحن للحادثات سلم وعن صروف الزمان راض^۸
 كان آثارها علينا موقع القطر في الرياض

قصر معالی خداوندم که از شرفات جلالش مدار فلك توان دید و از
 سر دیوارهای کمالش تسبیح ملک توان شنید در طول امدی واستمرار مدتی
 که محاسب وهم ومحرر خیال از حصر بقای آن قاصر و عاجز آید راسی^۹ و
 راسخ باد و آیات صحیفه کرمش سُورِ جود آل برمک را که در ورق مصحف
 روزگار مسطور است ناسخ، هزاج هوای آن حضرت از فساد دست و پای^{۱۰} مصایب

۱- آ و ۵ ، بفر ۲- آ و ۵ ، آن را ۳- ۵ ، دلیران

۴- ۵ ، بغداد ۵- آ ، کنکروی قدس الله روحه ۶- آ ، از محر و سه :

۵- محر و سه ۷- آ و ۵ ، لا یامک ۸- متن برابر آ و ۵ ، ن ، راضی

۹- برابر آ و ۵ ، ن ، راستی ۱۰- آ و ۵ ، از فساد و بای

سلیم و گوشه جگر اضداد و حсад آن دولت بزخم دندان ارقم نوائب سلیم^۱؛
شعر^۲ :

وهذا دعاء لا يرام زواله ويشمل حال الناس طرأ نواله

صد هزار ان خدمات و تعايا بخوشی لذات کاسي که در ايام مواصلت
ميان ما داير و طيب نكشت حديثي که در اوقات مجالست ومنافست ميان ما
ساير بود^۳ بدان جناب که آرزوی دل شيفته ومطلوب خاطر پريشان بنده است
رسانيده می آيد^۴ ؟ شعر^۵ :

سلام کنای ناح فی جنب مزهر	سلام کعود فاح من وسط مجرم
الى خائف مستوحش ذی تفکر	سلام کامن جاء من غير موعد
يسکن من حر الحشاء المتسرع	سلام کسلسال نمیر مصفق
سلام کریحان ذکسی ^۶ معطر	سلام کبستان انيق مریح ^۷
الى ذلك الخلائق الکریم المطهر	سلام کریحان و روح و راحة
اگر در شرح آرزومندی خوضی رود و در بسط آن اقدام افتدا ^۸	
کوتاه نظر ان گمان برند و بیگانگان توهمند که مگر قابل حصرست و صلاحیت	
احصا دارد که در آن شروعی ^۹ می رود پس مبنی برین مقدمات ^{۱۰} رجوع اليق و	
اضراب و اختصار اوافق ^{۱۱} می نماید :	

زصد حدیث نیازم ^{۱۲} یکی بیان نکنم	بجان پاک تو گر سالها کنم تقریر
چنانکه بایدم ای دوست ^{۱۳} آنجنان نکنم	و گر کنم بحیل نیز شمهای تحریر

- ۱- متن برابر آ و ۵ ، ن : سهیم
- ۲- آ و ۵ ، مجالست و منافست
- ۳- سایر بود
- ۴- لفظ «شر» را ندارد
- ۵- متن برابر تصحیح قیاسی و هرسه نسخه ، ذکسی
- ۶- آ و ۵ ، ودر باب
- ۷- بسط آن اقدامی افتدا
- ۸- آ و ۵ ، که در آن باب شروعی
- ۹- آ و ۵ ، اليق و اختصار اوافق
- ۱۰- آ و ۵ ، نیارم
- ۱۱- متن برابر آ و ۵ ، ن ، دوست من آنجنان

من این چنین که شدم از لفای تو محروم
 چنان نیم که چو در راه فرقی افتاد
 حقوق صحبت دیرینه در ضمیر هنست
 و گر کسی شکند عهد دوستان قدیم
 بصد طریق و بصدقون چون فغان نکنم
 بهیج حال دگر^۱ یاد دوستان نکنم
 بجز بفرکرت آن لقمه دردهان نکنم
 بحق صحبت یاران که من همان نکنم
 اگرچه روزگار چنان‌که عادت اوست در چشم آرزوی بنده میل‌ممانعت
 کشیده است و پیش سینه مرادش دست مدافعت نهاده ولب تشنۀ خشک او از
 مشرب^۲ خوش‌گوار شیرین آن جناب محروم مانده اما حق علیم است که دایما
 باز جان مشتاق و دل نگرانش بصوب آن حضرت در پرواز است و عندلیب
 زبان وی در قفص^۳ بی‌یاد آن حضرت مرغی بی‌آواز است^۴ امید بفضل حق^۵
 وائق است که ایام مهاجرت را پایانی و ابعاد مفارقت را نهایتی رسیده باشد
 و این بنده و دوست قدیم از آن عالم لطف و جهان آزادی عن قریب محظوظ
 شود و بنظر آن سعادت مرموق و ملحوظ‌گردد از جود بی‌دریغ آن حضرت
 آملم که تا وقت ملاقات از سوانح امور و کیفیت احوال واستقامت مهمات و
 سلامتی ذات مطهر اعلام فرماید تا هم از مراحم والطاف خداوند دل‌محروم
 خسته را مرهمی و خاطر آشته را همدھی دست دهد جاوید کامیاب باد.

۱- متن برابر آ و د، ن؛ دیگر

۲- متن برابر آ و د، ن؛ خشک اور امشرب

۳- آ و د، در قفص دهان

۴- آ و د «است» ندارد

۵- حق تعالی

این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد
و او را به مجلس انس استدعا رفت

شعر :

یا رحمة الله حلی فی منازلنا وجاورینا فدتک النفس من جاری
شعر :

گر بر سر آنی که قدم رنجانی دریاب که بی صبری ما می دانی
جماعتی احرار و طایفه ای ابرار که همه طوق خدمتکاری آن حضرت در
گردن دل و حلقه چاکری آن دولت در گوش جان دارند در روضه ای که
رضوان در حسن نزهت و طیب نکهت آن انگشت گزانست و فلك در حسن
از هار و انوار آن که گوئی^۱ هر یکی آفتاب تابان و کوکبی در خشاست^۲ بصد
هزار دیده نگران ؛ شعر :

گوئیا انجم زگردون ریختند اندر زمین

زان سبب صحن گلستان سر بر اختر گرفت

نرگس در اطراف باغ تاج زرین بر سر نهاده و سبزه در اکناف راغ
ردای زهر دین بردوش انداخته ولاله جگر سوخته که مددتی در زندان زمین
محبوس بود جام لعل بشادی روزگار بر کف نهاده و قرائش باد صبا جهت
ثار مقدم بهار از نقد کیسه درختان توده های نفره خام بر نطع ریاض تعییه
کرده و دست^۳ ایام از قطرات شب نم عقده ای ثمین از گردن و گوش اغصان
آویخته و سلطان فصل نوبهار که نام وی^۴ گلست از خلوت خانه استراحت و سراجه

۱- متن برابر آ و ۵ ن ، در گوش او دارند ۲- آ و ۵ « گوئی »

ندارد ۳- متن برابر آ و ۵ ن ، در خشاست و بصد ۴- متن برابر

آ و ۵ ن ، دوست ۴- آ و ۵ « وی » ندارد

فراغت کلاه یاقوتی برسر^۱ نهاده بصفهٔ بارآمده و لشکر ریاحین ازچپ و راست
میمنه و میسره راست کرده و سو سن بهزار زبان دعا و ثنا را پیش آمده و
سرو آزاد رعایت بندگی را بریک پای ادب ایستاده و نی کمر^۲ عبودیت بصد
جا بر میان بسته و بلبل صاحب ذوق بر منا براغصان صلای عشرت درداده؛ شعر^۳ :

هر کجا گوشی نهی از باشگ بلبل نااله هاست

هر کجا چشم افکنی آنجا بتوده لاله هاست

در چنین مقامی بدین خصال گزیده و خلال پسندیده حاضر اند^۴ و شرابی
که در فورضیا طیره گر^۵ عکس آفتاب وا زغايت رقت و صفار شک در خوشابست
در میان^۶ دایر :

قهوة قرفق تربت مع الدهر وصينت فى دنهما قبل نوح
من كميٰت كانها نعم الله توالٰت لطيف و طعم و ريح
از دست ساقى كه كر شمه چشممش هستى هشياران و سلسله زلفش بند
پای عاقلانست تو سن طبیعی که بناؤک چشم مستش در هر طرفی از خونها جویها
روان کرده و بکمند زلف مشکینش در هر مسکنی دل^۷ هزار مسکین در دام
بلا^۸ کشیده؛ شعر^۹ :

قام الغلام يديرها في كأسها فكان بدر^{۱۰} التم يحمل كوكبا
وابي وجود خدمت^{۱۱} خداوندي سلك جمعيّت ايشان را نظامي دست

- ۱- آ و ۵ «برسر» ندارد ۲- آ و ۵ «و» ندارد ۳- ۵ :
- ۴- نی شکر کمر ۵- آ و ۵ ، لفظ «شعر» را ندارد ۶- آ و ۵ ، حاضر ند
- ۷- متن برابر آ و ۵ ، ن ، طیر گر ۸- آ و ۵ ، در میان ايشان
- ۹- آ و ۵ ، کرده است ۱۰- آ و ۵ «دل» ندارد ۱۱- آ و ۵ «بلا» ندارد
- ۱۲- ۵ ، لفظ «شعر» را ندارد ۱۳- آ و ۵ «خدمت» ندارد

نمی دهد وزمرة عشرت را کامی برنمی آید^۱؛ شعر^۲ :

برخیز و بیا که مجلس آراسته ایم مفزای سخن که از غمتم کاسته ایم
 ز ایزد بدعا دوش ترا خواسته ایم و امروز بدین امید برخاسته ایم
 اسباب طرب را بی وجود خدمت آیی ضعیف است و طبیعت بهار را
 خاصیّت مزاج خریف اگر جمعیت ایشان را که مثابت^۳ شکل پروین دارد
 بتشریف قدم رعایت نفرماید با فترات بنات المعش خواهد گردانید^۴ باقی بکرم
 آن بزرگ منوطست و بحسن قیام آن خداوند مربوط .

این خدمت نزد دوستی تحریر افتاد که شرط عیادت این ضعیف بجای نیاورده بود

شعر^۵ :

مرضتولم یکن^۶ فی الأرض حر^۷ یشر^۸ فسی بیر^۹ او سلام
 وضنو^{۱۰} بالعيادة وهی اجر^{۱۱} کآن^{۱۲} عیادتی بذل الطعام
 شعر^{۱۳} :

من او فتاده زرنج و عنای خودنالان تو از غرور تجاهل کنی که نشنیدی
 چه جرم دیده ای از صحبتی که باما بود^{۱۴} که از محبت مازود دامت چیدی
 مد تیست که این دوست طریح اسقام و حلیف آلامست و از دوستان
 غیرتب^{۱۵} که دایما درین نایبه تردد می کند و هر روز گرد بالین می گردد و از

۱- آ و ۵ ، کامی نمی آید ۲- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد
 ۳- آ و ۵ ، آبی ۴- ۵ ، که بمثابت ۵- ۷ ، گرائیدن ، ۵ ، گرائید
 ۶- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۷- آ و ۵ ، فلم یکن ۸- متن برابر
 آ و ۵ ، ون ، کآنی ۹- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۱۰- متن برابر
 آ و ۵ ، ن ، چه جرم دیدی که از صحبت که با مابود ۱۱- متن برابر آ و ۵ ،
 ن ، غریب

غايت يكتادلى كه^۱ ميان مامو گداست نصيحت زر غبائزدد حجاپس^۲ گوش مى نهد
و^۳ با جتهاد تمام در کار اين ضعيف گرم روی تقديم مى دارد و آنج در دست و
پا مى ريزد و مزوره او را با آتش خويش مى پزد و مانند طبيان حاذق از غایت
اتّحاد ميان تجاويف عظام و عروق مى گردد ديناري از دوستان درين ديار
روي نمود و بعيادتى كه موجب احتساب ثواب است رغبتى نفزاً د اين معنى از
زمرة دوستان مخلص قبيح است^۴ و از جمله ياران صادق شنيع و از طرف آن
يار يگانه كه شمع شباهی غربت و تعويذ تبهاهی كربت بود اقبح نمود ياران
را در وقت نزول مصائب خواهند و دوستان را در حال حدوث شداید طلبند؛
شعر^۵ :

اي هيج نخورده غم بغم خوردن من ناگشته پرسشى بپرامن من
يکبار درين تب بكنارم درگير باشد كه بسو زد دل تو برتن من^۶
والسلام على من اتبع الهدى^۷

این خدمت نزد مرحوم امير^۸ بهاءالدین ارسال رفته بود
در باب تهنیت ولادت فرزندش ابراهیم ابیته‌الله نباتاً حسناً^۹
شعر^{۱۰} :
تساق من افق السعادة والعلی هلال لـا منه السعادة تجتلى

-
- ۱- متن برابر ۷ و ۵ ; ن «كه» ندارد ۲- ۷ و ۵ «و» ندارد
۳- ۷ و ۵ «است» ندارد ۴- ۷ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۵- ۷ ،
بردل من ; ۵ ، باتن ۶- ۷ و ۵ «والسلام . . . الهدى» را ندارد
۷- ۵ ، این خدمت نزد ذوالماکارم امير مرحوم ۸- ۵ «ابیته‌الله نباتاً حسناً»
را ندارد ۹- ۷ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد

بیشرنا فی المهد حسن روایه
و منظره المرضی بالفضل والحجی
اُضاءت به الافق قبل ابتداره
وسار به الساری الی حیث ما انبوی
فلا ابصرت عین ولا اذن وع^۱
با کرم منه فی البریة متّمی
دوش دیدم که فرّاشان^۲ تقدیر صحن خاک را بجواروب احترام میر فتند
و فرش زمین را بگلاب احتشام می شستند و با هم دیگر می گفتند که بعد ازین
حال عالم رونقی دیگر گرفت و کار و بار بنی آدم زینتی دیگر پذیرفت امارات
به روزی در هر دمی کاملتر خواهد بود و علامات پیروزی در هر قدمی شاملتر
خواهد نمود بختهای رمیده باز آیند و بزیاء طوالع فضل که در کریچ^۳ خمول
و آشیانه عطلت فرو خفته بود^۴ در پرواز شوند شمشیر هنر را که در نیام نسیان
زنگ^۵ خورده بود وقت آمد که بصیاقل^۶ رحمت ایزدی بزدایندو در فضیلت^۷
را که بمسامیر فتور محکم گشته بود گاه آن^۸ آمد که خازنان عاطفت باوی^۹
بگشایند. این ضعیف چون این کلمات را بگوش هوش بشنید^{۱۰} از غایت ابهاج
این معنی و شدت احتیاج بدین دعوی پیش رفت واژ آن منهیان بشارت سعادت
استفسار آن^{۱۱} معنی کرد. گفتند جناب عالی فلانی را از ملک عدم ملکزاده ای
مسافر رسیده است که آثار نجابت در اسرّه جین او واضح است و دلایل
اصلت در صحیفه رخسار او لایح^{۱۲} :

نجابتہ موصولة با صالة فوج - لت^{۱۳} لذی عینین فی غسق الدجی

-
- ۱- ۵ ، سمعت ۲- ۵ ، فرشتگان ۳- متن برابر
تصحیح قیاسی : ن و آ ، کرنج : ۵ ، کرنج خانه ۴- ۵ ، بودند
۵- ۵ ، زنگ ۶- ۵ ، که صیاقل ۷- متن برابر
۷- ۵ ، ن ، در فضیلت ۸- ۵ «آن» ندارد ۹- ۵ ، باری
۱۰- متن برابر آ و ۵ ، ن ، نشید ۱۱- ۵ ، این معنی
۱۲- آ ، مجلت ۵ ، تخلت

از افق آسمان آن حضرت عجب بدری طالع شد وازنهال چمن آن
دولت عجب میومای نافع گشت^۱ واز مهب^۲ فضیلت نسیمی وزیدکه محوران
بادیه فاقه را راحت بخشید واز غنچه سیادت‌گلی بشکفید^۳ که جیب ودامن
عالی را برایحه معنبر خود معطر گردانید^۴ واز بیشه شجاعت شیری ظاهر شد
که بزخم چنگال آهنین گردن اعدا وحشاد دودمان خویش را درهم شکند
و از پشت مکرمت^۵ سلاله‌ای در وجود آمدکه فضایل^۶ آبا واجداد خود بما آثر
و مناقب کسبی و ارثی مرخص و مستحکم گردانید؛ شعر^۷ :

خدونی به ان لم یفق سرواتکم و یسرع حتی لایکون له مثل
در حال سجدۀ شکر گزاردم واز باری عز اسمد مزید عمر آن مبارک
قدم خواستم که سالهای نامتناهی چشم آن حضرت بلقای همایونش روشن
وصحن گیتی بمحاسن آثار و م Hammond ک دارش گلشن باد. دیده حدثان^۸ از ملاحظه
آن جناب مکفوف و جمله اوقات بمراضی سبحانی مصروف^۹.

این خدمت هم برسم تهنیت عید فطر بحضور تش ارسال رفته بود
و درین شعر لزوم^{۱۰} مالایلزرم است

شعر^{۱۰} :

نوروز خرم آمد و هم عید محترم صحن چمن مشابه مینو شد و ارم

- ۱- آ، یافع گشت؛ ۵، یافع گشت ۲- آ و ۵، شکفید ۳- آ، گرداند
- ۴- متن برابر آ و ۵؛ ن «مکرمت» ندارد ۵- آ و ۵، که مبانی فضایل
- ۶- ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۷- آ و ۵، حرمان ۸- ۵، مصروف
- بحق ملک‌العطوف والنبي الرؤف ۹- آ و ۵، و درین شعر صفت مایلزرم است
- ۱۰- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد

صراف روزگار زنقد دفین خاک
در فرجه عجایب تأثیر نوبهار
بلبل زشاسخار همه روز چون خطیب
سوسن بجوبیار کشیده زبان تیز
از بس که صحن خاکم زین شد از ببات
دری نهفته بینم هرجا که بنگرم
گل در درون غنچه بسی رنجها کشید
این عید نوبهار هزاران^۳ خجسته باد

انقضاء ماه روزه که مفتاح قفل جنت و موسم بخشش رحمت و مفتر
بود و اقبال عید که غرّه جین ایّام و درّه ثمین عقد شهر و اعوام است برخداوند
مبارک باد^۴ دفتر حسنات از تعلقات^۵ طاعات و مسؤولات عبادات مشحون و مرور
اوّقات و ساعات بمراضی ایزدی مقرون . بنده مخلص بر آن بود که مبني بر
قاعدۀ مألف و رسم معتمد که میان ابني روزگار متعارف است که در چنین
روزی مخدومان خود را تحف برند و هدا یا فرستند و بقدر امکان خدمتها^۶
کنند و نوالهای که هم از خوان انعام و افضال آن مخدومان باشد پیش آرند
ومبني برین معنی که^۷ : شعر^۸ :

فقيم الباغ قد يهدى لمالكه برسم خدمته من باغ التحفا

- ۱ - متن برابر آ و د ، ن ، شکر نوبهار گوید
- ۲ - آ و د ، نمی دهدم
- ۳ - آ و د ، هزاری
- ۴ - آ و د ، بر خداوند مبارک و میمون باد»
- ۵ - آ و د ، تعلیقات
- ۶ - آ ، خدمتها
- ۷ - آ و د «که» ندارد
- ۸ - آ لفظ «شعر» را ندارد

از اشجار مکرمت ایشان نوباهای فرستند اما چون عظمت همت^۱ و
کبر نفس و ارتفاع شان خداوندی بدیده اعتبار مطالعه میرود و حقارت دنیا
و زخارف آن در برابر آن مرتبه دیده می‌آید خجالت دامن‌گیر می‌شود که
از درخدمت^۲ بمیسور دنیاوی درآید و خوان ریزه نزد حاتم زمان عرضه کند
روضه رضوان را بدسته‌ای چند ام^۳ غیلان چه احتیاج است و منبع آب حیوان
را بقطرهای چند شوراب چه افتقار^۴؟ شعر^۵ :

آفتاب از سراج مستغفیست خضر وقت از اجاج مستغفیست
پس اضراب لا یقترب دید و بارسال دعا و عرض ثنا اقتصار نمود .

هم از زبان خدمتش به بزرگی^۶ ارسال افتاده که نوشته‌ای فرستاده بود
واز حادثه‌ای که از روزگار بوی رسیده^۷ شکایت کرد^۸

خطاب بزرگوار از آن حضرت نامدار مشتمل بر انواع اصطلاح و
مبني بر اصناف الطاف برین ديار تافت و خاک تيره از لمعان شاعر و انتشار
ضياء آن روشنی افلاک یافت اني القى الى كتاب كريم بربان آمد^۹ [وبقدم
تعظيم ورود آن را استقبال رفت و بر مضمون آن اطلاع کلی حاصل گشت آنچه

- ۱- آ و د ، عظم همت
- ۲- متن برابر آ و د ، ن ، از خدمت
- ۳- پایان افتادگی نسخه م
- ۴- آ ، چه حاجت افتاده ، د ، لفظ «افتقار» و
«حاجت افتاده» را ندارد
- ۵- د لفظ «شعر» را ندارد
- ۶- ن ، بزرگی
- ۷- آ ، رسیده بود
- ۸- هم از زبان خدمتش بزرگی ارسال افتاد در
چواب مكتوبی مضمون از شکایت روزگار
- ۹- از اينجا بقدر هفت ورق نسخه
ن از نسخه م افتاده است و افتادگی درین دو قلاب از ن نقل شد

جهت چشم زخم حال و ضیاع مال نموده بود والتفات خاطر و تشویش ضمیر مبني
برین معنی^۱ اظهار کرده معلوم شد ، خاطر عزیز از آن قبل فارغ فرماید
و بسیار گرد سروپای غصه بر نیاید و شجاعت نفس و قوت مصابرت وی بروقوع
احداث و نزول نوایب در کار آردکه آدمی را در سرای حدوث و مقام کون
وفساد جنس این واقعه بسیار افتاد و مثال^۲ این حال بسی روی نماید؛ شعر^۳ :
انَ الْوَلَايَةُ لَاتَدْوِمُ لَوَاحِدٌ
انْ كَنْتَ تَنْكِرُهَا^۴ فَإِنَّ الْأَوَّلَ

در شرابخانه دنیا غم^۵ و شادی در یک بستو معجون کرده‌اند و منصب و
عزل و راحت و رنج در یک غلبه تعییه ساخته؛ شعر^۶ :
از دهر هزد^۷ گاه نزارست و گهسمین وزچرخ حصه گاه شرابست و گه خمار
و هردو را بقای دائم و درنگی خالد نیست و اگر کسی نیز خواهد
که ایام نکبت و زمان عزلت و مدت پریشانی و بلیست دائم ماند از مطلوب
دور افتاد واز لقای مأمول محجوب شود؛ شعر^۸ :
لَا تَحْمَدُ الدَّهْرَ فِي بَأْسَاءِ يَكْشِفُهَا فَلَوْاْرَدٌ دَوَامُ الْبُؤْسِ لَمْ يَدْمُ
مردم جازم^۹ کسی است که در حال وقوع نوایب و حدوث مصایب چنگ
در حبل متین اصطبار زند و باقبال دنیا شادان و بادبار وی محزون و پریشان
نگردد که این معنی از اخلاق بزرگان است؛ شعر^{۱۰} :

-
- ۱ - ۵ ، تشویش بر آن معنی ۲ - ۶ و ۵ ، مثل ۳ - ۷ : شعر
تازی؛ ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۴ - ۶ و ۵ ، تنشکره ۵ - ۷ لفظ «غم»
را ندارد ۶ - ۸ ، بیت؛ ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۷ - متن برابر ۶ و ۵ ;
ن ، لقمه ۸ - ۹ ، شعر تازی؛ ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۹ - ۱۰ و ۵ ،
مرد حازم ۱۰ - ۷ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد

لایفرحون^۱ اذا نالت رماحهم قوماً و ليسوا مجازيعاً اذا نيلوا^۲
 اميد^۳ بفضل حقوقائق است که بعد ازین الطاف باري^۴ متوالى ومتراحم^۵
 وعواطف حضرتش متواتر باشد که رحمت‌جناش جابر هر کسیری و فریادرس
 هر اسیری است^۶ احترام واحتشام خداوندی بدرجۀ کمال رسیده بود و چشم‌های
 عالمی از هر طرفی بدان معنی^۷ نگران و دلهای جهانی از هر گوشاهی بدان فضایل
 از بیم عین‌الکمال لرزان^۸ شده تا ناگاه جهت تجربۀ حوصله خداوندی و
 تصقیل آینه نفس و تشحید شمشیر اعتقاد وی و تذکیر قوت و بسطت باری تعالی^۹
 بر کافهۀ خلائق از مکمن غیب من حیث لا يحتسب چنین واقعه‌ای پیش آمد و
 معنی لنبلونکم ایکم احسن عمل ابرین دعوی برهانی ناطقت است اما آنچه
 اصل کارست حیوة نفس است که چون سر بسلامت است^{۱۰} اصل غنیمت و سرمایه
 سعادت حاصل است ولقد احسن من قال؛ شعر^{۱۱} :

و رأس مالك وهو الروح ان سلمت لاتأسفن لشیئی بعده ذهبا
 حاسب زمانك في حال^{۱۲} تصرفها تجده اعطاك اضعاف الذى سلبا

-
- ۱- ۵ ، لایفرحون ۲- آ و ۵ ، نيلوا ۳- آ ، اميد
 ۴- آ و ۵ ، باری تعالی ۵- آ و ۵ ، و مراحם ۶- آ و ۵ ، جابر
 هر کسیر و فریاد رس هراسیر است ۷- آ و ۵ ، معالی ۸- متن برابر
 آ و ۵ ، ارزان ۹- آ «تعالی» ندارد ، ۵ ، بسطت نعمت باری
 ۱۰- آ و ۵ ، عبارت «حیوة نفس» است که چون سر بسلامت است «را ندارد
 ۱۱- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۱۲- آ و ۵ ، في حالی

این خدمت هم بحضور تش ارسال رفته بود
در باب تهنیت ولایتی که بوی^۱ تعلق گرفت

شعر^۲ :

الله حیث رحلتم جار لکم
والامن دار والسرور ندیم
والجّو طلق والمناهل عذبة
والعيش غض والریاح نسیم

شعر^۳ :

چگونه نصر و ظفر هم عنان تو نشوند
دو حُمَّعالی خداوندم که در چمن فضایل اصلها ثابت و فرعهای السماء
نعت حال آنست و عالمی بلذت مذاق ثمار آن آسوده‌اند وازگرمای حوادث
و هاجره نواب بسایه اغصان و اوراق آن غنوده از زخم تند^۴ باد حدثان و
اجتیاح صرصر ملوان^۵ در کتف باری عز اسمه مصون و محروس باد، چهره آمال
بگلگونه حصول گلگون و ترادف نعمای ایزدی از حیز انحصار بیرون؛ شعر^۶ :
وهذا دعاء يطرق الدهر عنده و يعلم ان الله ينصر جنده
بنده مخلص زمین عبودیت می بوسد و صورت حال اشتیاق خود بدان
جناب که مثبت التفات تشنه الیم بوجود آب زلال و مرتب انتظار طریحی
سقیم بحصول ابلال دارد عرضه می کند^۷ و بتقلید آن مهم خطیر که بنده گان
حضرت احضره‌الله میامن^۸ موسوم گشته‌اند شکر باری می گذارد و مزید جاه

۱- متن برابر آ و د؛ ن «که بوی» را ندارد ۲- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۳- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۴- آ و د «تند» ندارد ۵- د؛ صرصر حدثان اواه ۶- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۷- آ و د محصل ابلال عرضه میدارد ۸- آ و د، المیامن والسعادة

آن دولت می خواهد و با جایت مقرنون باد هنوز نتایج مخایل و فواید امارات
که در لوح ناصیه آن حضرت بچشم فراست مطالعه درقه است^۱ در مکمن
غیب کامن است امداد آن حشمت هر دمی متواتی و اعداد آن نعمت هر لحظه ای
مترا داف^۲ : شعر :

پیشرنی الامال انک تنهی
هنوز دولت تو شاخ بال^۴ خواهد کرد
زجاجه و عمر معالی^۵ کد رفت در تقدیر
ومانلته بشری بما سنتاله

الی امد لم یرتقیه امیر
چو هیبت که در اجزای^۶ جان بدخواهست
هر آنج هست کنون آن بکی زینجاهست^۷
من العز^۸ ان الاف پیدا من فرد

اگرچه مصالح امور عالمی بدان جناب که مدار ارباب و مرکز اصحاب
مهما تست منوطست وزحمات اشغال جهانی بدان حضرت مر بوط و تراکم کارهای
خالیق هرچه بیشتر و ترادف ملتمسات ارباب طلبات هر چد تمامتر اما این
معنی انشاء الله^۸ که آن حضرت را از رعایت حقوق بندگان مخلص و هواداران
یکذبان و یکدل کد ارتفاع شأن و از دیاد جاه و جلال خداوند را بدعاها
خواسته اند شاغل و مانع نیاید؛ شعر^۹ :

فديتك لا يشغلك عن رعي حفنا
ممالك قداقت اليك امورها
فاللشمس شغل فى السموات شاغل
ولكتها لامتنع الارض نورها
پيش ازین بیندگی آن حضرت تقرير رفته بود که آن مهم که بخدمت

- ۱- آ و د «مطالعه رفته است» را ندارد ۲- آ و د : مترادف
 خواهد بود ۳- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۴- آ و د : شاخ و بال
 ۵- متن برابر آ و د؛ ن : اجرای ۶- آ و د : عمر و معالی
 ۷- آ و د : یکی ازین جا هست ۸- آ و د : اما انشاء الله که این معنی
 ۹- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۱۰- آ و د : لایمنع ۱۱- متن برابر
 آ و د؛ ن : بندگی

معلوم است جهت بندۀ اگر در روزگار مهلی^۱ باشد ترتیب رود خداوند درین^۲
 باب متفقی شده کنون بحمد الله بلوغ آن امنیت میسر است و حصول آن
 آرزو مهیّا اگر هر حمتی خواهد^۳ فرمود وقتی چنین اتفاق هر باری دست
 ندهد و حکماً گفته‌اند الفرصة سریعة الفوت بطبيعة العود وهم بعبداً حضرت
 تقریر رفته بود که التماس این قضیّه جهت انقطاع و انزال این چاکر نیست
 بلکه غرض کلی درین باب آنست که تابندۀ بدان^۴ مهیّا جهت مصلحتی که روی
 نموده است^۵ مستظر بر باشد باقی اهتمام آن کار را بنایی^۶ می‌تواند گذارد و
 از مضيق آن شغل بدیگری تفصی می‌توان^۷ جست خدای داناست که بندۀ
 را در خاطرست که تا مرغ جانش در قصص قالب مقید است دعاء آن حضرت
 خواهد سرائیدن واز آفتاب عمرش تا شفقی باقی باشد هوا و ولاء آن جناب
 خواهد ورزیدن ؛ شعر^۸ :

از مهر تو بگسلم کرا دارم دوست وزکوی تو بگذرم کجا خواهم شد
 مرا حم و الطاف آن حضرت بندۀ نه چنان مشعوف^۹ و مقتون گردانیده‌اند
 که آسان آسان از خاک آستان آن^{۱۰} خداوند دامن در چیند^{۱۱} و در گوش خانه
 فراغت گریند .

- ۱- آ و ۵ ، مهل ۲- آ و ۵ ، در آن ۳- آ ، و حصول
- آن بغيت اگر هر حمتی خواهند ، ۵ و حصول آن بنیت محصل اگر هر حمتی خواهند
- ۴- آ ، آنست تا بندۀ بدان ۵- آ و ۵ «است» ندارد ۶- متن برابر
- آ و ۵ ، ن ، پناهی ۷- آ و ۵ ، بدیگر تفصی می‌تواند ۸- آ و ۵ لفظ
- «شعر» را ندارد ۹- در آ مشعوف وبعد روی «مشعوف» قلم زده و نوشته‌اند
- «شیفته» ۱۰- آ و ۵ «آن» ندارد ۱۱- آ و ۵ ، دامن چیند

این خدمت بحضرت خداوندگارم ولی‌الایادی سیدالامراء و الافضل
امیر نصرة‌الدین جزا‌الله خیراً فرستاده شد^۱

روضه‌معالی‌خداوند^۲ که بخصایص مکارم اخلاق متخلّی و بر رأی^۳
رزین و عقل متن مختصّ است واز اکابر اقطار جهان بشرف نفس و وفور
دانش و محسّن شیم و کمال فضل و جلال قدر مستثنی و بر منهاج حکمت و
قضیّه‌دین مستقیم و در سن^۴ جوانی تجارب پیران روزگار یافته و در سخاوت
از ابر و دریا در گذشته و در تهور و تنمر از شیر‌شرزه سبق برده و در رفعت
همت^۵ و خصب ریاض فتوت و مرقت^۶ معن و حاتم را معزول کرده بزلال انهاز
علوم حقيقی و ثمار اشجار معارف یقینی آراسته‌باد. صد هزاران سلام و خدمت
بطیب مذاق آن اخلاق بزرگوار و حسن ذکای^۷ آن اعراق نامدار تبلیغ می‌افتد
سلامی که اذیال آن بنسیم خلد معطر باشد و اطناب آن باوتاد خلود مسقر؛
شعر^۸ :

سلام کأنفاس الصبا بعد ما جرت على منبت الريحان والرنن والورد
على الحضرة العليا دام ظلالها من النائق الصادي الى ذلك الورد

اگر در شرح آرزومندی خویی رو د و در تقریر و تحریر بعضی از آن
شروعی افتاد فی قصتی طول وانت ملول شب کوته تو ملول^۹ افسانه در از چون

- ۱- آ، این خدمت بحضرت خداوندم ولی‌الایادی سیدالامراء و الافضل
جامع المناقب والمفاخر امیر نصرة‌الدین ادام الله ایامه ارسال رفت؛ ۵، بحضورت
خداوندم سیدالامراء و الافضل امیر نصرة‌الدین ارسال رفت ۲-۶- آ و ۵،
- روضه خداوندم ۳- آ و ۵، برای ۴- ۵، در رفعت و نعمت
۵- آ و ۵، مرقت و فتوت ۶- آ و ۵، زکای ۷- آ و ۵ لفظ
«شعر» را ندارد ۸- آ، النائق ۸- آ، شب کوته و تو ملول؛ ۵، شب
کوته و تو ملول و افسانه

زبان عبارت واستعارت از بیان حصر آن عاجز است و نطاق بلاغت وحصافت^۱
از احاطت شرح آن قاصر شروع در آن باب جز سبب سامت و منتج داعیه
ملالت نباشد^۲؛ شعر^۳ :

لم تبق في جسدي عضوٌ وجارحةٌ الا لفرقة مخدومي بها الم
مني اليه اشتياق لا يحيط به وصف اللسان ولا القرطاس والقلم
رب العباد و خالق البحار والاطواد^۴ تيسير ملاقات بر بهترین وجهی^۵
و موافق ترین حالتی میسر کناد؛ شعر^۶

وهذا دعاءٌ للخلاص نافعٌ وللهجر شبات وللوصل جامعٌ
شعر^۷ :

أبرح ما يكونُ الشوق يوماً اذا دنت الخيام من الخيام
چون بمحروسة قراحصر وصول افتاد وداعی^۸ شف سلسلة اشتياق
خدمتکار جنبانید و هوس مطالعه آن جمال روح افزای که دیباچه کرم و
عنوان هر وقتست در دل انداخت این کلمه چند برسیل یادآورد پیشتر از
نزل^۹ تقدیم رفت انشاء الله که در بی این تصدیع بدان جانب^{۱۰} عزیمت افتاد
و از مشاهده خجسته و لقای همایون خداوندی حظوظ وافر^{۱۱} استیفا رود
مع هذا چندین کرت مکاتبات ارسال رفت و انواع تعطف وتلطّف تبليغ افتاد
بهیج گونه بجواب^{۱۲} مقرون نگشت و بمشرفهای^{۱۳} مشفوع نشد عجب کاریست؛

۱- آ و ۵ ، فصاحت ۲- آ و ۵ ، جز سبب ملالت و منتج داعی سامت

نباشد ۳- آ و ۵ ، لفظ «شعر» را ندارد ۴- ۵ ، والاطواد
۵- آ ، تيسیر اسباب ملاقات بر بهترین وجهی؛ ۵ «وجهی» ندارد ۶- ۵ لفظ
«شعر» را ندارد ۷- آ و ۵ ، بجائی لفظ شعر «مبني برین قضیه که»
۸- آ و ۵ ، داعیه ۹- آ و ۵ ، یادآورد و پیش نزل ۱۰- آ و ۵ ،
در بی تصدیع بدان جانب ۱۱- آ و ۵ ، دیرینه ۱۲- آ و ۵ ، بجوابی
۱۳- ۵ ، مشرفهای

شعر^١:

آن دلت را خدای نرم کناد وین دعای خوشت آمین کن
 فی العجمله آنچه وظیفه خدمتکاریست^٢ از تقدیم مراسم خدمت و تشیید
 مبانی عبودیت تصریری نمی‌رود باقی ارادت آن جناب را حکمی دیگر
 است ؟ شعر^٣ :

ما را تو بهر صفت که داری دل کم نکنم^٤ ز دوستداری
 شعر^٥:
 وما أنا الا كالدمام لصاحبی يزيد على طول الجفاء صفاء

این خدمت هم بحضور تش تحریر افتاد
 در باب وفات برادرش امیر مرحوم^٦ شجاع الدین کناك رحمه الله^٧
 شعر^٨:

ونطبع في اعتابه و هو عاتب^٩
 فلا غالب محروس ولا الليث وائب
 فلم تخل^{١٠} من رنق الخطوب المشارب
 يجدها ذيوبا^{١١} يقتضيها النواب
 فطاف على ظهر التراب و راسب^{١٢}
 نسالم هذا الدهر و هو معاتب^٩
 هو القدر المحتوم انجاء مقداماً^{١٠}
 وكابن طلبنا العيش صفوأ جمامه
 ومن يبل انفاس الورى و نفوسهم
 وما الناس الا خايسوا^{١٣} غمرة الردى

- ١ - آ و ٥ ، بیت ، ٥ لفظ «شعر» و «بیت» را ندارد ٢ - آ و ١ ، خدمتکارست
 ٣ - آ ، بیت ، ٥ لفظ «شعر» و «بیت» را ندارد ٤ - آ
 نکند ٥ - ٥ لفظ «شعر» را ندارد ٦ - آ و ٥ «مرحوم» ندارد
 ٧ - ٥ «رحمه الله» ندارد ٨ - آ و ٥ لفظ «شعر» را ندارد ٩ - آ و ٥ ،
 محارب ١٠ - متن برابر آ و ٥ ، ن ، مقدمًا ١١ - آ و ٥ ، یخل
 ١٢ - آ و ٥ ، دیوانا ١٣ - آ و ٥ ، داخلا

حجاب خاک اگر برگیری از پیش همه پر سوسن و پر یاسمین است^۱
 [تو پنداری که در هر ذرهٔ خاک دخ و چشم نگاری در کمین^۲ است
 گیاهی سر زند سروی بربیزد چه شاید کرد رسم عالم اینست
 حق علیمست که چون آن واقعهٔ هایل و خبر فظیع^۳ بگوش خدمتکار
 رسید آتش آشتفتگی زبانه زد و دریای اندیشه در تموج آمد^۴ و باد هواجس
 در فضای ضمیر وزیدن گرفت نه چندان غصه و پراکندگی خاطر روی نمود
 که دایرهٔ عبارت محیط آن شود و نطاق الفاظ استعارات^۵ حصر آنرا محتوى
 گردد چه چون قواعد^۶ محبت و مبانی موذت میان^۷ دوکس مستحکم باشد و
 بوسایل یکتادلی و ذرا بیگانگی بر مرور ایتم و کرور شهور واعوام مقرون
 و مشفوع گشته باید که در وقوع شدت و رخاء و حدوث غم و شادی بایکدیگر
 مشارک و مسامن^۸ باشند حقاً که وصول آن خبر در درون بنده‌نکایتی عظیم و
 تأثیری^۹ بليغ^{۱۰} کرد اما چون اين قضيه معلوم است که دنيا فینا فينا و منزلت^{۱۱}
 رحلت و مقام بليّت و عرصه آفات است بجمل متین اصطبار تمسيّك می‌کند
 و در آن باب بمصایب امم سالف و رزایی‌ای عزیزان ماضی تقیّل و تتبع
 می‌نماید؛ شعر^{۱۲} :

فلو کانت الدنيا تدوم نواحد لكان رسول الله فيها مخلدا
 گردون بحل عقود مراير اعمار^{۱۳} مولعست و روزگار بر هدم بنیان

-
- ۱- از اینجا بقدر دو ورق نسخهٔ ن از نسخهٔ آ افتاده است
 - ۲- ۵ نگاری نازنین
 - ۳- ۵ ، آن خبرهایل و واقعه‌فظیع
 - ۴- ۵ ، اندیشه بمحوج آمد
 - ۵- ۵ «استعارات» ندارد
 - ۶- ۵ ، قاعده
 - ۷- ۵ «میان» ندارد
 - ۸- ۵ ، مسامن و مشارک
 - ۹- ۵ متن برابر
 - ۱۰- ۵ ، تأثیر
 - ۱۱- ۵ ، منزل
 - ۱۲- ۵ لفظ «شعر» را ندارد
 - ۱۳- ۵ متن برابر
 - ن ، گردون محل عقود مرا بر اعمال

آدمی حریص و برید اجل در قطع مراحل زندگانی مسرع^۱؛ شعر^۲：
 این‌الذی الهرمان من بنیانه ما قومه ما بیومه^۳ ما المصرع
 شعر^۴：

فی الجمله درین بحر^۵ که غرق است جهان کشته وجود ما بیادی گروست
 توقع ثبات از دنیا دنی داشتن بلمعان سراب مغور شدن است و
 نقش بصحیفه^۶ آب نگاشت؛ شعر^۷：

جهان رباط خراب است^۸ بر گذر گه سیل گمان بر که یک مشت گل شود معمور
 بسا جباران که بحصانت قلاع و ارتفاع جبال بملک^۹ خویش مغور
 بودند و بخوب نواحی ولایت و شوکت رجال و ابطال و احتشاد اجناد و قوت
 ذخایر مسروق گمان برده که مجال حوادث در آن محال محال باشد^{۱۰} و بهیچ
 حال دست تصاریف روزگار بدامن دولت ایشان نرسد و گل اقبال ایشان را
 از تندباد قهر آسیبی نیاید^{۱۱} و ندانستند که باری تعالی ماهی فلك را در رشص^{۱۲}
 گیرد و نسر طایر را بینادق قدرت در زمین افکند تا ناگاه هاتف غیب در
 گوش وجود ایشان آیت حتی اذا فرحو بما اوتوا اخذناهم بفتحة فاذهم
 مبلسون فروخواند^{۱۳} و واقعه‌اینما تکونوا یدر کم الموت^{۱۴} ایشان را معلوم
 گردانید و دست‌فنا ایشان را از اوچ^{۱۵} آن مصاعد قلال و مراقبی جبال بمحض

۱- ۵، عبارت «و برید اجل در قطع مراحل زندگانی مسرع» را ندارد

۲- ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۳- ۵، مایومه ما قومه ۴- ۵ لفظ «شعر» را

ندارد ۵- ۵، درین جهان ۶- ۵، بر صحیفه^۶ ۷- ۵ لفظ

«شعر» را ندارد ۸- ۵، خرابیست ۹- ۵، جبال مملک ۱۰- ۵،

بود ۱۱- ۵، نرسد ۱۲- ۵، که قصای باری ماهی فلك را درشت

آرد ۱۳- ۵، برخواند ۱۴- خاتمه افتادگی نسخه آ

۱۵- ۵ «اوچ» ندارد

لحدنگ و تاریک مقیید و محبوس گردانید و صحیفه ایشان را چون نامه مثال در نوردید^۱ و شاهین کبر ایشان را که در هوای کبریا پرواز می کرد در شبکه مهانت و بیچارگی گرفتار کرد^۲ و طبع تومن ایشان^۳ که سر از چنبر^۴ حکم گردون می پیچید گرفته عقال مرگ شد^۵ و پلنگ نخوت ایشان که باشیر فلک دعوی مبارات می کرد در دست رو باه اجل زبون آمد؛ شعر:^۶

زان روی دل نبست درومردپیش بین	انجامد هر حسرت وزاری و شیونست
جون در گلوت زهر کند جام آخرین	هر چند جام نوش چشاند ولی ^۷ چمسود
دل در جهان مبند که بسیار همچو تو	دل در جهان مبند که بسیار همچو تو
وان را که داد باز ستاند بعاقبت	آن را که داد باز ستاند بعاقبت
پس بر موجب ^۸ این مقدمات خداوند را ناچار است که صبر را کار	
فرماید و از خاتمت جزع و عاقبت زاری یندیشد که اشتغال در آن باب جز	
افاده سر باری غصه و تضییع وقت صورت نبند و بزوال انبیا علیهم السلام و	
حکما و ملوك سالف و عزیزان ماضی اقتدا کند و تسلی واجب یند تا آتش	
مصیبت را سکونی و جراحت مفارقت را مرهمی دست دهد و اگر چنین نفرماید؛	
شعر ^۹ : الدهر ليس بمعتب من يجزع	
ورأيه في تصور هذا اعلى و اشرف ^{۱۰}	

-
- ۱- آ و ۵ : و صحیفه ایشان را نامه مثال در نوردید ۲- متن برابر
 آ و ۵ : ن، گشت ۳- آ و ۵ ، تا تومن طبع ایشان ۴- ۵ ، از جیب
 چنبر ۵- آ و ۵ ، گرفتار ۶- آ و ۵ : گشت ۷- آ و ۵ لفظ
 «شعر» را ندارد ۸- آ و ۵ ، زمی ۹- آ و ۵ ، بر حسب
 ۱۰- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۱۱- آ و ۵ : عبارت «ورأيه... و اشرف»
 را ندارد

اين خدمت هم بحضور تحرير افتاد
در باب وفات برادر دیگرش شمس الدین قیصر بک اطاب الله ثراه^۱

وغدا فناهم مسرح الرواد
الاغرار والانجاد بالاجناد
هیهات ليس زمانهم بمعاد
تشابه الامجاد بالاوغاد^۲

این الذين غدوا ملوکاً في الورى
و تسربلوا خير الشياطين و جللوها
اصحت رفاتاً في التراب عظامهم
الفضل فوق الارض لكن تحتها

شعر پارسی^۳ :

پدید آرد انعام و آغاز خویش
کنارش پر از^۴ تاجداران بود^۵
پر از خوب رخ چاک پیرامنش^۶
حقا که چون آن واقعه موجع و نازله هایل و قضیّه الیم بگوش بنده^۷
رسید چندان^۸ پریشانی و حرقت در درون راه یافت که شرح^۹ آن حالت
جان گذاز بعمرهای دراز ممکن نگردد درین آن نوجوان نازنین پیش از آنکه
غنجه شباب او بنسمیم طراوت تمام بشکفده از عصوف تندباد حدثان در خاک
افتداد و نهال^{۱۰} عمر او که در چمن روزگار از آن رسیق تر درختی و سرسبز تر

- ۱- آ ، ارسال رفت ، ۵ ، ارسال شد ۲- آ ، امیر شمس الدین
قیصر رحمه الله رحمة واسعة ، ۵ ، امیر شمس الدین قیصر ۳- آ و ۵ ، این
بیت را ندارد ۴- آ و ۵ عبارت «شعر پارسی» را ندارد ۵- متن
برابر آ و ۵ ، ن ، پر ز تاجداران ۶- آ و ۵ ، کنارش پر از تاجداران
بود - برش پر زجنگی سواران بود ۷- آ و ۵ ، چاک و پیرامنش
۸- آ و ۵ ، خدمتکار ۹- آ و ۵ ، چندانی ۱۰- متن برابر آ و ۵ ،
ن ، بشرح ۱۱- آ و ۵ ، سنان

شاخی ممکن^۱ نبود پیش از آن که بتمار معالی بارور^۲ گردد از تف صاعقه مصایب باحتراق انجامید و هلال درخشنان عمر او که در آفاق جوانی مانند آفتاب عالم افروز بود پیش از آن که دایره ای او بانوار نتایج فضایل ممتلى گردد گرفتار داممحاق و مقید قید نقصان گشت و چشممه^۳ حیوة او پیش از آن که عالمی را از شنگی اجتیاح ارتوا بخشد بخاشاک ممات مکدّر شد^۴ اما باز چون تأمل می‌رود خود روزگار را این معنی عادتی قدیم ورسمی سالف است^۵ قصر قیصر که کنگره ایوان باوج کیوان^۶ دعوی تقابل می‌کرد در و دیوار آن از زخم منجنیق^۷ حوادث چنان خراب شده صورت بنیاد آن از آینه روزگار بکلی ناییدا گشت و ملاک نوشروان با بسطتی که داشت از قدم حشر نواب و ترک تاز لشکر مصایب چنان بپریشانی انجامید و بخرابی روی نهاد که یک لمحه اقامت در وی متعدرنمود و کوس کیاوس که طین صدای آن گوش فلک کر کرده بود^۸ و صوت عنیف آن که در ازعاج خواطر از غریدن رعد سبق برده بود و غلغل هیبت آن^۹ در جهان انداخته چنان دست حوادث^{۱۰} از هم فرو درید که در هیچ زمان^{۱۱} آوازه آواز آن نمایند و چتر دقیانوس که همای واقع آن^{۱۲} از آشیانه نسر طایر در گذشته بود در چاه رزایا چنان نگوسار شده اثر

- ۱- آ و ۵ «ممکن» ندارد ۲- ۵ : باروار ۳- آ و ۵ ، گشت
 چشممه ۴- آ و ۵ ، گشت ۵- آ ، مألوف است ، ۵ ، عادتیست قدیم و
 رسمی مألوف است ۶- آ و ۵ ، ایوان آن با اوج کیوان ۷- ۵ ، آن
 بمنجنیق ۸- آ و ۵ «بود» ندارد ۹- آ و ۵ «آن» ندارد
 ۱۰- آ و ۵ ، دست حوادث چنان ۱۱- آ و ۵ ، زبان ۱۲- آ و ۵
 «آن» ندارد

آن در جهان صورت پذیر نیست^۱؛ شعر^۲ :

نیست امین روزگار ایمن^۳ ازو چون شوی
ورتو^۴ امین خوانیش دولت مأمون کجاست
حکمت ادریس کو هر دی رسنم چه شد
جاه سلیمان کراست ثروت فارون کجاست

در جام روزگار زهر و نوش را بهم امتصاج داده‌اند^۵ و در شبستان
ایام دیو و سروش را بیک جای مقام ساخته ظلمت تابع نور و غصه‌تالی سرور
است^۶ هر که از کاس جهان شراب حیوة چشید بضرورت^۷ زحمت خمار^۸ مماتش
باید کشید و هر که از باغ دنیا گل راحت بوئید دل و دیده را عاقبت بخار
مشقت باید خلید لباس زندگانی بردوش خلق دیباز زیباست اگر دست روزگار
نربودی و نهال عمر آدمی در باع روزگار در غایت رشاقت و طراوت است^۹
اگر صرصر قهرش از بین نکنندی^{۱۰}؛ شعر^{۱۱} :

سود دریا نیک بودی گرنبودی بیم موج
صحبت گل خوش بدی گرنیستی تشویش خار

پس بر حسب این مقدمات و نتایج این کلمات خداوند را واجب است^{۱۲}
که صبر و سکینه را کار فرماید و دل را بقضای باری راضی گرداند و در احوال

۱ - ۵ : نیست و کیفیت رفت آن در عالم سمر هر سهیمن نه خبر هر خبیر نه

۲ - آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۳ - آ : امین ۴ - ۵ ، گر تو

۵ - داده ۶ - آ و د «است» ندارد ۷ - آ و د «بضرورت» ندارد

۸ - آ و د «خمار» ندارد ۹ - ۵ : رشاقت است و طراوت ۱۰ - آ و ۵ :

بر نکنندی ۱۱ - ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۱۲ - پس خداوند را بر حسب

این مقدمات و نتایج این کلمات واجب است

عالیان نظر اندازد که هر دلی از ضربت شمشیر^۱ هرگ چرخونست و هر طاقی از زخم کلنگ او سرنگون :
 ألم ترأْ الدَّهْرَ يَهْدِمُ مَا بَنَى وَيَأْخُذُ مَا عَطَى وَيَفْسُدُ مَا أَسْدَى
 كَهْ بَارِي عَزَّ اسْمَهُ اِينَ وَاقْعَهُ رَا آخَرَ وَقَاعِيْعَ گَرْدَانَادَ وَالسَّلَامَ^۲.

این خدمت هم بحضورتش ارسال رفت^۳
 در باب شکایت از جماعتی که^۴ با ایشان سلوک طریق موافق^۵
 روی نموده بود و افعال و اقوالشان^۶ نامرضی یافته و صحبتشان^۷
 خار دیده دیده

وَمَا كَنْتَ فِي تِرْكِيْكِ الْا كَنْتَارِكِ
 وَقَاطِنُ ارْضِ الشَّرْكِ يَطْلَبُ تُوبَةَ
 وَرَاوِيْ كَلَامِ يَقْتَنِي اَثْرَ بَاقِلِ
 وَذِي عَلَةٍ يَأْتِي طَبِيبًا لِيَشْتَفِي
 فَلَمْ أَرَ قَبْلِيْ مِنْ يَحَارِبُ بَخْتَهَ
 وَلَا حَدَّ يَحْوِي مَفَاتِيْحَ جَنَّهَ
 فَتَاهَ اَمْ بَكْرَوْهِيْ كَهْ دَرْمِيَاشَانْ هَسْتَ

یقیناً و راضی^۸ بعده بالتوهم
 و بخرج من ارض الحظيم و زمزم
 و يتراك قساً جانباً و ابن اهتم^۹
 به وهو جار لل المسيح بن مریم
 و يشکو الى الدنيا افتداد التنعم
 و يقع بالتطفیل بباب جهنم
 سیاق لفظ رکیک و مجال معنی تنگ

-
- ۱- آخر افتادگی نسخه م ۲- ن «که» ندارد ۳- ن، گرداناد
 آمین یا رب المعلمین و سلم ، آ و د، گرداناد ۴- ن : فرستاده شد
 ۵- ن : آن جماعتی ۶- ن : طریقت و مراحت ۷- ن ، اقوال ایشان
 ۸- ن : یافته و امتزاج با ایشان ۹- متن بر ابرسه نسخه دیگرم ، و راضی
 ۱۰- ن : آیهم

بنده مخلص بعد از مفارقت خدمت که مفارقت^۱ عین راحت بود نزد
این طایفه که حکم ایزدی با ایشان اجتماعی روزی کرد ضایع تر از شانه
درخانه خصی^۲ کل و متروک تر از مصحف طاهر در صندون زندیق معطل است
بلکه ضایع تر از آینه پیش هندوان و صحاح اللئه جوهری در بلاد روسان^۳.

ضایع تر از آفتاب در دیده کور وز لؤلؤ و لعل ناب درخانه مور
بی فایده تر از شمشیر بران بدست جبان و مطروح تر از لوح اسرار
پیش اخرس نادان اما بر حسب این موقعه که :
وأرضهم ما دمت في أرضهم ودارهم ما كنت في دارهم
وموجب این قضیه که :

وقد يتزيا بالهوى^۴ غير اهله ويستصحب الانسان من لا يلامه
با ایشان طریق مداراة مسلوک می آید و با خوی ایشان سازگاری
تقدیم می رود و بر موجب^۵ این معنی که :
اذا كنت في دارِ ولم تك منهم فكل ما علفت من خبيث و طيب
در باب ذوق^۶ تلخ و شیرین موافقت روی می نماید چه هر عاقلی را
که بکام و ناکام^۷ با جماعتی صحبت افتاد و فرش مخالطت میان ایشان گسترده
شد و کاس موافقت دایر گشت باید که چون از مخالطت ایشان مفارقت جوید
بروجهی از آن مضيق تفصی نماید که صحبت سالف^۸ و خدمت متقدم را بزیان
نبرد و معنی :

- ۱- ن ، که بحقیقت مفارقت ۲- ن ، اجتماع ۳- ن ، رومیان
۴- ن ، بالهو ۵- ن ، بر مقتضای ۶- آ و د ، ذوقی ۷- ن ،
بکام ناکام ۸- ن ، سالفان

اذا كنت في دارِ وحاولتَ ترَكها فدعها وفيها ان رجعتَ معاد
 نصب دیده سازد چه^۱ هیچ عاقل شمشیری که زدود^۲ بی سبی درزنگ^۳
 ننهد و درختی که بجان پرورد بی بهانه از بین نکند^۴ و زرعی که بطول مدت
 بدست آورد بی واسطه نسوزاند و بنیادی که بخون دل برآورد بیموجبی^۵
 برهم آن رخصت ندهد ان شاء الله که مفارقت بروجهی میسر گردد که هتضمن
 صلاح جانین باشد وما ذلك على الله بعزيز :

این تھیت^۶ نزد امیر سیف الدین اصدار افتاد^۷ در شفاعت شخصی که
 از وی جریمه‌ای حادث شده بود و گناهی

صادره گشته^۸

من ذا الذي ما ساء فقط ومن له الحسنة فقط

هیچ خصلتی از خصال گزیده بزرگان و هیچ عادتی از عادات حميدة
 مخدومان در مقابله رأفت و رحمت و قبول معذرت و اقالت عشرت زیرستان
 نیست و در آن باب اقتدا بلطف و کرم باری عز^۹ اسمه باید کرد که با^{۱۰} کمال قدرت
 و شکوه پادشاهی و ارتفاع شأن و غایت جلال و نهایت کبریایی خود پرده عفو
 و انعامض بر جرایم بندگان نافرمان بردار مسؤول میکند و در مكافات اعمال
 قبیح و عشرات و سقطات ناهموار ایشان اهمال و امہال میفرماید تا باشد^{۱۱} که

- ۱- ن : که ۲- ن ، شمشیر را که بزدود ۳- ن ، زنگ
 ۴- ن ، بر نکند ۵- ن ، بیموجب ۶- ن ، این خدمت ۷- ن ،
 رفت ۸- ن و ۹- ن عبارت «و گناهی صادر گشته» را ندارد ۹- ن : باری
 تعالی ۱۰- ن «با» ندارد ۱۱- آ و ۵ : میفرماید باشد

ایشان بر مفاسد و مقابح اعمال و افعال خود مطلع شوند و بنظر اعتبار طریق رشاد و سداد خود بینند و چون از در توبه در آیند و بقدم استغفار و اعتذار با یستند افابت ایشان را بقبول^۱ مشفوع گرداد و ملتمنس ایشان را بنجاح مقرن کنند و از سر زلّات و سقطات ایشان در گذرد و منشور^۲ و من عمل منکم سوءَ بجهالتِ ثُمَّ تاب من بعده وأصلح فانه غفور رحيم موشح بتوقیع عفای الله عما سلف بحسبت ایشان دهد و کرامت لاثریب علیکم الیوم ارزانی دارد تا بندگان با سر رشته طاعت آیند و تقصیرهای گذشتگان بخدمات پسندیده تدارک کنند درین وقت فلا نی که بگناه خود مقر و بجریمه خویش معتبر فست نهایست که خداوندی او را در باغ رعایت و عنایت نشانده است واورا با آب تربیت و حسن اهتمام و فرط ترشیح و ترقیح تازه و شاداب گردانیده و در کنف انعام و حجر اکرام پرورش داده تا بعون تربیت و حسن شفقت خداوندی شاخها کشیده و بشمار معارف بارور شده اگر بهر ثمرة خدمت اورا همچنان بندادت عاطفت سرسبز می دارد و از احتراق لواقع حرور خشم^۳ خداوندی اوراق و اغصان آن را در ظل ظلیل خود رعایت می کند امداد آن نعمت و اعداد آن مقت^۴ برقرار معهود و طریق مألف مستمر خواهد بود و درین باب خداوندی محمود و مشکور باشد و اگر اجتیاح^۵ آن در خاطر گذراند و از بیخ برکند و جمله اجزاء آن را آتش سازد در آن باب معذور و معفو بود :

اگر بار خار است خود کشته‌ای و گر^۶ پرنیان است خود رشته‌ای

-
- | | |
|--------------------|---|
| ۱- ن ، بقول | ۲- از اینجا بقدر هشت ورق و نیم نسخه هم نسخه‌های |
| آ و د افتادگی دارد | ۳- ن ، حشم |
| ۴- ن ، امنیت | ۵- ن |
| اختیاج | ۶- ن ، واگر |

جبلٰت آدمی از خطأ و خطل خالی نیست چون ترکیب او را از عناصر مقتضاد و امزاجه مختلف آفرینده‌اند و با این همه چندین اسباب خارجی در مزاج^۱ او مؤثر و چندین سوانح غیر ارادی در طبیعت او حاکم اگر وقتی از طریق اعتدال تنکیب جویید و بجاده اعتصاف گراید و خطائی از وی در وجود آید^۲ و سهبوی مشاهده افتادگناه او را نزد اصحاب نظر و ارباب انصاف وزنی بیشتر نباشد :

و کیف یلام المرء فی خبث فعله واول شبی^۳ قد غذا دم الطمث
از خطه آب و خاک یا کشخن نخاست تا بر رخ او گرد خطائی نشست^۴

این کلمه چند^۵ از زبان خدمتش نزد بزرگی تحریر افتاد
در باب شخصی که از وی خونی^۶ صادر شده بود

بعد خدمات^۷ و عرض اشتیاق معروض است که از وقوع آن واقعه شنیع و حدوث آن حادثه هایل چندانی پریشانی و توزع خاطر و سوز درون راه یافت که باستغراق اوراق پیان نرسد^۸ و بعمرهای دراز اندکی از بسیار آن مقرر نگردد الحق قضیه ناهموار و کاری مستقبح بود اما تقدیر باری با تدبیر بشر^۹ باطل است و بهر کس که قنائی^{۱۰} مقدّر گشت و اجلی معلوم رسید

-
- | | |
|--|--|
| ۱ - ن ، خارجی و داخلی در مزاج | ۲ - ن عبارت «و بجاده اعتصاف |
| گراید و خطائی از وی در وجود آید» را ندارد | ۳ - ن ، بعد از بیت عبارت «والسلام علی من اتبع الهدی» را علاوه دارد |
| ۴ - ن ، این خدمت | ۵ - ن ، که از وی بی ارادت خونی |
| ۶ - ن ، بعدادی خدمات | ۷ - ن ، پیان آن نرسد |
| ۸ - ن ، اما در مقابله تقدیر باری تدبیر بشر | ۹ - ن ، قضا |

بمیقات اجل و میعاد فنا دود و سوی صوب ردی و جانب هلاک‌گراید چنانکه کلام مطهر گوید^۱ قل لو کنتم فی بیوتکم لبرزالذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم و حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم^۲ اذا اراد الله انفاذ قضائه و قدره سلب عن ذوى العقول عقو لهم حتى ينفذ فيهم قضاؤه وقدره مؤکداین معنی است و هر که گمان برد عقده‌ای را که از شست فلك محکم گشته باشد بکفایت و کیاست خود بگشاید یا قضائی را که تقدیر باری بنفاذ آن صدور یافته بود بعقل متین و رأی صایب خود دفع کند چیزی محال وامری متعذر طلبیده باشد :

قضا دگر نشود ور هزار^۳ ناله و آه بشکر یا بشکایت برآید از دهنی پس مبني برین مقدمات تقدیر باری چشم بصیرت آن شقی را باز بست و بتدبیر^۴ ناصواب رأی او را مuron گردانید كالباحث عن حتفه بظلهه^۵ خویشتن را در ورطه هلاک افکند و پای خویش بدام محنت افتاد و در زمرة اشقيا که يخربون بيوتهم بایديهم معدود گشت :

وليس لرجل	حطه الله رافع
وليس لامر	شاءه الله دافع
غير مصلحتش	رہبری کند ایام
قضا همی	بردش تا بسوی دانه و دام
کبوتری که دگر آشیان	نخواهد دید

۱- ن ، فرماید ۲- ن ، مصطفی علیه ۳- ن ، و از هزار

۴- ن ، وتدبیر ۵- ن در حاشیه «والخادع مارن انهه بکفه» علاوه دارد

این تهیّت هم بخدمتش ارسال رفت^۱
در تهنیت عید اضحی^۲

بیلغک المحامد والتحايا
الیک مسلمأً بدل^۳ الهدایا
کخلقک فی الخلائق والسجايا
کعدهک فی حکومات الرعايا
بمدحک فی الغدايا والعشایا
کأن^۴ الارض اظهرت الخبرايا
طويلاً لايصادفك المنيايا
لنبال النوائب كالرمایا
لقصاب الحوادث كالضحايا
يقلب جنبه بين العطایا
اتاك العيد مفتر الثنایا
ويتحف بهجة النوروز طرآ
فهذا اليوم في الايام حسناً
زمان طال^۵ واعتدل الهواء
وأصبحت البلابل مفصحات
فحبيت لحظت تبر او لجين
فعش يا سيد الامراء دهرآ
قلوب لم يكن فيها هو اكم
وأبدان نمت بالغدر فيكم
وليكم ربيع الجد عالٍ

رسمی قدیم وقاعدہ‌ای معتمد است که زمرة چاکران در مراسم اعیاد و آیام شریف بخدمت مخدومان خوش هدایا فرستند و انواع تحف بکاربرند و بقدر طاقت خدمات تقدیم دارند و چون درملک یمین یساری^۶ که فراخور تحفه آن حضرت باشد موجود نیست بر موجب قول متنبی :

لا خیل عنده تهدیها ولا مال فلیسعده البطن ان لم تسعد الحال
بردعا اختصار نمود و یتی چند ارسال کرد^۷ ان شاء الله که بگوش ارتضا

۱- ن ، اصدار افتاد ۲- ن ، فطر ۳- ن ، بدل ۴- ن ، طاب ۵- ن ، یمین و یساری ۶- ن ، بر دعا اختصار ۷- ن ، رفت

مسنون و بجسم استحسان هر موق شوند.

این خدمت بحضرت خداوندم ملک الاماجد والافاضل امیر نصرة الدین رحمة الله اصدار افتاد از محرومۀ قوئیه

بذری‌الائمه صیفیاً مثل صیفی و مربعی
مرائر ان جاذبناها لم تقطع
که وصف آن بزبان قلم توانم گفت
اگر حکایت آن دم بدم توانم گفت
وگرچه بیش بود عمر کم توانم گفت
مگر بخدمت توچون رسم توانم گفت
آفتاب سعادت خداوندم که در اوچ سیادت طالع است و بلمعان پر تو
انعام و بریق احسان ظلمت احتیاج بنو‌الآمال را بنور نجاح مبدل گردانیده
از وصمت‌هبوط و نقصان‌کسوف مصون و محروس باد، روضه معالی که بریاحین
فضیلت و ازهار مکرمت مزین است بسحاب فضل الهی ممطور و موفور و
گردن و پشت‌معاندان و مزان‌حیمان آن‌حضرت از تحمّل شداید روزگار و مقاسات
نوایب لیل و نهار منکوس و موقور بمحمد و عتره^۴:
وهذا دعاء لا يرد عروجه وفتح ابواب السموات عنده

-
- ۱- ن ، این رسالت بخدمت خداوندم ملک الاماجد والافاضل امیر نصرة الدین
ادام الله ایامه فرستاده شد از محرومۀ قوئیه حر سه الله تعالیٰ ۲- ن ، الهوا
۳- ن ، عالم ۴- ن ، موقور گران‌بار بمحمد و آل‌له

صد هزاران سلام و خدمت که مطاوی آن بر طریق اتحاد و شیوه
صداقت از رنگ رعنائی و بوی تکلف و تعسف خالی باشد و فحاوى آن
بر محض محبت و خلوص طویت و نصوع^۱ موذت موقوف بود بدان جناب که
منبع فضایل و کان فواضل و دایرة افادة و قطب استفادتست ^۲ تبلیغ می‌افتد:

سلام کتسليم الحبيب الذى نأى	علی عاشق نصو کثیب مسهر
سلام کترجیع القيان سحیرة	سلام کایسار الفقیر المفتر
سلام كما باح ^۳ النسیم مغلساً	باسرار ورد و رحیق معنیر
سلام كما مر ^۴ الخلاص مبشرأ	بسمع اسیر وسط سجن مقر
سلام صفا ^۵ من كل شوب کانه	ضمیر حکیم بارع متبحر

شف و نیازمندی بادرآک سعادت خدمت که و رای سعادات هردو

جهانی^۶ است چون صیت مکرمت و آوازه مکارم اخلاق^۷ خداوندی در جهان
نمی‌گنجد و نطاق^۸ گیتی از احتواء شرح آن فاصل می‌آید حقا که چون ایام^۹
موالst و اوقات معاشرت که در خدمت خداوند مصروف می‌افتد^{۱۰} و آن الطاف
و مکارم^{۱۱} که در هنگام محاورات و زمان محاضرات در مجلس انس مشاهده
میرفت در خاطر می‌گذرد تموج و تلاطم امواج^{۱۲} اشواق بعدی میرسد^{۱۳} که
نژدیک می‌آید که کشتی وجود خدمتکار در غرقاب هلاک^{۱۴} گرفتار شود^{۱۵}:

سقى الله ایاماً لنا و لیالیاً	مضین فما يرجى لهن رجوع
اذ العیش صاف ^{۱۶} والاحیة حیرة ^{۱۷}	جمیع واذ کل الزمان ربیع

۱- ن : تضرع^{۱۸} ۲- ن : استفادت ۳- ن : ناج ۴- ن : صفاء

۵- ن ، سعادت دو جهانی ۶- ن «اخلاق» ندارد ۷- ن ، ساعات

۸- ن ، می‌افتد ۹- ن ، مکرمت ۱۰- ن ، موجهای ۱۱- ن ، رسید ۱۲- ن ، گردد

واذ أنا إما للعواذل في الهوى فعاصٍ وإما للهوى فمطبيعٌ
 باري عَزَّ اسمه از آنجا که رحمت بی نهایت اوست جمع شمل را
 سبی مهیاً کناد :
 و هذا دعاء للقلوب مفرح وللسُّمْ تریاق وللعين اند

این خدمت نزد بزاده حقيقة و دوست یقینی مولانا شرف الدین
 خطاط اصدار افتاد و او را به مجلس انس استدعا رفت

جهان ز فرّ بهاران چو حسن یار گرفت
 خنک کسی که بکف‌جام خوشگوار گرفت

در چنین روزی که نقاش ربيع نقشهای بدیع بر اطراف کوه و هامون
 نگاشت و بدست تحسین تزیین عرصه جهان را بعرايس انوار و نفایس از هار
 منور گردانید و از خزانه قدرت خلعتهای گرانمایه و کسوتهای فاخر بر اعطاف
 و اکناف جهان پوشانید بنده مخلص در مرغزاری که با حسن باغ ارم لاف
 هم‌سری میزند و باطیب روضه بهشت دعوی برابری میکند بر هر شاخصاری
 عنديليبي سريان و بر هر خاربني از عکس چهره‌گل چراغی در خشان، ارز حمت
 اغيار چون گلزار^۱ بهشت از جوار خار خالي حاضرست و ميان او و شاهدي
 که بحسن طلعت رشك آفتاب تابان و بر شاقت قامت طيره گر سرو بوستان است
 شرابي که در طيب مذاق معادل عصر جوانی وممايل آب زندگانی است داير

از دست حوادث روزگار و جو اذبایام دمی منزوی شده و از زحمت کشاکش
هموم ساعتی فراغت طلبیده و بر موجب :

فان تسأل الايام باسمی لمادرق و این مكانی ماعرفن مكانی
عيش خود را مهنا یافته اما^۱ بی وجود آن خداوند کسوت لذت او
جامهای بی طراز و عنديلیب طبع او مرغی بی آواز است از کرم معهود ولطف
سابق خداوند انتظار میرود که تشریف حضور ارزانی دارد و بنده مخلص را
از آن جهان لطف و عالم مردمی بی نصیب نگذارد^۲.

این خدمت بحضورت خداوند ملک الحکما و رئیس الاطباء
مولانا اکمل الملة والدین رحمة الله اصدار افتاد^۳

عسى الله يقضى بالتوصل بيننا كما هو فينا بالتهاجر يحكم
یاریم توفیق آن ده تاکشم باری دگر^۴
خاک آن در گاه عالی توییسان در بصر
در کنار آرم جودی گرچا کران آنجامراد برمیان بندم چو دیگر بنده گان آنجا کمر
خدمتکار مخلص که خدمت آن حضرت^۵ طراز حله زندگانی و فهرست
آمال و امانی و نقش صحیفة^۶ خیال و عنوان نامه استقامات احوال و سبب حیوة
ابد و موجب بقاء سرمهد و نهال باع سیادت و مفتاح در سعادت وفاتحة اوراد
فکر و زیور افکار ذکر میداند بیک دل و هزار زبان هرزبانی مترجم هزار^۷

۱- ن ، و اما ۲- ن ، و زمرة مخلصان را ۳- ن ، نگذارد
وسلم ۴- ن ، این خدمت هم بحضورت خداوند گار ملک الحکما افضل الورى
اکمل الدین نوشته شد ۵- ن ، باری دیگر ۶- ن ، آن حضرت را
۷- ن ، صحفه ۸- ن ، بهزار

بیان در قناع خجالت لاحصی ثناء عليك و در حجاب حیرت :
 اذا لم تستطع امرأ فدعه و جاوزه الى ما تستطيع
 ثنا ومدحت^۱ و آفرین ومحمدت^۲ میرساند :

من وصف حضرت^۳ بکدامین زبان کنم کر وصف آن زبان خردم الکن او فقاد
 ولو آن لی فی کل منبت شعرة لساناً بیث الشکر فیک لقصرا
 گاه‌گاه چون خدمتکار خواهد که عنان قلم بدست گیرد و نوک آن را سه
 اسبه در مضمار بیاض جولان دهد و از بحار آن فضیلت قطره‌ای در کام کاس
 الفاظ ریزد و از خیال آن اهلیت ذرمه‌ای در کف^۴ ترازوی عبارت نهد و از
 عرایس افکار مخدّره‌ای در جلوه آرد و از ثمار معالی نوباه‌ای فرستد عقل
 که پادشاه مملکت انسان و پیشوای زمرة خردمندان است زبان قلم می‌گیرید
 وندای الشمس تکبر عن حلی و عن حل میدهد و این بیت انشاد می‌کند که^۵ :
 کمال ذاتی^۶ او خود ز شرح مستغنى است بماهتاب چه حاجت شب تجلی را
 من کان فوق نجوم اللیل مرتبة^۷ فلیس یرفعه شبی^۸ و لا يضع
 اما چون شیوه اهل روزگار و قاعدة ارباب زمان بر آن جملت اشتهر
 یافته است که اگر بنده در مقام^۹ غربت خداوندان خود را یاد نیارد و بخدمت^{۱۰}
 جناب ایشان را تصدیعی ندهد ذکر^{۱۱} او را برجایده بی وفاتی ثبت کنند^{۱۲}
 در آن روزگار او را بداعی ثباتی موسوم گردانند در بعضی اوقات مخالفت
 عقل کرده می‌شود و از جنس این سخنان بی طایل و عبارات^{۱۳} بی حاصل فرستاده

۱- ن ، محمدت ۲- ن ، مدحت ۳- ن ، نعمت ۴- ن ، کفه

۵- ن «که» ندارد ۶- ن ، ذات ۷- ن «در مقام» ندارد ۸- ن ، بخدمتی
 ۹- ن ، ندهد و ذکر ۱۰- ن ، کنید ۱۱- ن ، عبارت

می آید و بحسب این اعداد اغضا و اغماض اومید^۱ می رود حق علیمست که اگر جریان ارادت بر قضیّه مشیّت بودی و تدبیر انسان موافق تقدیر باری افتادی و روزگار ناسازگار دست رد بر سینه هراد نهادی و مورد آمال را بخاشک عوايق مکدر نکردی^۲ و عروس ارادت را در پس پرده امتناع متواری نداشتی، جز خاک درت نخواست بودن مسکن :

و ذاک لان الفضل عننك باهر ولیس لان العیش عننك بارد
 انصاف کسی که در آن دریای لطف و جهان آزادی دیده باشد وذوق
 ثمار آن اشجار فضایل یافته و زلال آن انها ر علوم^۳ چشیده و بدین شغل
 مدبّر مزوّر و عیش مکدر مشغول گردد همانمیان او و نیل سعادات^۴ بعد المشرقین
 باشد اما از آن جانب نیز^۵ اگر همت مقصور بودی که خدمتکار از مضيق این
 زحمات تفصی جستی و از مبادرت این شغل استغفا طلبیدی و عمر عزیز خود
 را بعثت جای دیگر ضایع نکردی ظاهراً این امنیّت بحصول موصول گشتی^۶ :

لبن^۷ کنفنتی همه اکملیه بسجانها لم یتفخر^۸ قطّ وائل
 سحبت ذیولی اذ والت بظله فها أنا سجان وها أنا وائل
 نیز خدمتکار از جمله منتیمان آن حضرت و پروردگان آن نعمت است
 و غالب ظن آنست که خدمتکار واسطه عقد شاگردان و صدر جریده بندگان
 آن حضرت تواند بود و سبب افتخار و اعتقاد روزگار بسیاران^۹ شاید شد و

- ۱ - ن ، اميد
- ۲ - ن ، نکرد
- ۳ - ن ، که آن
- ۴ - ن ،
- ۵ - ن ، سعادت
- ۶ - ن «نیز» ندارد
- ۷ - ن ،
- ۸ - ن ، لین
- ۹ - ن ، تفخر
- ۱۰ - ن : بسیاران را

ندای فیالر زام رشحوا بی^۱ مقدمًا تواند داد و آداب مکتب بر اقران خود
تفوق تواند طلبید و بی انکار منکری این معنی را بتحقیق رسانید :
انا اللذی ما رأی عین الوری شجراً مثلی علی روضة العلیاء مغروسا
هزار سال بباید که تا بیاغ هنر زشاخ دولت چون من گلی بیارآید
او مید^۲ بفیص فضل الہی چنان است که ادراک سعادت خدمت بروجهی
احسن میسر گردد که امتداد ایام آن با نفراض زمان حیوة متصل باشد^۳.

این خدمت هم بحضور تش اصدار^۴ افتاد از محروسة قیصریه^۵

سلام علی الذات المقدسة اللئی	یفوق شذاها المندلی "المعبقا
سلام اذا ما فض قاریه ختمه	تعاطی سلافاً بابلیاً معتقا
سلام كمثل الروض باکره الصبا	فصادر ریحانًا و نوراً مفتقا
یفرح مرآه کثیباً متیماً	ویطرب ذکراه حماماً مطوقا
سلام معانیه اذا ما تؤملت	تذکر ^۶ خیر الناس عبداً مشوقا
در شداید صبر کردن به بود لکن که کرد	بر فراق ^۷ خدمت تو صابری تا من کنم
گر نگردد آب عمر میراه از گرداجل	چشم باز از گردن علمر کبت روشن کنم
سلامی که قواعد موّدت آن از صرصاری نقام تزلزل نپذیرد و	
خدمتی که مبانی ^۸ محبت آن از منجنيق حاسد فتّان تخلخل نبیند چون اساس	

۱- ن ، رشحونی ۲- ن ، امید ۳- ن ، باشد و سلم

۴- ن ، ارسال ۵- ن ، افتاد بمحروسة قویه حرسها اللہ تعالیٰ ۶- ن ،
پذیر ۷- ن ، در فراق ۸- ن ، میان

آسمان استوار و چون او تاد زمین پایدار از سر خلوص عقیدتی که گرد تغیر
 مداهنت و مشاهنت بر بساط کمال آن ننشیند و صفاتی ضمیری که وقوع شوایب
 محاسدت و مکاشرت زلال منبع آن را مکدر نکند چون شما یل عاقلان بفنون
 محاسن آراسته و چون قدو دلبران از وصمت عیوب پیراسته، نه در مطابقی
 الفاظش صورت تکلفی و نه در فحاوى معانیش شیوهٔ تعسی بحضور خداوندگار
 حکماءٰ جهان سلطان اطبای زمان معدن لطف و اشفاع منبع مکارم اخلاق
 آفتاب آسمان سیادت سرو چمن فضیلت خلاصهٔ تکرر ایام زبدۀ تعاقب شهرور
 و اعوام اکمل الملة والدین متع الله‌ال المسلمين بطول بقائهٰ اصدار می‌افتد التیاع
 و تشوق بدست بوس اشرف که غایت^۱ نهمت افضل روزگار و نهایت بغیت امائیل
 عصرست صورت افتخار شنۀ الیم بوصول آب زلال و مثال احتیاج علیل^۲ سقیم
 بحصول ابلال دارد بلکه اشتیاق محبوسی که^۳ در کنج زندان محنت و سرای
 بلیت بوجود خلاص و انتظار صاحب وحشتی بطلع تباشير صبح ایناس :
 هر لحظهٔ بدیدار تو محتاج ترم^۴ از مرده بزندگی^۵ و دیوانه بعقل
 آشناق هم و هم الحیوة و مذناوا^۶ أنا میت فی صورة الاحیاء
 و چگونه مشتاق نباشم بخداؤندی که مرآ از حضیض خمول باوج
 نباشت رسانید و از لجهٔ دریای ضلالت بساحل نجات آورد و بضاعت مزاجة
 طبع مرآ همسر گنج قارون و صحیفۀ روزگار مرآ بحظوظ شرف مشحون
 گردانید و لاشۀ خنگ طبع مرآ هم عنان باد صبا و عروس عاطلن رویت مرآ

۱- خاتمهٔ افتادگی نسخه‌های ۶ و ۵ ۲- ن ، علیلی ۳- هرسه
 نسخهٔ دیگر «که» ندارد ۴- ن ، مشتاق ترم ۵- ن «هم» ندارد

بفنون زیور محلی کرد :

لہ ایسا دی سا بقے اعد منہا ولا اعدھا
اقر جلدی به سا علی فما اقدر حتی الممات اجحدھا

حق علیم است که بنده مخلص هواخواه آن حضرت و دوستدار آن
دولت است و همیشه ذکر آن سیادت ورد روزگار خود میدارد و این معنی را
از جمله بواعث سعادت خود می شمرد :

اگر بنطق در آیم توئی همه سخنم و گر خموش شوم جز تو نیست در یادم
فاذا نقطت فانت اول منطقی واذا سکت فانت فی اضمای
باری عز اسمه سعادت ادراک آن خدمت عن قریب روزی گرداناد :
وهذا دعاء يكسب العبد رفعة ويمنحه عزاً و مجدًا مؤثلاً

این خدمت بحضورت امیر مرحوم بهاءالدین ملک السواحل
رحمه الله ارسال رفت از محروسه قونیه

لشن ساعنی من بعد ما سرنی بکم زمان بتفریق الجمیع اریب
و ما ذاک من فعل الزمان عجیب او حشنى من بعد انسی بقربکم

- ۱ - ن ، بفنون زیور و اصناف در و گوهر مزین و محلی گردانید
- ۲ - آ و د ، گرداناد و هو القادر علی ما یشاء ۳ - ن ، این خدمت بحضورت امیر السواحل مرحوم بهاء الدین رحمه الله فرستاده شد از محروسه قونیه حرسها الله تعالی ، آ ، این خدمت بحضورت امیر مرحوم سعید شهید بهاء الدین ملک السواحل از محروسه قونیه حمیت عن الافات ، د ، این خدمت بحضورت مرحوم بهاء الدین ملک السواحل صادر شد از محروسه قونیه

فما بعد ما بين الجسوم^۱ مفرق اذا كان ما بين القلوب قريب
 بخدائي كه نفس ناطقه را با تن تيره آشناي داد
 كه مرا کم بشي چراغ حيوة بي جمال تو روشنائي داد
 سعادتی که معطی حیوة ابد و واهب عیش مخلّد و هشیت^۲ قواعد دولت و مقید شوارد حشمت و مستوجب از دیاد مواثات زمان و سبب انتقام^۳
 نوایب حدثان و معدّ موادر آرامش^۴ و منتج حصول اسباب استراحت و آسایش باشد^۵ و صحتی تام^۶ که بهیج حال^۷ غبار انحراف بر دامن اعتدال آن نشینند و دیده فلك تزلزل اركان آن نبینند و توفيقی که هادی طريق آخرت و محصل کمالات نفس بشریت باشد^۸ ذات بزرگوار خداوندگار سرو چمن سیادت نور دیده امارت نهال باغ سروری در اکلیل مهتری آفتاب آسمال جلال^۹ حاوی مفاتیح خزاین فضل و افضل فلان الدولة والدين^{۱۰} را شامل باد، دیده روزگار از ملاحظت^{۱۱} جانب عالي کلیل و درون حсад از مقاسات شداید ایام علیل^{۱۲} مطالب و مبالغی بحصول^{۱۳} موصول و سعادت عاجل و آجل از فيض فضل الہی مبذول :

بواعث هممت را مباد هیج زوال نتایج کرمت تا قیامت افرون باد

- ۱- متن برابر سنسخه دیگر، م ، فما بعد بين الجسوم
- ۲- ن ، مخلد و سیادتی که مشید
- ۳- ن ، انتقام
- ۴- ن ، و معد مواد آرایش ، آ و ۵- معد مواد آرامش
- ۵- ن ، بود
- ۶- آ و ۵- تمام
- ۷- ن ، بهیج غبار
- ۸- ن ، گردد
- ۹- آ ، آفتاب جلال
- ۱۰- هرسه ننسخه دیگر ، فلان الدين
- ۱۱- ن ، ملاحظه
- ۱۲- هرسه ننسخه دیگر ، شداید روزگار علیل
- ۱۳- ن ، مطالب و معالی بحصول

هر آن دلی که درو^۱ نیست شوق حضرت تو
زبس ترا کم غمها همیشه پر خون باد
صد هزار ان سلام و خدمت^۲ بدان جناب بزرگوار که مدار ارباب حاجات

و مرکز اصحاب مهمات است اصدار می‌افتد :

سلام کمثل الروض با کرہ الصبا
ایا مساجداً فوق الانام بجوده^۳
علیک سلام الله ما طلع البدر
حق علیم است که اشتیاق بدست بوس اشرف بدان نهایت است که اگر^۴

بنده مخلص همه روزگار خود را در تقریر آن صرف کند و در بسط تفاصیل
اجزای آن شروعی سازد و در آن باب مبالغه هرچه تمامتر تقدیم دارد
هنوز از هزار یکی واز بسیار اندکی گفته باشد^۵ وهل یدخل الحصباء والرمل
فی العد خیال خدمت^۶ حریفی موافق^۷ و ذکر حضرت^۸ شرایی مطابق^۹ است :

دیدار ترا چشم همی دارد چشم
وکذا حدیثک لم بزل فی مسمعی^{۱۰}
خوش می برم بوعده اومید^{۱۱} روزگار
ور زانکه وصل یار میسر نمی شود

چکونه مشتاق نباشم بخداؤندی که رافع علم مرقت و منبع فضایل

- ۱- ن، هزاران دلی در آن
- ۲- آ، هزاران و خدمت
- ۳- ن و ۵، شیب
- ۴- ن، آیا مساجداً فاق الکرام بجوده ، آ و ۵، آیا واحداً فاق الانام بجوده
- ۵- ن «اگر» ندارد
- ۶- ن «آن» ندارد
- ۷- ن، هنوز از استیفاء آن شرح آن فاصل باشد
- ۸- آ و ۵، خیال آن خدمت
- ۹- هرسه نسخه دیگر ، مطابق
- ۱۰- آ و ۵، و ذکر آن حضرت
- ۱۱- هرسه نسخه دیگر ، موافق
- ۱۲- آ و ۵، این بیت را ندارد
- ۱۳- ن، گر آرزوی جمال تو روی نماید و گرنه من
- ۱۴- ن و ۵، امید
- ۱۵- ن ، بخيال

و کان فتوت است^۱ مجالست خدمتش بدل آب زندگانی و ملازمت حضرتش موجب حیوة جاودانی نظیر ذاتش چون وجود وفا و سایه عنقا ناموجود^۲ و ظایف کرمش چون حسن اخلاق بزرگوارش نامحدود ، عالمی در یک قبا و لشکری در یک بدن :

لیس من الله بمستنکر أَن يجمع العالم في واحدٍ^۳

رأى منيرش چون پرتو آفتاب روشن وجمال طلعتش طیره گر صدهزار کلشن حلمی چون قواعد کوه استوار و ثباتی بر تکرر ایام و تعاقب شهرور و اعوام پایدار نفسی در حضانه^۴ حکمت پروریده ودامنی از وقوع غبار خیانت کشیده^۵ باری تعالی که^۶ هسبب الأسباب است سببی مهیا کنادکه توفیق ادراک^۷ سعادت خدمت آن حضرت بزودی میسر گردد :

و هذا دعاء فيه للصدر راحة و امن من الافات والنكبات

اگر از جانب خدمتکار استفساری رود بحمد الله و منه خدمتکار درین حال از بیشتر شواغل دنیا اعراض کرده است و بجانب لمعان برق معرفت حق متوجه گشته و بعد از فراغت مباحث علمی و مقدمات یقینی روی بطاعت حق که سرمایه نجاة و اکسیر حیوة است آورده و جمیع^۸ لذات وهمی و خیالات حسی را که چون عهد کودکان و مهر زنان و ابر تابستان ناپایدار است^۹ بردل سرد کرده، باشد که بواسطه این معانی^{۱۰} بنظر فیض فضل الهی ملحوظ

- ۱ - ن : و منبع ارکان فتوت است ; ۷ داست « ندارد ۲ - ۵ و ۶ :
- ۲ - ن ، مفقود ۳ - ن ، فی الواحد ۴ - ن ، خضانه ۵ - ن ، خیانت
- ۶ - ن « که » ندارد ۷ - ن ، دریافت ۸ - ۵ و ۶ :
- ۹ - ن ، تابستان و آفتاب زمستان ناپایدار است ۱۰ - ن « که » بواسطه سبب این معانی

گردم^۱ و از نتایج رحمت او محظوظ شوم^۲ :
 و غیر فؤادی للغوانی رمیه^۳ و غیر بنانی للزجاج رکاب
 بشد زخاطرم آندیشه^۴ می و معشوق
 برفت از سرم آواز بربط و طببور

این خدمت بحضرت خداوند^۵ جامع المآثر والمناقب
 امیر نصرة‌الدین رحمه‌الله^۶ ارسال افتاد بمحروسة قیصریه^۷

لاجلال قدرک دون البشر کتبت ولو اننى استطيع
 و كان المداد سواد البصر قدلت اليراعة من انملی
 اگر این بار مقرر شودت عزم سفر ای نسیم سحری ای نفست^۹ جان پرور
 درگاهی از فلك تاسع چون درگذری پاره‌ای از
 شرف بندۀ بیچاره بدان سده رسان خدمت خادم‌غم‌خواره بدان حضرت بر
 گلزار سعادت و نهال اقبال^{۱۰} خداوندی که در جویبار فضایل^{۱۱} و باعجمة
 معالی^{۱۲} در غایت طراوت و تازگیست از آسیب تندباد حوادث و ذبول گرمای
 نواب در ظل ظلیل باری عز اسمه^{۱۳} مصون و محروس باد، حاشیه دولت بحظوظ
 خلود مرقوم و ریاض حشمت بسحایب فیض فضل‌الهی مرهوم بمحمدومن تابعه^{۱۴} :

-
- ۱- آ و ۵ : گردد ۲- آ و ۵ ، شود ۳- آ ، خداوندم
 ۴- آ ، ادام الله ایامه ۵- ن : این خدمت بحضرت خداوند گارم جامع المناقب
 والملکارم امیر نصرة‌الدین ادام الله نعماء فرستاده شد ، ۵ ، این خدمت بحضرت
 خداوندم امیر نصرة‌الدین ادام الله ایامه ارسال افتاد بمحروسة قیصریه
 ۶- ن : نفس و ۷- ن : و نهال دولت و اقبال ۸- ن ، معالی
 ۹- ن : فضایل ۱۰- ن : باری تعالی ۱۱- ن : بمحمدو آله المغفور له المغفور له المرحوم

وهذا دعاء لا يخاف مرده واعلم ان الدهر طوعاً بوده^۱
 صد هزاران سلام و خدمت چون ایام جوانی و آب زندگانی رسانیده
 می آید سلامی که تضيق آن مجمر هوا را معطر گرداند ومطالعه آن صحنه
 دماغ را مُبَسِّخَر کند چون اخلاق مجلس عالی از وصمت کدورت خالی و چون
 الفاظ عذش بفراید لآلی حالی :

سلام کتسوید العذار اذابدا	دقیقاً لطیفاً فوق خدی محمر
سلام کما زفت عروس خریده	الى ختن ذی شهوةٍ مشمر
سلام کنوم بآء بعد تسهد	سلام کامن آب غبٌ تحذر
سلام کار غمام العدو و قهره	غداة ملاقاته بجيشه مظفر
سلام وهل يغنى السلام متیماً	اذا كان وصل الحب غير ميسراً

در بسط اشتیاق خوبی نمی روود و در تفضیل^۲ و تشریح اجزاء آن شروعی
 نمی افتد چه در کاری که حصول آن ناممکن و وجود آن مستحیل باشد
 عاقلان رغبت نکنند و در طلب اسباب آن اوقات خود^۳ مصروف نگردانند :
 و انصواب الرأي والحزم لامرءٍ اذا لم يطق أمرأً تنكب جانباً
 لكن برسیل نمودار برین دو بیت کمال الدین اسمعیل اقتصار می افتد^۴ :

بزرگوارا شوق رهی بحضرت تو	چو لطف شامل تو از قیاس بیرون است
زدرد هجر تو هر شب فغان و ناله من	چو پای همت تو بر فراز گردون است
باری تعالی پیش از حلول امری که لحق آن ناگزیر است حصول	

۱- ن : بان ۲- ن : موده ، آ و د ، یوده ۳- د : الحبیب
 ۴- آ ، نمی روود در تفضیل ۵- ن ، اوقات عزیز خود ۶- ن ، نمودار
 بر دو بیت اقتصار می افتد ، گفتار کمال اسمعیل است ، آ و د ، نمودار براین دو
 بیت کمال الدین اسمعیل قدس الله روحه العزیز اقتصار می افتد

سعادتی که عوض آن متعذر است و آن معنی مشاهدۀ لقای روز افرون مجلس
عالی است روزی گرداناد و ما ذلك على الله بعزيز حق علیم است که از آن زمان
باز که مجلس عالی بمبارکی^۱ ازین صوب عزیمت فرمود خاطر را هر لحظه
طیرانی و بواعث تراع را هر لمحه هیجانی بود، نهدل را بدوعای لذات میلی^۲
و نه ضمیر را بنتایج مسرّات التفاتی^۳ :

ما را نه غم باخ و نه پروای گلست
در چشم من آن خارکه در پای گلست
النفوس فيها من الاشياء موجود
موجودة و حبيب^۴ النفس مفقود
بی روی تو گرچه ره گذر جای گلست
گر بی تو برم دست سوی گل بادا
هب اُن مصر اجنان الخلد مااشتهت
ماذا انتفاعی اذا كانت و راهمنا
هبنی بر آنکه مجلس عالی از سلامتی ذات شریف اعلام نکرده بود
دواعی هواجس را اثری هرچه ظاهر تر و بواعث وساوس^۵ را نکایتی هرچه
تمامتر بود لیکن چون فلانی رسید و از سلامتی^۶ مزاج محروس اخبار کرد
و خذلان طایفة^۷ طاغیان را معلوم گردانید بقدر طاقت و امکان بشریت شکر باری
تعالی گزارده شد الحمد لله حمدآ یمتری المزید^۸ و شکرآ یربط العتید شک
نیست که هر حاکمی که بلباس امانت ملبوس گردد و بملازمت دیانت مشهور
شود و دامن مروت خود را از وقوع غبار خیانت محروس دارد و در همه

- ۱- ن ، و این ۲- ن ، عالی است بمبارکی ۳- ن ، میل
۴- ن ، التفات ۵- آ و ۵، وجیب ۶- ۵ ، اسلامت ذات ۷- آ ،
وسوس ۸- ۵ ، عبارت «هرچه ظاهر تر و بواعث وساوس را نکایتی هرچه
تمامتر بود لیکن چون فلانی رسید و از سلامتی» را ندارد ۹- ۵ «طایفة»
ندارد ۱۰- آ ، الحمد لله یمتری المزید ; ۵ ، الحمد لله الذی یمتری المزید

احوال مراقبت حدود حق از^۱ جمله لوازم شمرد و جانب اقویا را برعضا
در وقت فصل قضایا ترجیح ننهد و مکارم اخلاق و بسط عدل و بذل رأفترا
زیور روزگار خود سازد، در همه کارها مظفر واندر همه احوال منصور باشد:
تیرفکرت چو درآرد^۲ بکمان تدبیر^۳ در مباری غرض غرق کند تاسوفار
و هر که با چنین کسی تنازعی باطل وعداوی بی حاصل طلب زود بود
که از دست روزگار سیلی مذلت خورد و از نتایج کردار قبیح خود کیفر کشد:
برید الحاسدون لیطفوه و یأسی الله الا مایشاء

ابن رساله^۴ نزد دوستی بطريق نصیحت اصدار افتاده^۵

اعمل بقولی ولا تنظر الى عملی ینفعك قولی ولا یضرك تقصیری
کلمه‌ای چند از زبان قلم تحریر می‌افتد و نکته‌ای چند از ملهم
خرد تقریر می‌رود انتظارست که مقدمات آنرا بجان تلقی کند^۶ و کلمات آنرا
بگوش عقل^۷ استماع فرماید:
اسمع بقلبك ان الاذن كاذبة و انظر بعقلك^۸ ان الطرف خوان
بدان ای دوست عزیز که هر که^۹ خواهد که بدرجۀ عالی و پایه بلند
رسد چنانکه دیده عقل از ادراك ذروه آن کلیل ماند و بنان فکر بدامن

- ۱- ن ، حق تعال از ۲- ن ، درآید ۳- ۶ و ۵ ، تیرفکرت
- چو زند خود بکمان تدبیر ۴- هر سه نسخه دیگر ، رسالت ۵- ن ،
- فرستاده شد ۶- ۵ ، تلقی بجان کند ۷- ن ، بگوش هوش استماع
- ۸- ۵ ، بقلبک ۹- ن ، عزیز هر که

بیان آن فرسد و جاسوس وهم پیرامن صحرای آن نبیند و در دنیا بلباس
سلامت مستور و در آخرت از جود بی عوض و کرم شامل باری عز اسمه مغفور
ماند باید که در خلاء و ملأ علم ایزد را محیط احوال خود داند و مبنی
بر وجود خلوت و مکان وحدت ارتكاب جریمه‌ای نکند و اینان قبیحی در
خاطر نیارد که اگرچه در آن حالت از چشم مردم مخفی ماند لکن در آینه
معرفت حق عز اسمه ظهوری هرچه تمامتر و وضوحی هرچه بیشتر دارد و
امام اعظم شافعی رضوان‌الله علیه^۱ میفرماید :

اذا ما خلوت الدهر يوماً فلاتقل خلوت ولكن قل على "رقیب
فلا تحسبن" الله يغفل ساعة" ولا كلٌّ ما يخفى عليه يغيب

و ظاهر را بلباس عدل و مکارم اخلاق که از جمله کمالات نفس انسان است
هزین گرداند و با اهل زمان هیچ بایی از ابواب مراعات نامرعي نگذارد
و بداند که بعد ازان قطاع علاقه‌شوقی و تصرف^۲ تدبیری که میان نفس و بدنش است
هیچ خلقی چون نام نیک که^۳ مجدد آثار و مخلد اعمار است^۴ امکان تصور ندارد:
گر قصد یادگار کنی بعد رفتنت چون نام نیک در دو جهان یادگار نیست
و چنگ در دامن مقبلان آخرت زند و مصاحب عزیز ایشان را
مختنم دارد باشد که بسعی همت و اثر برکت^۵ ایشان بنظر الهی ملحوظ گردد
و از نتایج رحمت او محظوظ شود که جلد حقیر که دست مال هر دونی و
پای کوب هرز بونی بود چون مجاورت مصحف طاهر را بجان تلقی کرد مقبل

۱- ن، رحمة الله ۲- ن، علاقه بشري شرفی و تصرف

۳- ن «که» ندارد ۴- آ، که مجدد آثار اعمار است، ۵، که مجدد و مخلد
آثار اعمار است ۵- ن، برکات

پادشاهان و مبجّل عالمیان شد^۱ :

من جاور الاشراف عاش مشرفاً
و مجاور الاویاس غیر مشرف
أوَّما ترى^۲ الجلد الحقير مقبلًا
و مبجلاً اذ صار^۳ جار المصحف
واز صحبت مدبران و اراذل و رعاع الناس اجتناي هرچه بلينغ تر
تقديم دارد که صحبت ايشان مفسد اعمال و منقص هر کمال است و پيغامبر
صلی الله عليه و سلم می فرماید^۴ که الصاحب رقة في الثوب فلينظر الانسان
بم يرقع ثوبه آتش که در روشنی مشهور وبحدت و ذکاء معروفت چون^۵
بعوار خاکستر مفرون گردد آن روشنی^۶ بکدورت و آن حدت بيلادت
مبدل شود :

عدوى البليد الى الجليد سريعة
کالنار توضع في الرماد فتخمد
آتش چو شود مجاور خاکستر
آن جملة روشنیش مستور شود
و معنی سعادت و شقاوت که نفوس را بعد از مفارقت ابدان عارض
میشود چنان تصور کند که پادشاهی را^۷ دو پسر بود و آن هر دورا برای تحصیل
علم و استکمال نفس از شهری شهری فرستاد و از دیده طلیعه و از بدن
مرکبی و از فکر اتابکی و از عقل کخدائی^۸ و از جوارح و قوی حشمی و
از کبد طباخی و از دافعه فراشی و از حافظه خازنی و از خیال جاسوسی
صاحب ايشان گردانید چون هردو بدان شهر رسیدند و روزی چند پاییدند

۱- ن، گشت ۲- ن و ۵، اماتی ۳- ن، اذا صار ۴- ن،

و پيغمبر عليه السلام مير مايد ۵- ن، معروفت و چون ۶- ن، روشنی

را ۷ و ۸، گردد روشنی ۷- ن، پادشاه را ۸- ن، وزيري

شهری دیدند چون روضه بھشت دلگشا^۱ و انواع اسباب لذات درو مهیا آن
یکی بلذات^۲ زور و بواعت غرور آن شهر چنان مست^۳ شد که امکان افاقت او
نزد عقل امتناعی هرچه تمامتر داشت و حصول اثبات وی^۴ استحالتی هرچه
بیشتر، روز و شب در آشامیدن خمور و اعتناق اعناق حور^۵ می بود و از
استیفاء لذات و سوق شهوت نمی غنود تا عاقبت آنچه داشت سپری شد و از
جمله اسباب او هیچ^۶ باقی نماند و آن دیگر در احراز کمالات و تحصیل علوم
.....
.....
.....
.....

فرمود بجماعتی که نماز میکردند و گفت اما هؤلاء عباد الله يسألون الله فان
شاء أعطاهم و ان شاء منعهم پس روی آورد بجماعتی که تعلیم علم میکردند
و فرمود که اما هؤلاء فانهم يعلمون الناس ويتعلمون وانما أنا بعثت معلماً
فخلع نعلیه و جلس بینهم و در پروردش تن توغلی^۷ بیشتر نکند که انسان
عبارت ازین خانه مختصر و بنیاد ضعیف نیست^۸ :

يا خادم الجسم كم تشقي^۹ بخدمته أ تطلب الربح فيما فيه خسران
عليك بالنفس فاستكملي فضائلها فانت بالنفس لا بالجسم انسان
و گرنه ساخته اندت چنانکه می بایی بدست خویش تبه میکنی تو صورت خویش
خروس وار سحر خیز باش تا سروتون بتاج لعل و قبای^{۱۰} چکن بیارایی
و یقین شناسد که دنیا پیرزنی در لباس^{۱۱} دختران و خرامی در مظهر
آبادان^{۱۲} است مهر او چون وفای زنان و ابر تا بستان ناپایدار و حسرات^{۱۳} او
چون اوراق اشجار و عدد رمل بی شمار^{۱۴} :

طبّاخ روزگار زدیگ نعیم و ناز يك لقمه ای نداد که آن ناگوار نیست
از نصیب عقل هر که حصه دارد از روزگار رواجی بی کسدی و صلاحی
بی فسدی و صعودی بی هبوطی واوجی بی حصینی و بلوغی بی قنوطی و شهدی

در من یزید خسارت داده بود خوار و گرسنه و پیاده^۱ و تنها در خارستان آن راه هر لمحه کاس عذاب می‌چشید و بدست حسرت خاک بر سر^۲ می‌پاشید و بعد از مقاسات هزار بلا^۳ و مشقت چون شهر خویشان رسید از عنایت ایشان محروم شد و از دیدار ایشان محجوب ماند :

هر چند که تو چاره ببهود کنی آن به که هر آنچه می‌کنی زودکنی زان می‌ترسم که چون^۴ پشیمان گردی آن مایه^۵ نمائد که بدان سود کنی پس مرد عاقل را ناگزیر است که در احراز فضایل اعمال و کسب معارف و جمع مکارم اخلاق و تحصیل علوم بقدرت افات و امکان بشریت رغبت کند و خویشن را از اعتقادات عوام که بحقیقت شیاطین انساند ممیز گرداند و اگر تواند که جمیع اوقات خود را با قبایس کلمات علمی و اذخار مقدمات یقینی صرف کند^۶ بادا که درین باب که توانی را^۷ اصلاً بخود راه دهد و بطريق سآمت و جاده ملالت گراید که در سخنان^۸ ادريس عليه السلام مسطور است که جالسو اعلماء و استمعوا کلامهم و ان قدرتم آن یکون جمیع زمانکم مصروفًا علی هذا فافعلوا فأنتم بالحقيقة رابحون و در اخبار مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم^۹ آمده است که روزی پیغمبر^{۱۰} در مسجد درآمد^{۱۱} جماعتی را دید که نماز می‌کردند و جماعتی دیگر تعلیم علم می‌کردند اشارت

- ۱- آ و ۵ : داده بود پیاده ۲- هرسه نسخه دیگر ، خاک ندامت
- ۳- برس ۵ : مقاسات و محنت و هزار بلا ۴- آ و ۵ : که تو
- ۵- ۵ : چون مایه ۶- ۵ : کند بهتر باشد مبادا ۷- ن ، مبادا در این باب توانی را ، آ ، نبادا در این باب که ۸- آ ، که سخنان ۹- ن ،
- ۱۰- ن ، پیغامبر عليه السلام ۱۱- ن و ۵ ، در مسجد آمد

فرمود بجماعتی که نماز میکردند و گفت اما هؤلام عباد الله يسألون الله فان شاء أعطاهم و ان شاء منعهم پس روی آورد بجماعتی که تعليم علم میکردند و فرمود که اما هؤلام فانهم يعلمون الناس ويتعلمون وانما أنا بعثت معلماً فخلع نعلیه و جلس بینهم و در پرورش تن توغلی بیشتر نکند که انسان عبارت ازین خانه مختصر و بنیاد ضعیف نیست^۳ :

يا خادم الجسم كم تشقي^۴ بخدمته
أ تطلب الربع فيما فيه خسران
عليك بالنفس فاستكمل فضائلها
فانت بالنفس لا بالجسم انسان
و گرنه ساخته اند چنانکه می بایی
بدست خویش تبه میکنی تو صورت خویش
خروس وار سحر خیز باش تا سروتن^۵
بتاج لعل و قبای^۶ چکن بیارایی
و یقین شناسد که دنیا پیرزنی در لباس^۷ دختران و خرایی در مظهر
آبادان^۸ است مهر او چون وفای زنان و ابر تابستان ناپایدار و حسرات^۹ او
چون اوراق اشجار و عدد رمل بی شمار^{۱۰} :

طباخ روزگار زدیگ نعیم و ناز^{۱۱} یک لقمه‌ای نداد که آن ناگوار نیست
از نصیب عقل هر که حصه دارد از روزگار رواجی بی کسادی و صلاحی
بی فسادی و صعودی بی هبوطی و اوجی بی حضیضی و بلوغی بی قفوطی و شهدی
بی شرنگی و صلحی بی جنگی متوقع نباشد^{۱۲} :

کل صعود الى هبوط کل نفاق الى کساد

كيف ترجي^{۱۳} اثبات حال في عالم الكون والفساد

۱- آ و ۵، که و اما ۲- ن ، توغل ۳- ۵ ، نیست و موافق

این معنی گفته اند ۴- ۵ ، تسعی ۵- ن ، بتاج ولعل قبای
۶- ۵ ، پیرزنی است در لباس ۷- ن ، آبادانی ۸- ن ، تابستان
ناپایدار است و حسرات ۹- ۵ ، بیشمار است ۱۰- هرسه نسخه دیگر ،
توقع ندارد ۱۱- ن ، برجی

زندگانی خوش نعمتی است اگر روزگار منفصی نگماشتی و جوانی
دل فریب زینتیست اگر دست قهر او باقی گذاشتی و هر که خواهد که در وقت
مفارقت در جان نهاد او دردی^۴ و در دامن نفس او گردی نماند باید که در
دار دنیا اشخاذ متعاعی نکند که فردا فراق آن مشقوش روزگار و منغض احوال
او باشد :

المتر أن الدهر يهم مابنى ويأخذ ما أعطي ويفسد ما أسدى
فمن سره الایرى^۵ مايسوءه فلا يتخذ شيئاً يخاف له فقد

و چندانکه تواند درقطع علایق دنیا اجتهاد نماید و بعلامت تجرید
موسوم^۶ گردد و سخنان زاهد انبیارا عیسیٰ علیه السلام که لیس^۷ لی ولد^۸
یموت^۹ ولازوجة تعصی ولا بیت تخرب^{۱۰} صلاتی الشمش و سراجی^{۱۱} القمر
أبیت حیث ادر کنی اللیل آکل مما تنبت^{۱۲} الارض ومع هذا لیس فی الدنيا
رجل أغنی منی امام احوال خود سازد و در مردم بواسطه قشحال و درن
جامه بچشم حقارت ننگرد که در میان آن طایفه کسانی باشند که بهرچه
بحضرت باری عز اسمه رجوع سازند^{۱۳} اجابت آن را در زمان هرچه اندکتر
معاینه بینند که مصطفی میفرماید^{۱۴} رب^{۱۵} أشعث اغبر ذی طمرین لا یؤبه به

- ۱ - ۵ ، قهر او را باقی ۲ - ن و ۵ ، گذاشتی هر که ۳ - ن
- ۴ - ن ، نهاد از دردی^{۱۶} ، ۵ ، مفارقت جان از نهاد او در دامن
- نفس^{۱۷} ۵ - ن : الاتری^{۱۸} ، ۵ ، ان لایری^{۱۹} ۶ - ۵ ، مسوم^{۲۰} ۷ - ن :
- السلام لیس^{۲۱} ۸ - ۵ ، یخرب^{۲۲} ۹ - ۷ ، سراج^{۲۳} ۱۰ - ۷ ، یبنت
- ۱۱ - ن ، که بهرچه باری تعالی رجوع بیارند^{۲۴} ، ۷ ، باری رجوع سازند^{۲۵} ، ۵ ، که هرچه
- بحضرت باری رجوع سازند^{۲۶} ۱۲ - ن ، مصطفی علیه السلام میفرماید^{۲۷} ، ۷ ،
- مصطفی فرماید^{۲۸} ، ۵ : که مصطفی فرماید علیه السلام

لوأقسم على الله لا بُر و در اشعار امام اعظم شافعی رضي الله عنه آمده است :

لاتعجبنيك^۱ من يصون ثيابه حذر^۲ الغبار وعرضه مبذول
 فلربما افتقر الفتى فرأيته دنس الثياب وعرضه^۳ مغسول

واز طيش وترق اجتناب واجب بیند و اخلاق خود را از وصمت
 افراط و تفريط رعايت کند و سخن بقدر حاجت گويد و هر^۴ کاري که کند باید
 که بر جای^۵ خوش باشد :

ابر باشد که یافه می گرید برق باشد که خیره می خندد
 اگر آن دوست عزیز صورت این مقدمات را نصب^۶ دیده سازد و در
 وقت حدوث حادثات و وقوع مشکلات برموز آیات این کلمات رجوع کند
 همانا که از زمرة ابرار و جملة اخیار باشد رزقنا لله و ایا کم علماء نسافع
 و قبلباً خاشعاً و لساناً ذاکراً و بدناً صابرآ و عیناً بعيوبنا بصيرة ويداً عن
 عن لذات دنیانا قصیرة^۷

این رساله^۸ در باب مناظره‌ای میان دل و دماغ تحریر افتاد

روزی از روزها که کاس شقایق پرشراب و دیده نرگس نیم خواب
 بود هوا از تراکم ابرها چون بیشه پیل^۹ کشته و طفل شکوفه براطرا ف اغصان

-
- ن و آ ، امام شافعی ؛ د «رضي الله عنه» را ندارد ۲ - ۵ ، یتعجبنيك
 - ن ، حضر ۴ - ن ، الثياب في عرضه ۵ - ن ، گويد هر کاري
 - آ و ۵ ، بجای ۷ - ن ، نصیب ۸ - آ و ۵ ، قصیرة آمن یارب العالمين
 - ن ، رسالت ۱۰ - ن ، نبل

لب از شیر ابر ناشسته^۱ هزاوج هوا را اعتدالی هرچه بیشتر و ثغور افاحی را
افتراری هرچه تمامتر :

سماء الروض^۲ مسکی الدخان هوالروض وردی النسيم
 من الانوار او فص^۳ يمان^۴ فحيث لحظت تبر او لجين
 زمين زبرگ شکوفه چو خرمن کافور هوا زبوی بنفسه چو كلبة عطّار
 باد صباحون دم مسیح^۵ در حالت تنسم حیة می بخشید و صحن چمن
 از افاحی و سمن چون کف کلیسم می درخشید عروسان اشجار سر از پرده
 صیانت بیرون کرده و بلبلان مقتون در محاذات جمال گل بالمحان مختلف و
 نعمات مؤتلف گوی تجوید در میدان ذوق از هزار چنگ و ارغونون برده :
 چمن هنوز لب از شیر ابر ناشسته چوشاهدان خطسبزش دمیده گرددار
 کان الطل^۶ فوق النور صبحاً نثیر^۷ الدر او دمع الغوانی
 چهره گل چون بناؤوش خوبان مورّد و گیسوی بنفسه چون زلف
 ایشان مجعّد روی زمین از سبزه در لباس زبر جد^۸ رفته و فراش باد غبار صحن
 چمن بجاروب هبوب رفته آب را در حلابت با شکر ممائیتی بود و خاک را
 در عطریت با مشک مناسبتی مشاطئه صنع عروسان چمن را در زر وزبور^۹
 گرفته و قطرات شب نم صبحدم برصفحات گلهای طری چون درر ناسفه^{۱۰} :
 عالمی اندر تحرّک عالمی اندر نما شاخ راسیمین کلاه و با غراز زین قبا^{۱۱}
 در چنین فصلی این ضعیف را روی نمود که فصلی مبني بر قواعد طبی

۱- ن ، از شیر ناشسته ۲- ن ، الارض ۳- ن ، يمانی

۴- ن ، عیسی ۵- ن ، يشیر ۶- ۵ ، زبر جدی ۷- ن ، در
 زیور و زیور ۸- آ ، برصفحات گلهای سمن چون درر ناسفه : ۵ ، برصفحات
 اوراق طلهای چون درر ناسفه ۹- ن ، کمر

در مناظره دل و دماغ^۱ در حضرت نفس پردازم چون خاطر را در تقریر معانی آن^۲ میلانی و بنان را در تحریر الفاظ آن طیرانی دیدم بقدر امکان و مواتات^۳ زمان در انشاء آن شروع کردم رحم الله امرءاً نظر الینا بعین الانصاف و شق عصا^۴ الخلاف و ستر عیوبنا و استغفر ذنوبنا والسلام منی یواصله کل ساعه، وقی میان دل و دماغ که یکی منبع حیوة و دیگری محل "حوال" است در حضرت نفس که مدبر بدن و حافظ ترکیب و سلطان وجود انسان است مناظره افتاد دماغ گفت که من محل^۵ قوای شریف و معدن احسام و خزانه حکمت و منبع حواس ، حرکت و سکون که در حیوة مدخلی هرچه تمامتر دارند از من صادر میشوند و ابصار و اسماع که یکی مؤذی مبصرات و دیگری مبلیغ اصوات است از من حادث میگردد^۶ ینبوع قوت شامه و ذایقه ام که یکی قاضی مشموهات و دیگری^۷ ممیز مطعومات و مشروبات است، قوت لامسها که مدرک^۸ ملموس است از من جویند و بیشتر اعصاب که آلات حرکاتند از من رویند تجاویف من عيون ارواحست و مؤخر من خزانه^۹ معانی و مقدم من مطلع اشباح، قوت^{۱۰} مفکر که انسان بیرکت هدایت او از جمیع حیوانات ممتاز است در صمیم من است و جوی فایض نخاع از جود عیم من ، قصر من در غایت ارتفاع و بقعة من اشرف بقاع است صدف درر خیال و حاوی لوح

- ۱- ۵ ، عبارت « در چنین فصلی این ضعیف را روی نمود که فصلی مبنی بر قواعد طبی در مناظره دل و دماغ » را ندارد ۲- ۷ و ۵ ، معانی میلانی
- ۳- آ و ۵ ، امکان وسع و مواتات ۴- ن ، عصی ۵- ن ، میشود
- ۶- ن ، میگردد ۷- ۵ و دیگر ۸- قوه لامسه که ۹- ن ، خزانه
- ۱۰- ن ، و قوه مفکره

صور بحاج و جبال م دل گفت : منشور سلطنت اعضاء بنام من موقعست و ایصال حیوة بدن بررأی من مفوض وسط سینه که اشرف مواضع و احسن اماکن است جلوس هرا سریرست و جمیع اعضاء از استمداد فیض حیوة از من ناگزیر عروق ضوارب که ظروف حیوای ازمن رویند و از حرکات انقباضی و انبساطی^۱ آن عروق طبیان حاذق دلایل جویند ، استراحت اعضاء از حرکت منست و علّت بقای انسان روزی چند از برکت من منم که اولین^۲ نقطه که از دایره وجود ظاهر شد و اول بریدی که بر صحرای حدوث سایر گشت ، روح نفسانی فضلہ‌ای از خوان من و روح^۳ طبیعی بر اتی از دیوان منست . چون تنازع ایشان بغایت انجامید و مناظرة ایشان بنها یت پیوست نفس گفت که ای دل تو معدن هوسات^۴ و ای دماغ تو منبع تخیلاتی افتخار نه بدین مقدمات کنند و هدایت نهازین کلمات جویند متاعی که قابل تلاشی و محل فساد است اگرچه از روی مرتب نفاستی هرچه تمامتر دارد وجود او را نزد عقلا و زنی بیشتر نیست :

زان پیش که جان از تو برآید بطلب	علمی که ازو گره گشاید بطلب
وان هست که نیست می نماید بگذار	این نیست کدهست می نماید بگذار
فسوف بطر قهم بالهم ^۵ والحزن	لایغبطن ^۶ اهل دنیا سرهم ^۷ زمن
اعارهم بیدالاحداث والمحن	یغیر هم کل دنیاهم وینهبا ^۸ ما
کان ^۹ ما خولوه أمس لـم يكن	حتی بروحوا ^{۱۰} بلا مال کما خلقوا

۱ - هرسه نسخه دیگر ، انبساطی و انقباضی ۲ - ن ، من است
منم اولین^{۱۱} ، ۵ ، من منم آن اولین^{۱۲} ۳ - ن ، روحی^{۱۳} ۴ - ۵ ، هوسات
۵ - ن ، اهل دنیاهم^{۱۴} ۶ - ۵ ، دنیا و ینهبا^{۱۵} ۷ - ن ، برجوا

لایصحب المرء مما كان يملکه
 فی ظلمة اللحد الا خرقة الكفن
 انگشت شکر در دهن کس ننهاد
 کانگشت گزان نکر دخونین دستش
 توکه دلی هدف سهام روزگار ولگوکوب تعاقب لیل و نهاری درون
 تجاویف تو از حوادث افلاک پرخون و حالت تو هر لمحه از حال ایشان
 دگرگون^۲ در طلب احراز ترأوس^۳ و بناهت مستعار در عذاب و روز و شب جهت
 نیل امانی کاذب در اضطراب منبع شهوت و معدن غصبی و انسان را در ارتکاب
 احوال و اقتحام مهالک سببی :

در دست دل از دست دلم گشته اسیر چونین که منم اسیر دل باد دلم
 اشتفاق نام تو از انقلاب است^۴ و در زوایای تجاویف تو قطراهای چند
 خوناب^۵ نفوس عزیز را^۶ برای تحصیل حطام دنیا از در بد مریگردانی^۷ و در
 میدان حرص بتازیانه^۸ مذلت میدوانی :

انت الذى تدع الانسان مضطرباً وترك الرجل الشیحان حیرانا
 و توکد ماغی زاویه هوات بی حاصل و محنت خانه^۹ تخیلات بی طایلی^{۱۰}
 دیگ هوس تو دایما از آتش اکاذیب در غلیان و مرغ خیال تو در هوای ضلالت
 در طیران کاسه آز^{۱۱} تو سرنگون و بواعث مطالب تو از حیّز انحصار بیرون:
 پر می نشد کاسه سرها ز هوس هر کاسه که سرنگون نهی^{۱۲} پر نشد
 جرم تو در غایت^{۱۳} سخافت و جوهر تو در نهایت رخاوتست باصره

- ۱ - ن : نهار ۲ - هرسه نسخه دیگر : دیگر گون ۳ - ن ،
- ترأس ۴ - ۷ ، اشیاق نام از انقلاب است ۵ - ن ، خونابست
- ۶ - ن ، عزیزان ۷ - ۷ و ۵ - گردنی ۸ - تازیانه ۹ - ن ،
- محبت خانه ۱۰ - ن ، تخیلاتی بی طایل ۱۱ - ۵ «آز» ندارد
- ۱۲ - ن : شود ۱۲ و ۵ : بود ۱۳ - ۶ و ۵ «غايت» ندارد

تو از وصمت رمص و شامه تو از سیلان مخاط و ذایقه تو از جریان لعاب و
سامعه تو از سهوکت و سخن خالی نیست :

انف یسیل^۱ واذن ربها^۲ سهک والعين مرمرة والثغر^۳ ملعوب
عالی که گرد تغییر بر بساط^۴ کمال آن ننشینند و دیده فلات تزل ارکان
آن نبینند عالم حق^۵ است که مرجع نفوس طاهر و مصعد صوالح اعمالست :

هر روز دو عید در کنارش	هرهفته چهار نوبهارش
هذی المکارم ^۶ لانو بان من یمن	خیطاً قمیطاً فعادا بعد اسمالا
هذی المناقب ^۷ لاقعبان من لبن	شیباً بماء فعادا بعد ابوالا
رزقنا الله عملا یوصلن ^۸ الیه فما التکلان الا عليه ^۹ .	

این خدمت بحضرت خداوند جامع المآثر ملک الاماجد والافاضل
امیر نصرة الدین رحمة الله^{۱۰} ارسال افتاد در تهنیت^{۱۱} شربدار وی مسهل

بر کان وفا نصرة دین عالم و فاضل	با یمن و فرح باد قرین خوردن مسهل
در هر قدمی موج شکایت متزايد	در هر نفی فوج سلامت متزايد
چون موج کدراند ^{۱۲} همه خاشاک بساحل	شخص تو چو بحر یست درو ^{۱۳} فوت دارو

- ۱- ن ، تسیل ۲- ن ، ریحها ۳- ن ، والشعر
 ۴- ن ، تغیر مذاہبت بر بساط ۵- آ و ۵ بترتیب ، هذا المکارم ، هذا المناقب
 ۶- ن ، علماً یوصلن^{۱۴} ۷ و ۵ ، رزقنا الله وایاک عملا یوصلن^{۱۵} ۷- ن ، خداوند گارم
 و هو حسینا و نعم المعین ۸- آ ، ادام الله ایامه ۹- ن ، خداوند گارم
 جامع المآثر والمناقب امیر نصرة الدین ادام الله ایامه ارسال افتاد ۱۰- ن ، خداوند
 ملک الامرا والافاضل امیر نصرة الدین ادام الله ایامه ارسال افتاد ۱۱- ن ، کراند
 بحر یست و درو

آن را چه شرف خیزد از خوردن مسهل
از ذات شریفت شرفی یابد حاصل
تا وصف کند خوبی آن شکل و شمایل^۱
کز عهده برون آیدش اشعار و رسائل
تا هست بستان جهان صوت بلا بل
بنده مخلص اگر بقليل و كثير درويشانه که ملك یمين اوست بلکه
جان بسر بازی^۴ پيش آيد^۵ که مكافات عشر عشير انواع حسنات و اصناف خيرات
خداوندي کند^۶ سعي او را هر لحظه عجزی هر چه ظاهر تر و قصوری هر چه
بیشتر باشد پس بر موجب شعر فردوسی :

دهان گر بماند ز خوردن تهی از ان به که ناساز خوانی^۷ نهی
با صدار بيته چنداقتصار^۸ افتاد و بار سال دسته‌اي چند سون در مدحت
همه زبان وقدري گل^۹ از خوش طيب نسيم اخلاقت گويان اكتفا رفت :
و کنت کمن اهدى الى الروض نوره و أتحف للشمس المنيرة نورها
حق تعالی گردن و گوش روزگار را بفراید مااثر و مناقب خداوندي
حالی داراد^{۱۰} و صحن عالم را از منازع و معارض^{۱۱} آن حضرت خالی :
و هذا دعاء لا يفل حسامه و ييقى مدى الايام ريان ماضيا

- ۱- ن ، شکل شمایل ۲- ن و آ ، از عهده ۳- ن ، بیرون
۴- ن ، بسرو بازی ۵- آ و ۵ ، آمد ۶- ن «کند» ندارد ۷- متن
برابر آ و ۵ و متن شاهنامه چاپ بروخيم وشوروي ; م و ن ، خونی ۸- ن ،
با فقصار ۹- ۵ ، سون و قدری گل ۱۰- ن ، دارد ۱۱- ۵ ،
معارض و منازع

این تحقیق نزد جماعت دوستان بمحرومۀ قونیه اصدار افتاد^۱

علیک سلام اللہ ما طلع البدر
ولم يبق فيه لا حیة^۲ ولا صبر
من الدهر شيئاً لاسمع ولا لامر
و اطرافه خضر و سکانه غرّ
و ماءك مطلوبی و روئینك العمر
نسمیم الصبا ان جزت^۳ ارض احبتی
فقل لهم قد مل من هجر کم صدر

ایا بلداً قد فاتنى طیب ارضه
سلام غریب^۴ بان عنہ قراره
اذا ذکرته نفسه ما یسرها
ایا بلداً امواهه مستطابة
هواك^۵ مأمولی و تربک منبئی^۶
اشیاق این ضعیف بشیر قونیه که محسود جنان و مطلوب عالمیان است^۷

نه چنانست که برید خیال که پیک جهان گردست پیرامن شرح آن مجالی یابد
و تیر فکرت که گره گشای مشکلات است در مجاری بسط آن^۸ نفوذی کند .

واذا رجوت المستحیل فانما تبني الرجاء على شفیر هار

ییان را در تقریر مقدمات آن قصوری هرچه بیشتر و بنان را در
تحریر کلمات آن فتوری هرچه تمامتر و چگونه مشتاق نباشم بشیری که
دامن آن از درر افضل گران بار وجیب آن از نجوم^۹ فضایل مطالع افمارست
خاک آن در طیب رایحه باعنبر معادل و آب در عدویت^{۱۰} باشکر ممائیل است^{۱۱} :

من خواهی کددست بوصل تو کردمی تدبیر چیست چون نده در روز گاردست

-
- ۱- آـ ، اصدار افتاد فرستاده شد ، ۵- فرستاده شد ۲- آـ و ۵-
فیه حیة ۳- آـ و ۵- هواک ۴- ن- هنیتی ۵- ن- جرت
۶- ۵- و مطلوب جنانست عالمیانست ۷- آـ و ۵- در مجاری آن
۸- ن- آن نجوم ۹- ن- و آب آن در عدویت ۱۰- آـ و ۵- و
جیب آن باشکر ممائیل است

نقل فؤادك حيث كنت^١ من الهوى فـما الحب^٢ الا للحبيب الاول
 کم منزل في الارض يـألفه الفتى و حينئـه أبداً لاول منزل^٣
 اگر چه مخدومان آن طرف کثـرهم الله^٤ اسبـاب رامـش و آرامـش این
 ضعـيف مهـيـا مـیـدارـند و در تـحـصـيل موـادـفرـاغ او جـهـدـيـ بـلـغـ تقـديـمـ مـيـكـنـند^٥
 لكن چـون هـمـدـمـيـ نـيـسـتـ کـهـ بـوـاسـطـهـ مـحاـوـرـهـ وـسـبـبـ مـکـالـمـهـ^٦ او آـشـ غـربـتـ
 سـکـونـيـ يـاـبـدـ يـاعـالـمـيـ کـهـ بـيرـکـتـ اـرـشـادـ وـهـدـاـيـتـ اـجـتـهـادـ اوـفـسـ رـاـ درـمـدارـجـ
 تـرـقـيـ استـکـمالـيـ حـاـصـلـ شـوـدـ اـزـ اـقـامـتـ اـهـاتـيـ وـاـزـ تـمـکـنـ تـرـددـيـ روـيـ
 مـيـ نـمـاـيـدـ^٧ :

ای عـرـشـ نـشـيمـنـ توـ شـرـمـتـ نـايـدـ کـايـيـ^٨ وـ مـقـيمـ خـطـهـ خـاـكـ شـوـيـ
 اـرـضـ الفـلاحـةـ لـوـ اـتـاـهاـ جـرـولـ اـعـنـيـ المـحـطـيـةـ لـاعـتـدـيـ حـرـاثـاـ
 بـارـیـ تـعـالـیـ کـهـ مـسـبـبـ اـلـأـسـبـاـبـ مـشـاهـدـهـ عـزـيزـانـ وـدـوـسـتـانـ^٩ رـاـکـهـ مـاـدـهـ
 زـنـدـگـانـيـ وـ سـبـبـ حـيـوـةـ جـاـوـدـانـيـ اـسـتـ عـلـىـ الخـصـوصـ حـضـورـ خـدـمـتـ فـلـانـيـ رـاـ
 بـيـ منـعـ مـانـعـ مـهـيـاـ گـرـدانـادـ ،ـ وـ ماـ ذـلـكـ عـلـىـ اللهـ بـعـزـيزـ^{١٠}.

اـيـنـ خـدـمـتـ نـزـدـ مـخـدـومـيـ اـصـدـارـ اـفـنـادـ کـهـ اـزـ حـضـرـتـشـ
 فـرـقـتـ بـيـ اـرـادـتـ اـتـفـاقـ اـفـنـادـ بـودـ

أـ شـوـقـاـ وـ مـاـفـارـقـتـکـمـ غـيـرـ لـيـلـةـ فـكـيـفـ اـذـ سـارـ الـمـيـطـيـ بـناـ شـهـراـ

-
- ١ - هـرـسـهـ نـسـخـهـ دـيـگـرـ :ـ شـفتـ
 ٢ - نـ ،ـ وـمـاـ الحـبـ ،ـ آـ وـ دـ ،ـ مـاـ الحـبـ
 ٣ - نـ ،ـ لـاـولـ الـمـنـزلـ^{١١} ٤ - نـ ،ـ ذـكـرـهـ اللهـ^{١٢} ٥ - نـ ،ـ مـيـدارـندـ^{١٣} ٦ - نـ ،ـ
 مـحـاـوـرـهـ^{١٤} ٧ - نـ ،ـ مـکـالـمـهـ^{١٥} ٨ - آـ وـ دـ ،ـ اـسـتـکـمالـ^{١٦}
 ٩ - نـ ،ـ روـيـ نـمـاـيـدـ^{١٧} ١٠ - نـ «ـکـهـ» نـدارـدـ^{١٨} ١١ - آـ وـ دـ ،ـ عـزـيزـانـ^{١٩}
 دـوـسـتـانـ^{٢٠} ١٢ - نـ ،ـ گـرـدانـادـ بـمـنـهـ وـکـرـمـهـ وـجـوـدـهـ

چو قدر وصل ندانستهام زنادانی کنون ازو بخيالی بخواب خرسندم
 بندۀ مخلص بارمشقت مفارقت دوستان بی پایان کشید و کاس مهاجرت
 عزیزان از دست ساقی حوات فراوان چشید واز روزگار ناسازگار بی دادی
 بسیار دید و از هر کس و ناکس کلمات وحشت انگیز بسیار شنید چنانکه
 اگر صحن سینه او را بجوبیند و تجاویف دل او را تفتیش کنند از وقوع سهام
 زهر آسود ایام و اثر لگدکوب^۱ شهر واعوام مقدار سر مویی درست نیابند.^۲
 برآند دیده من سیل درجهان و هنوز^۳ میان شادی و طبیع^۴ هم آنچنان گردست
 زبس که دردل من غصه‌های بسیارست نمیتوانم گفتن هرا فلان دردست
 رمانی الدهر بالارزاء حتی^۵ فؤادی فی غشاء من^۶ نبال^۷
 فصرت اذا أصابتني سهام^۸ تکسرت النصال على النصال^۹
 با ینهمه چون مجموع این شداید بمقارفت خدمت خداوندی مقایسه
 میرود و در کفه^{۱۰} تقابل موازن‌نمی افتد فراق آن حضرت فذ‌الکمایب و سردفتر^{۱۱}
 نوایب می‌آید چنانکه بالای آن^{۱۲} معنی مرتبه‌ای در مشقت^{۱۳} تصور نتوان کرد
 و مقابل آن قضیه شدتی در خاطر نتوان گذرانید:
 ایتها النفس اجملی جرعاً ان الذی تحذرین قد وقعاً
 و دانم که خداوندی میداند که الٰم برابر لذت^{۱۴} است چندانکه لذت
 بیشتر باشد الٰم هرچه تمامتر خواهد بود و کدام لذت^{۱۵} برابر حسن مجاوره^{۱۶}

۱- ن، ولگدکوب ۲- ن، سر مویی درست نباشد ۳- ن،
 در جهان هنوز ۴- ن، شاد و طبیع ۵- ن، نبالي ۶- ن،
 مصایب و دفتر ۷- ن، این ۸- ن، درمنقبت ۹- ن، لذات
 ۱۰- لذات ۱۱- ن، مجاورت

و طیب مفاکهه^۱ خداوندی باشد پس بر حسب^۲ این مقدمات المفارقت خدمت
برابر لذت آن حضرت^۳ تواند بود :

از آن بشوق ندارم نظیر در عالم که تو بفضلنداری بعهد خود ثانی
شک نیست که هر که ذوق ثمار^۴ اشجار آن معالی چشیده باشد و
صفای زلال آن انهار فضایل دیده دایما از تمنای ادراک آن سعادت فارغ
و غافل نتواند بود :

الف با خدمت تو باتفاقه بودم زین پیش^۵ صعب باشد بهمه حال فظام مألف
حق علیمست که بنده مخلص در خاطر داشت که باقی عمر در خدمت
مصروف کند و از نتایج آن حضرت چنانکه پیش ازین معهود بود محظوظ
شود اما چون عادت روزگار معلوم است که شأن او تکدیر مشارب لذات و
تعویق مطالب سعادت است چه چاره توان کرد :
لکن ما الحيلة^۶ و العوايق جمة^۷

وعلى آن اسعى وليس على ادرراك النجاح
من خواستمی^۸ که روی من بودی ماه اکنون که نشد مرا در آنجا چه گناه
با این همه هرجا که هستم دعاگوی آن دولت و ثناگستر آن حضرت:
محبک حيث ما اتجهت رکابی^۹ و ضيفك حيث كنت من البلاد
باری عز اسمه پیش از حلول امر مقدر^{۱۰} و اجل محظوم باری دیگر

- ۱- هرسه نسخه دیگر ، و طیب معاوره و مفاکهه ۲- ن ، برموجب
۳- آ و د ، لذت ملازمت آن حضرت ۴- ن ، ثمار ۵- ن ، زین
پس ۶- ن ، توان کرد لکن شعر ما الحيلة والعوايق جمة وعلى آن اسعى وليس
على ادرراك النجاح ۷- د ، مینخواستمی ۸- ن ، الهوى
۹- آ و د ، مقدور

این بنده مخلص را بدان جهان لطافت و عالم فضیلت رساناد ویرحم اللہ عبداً
قال آميناً .

این خدمت بحضرت هر حوم شهید امیر^۱ بهاءالدین تغمده الله بغفرانه
در باب^۲ شکر عیادتی^۳ که کاتب را فرموده بود^۴ اصدار افتاد

برای تربیت من کنی هزار چنین به بنده خانه قدم زنجه کرده ای آری
ولیک پر تو خورشید را چه آن و چه این زbam کعبه بسوراخ مور فرق بسیست
که سر بر آرد تا فرق چرخ خاکزمین ازین تفاخر در کوی من عجب نبود
مر اکه در ره شکر تودست و پایی نیست^۵ بدست و پاهمه^۶ تشریف دادی و تمکین
در سخنان حکما^۷ خوانده بودم که مر آفتاب را حرکت مستقیم^۸
مستحیل است و حرکت جوهری عالی جهت نفع جوهری سافل متذر و
حصول وجود چیزی عظیم در محلی صغیر ناممکن و تحییز^۹ عقل ممتنع، اما
چون خداوندی قدم زنجه فرمود و با علو همت و سمو مرتب^{۱۰} و ارتفاع شان
و تمانع مکان مثل من نحیف را که از دریای جودش قطره ای واذکوه فضلش
ذره ای و از اسمار بزرگیش حدیثی و از لشکر معالیش ضعیفی باشم بنواخت
و زاویه ای که تا این وقت محل احزان و منزل تصاریف حدثان بود بفر

- ۱- ن «امیر» ندارد ۲- ن ، بحضرت امیر بهاء الدین رحمه الله در
باب ۳- آ و ۵ ، عیادت ۴- آ و ۵ ، فرمود ۵- ن ، دست و پا
نیست ۶- ن ، بدست و همه ۷- آ و ۵ «حکما» ندارد ۸- آ
«مستقیم» ندارد ۹- ن ، تحریر ۱۰- ن ، مزیت

همای آسای خودکه اثر تباشیر صبح کامرانی و طلوع آفتاب نیل‌امانی بر ناصیه آن ظاهر و لایح است مورد مصدر^۱ افراح و مغنی و مستقر ارواح گردانید دانستم که مر آفتاب را حرکت مستقیم جایز است و حرکت جوهر عالی جهت نفع^۲ سافل واقع و چیزی کثیر در محلی^۳ صغير ممکن و تحریز^۴ عقل موجود حقاً اگر ممکن بودی که غبار راه را بر طوبات بیضی و زجاجی و جلیدی آب زدمی و بخاروب مژه^۵ رقمه و دیباچه رخسار خود بر خاک‌گستریدمی هنوز از استیفای عذر قدم و ادای^۶ حقوق خداوندی فاصل و عاجز بودمی. باری عز اسمه ذات مبارک او را از لجام ریز لشکر حوادث و ترکتاز حشر نوايب در حصار حراست خود محروس داراد^۷ و دشمنان جاه و جلال اورا در هاویه بلا و چاه عنا منکوس گرداناد.^۸

این خدمت بحضرت خدا و ندم ملک الافاضل بدیع الدهر قریع العصر
امیر بدرالدین یحيی اطاب الله ثراه اصدار رفته بود^۹

اگرچه حرص بنزدیک عقل مذموم است	جوامع هم بنده حرص خدمت تست
بین که مردم چشم چگونه محروم است	زخاک پای تو ^{۱۰} کش میبرند ^{۱۱} دست بددست
وبالله ^{۱۲} ادفع مالا طبقی	فبالله ابلغ ما ارجی

-
- | | | |
|--------------------------------------|--|----------------|
| ۱- ن ، و مورد مصدر | ۲- ن «نفع» ندارد | ۳- ن ، محل |
| ۴- ن ، تحریر | ۵- هرسه نسخه دیگر ، از استیفاء ادای | ۶- ن ، دارد |
| ۷- ن ، گرداناد و سلم | ۸- این خدمت بحضرت ملک الافاضل بدیع الدهر | |
| الشمايل بدرالدين یحيی اصدار رفته بود | ۹- ن «تو» ندارد | ۱۰- ن ، |
| | | میبرد |
| | | ۱۱- ن ، و تاله |

هر پرتوی که از ساکنان عالم کامرانی و متصرفان^۱ خطه جاودانی
و متقدّدان ولایت سعادت و متمکنان بقعه طهارت و مجاوران سرادق الهی
و محصلان کمالات نامتناهی بطريق فیضان و سبیل سریان^۲ بر هشتی مساکین و
گروهی ارباب ماء و طین که در ظلمت خانه عناصر و کنج زندان ارکان مقید
برازخ هیولی و صورت مانده‌اند و بطييات مستعار و بلذات^۳ ناپایدار که
بحقیقت چون خیال خواب و لمعان سراب^۴ بی ثبات است مشغول گشته نزول
میکنند نثار ذات بزرگوار فلانی باد، آینه نفس از زنگار حرص و غبار غفلت
مصون و تجاویف سینه و دل از ذخایر حکمت و نفایس معرفت مشحون بالنبی
وعتره اجمعین^۵ :

وهذا دعاء ليس يجذب روضه ويفقى مسى الايام بالنور حاليا
خدمات و تحايا^۶ بخوشى اعتدال هواى جوانى ومذاق شراب ريحانى
ولذت نيل آمال و امانى وحسن جلوة غوانى بعدد قطرات شب نم بصفحات
گلهای طری و معادل نغمات و اصوات بلا بل سحری بدان جناب بزرگوار که
مجشم افضل عصر و مخيّم امايل عالمست اصدار می افتد :

سلام كصوت الرعد فى اذن مجذب	احس بأس拜ال ^۷ الحباء المتنظر ^۸
سلام الى الاذان حلوا وصوله	كوعد باتيان الحبيب المبشر
سلام كتسليسم الطبيب معالجا	على دنف حلف الفراش المستر
سلام كتسوييد العذار اذا بدا	دقيقاً لطيفاً فوق خدّ محمر ^۹

۱- ن : و مصرفان ۲- ن ، هیجان ۳- هرسه نسخه دیگر،
مستعار و اذات ۴- ن ، شراب ; آ و ۵- سرابی ۵- ۵ «بالنبی و
وعتره اجمعین» ندارد ۶- ن ، تحیات ۷- ن ، استئال ۸- ۸ ،
ممطر ۹- ن ، مخمر ; آ و ۵ ، این بیت را ندارد

نایرۀ اشتیاق بدریافت سعادت خدمت بحمدیست که از تسکین حرارت آن آب هزار دجله و جیحون قاصر آید و صحن آرزومندی چنان عریض است که دست هزار مهندس تقریر و تحریر مساحت ساخت آن نکند و مرتبه نیازمندی چنان بلند است که بنان هزار وهم و خیال بدروغة تصوّر آن فرسد شک نیست که رنجور را بحصول صحت واسیر را بوصول^۱ خلاص و تشهه را بلقاء آب و عاشق شیفته را بحضور^۲ معشوق و مسافر دوردست را بهوای وطن و درویش معیل را بوجдан مال و گرفتار شب کربت را بطلوع^۳ صبح ایناس اشتیاق و تحفّن هرچه بیشتر باشد^۴ باری تعالی دریافت سعادت خدمت بر خوبترین حالتی میسر کناد وهذا الذى أبغيه يا ام مالك. مدّتی شد که خدمتی^۵ بدان جناب بزرگوار اصدار نیفتاد و تصدیعی در قلم نیامد چه سمع مبارک آن جناب از آن شریفتر است که باستماع هر سخنی بی حاصل تصدی نماید و چشم آن حضرت از آن عزیزتر که بمطالعه هر نوشته‌ای بی ترتیب مشغول گردد: فلست بالباطل المردود أشغله لانه باقباس الفضل مشغول

اما چون مدت^۶ متمادی میگردد و زمان متداول میشود و ارسال خدمات بحسب این اعدار موقوف^۷ می‌ماند بیگانگان بربی ثباتی و عدم التفات حمل می‌کنند و خلاف واقع در خاطر میگذرانند حق علیم است که چون استماع می‌افتد که امور آن حضرت در سلک ارادت منظم است و ایام ولیالی بر قضیه مشیت آن جناب جاری و صحت که اصل نعمتها و امن که سردفتر^۸ راحتهاست

-
- | | |
|---------------------------|-------------------------------|
| ۱ - هرسه نسخه دیگر، بوجود | ۲ - شیفته بحضور |
| کر بتطلوع | ۳ - ندارد |
| ۴ - ن «بایشد» ندارد | ۵ - ن، که خدمت |
| ۶ - ن، بوقوف | ۷ - ن، و امن روزگار که سردفتر |
| | ۸ - مدّتی |

حاصل است و احوال بندگان و نزدیکان مضبوط^۱ و مزاج خویشان و متعلقان محروس^۲ سجدۀ شکرگزارده می‌شود و از باری تعالی مزید آن اسباب خواسته می‌آید با جایت مقرون باد^۳.

این تھیت بخدمت مخدومی ارسال افتاد
در جواب مشرفه‌ای که فرستاده بود

أثاني كتاب من ديار أعزى
فذكرني عهد الحمى و عراره
يزيد ظلما الصادى تذكرة منهلا^۴
فصادفته كالمن فى حال روعتى
و اودعته منى محل حشاشتى
اذا بت مشتاقاً أقول بانه
و سلمهم منى سلاماً مكرراً
أيا سيداً مذ بان عنى لقامه
اذا ما تمنى الناس عزاً و رفعه
كتابك تسبحى و ذكرك مصحفى
دوش يعقوب وار بوی يوسف می جستم و اویس قرنی کردار دندان
شکیابی می شکستم و داودوش از زخم ضربت فراق زار زار می نالیدم و بنغمه

۱- ۵، نزدیکان و متعلقان مضبوط ۲- ۵، مزاج اقارب و خویشان
محروس ۳- ن، می‌آید قرین اجابت باد بمحمد و آله الطاهرين والطيبين
۴- ن، محبتی ۵- ن، منهلا ۶- آ و ۵، این بیت را ندارد

رخیم وصوتی ضعیف این شعر ترنس می‌کردم که :

دیرست که یاد می‌نیاری زرهی ان شاء الله که خیر مانع باشد
و سر بر زانوی^۱ حیرت نهاده و خرمن صبر بر باد داده در حجره مدرسه
غربت و کنج خانه مشقت این بیت تکرار می‌کردم^۲ که^۳ :

شهری همه در زبان گرفتند مرا کر من قلمت چرا زبان^۴ باز گرفت
و با خود می‌گفتم که مدتیست که از آن گلستان فضایل بویی^۵ ندمید
و از آن روضه معالی نسیمی^۶ نوزید و از آن کشور محمد بن راسید واز
آن سحاب مکارم قطره‌ای نبارید شب همه شب درین غصه می‌بودم و از غایت
آشتفگی و توزع خاطر لحظه‌ای نگفodom و از درگاه باری بتضیع و ابتهال
می‌خواستم که از آن عالم بزرگی خبری یا بم و از آن جهان مردمی اثری نیم^۷
تا آخر تیر دعا در هدف اجابت آمد و عروس مراد روی ننمود^۸ و حجاب تمانع
مرتفع گشت و از آن دیار کرم کتاب کریم بلکه جنت نعیم رسید چون عنوان
نامه دیدم بوسیدم و با دل گفتم که :

این خط^۹ شریف از آن بنان است وین نقل حدیث از آن دهانست
وین بوی عبير آشنايی از ساحت یار مهر بانست
مهر از سر نامه بر گرفتم گفتی که سر گلاب دانست
قادص مگر آهوی ختن بود کش نافه مشک بر میان است
چون سطور آن را مطالعه کردم و بمعانی آن واقف گشتم مرغزاری

- ۱- هرسه نسخه دیگر ، در زانوی ۲- ن «که» ندارد
۳- آ و ۵ ، این تکرار می‌کردم که ۴- ن ، زفان ۵- ن ، بوی
۶- ن ، نسیم ۷- ن ، اثری می‌بینم ۸- هرسه نسخه دیگر ، نمود

از خدود شقایق نعمان و نبور اقحوان و دیده نرگس پرخواب وزلف بنفسه
پرتاب میلامیل دیدم و دریابی از اصناف^۱ لی و درر وجواهر گرانمایه و
کهر^۲ مالامال^۳ یاقتم، در هر سخنی لطیفه‌ای نهان و در هر نکته‌ای گنجی^۴ شایگان
پنهان دیدم :

چوروضه‌ای که شود وقت صبحدم مر هوم چو دختری که مطیّب شود بگاه زفاف
میان او زعبارات پربهای مشحون کنار او زکنایات دلربا مرقوم
زحسن معنی و لفظش^۵ گرا کتساب کند حیوه بخش شود در زمانه باد سوم
از آن نبات کرم آن چنان شدم سرمست که مثل آن نشدم هرگز از بناه کروم
قدوم آن چون قدم شادی^۶ بخاطر معموم بود و وصول آن چون
بلغ خبر خلاص بگوش محبوس نمود^۷ برخاستم و سجدۀ شکر گزاردم و آن را
حرز آفات و حمایل ملumat^۸ ساختم :
فکا بکم بیدی نهاری کله واذا رقت یکون تحت وسادی
ان شاء الله که در پی این صبح بشارت آفتاب جمال مبارک خداوندی
که^۹ فهرست سعادت و عنوان سیادتست روی نماید و در پی این رعد محبت^{۱۰}
باران رحمت آید و حرارت آتش فراق را با بوصال تسکین دهد^{۱۱} چه :
در دی که^{۱۲} در احنای ضلوع کامن است جز بنظر آن حضرت معالجه نپذیرد

- | | | |
|--------------------------|-------------------------|------------------|
| ۱- ن ، و دریابی آن اصناف | ۲- ن ، گوهر | ۳- ۵ ، گرانمایه |
| ۴- مالامال | ۵- ن ، «گنجی» ندارد | ۶- ن ، معنی لفظش |
| ۷- قدم آن قدم چون شادی | ۸- ۵ ، محبوس مهموم نمود | ۹- ۵ «که» ندارد |
| ۱۰- حمایل بلایات ملumat | ۱۱- ۵ ، محنت | ۱۲- ن ، درد که |
| | | - آ «دهد» ندارد |

وغضّه‌ای که در تجاویف دل و دماغ راسخ است جز بدست موصلت آن خدمت
انقلاب نبیند :

ازین سپس بلقا کوش کاشیاق رهی از آن گذشت که یابد بنامه خرسندی^۱
اگرچه مطالعه مقاطر اقلام و موقع کلام خداوندی از جمله سعادتهاي
بزرگ و نعمتهاي شکرفا است اما مشاهده محياي کريم و تقبيل اناامل شريف
را خاصيّتی و تأثیری دیگر گونست :
شکر هر چند خوش دارد دهان را نهچون تریاق سازد^۲ خسته جان را
نباشد تشه را چون آب در جوى اگرچه آب گل پاکست و خوش بوي^۳
باری تعالیٰ امنیت قرب آن حضرت را^۴ بنجاح مقرون گرداناد و اين
بنده مشتاق را بدان جهان فضائل رساناد .

این خدمت فزد مخدومی اصدار افتاد
و او را بمجلس انس^۵ استدعا رفت

يا صاح عندي سادة احرار و قلوبهم شوقاً اليك حرار
فامنن علينا بالبدار فانما اوقات ايام السرور قصار
طایفه بزرگان وزمرة عزيزان هريکي در اکناف عالم^۶ بفضیلت مشهور^۷
ودر اقطار گيتي بحسن اخلاق مذكور از عذوبت الفاظشان شکرانگشت گزان^۸

۱- ۵ ، زنامه خورسندي ۲- ن ، سازند ۳- ن ، پاکست
خوش بوي ۴- آ ، قرن آن حضرت را ، ۵ ، ضمير آن حضرت را ۵- ۵
«انس» ندارد ۶- ن «عالم» ندارد ۷- ۵ ، مشهورند ۸- ۵ ، گزان است

و از خجالت سرعت ایرادشان^۱ برق هوا نورد افتان خیزان^۲ فضلۀ عبارتشان^۳
هر مایه هزار حیری و حمید و نان ریزۀ خوان^۴ الفاظشان ذخیره هزار صاحب
وابن‌العمید :

ل عمری لقد عاشرتهم فوجدتهم^۵ ارق من الصباء و اصفى من الدمع

همه در خور پيشگاه^۶ ملوك و سلاطين و جمله پرورده قصور و دواوين
در مرغاري^۷ [که حسن آن مسروق از روضه جنان و طيب آن مذکور مغازله]
غزلانست از اصناف رياحين و انواع لاله و نسرين درخشان^۸ و از نثار انهار و
از هار و انوار^۹ او راق گلهای آبدار طيره گر آسمان :

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده
در هر گوشه‌ای جویی^{۱۰} روان و در هر شاخی عندليب سرايان حاضرند و
شراي^{۱۱} از زندگاني زير کان و سر ختر از چهره دلبران و صافی تر از آب
روان^{۱۲} و خوشبوی تر از بوی جانان^{۱۳} تناول می‌کنند از دست ساقی شيرين
حرکات، مطبوع شمایيل و صفات در هر نظری شیوه‌ای مدفع و در هر حرکتی
لطیفه‌ای مضمر؛ شعر^{۱۴} :

بدور^{۱۵} علينا الراح من کف شادن له لحظ عین يشتکي السقم مدنف
کأن سلاف الخمر من شعرة الجعد يقطف

- ۱- ۵ ، ایشان ۲- ن و ۵ ، افتان و خیزان ۳- ۵ ، عبارت
ایشان ۴- ن ، ریزه خون ۵- آ ، ریز خوان ۶- ن ، عاشرتم فوجدتمن
۷- ن ، واصفا ۸- ن ، خوان پيشگاه ۹- از اينجا بقدر چهار ورق
نسخه ن از نسخه م افتاده است و افتادگی در ميان دو قلاب از ن نقل شد
۱۰- ۵ ، درخشانست ۱۱- آ و ۵ ، از هار و انوار ۱۲- متن برابر
آ و ۵ ، در گوشه‌ای جوی ۱۳- آ و ۵ ، تلختن ۱۴- آ و ۵ ،
باران ۱۵- ۵ ، خوبان ۱۶- آ و ۵ ، لفظ «شعر» را ندارد
۱۷- آ و ۵ ، تدور

باسماعٌ مطربی خوش شیرینٌ آنجام و آغاز ؛ شعر^۳ :

اذا هو غنى ابهت الناس صوته و اطرق^۴ اجلالاً له كل حاذق
 از لطف بینهایت و چاکر نوازی و رعایت خداوندی انتظارست که طراز
 حله همگنان و واسطه عقد چاکران گردد و خواب حوادث و غفلت ایام را
 از جمله^۵ نعمت‌های شکرف و سعادت‌های بزرگ شناسد :

لند وليس له غد بمؤات	کم من مؤخر لذة قد امكنت
ذهبت عليه نفسه حسرات	حتى اذا فاتت وفات طلابها ^۶
هردم كه ^۷ برآيد از تو جانیست عزیز	غافل منشین که این زمانیست ^۸ عزیز
ضایع مکنن که میهمانیست ^۹ عزیز ^{۱۰}	عمری که بیامد و بخواهد رفت ^{۱۱}

این خدمت نزد بزرگی اصدار افتاد
 که از سفری مراجعت فرموده بود^{۱۲}

جاء البشير مبشرًا بایابکم و ملات صدری بهجهة و حبورا

-
- ۱- متن برابر آ و د؛ ن، باستماع ۲- آ و د، خوش آواز شیرین
 - ۳- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۴- متن برابر آ و د؛ ن، واطراق
 - ۵- آ و د، ایام از جمله ۶- متن برابر آ و د؛ ن، طالبها ۷- متن
 برابر آ و د؛ ن، منشین که زمانیست ۸- آ «که» ندارد ۹- متن
 برابر آ و د؛ ن، بیامد بخواهد رفت^{۱۰} ۱۰- متن برابر آ و د؛ ن،
 که مهمانست ۱۱- ۵ بیت زیر را علاوه دارد، «باز توشہ زبه رسانفان
 وجود که میهمان عزیزند و روزگی چندند» ۱۲- پایان افتادگی نسخهٔ
 ۱۳- این نامه در ن نیامده و در آ و د بدون عنوان و بلافصله بعد از آیات،
 «غافل منشین...» قرار گرفته است

والآن اضحي صافياً و نميرا
 أضحي لدى من الامير خبيرا
 و اراح ذاحزن و فل^۱ أسيرا
 بدل الجعالة ما وهبت كثيرا
 ألفيت كنزاً او جعلت وزيرا
 لو كنت أعطى^۲ جنة و حريرا
 لو كان حقاً لانعدمت سرورا
 انى أشم من الحديث عبيرا
 وغدا به طرف الزمان قريرا

قد كان مورد عيشتى متذكرة
 نفسى الفداء لواصل بحديه
 داوى مريضاً و استعمال متيمما
 والله لوأنى وهبت حشاشتى
 فبقيت منشرح الجنان كأننى
 ما كنت افرح مثل ما أنا فارح
 قد قبل افراط المسرة مهلك
 زد يا خبير من الامير حدبيه
 أهلاء من طاب القرىض بذكره

حقاً كه مدت حرمان لب تشنئه خدمتكار از آن مشرب عذب^۳ خوش گوار^۴
 اعني جناب بزرگوار خداوندگار نامدار عاليٰ تبار قبلة الاحرار كعبه الابرار
 خلاصه القرون والا دور معدن الحقائق والاسرار المؤيد بتائيid ريه المختار
 ابقاء الله واسطة لقلادة الاختيار وجعل منهل دولته صافياً من شوائب اقدار
 القدار بمحمد وعترهالذين هم في دجي الشك كالاقمار بغايت رسيد
 بود و زمان تشوق ديدة مستمند بمطالعه مشاهده آن صحيفه مردمي و ديباجه
 آزادی اعني لقای حیوه بخش آن حضرت بنهايت انجامیده و دست نياز مرتفع
 و عرصه آمال متفسح^۵ و ديدة انتظار چهار و كلیست خاطر بصوب خداوندي
 نگران تا بشارت مراجعت از کدام جانب در رسد و نسيم لطف ايزدي از
 کدام مهبا در نسم آيد^۶ و بجه طريق ثبور کامرانی سوی تبسیم گراید تاناگاه

۱- ۵ ، فك ۲- ۵ ، اعطيت ۳- آ و ۵ «خدمتكار» ندارد
 ۴- ۵ «عذب» ندارد ۵- آ ، منفسخ ، ۵ ، منفسخ ۶- ۵ ، عبارت
 در رسد و نسيم لطف ايزدي از کدام را ندارد ۷- ۵ «آيد» ندارد

مبنی برین قضیّه که^۱ انَّ اللَّهَ بِالْبُرِّيَّةِ لَطْفًا سَبَقَ الْأَمْهَاتِ وَالْأَبَاءِ بِشَارَتْ قَدْوَمَ
آن حضرت بزرگوار در رسید و تباشير صبح کامرانی بر مقتضای کلام بزدانی که
انْ مَعَ الْعَسْرِ يَسِّرْ از افق شادمانی طالع شد در برابر آن عظیّهٔ عظیم و
موهبت جسمی هدا من فضل ربی گفته آمد :

خودهر که زایز طلب حاجت خویش ناچار بمقصود رسید آخر کار
خدای داناست که در مدّت مفارقت از آن جناب عالی بنده کمینه
از ایّام حیوة لذتی نیافت واژ وجود زندگانی حاصلی ندید و شرتی آب^۲
بی شویش تناول نکرد و قدمی بی حیرت بر زمین ننهاد و در این باب حق بدبست
مذکور است چه هر که روزی در عدد بندگان آن حضرت آمد و در سلک
خدمتکاران منخرط شد و از آن دریای مكرمت و آفتاب سیادت محظوظ
گشت و ادت قرب جوار آن دولت یافت^۳ روزی بی یاد آن حضرت نباشد و
مجموع ملک دو جهان بعض خاک آستان آن جناب در چشم او حقیر نماید:
أَقْلَبْ طَرْفِي لَا أُرِى مِنْ أَحْبَبْ وَفِي الدَّارِ مِنْ لَا أَحْبَبْ كثیر
ان شاء الله که در پی این بشارت سعادت تقبیل اتمام شریفه میسرّ
شود^۴ و آینه سینه خدمتکار که از دم سرد ایّام مهاجرت کدورت پذیر قتداست
بدستیاری موافصلت انجلا پذیرد و مأمول دیرینه بحصول انجامد و بخت خفته
بیدار شود و طالع رمیده باز آید و عروس مراد دست دهد.^۵ ^۶

۱- آ و ۵ «که» ندارد ۲- آ و ۵ «آب» ندارد ۳- ۵ «یافت»
ندارد ۴- ۵، گردد ۵- ۵ ، عروس مراد جلوه دهد انه على ذلك قد يرى
وبالاجابة جدير ۶- از اینجا بقدر یک ورق نسخه ن از نسخه م افتاده است
و افتادگی بین دو قلاب از ن نقل شد

[این خدمت در باب وفات بزرگی نزد مخدومی ارسال رفت

شعر:

خبر اثانا من عینة موجع کادت عليه تصدع الاكباد
 حق علیمست که چون استماع افتاد که آن در بای فضیلت غایر گشت
 و آن آفتاب سیادت منکسف شد و آن روضه معالی بذبول انجامید و آن
 کشور فضایا، و دیار ایادی خالی ماند و ناعی با غی در گوش خواند؛ شعر^۱：
 آن مصر مملکت که تودیدی خراب شد وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد
 سرو سعادت از نف خذلان زکال گشت وانگه بر آن^۲ زکال جگرها کباب شد
 پاره‌ای صبر که در احنای ضلوع از ترک تاز نوایب ولجام ریزم صایب
 متواری بود رخت بست^۳ و قطراه‌ای چند خوناب که در تجاویف دل و سینه از
 دست بازی روزگار کامن بود از راه دید^۴ فرو بارید؛ شعر^۵：
 فمن نباء تسود منه قلوبنا ومن حدث تبیض منه الذوابئ
 فوالله ما طرفی عليك بجماد وهل يحمد العینان والقلب ذات
 ولا لغيل النحر^۶ بعدك ناصح ولو فشاعت^۷ بين الضلوع سحائب
 اما باز چون در احوال گذشتگان خوپی می‌شود و در تواریخ انبیا
 و آثار حکما و علماء و ایام ملوک و سلاطین سالف نظری می‌افتد و معنی

۱- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد ۲- آ، غابر ۳- آ و ۵
 لفظ «شعر» را ندارد ۴- ۵، وانگه بدان؛ آ ، ونگه بدان؛ متن دیوان
 خاقانی چاپ امیر کبیر؛ و اکنون بر آن؛ متن دیوان خاقانی چاپ زوار؛ اکنون
 بر آن ۵- ۵، رخت بر بست ۶- آ و ۵، دیده ۷- ۵ لفظ
 «شعر» را ندارد ۸- آ و ۵؛ البرج ۹- آ و ۵، نشان

اهل‌الدنيا کصور فی صحیفة اذا نشر بعضها طوی بعضها معلوم می‌شود و
برید اینماتکونوا برفضای خاطر می‌گذرد و رقم کل من علیها فان بر ناصیة
مخلوقات مشاهده می‌رود و هاتفغیب سرّ المصيبة اذا عمت طابت درگوش
عقل می‌خواند هیچ دست آویزی چون شکیباًی و هیچ پای مردی چون
فروتنی دست نمی‌دهد و روز گار قاصم اصلاب و قاسم اسلام است اعنی شکننده پشتها
و قسمت کننده ماله است^۱ گر به صفت بچه‌ای نزاد که نخورد و سگ سیرت با
هیچ کس تملق^۲ نکرد که نگزید با هر که پیمان است نقض کرد و هر که را
ولایت داد معزول گردانید^۳ :

نهد چوبنجه خر شید بچه‌ای در رخاک
الدھر يطرق بالخطوب وما لنا
والترب^۴ او كار الانام وكلنا
زین عمر^۵ بتعجیل دوان سوی زوال
دشتی آمد ولی ز غم میلامیل
پس مبني برین کلمات خداوندی را واجب است که تجلیل و اصطبار
را شعار خود سازد و تن بقضای باری در دهد^۶ و معنی و کیف^۷ توقيه و بانیه
هادمه در خاطر گذراند و صورت حال: وگر تو غم خوری^۸ غمرا از آن هیچ،

- ۱ - ۵ : عبارت «اعنی شکننده پشتها و قسمت کننده ماله است» را ندارد
- ۲ - آ : باهیچ تملق^۹ ۳ - بايان افتادگی نسخه م
- ۴ - آ و ۵ - خورشید
بچه‌ای : ن ، خورشید بچه را
- ۶ - ن ، ایدا
- ۷ - ن ، این بیت را ندارد
- ۸ - ن ، ز عمر
- ۹ - ن ، ترا
- ۱۰ - ن و ۵ : باری دهد
- ۱۱ - ن ، دهد و کیف
- ۱۲ - ن ، گذراند ،
نصراع ، اگر تو غم خواری

نصب دیده سازد و نصیحت :

امن المنون و ریها توجع والدهر لیس بمعتب من يجوز
و اذا المنیة انشبت اظفارها الفیت^۱ کل تمیمه لاتفع
در گوش کند و یقین^۲ شناسد که هیچ معنی در وقت وقوع^۳ نواب و
حدوث مصایب چون شکیبا بی دست ندهد وهیچ واعظی ومذکری چون مرگ
همسایه روی ننماید والسلام^۴.

این خدمت از زبان شخصی فرد امیر بهاءالدین
اطاب الله ثراه اصدار افتاد^۵

سواك يعي قول الوشاة من العدى
وغيرك يمضى بالظنون الكواذب
در حق^۶ بنده گرچه گروهي زفسدان
هر يك همي کنند بنوعي سعادتی
باين همه زقصد همه عالم چه باك
گر باشد زعنون تو اندك حمايتی
طريق نمامان وشيوه وشاة و حساد مفسد آن است^۷ که چون مشرب
مصفات ميان دوكس صافی بينند و آينه موافقت ميان دو دوست روشن يابند^۸
از سر خبث جيلت و رداعت^۹ [طينت که بدان معنی مطبوع و مجبولند جهد

- ۱- ن ، نصیب
- ۲- ن ، القيت
- ۳- ن ، وبیین
- ۴- هرسه
- ۵- هرسه نسخه دیگر «والسلام» را ندارد
- ۶- ن ، اصدار رفت
- ۷- ن ، جمله
- ۸- ن ، وشیوه مفسدان است :
- ۹- آ ، وشیوه وشاة و حساد مفسدانست :
- ۱۰- از اینجا از نسخه م بقدر دو ورق نسخه ن افتاده است و افتادگی بین دو قلاب ن نقل شد

سازند تا آن مشرب یگانگی را بخار و خاشاک نمیمت تیره‌کنند و آن‌آینه
یکتا دلی با نفس سعایت تاریک گردانند و همچنان اگر مخدومی را بینند
که بنده‌ای را از زمرة بندگان خود بمزید عنایت مخصوص گردانید و در
توفیح^۱ احوال و اهتمام امور^۲ او مزیتی اندیشید اورا بچشم آن مخدوم بصورتی
جلوه دهند و در مذاق ارادت او^۳ بطعمی موصوف گردانند^۴ که موجب اعراض
و سبب نفرت طبع آن مخدوم گردد و از دیرباز میان مردم کاس نمیمت
دایrst و قضیه^۵ سعایت سایر اقا طایفه کفاة و زمرة دهات که بنور کیاست
وصدق فراست مخصوص اند و بنظر فیض فضل الهی مرموق بمقیمات مزخرف
وشاه^۶ و کلمات مموه حسّاد التفات نکنند و قوت سامعه را^۷ از استماع آن
سخنان بی اصل صیانت فرمایند؛ قال الله تعالیٰ یا ایها‌الذین آمنوا ان جاءكم
فاسق بنباء فتبینوا أَنْ يصْبِرُوا قوماً بجهالة فتصبحوا على ما فعلمتم نادمین.
وقال النبی علیه السلام^۸ ألا أُخْبِرُكُم بشرار کم المشاؤن بالنميمة المفسدون
بین الاحبیة ؟ شعر^۹ :

بدان خدای که درخوان پادشاهی او به نیم پشه رسد کاسه سر نمرود
که آستین ذقت خدمتکار از آلایش این تهمت چون دامن مریم پاکست
وعرض او در نسبت آن دروغ چون گرگ یوسف بی گناه و خدمتکار هر جا که
هست دعاگوی آن دولت و مهمان احسان و انعام آن حضرت است و تا جان

- ۱- آ و د ، توفیح ۲- آ و د «امور» ندارد ۳- آ و د
- «او» ندارد ۴- آ «گردانند» ندارد ۵- آ و د ، قصه ۶- آ و د
- «وشاه» ندارد ۷- متن برابر آ و د ، وقوف سامع را ۸- آ و د
- صلی الله علیه وسلم ۹- آ و د لفظ «شعر» را ندارد

در تن دارد بربین شیوه خواهد بود و طریق اخلاص و عبودیت خواهد نمود؛ شعر^۱ :

این هردو فدا^۲ کردنم آسان باشد
ناخواستن^۳ ترا چه درمان باشد
فرمان تو گر بردل و برجان باشد
لیکن چومرا نخواهی ای قبله بخت

این خدمت با قصیده‌ای تازی تحریر افتاد^۴ که به حضرت
خداؤندگار اعظم دوران شمس الدوّلة والدین محمد^۵ بن
محمد الجوینی ایدالله دولته عریضه^۶ رود و بواسطه
عارضه آن قصه^۷ در تعویق ماند^۸

شعر^۹ :

قصدتك من كل الوسائل عاريأا و دمعي من التقصير في وجنتي هام
و كنت لابناء المكارم كعبه فجئت بحاجاتي على ذي احرام
آستان درگاه خداوندگار اعظم عصر که با دائرة قوس و قزح لاف
همسری می زند و بافرق فرقان و مرز مربان^{۱۰} دعوی برابری می کند تا انتهاء
ادوار و انقضاء ازمان سجده گاه گردن کشان گیتی و بوسه جای سروران عالم باد؛
شعر^{۱۱} :

-
- ۱- ۷ و ۵ بیمود ، ۵ و ۷ لفظ «شعر» را ندارد
۲- ۷ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد
۳- متن برابر ۷ و ۵ ن ، فدای ۴- متن برابر ۷ و ۵ ن ، تاخوستن
۵- ۷ و ۵ رفته بود که ۶- خداوندگار اعظم دوران ، دستور
ایران و توران شمس الدنیا والدین محمد ۷- ۷ و ۵ عرضه ۸- ۷ و ۵
قضیه ۹- ۵ ماند و آن امنیت میسر نشد ۱۰- ۷ و ۵ لفظ «شعر»
را ندارد ۱۱- ۷ و ۵ مرزمان ۱۲- ۷ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد

وهذا دعاء فيه للخلق راحة وامن من الافات والنكبات

بنده کمینه مدیست تا بدست مشاطه ارشاد فضلاً متحقق گردن و گوش عروس عاطل خاطر را بجواهر کلام و فراید اقلام آراسته است و بدار^۱ تریست علماء مدقق نهال ضمیر را از شعب ناهموار جهل پیراسته و در نشیب و فراز گیتی حضرتی را جویان که^۲ روز بازار فضایل را در جوانب آن نفاقی بود و مردم را بجلب بضاعت علوم و تمییز^۳ ذخایر سخن بصوب آن اشتیاقی بحمد الله امروز بر مقتضای ان الله بالبرية لطفاً سبق الامهات والاباء مأمول دیرینه که^۴

شمیر ضمیر و جليس خاطر بود از هکمن غیب روی نمود: [۵]

فقلت للنفس جدى الان واجتهدي و ساعديني^۶ فهذا ما تمنيت اگر سعادت طالع اسعاد^۷ کند و شاخ بخت هشمر آيد ان شاء الله که خدماتي درطی^۸ مکاتبات و محاورات مشاهده افتد که آن را در شیوه بلاغت مزیدی

دست ندهد و نظیری صورت نبندد:

زشاخ خاطر خود میوه های خوب آرم
بدست تریست اریل و آب^۹ فرمایی
اگر موافق خاطر بود قبول کنی و گرفت قبول نیاید جواب فرمایی

۱- متن برابر آ و ۵، و بدس ۲- آ و ۵، حضرتی را چنانکه

۳- آ و ۵، مبر ۴- متن برابر آ و ۵، ن، دیرینه است که

۵- پایان افتادگی نسخه م ۶- ن، و ساعدتني ۷- آ و ۵، استسعاد

۸- ن، از نیل آب

این رقعه را شبی^۱ از شبهای زمستان نزد دوستی اصدار افتاد
و وی را بمجلس انس استدعا رفت

بود رسم سلامی بامدادان اگرچه اتفاق امشب فتادست
ولکن چون توبی روز زمانه ترا هر گه که بینم باهدادست
امشب که روی هوا از ذرات برف پر کافورسوده و پشت زمین از یخند
آینه زدوه جماعتی^۲ مشاهیر هریکی^۳ در فضیلت افسانه در زبان هر خوش
و هر^۴ بیگانه از زخم دندان سرماکه بترا از آنیاب کل عقور است در بنده خانه
خریده اند و از سایر چاکران و زمرة بندگان خدمتکار را گزیده و در سر
دارند^۵ که جهت دفع اذیت سرما و جمعیت خلان وفا قدحی چند صهبا تناول
کنند^۶ و این معنی^۷ بی حضور خدمت که طراز حلة زندگانی و فهرست آمال و
امانی است نامه ای بی عنوان و ولایت^۸ بی سلطان وسینه ای بی جانان^۹ و آسمانی
بی آفتاب در خشان می نماید^{۱۰} اگر از لطف معهود و بنده نوازی مألف تشریف
حضور ارزانی فرماید همانا که ناظم عقد چاکران خواهد بود :
فان تأتنا نستوف منك حظوظنا^{۱۱} [من الفضل والعليا والعجز والفحقر

۱- آ، راستی ۲- ن و آ ، زدوه است جماعتی ۳- آ و د،
هریک ۴- د «هر» ندارد ۵- د، گزیده و میخواهند ۶- ن، می کنند،
۷- د، خلان وفا بمحواره دلربا مشغول شوند و از مجاوره زیبا اسیناسی حاصل کنند
و این معنی ۸- آ و د، ولایت ۹- هرسه نسخه دیگر، وسینه بی جان
۱۰- د، در خشان و جویی بی آب روان می نماید ۱۱- از اینجا بقدر سه
ورق نسخه ن از نسخه م افتاده است و افتادگی بین دو قلاب از ن نقل شد

فان لم تزرنا سيدى ضلٌّ سعينا و خاب الذى نرجو من لذة الخمر

این رقهه فرد بزرگی در حق عزیزی تحریر افتاد

جناب عالی خداوند گار که تشنگان بادیه افتخار و احتیاج را منهای
خوش گوار و رنجوران حرمان و خیبت را هوای ساز گارست تا نهایت ادور
و غایت اعمار مدار ارباب حاجات و مرکز مهمات^۳ باد، ظل سعادت ممدود و
عاقبت^۴ امور محمود بحق ملک اللودود^۵؛ شعر^۶ :

همیشه تاکه بود وصف زلف در ایات همیشه تاکه بود نعمت حال در امثال
سری که از تو پیچد بریده باد چوزلف دلی که از تو بگردد سیاه باد چوخال
مبنی بر آنکه ذکر انعام و احسان و إشاعت خیر و امینان^۷ خداوند
در باره فضیلت و زمرة اصحاب معرفت در اطراف عالم از هبوب شمال دایر تر
است و در ارجا و اکناف^۸ گیتی از طرق خیال سایر تر فلانی که بخاصیص
آداب و شمایل فضیلت مزین است و بحظی^۹ و افی از فضایل ارشی نیز موصوف
ومشهور و فرع نسبت او از ارمه^{۱۰} هنرمندان و جر ثومه^{۱۱} فضلاست جهت کفايت
مهمی نیاز عرضه کرده و احرام عبودیت بسته^{۱۲} بصوب آن قبله کرم و کعبه نعم
متوجه گشته است^{۱۳} بامید آنکه بنظر عنایت ملحوظ و بنصاب مرحمت محظوظ

-
- | | | |
|-----------------------|-------------------------------|----------------------|
| ۱- آ و ۵ ، نرجوه | ۲- آ و ۵ ، احتیاج و افتخار را | ۳- آ و ۵ ، |
| و مرکز اصحاب مهمات | ۴- آ و ۵ ، عاقب | ۵- آ و ۵ ، عبارت «حق |
| ملک اللودود» را ندارد | ۶- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد | ۷- آ و ۵ ، |
| خیر و آستان | ۸- آ و ۵ ، و بحظ | ۹- آ و ۵ ، ارومہ |
| ۱۱- آ و ۵ «است» ندارد | ۱۰- آ و ۵ ، | ۱۲- آ و ۵ |

شود ان شاء الله که غنچه امل او بنسيم لطف خداوندي بشكفت و شاخ طلب او بندادوت عاطفت مولوي سرسizer شود تا مقضى الحاجة از آن حضرت عودت سازد و در دعای دولت بيفزايد و بنده نيز درين باب متقلد منن وافر باشد.

این رقعه در عیادت مخدومی تحریر افتاد

خداي^۱ داند و دانم تو نيسز مى داني
کزانحراف مزاجت درون من ريش است
از آن زمان که خبر داده اند^۲ رنج ترا
مذاق نوش جهان دردهان من نيش است
حق علیم است که تا استماع^۳ افتاد که ذات مبارک و مزاج محروس را که
عالم آزادی و جهان مردمی است عارضه‌ای صحت انجام روی نموده^۴ و انحرافی
عافیت پذیر طاری گشته دواعی درون و هواجس خاطر را ثورانی^۵ حاصل شد
که شرح نکایت و وصف لوعه آن بعمرهای دراز در نطاق الفاظ نیاید و
با استغراق اوراق در حیز عبارت نگنجد؛ شعر^۶ :

فانک ما مرضت بل القلوب فانک ما اعتلت بل المعالی^۷

امید^۸ بفيض فضل ربّانی^۹ و ثوقي^{۱۰} هرچه تمامتر دارد که از داروخانه^{۱۱}
رحمت خود شفای عاجل مهیتاً گرداند که جالب صحّت و دافع الم گردد^{۱۲}

- ۱- متن برابر آ و د، ن، خدا داند ۲- متن برابر آ و د، ن، خبر دادند
- ۳- متن برابر آ و د، ن، باستماع ۴- آ و د، نموده است
- ۵- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۶- آ و د، فانک ما اعتلت بل المعالی وانک ما مرضت بل القلوب ۷- آ، اميد ۸- آ و د، الهم
- ۹- متن برابر آ و د، ن، وقوفي ۱۰- د، گردد که

خاطر را آسوده و دل را مرده دارد که باری عز شانه ثبات دل و قوت درون
بندگان خود را باحتمال ادوا و مقاساة امراض امتحان می فرماید و مرارت
درد را سبب ادرارک حلاوت صحبت می گرداند تا مردم حال طعم لطف ومذاق
قهر حضرتش دانند^۱ و اثر تصرف پادشاهیش در ولایت وجود خود بینند و در
زمان صحبت شاکر و در وقت حدوث مرض صابر باشند^۲.

این رقعه نزد مخدومی در باب شفاعت شخصی اصدار افتاد

شعر: ۳

فلواخذ الله العباد بذنبهم اعد لهم في كل يوم جهنما

شعر: ۴

از خطه آب و خاک يك شخص نخاست تا برخ او گرد خطای ننشست
قال الله تعالى فمن عفا^۵ واصلح فاجره على الله نسل آدمی در سرای
کون و فساد از ایان خطا و حدوث زلل خالی نیست چه جبلی باشد که او را در
کارگاه فطرت بعلامت و نسی آدم موسوم کرده اند وندای اول الناسی اول الناس^۶
در گوش عالم در داده است که هیچ^۷ بنده بی نقص و هیچ آفریده بی عیب نیست؛

شعر: ۸

- ۱- متن برابر آ و ۵، ن، داند ۲- ۵، باشد و دره دو حال
باستغفار و انبات مشغول گردند ۳- آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۴- آ و ۵
- لفظ «شعر» را ندارد ۵- برابر متن قرآن کریم جای مصر و چاهاهی معتبر
ایران؛ ن، عفی؛ آ و ۵، ومن عفا ۶- متن برابر ۵، ن، اول الناس
اولی الناس؛ آ، اول الناس اول الناسی ۷- آ و ۵، در داده هیچ
- ۸- آ؛ شعر فارسی؛ ۵ لفظ «شعر» و «شعر فارسی» را ندارد

بیوستان بزرگی اگر نهال بود
با سماں معالی اگر هلال بود
بگو بجمله گیتی کجا توانی یافت
کسی که نسبت عیبی برومحال بود^۱
و فلانی اگر چه ازوی بی ارادت^۲ جریمه‌ای حادث گشته است و استحقاق
عتابی و عقوبی زیادت دارد اما باز چون از جمله بندگان قدیم و خدمتکاران
دیرینه است و بخطا و خطل خود مقر و معترف عفو جمیل خداوندی را^۳
مستوجب است. اگر نسیم عاطفت و مرحمت خداوندی بر فضای^۴ حال وی وزد^۵
حیوی تازه و نضرتی بی اندازه یابد ان شاء الله بعدالیوم بر حسب رضای آن
حضرت و مقتضای ارادت آن دولت زندگانی کند^۶؛ شعر^۷：
بعفو کوش چو جرمی فتاد در راهی که عفو حلیه احرار روزگار آمد

این رقعه نزد دوستی اصدار افتاد و او را به مجلس انس استدعا رفت
شعر^۸：

انعم ولذ فلامور او خسر ابدأ اذا كانت لهن اوائل
مادمت من ارب الحسان فانما روّق الشّباب عليك ظل زائل
آستین عشرت چاکران بطر از حله^۹ حضور خداوندی مطرز باد، بندگان
قدیم و چاکران دیرینه که همه داغ اخلاص بر جیین و مرکب انقیاد و اذعان

- ۱- آ و د، بگو بجمله گیتی کجا توان یافت کسی که نسبت عیبی برومحال بود
- ۲- متن برابر آ و د، ن، اگرچه بی ارادت ۳- آ و د، خداوند را
- ۴- آ و د، خداوند بر فضای ۵- متن برابر آ و د، ن «وزد» ندارد
- ۶- متن برابر آ و د، ن، کنند ۷ و ۸- آ و د، لفظ «شعر» را ندارد
- ۹- آ و د «حله» ندارد

زیر زین دارند^۱ پنهان از حوادث روزگار وعوايق گيتي در گلستانی چوروضه
بهشت دلگشا وجوباری چون سبزه عذر شاهدان زیبا حاضرند و شرابی
بصفای ضمیر خردمندان وطیب مذاق حضور دوستان تناول می‌کنند ازدست
ساقی شیرین حرکات مطبوع شمایل وصفات^۲ :

این جمله^۳ مهیّاست و لیکن بی تو حقا که بچشم^۴ ما ندارد آبی
اگر غنچه دعوت ما را بنسمیم اجابت بشکفاند و عنان عزیمت بصوب
چاکران چسباند^۵ مجلس‌مارا نوری تازه و خاطر را سروی بی اندازه بخشیده
باشد ایام عشرت واوقات انس و راحت را مفتتم بايدداشت که روزگار بحوادث
آبستن^۶ است^۷ و دنیا بفنون نوایب و صنوف مصایب گران بار، هر وقتی فراغت
متعذر می‌باشد^۸ و هر باری طلب آسایش مستحیل :

فماالعمر الا صحة و شبيبة	وكأس وقرب من حبيب موافق
ومن عرف الا أيام لم يفترر بها	و بادر باللذات قبل العوائق
زان پیش که از زمانه تابی بخوریم	باری بهم ای دوست شرابی بخوریم
چندان ندهد امان که آبی بخوریم	کین دهر سیه کاسه بی نان و نمک

- ۱- متن برابر ۵؛ ن، دارد؛ آ «دارد» ندارد ۲- آ «وصفات»
- ۳- ندارد ۴- پایان افتادگی نسخه م ۵- حاضرند و صحبت و مجالست
- همدیگر را غنیمت شمرده بمحاورات عذب و حکایات رطب که مروج روح و دیباچه
- هر فتوح است مشغولند، این جمله ۶- ن، چشم ۷- آ ون، حساباند
- ۸- ن، آبستان ۹- ۵ «است» ندارد ۹- ن، می‌شود

این رقهه نزد مخدومی ارسال افتاد
که از وی منصبی گشوده بودند^۱

فاحمد فيها ثم رد الى الفمد
غصه کم خورکه کار دهر^۲ اینست
نزد او کش دوچشم رهین است
کهنه رسم و قدیم آین است
آنچه بر روی کار پیشین است
نه با أيام عزل غمگین است
پیش ازین روز رفقه تعیین است
دایما عز و جاه تمکین است
عاقبت زو درونش پرکین است
حاصل شغل رنج و نفرین است
به ازان تاج و تخت زرین است
جای او بر فراز پروین است^۳
هر که قصدش رعایت دین است^۴
پیشه و دشت و کوه رنگین است
وما كنت الا سيف جرد للوغى
دهر اگر از تو^۵ منصبی بگشود
منصب و عزل هردو يكسانست
دادن و بستدن ز لیل و نهار
مرد عاقل چو دید در انجمام
نه با وقات شغل دلشادست
هريکي زا زمان منصب و عزل
بنما در جهان کسی کورا^۶
هر که از روزگار مهری یافت
غايت عزل راحت و شاد است
پيش دانا بخوش دلي كنجي
هر کرا ملك عزلتست بدبست
[بخوشی جهان نiard روی
بخدایی که از مواهب او

- ۱- ن ، ارسال رفت ۲- آ ، فرو گشوده بودند ، ۳- ن ، فرو گشوده بود
 ۴- ن ، دهر اگر تو ۵- ن ، دنيا ۶- از اينجا بقدر هشت ورق نسخه ن از نسخه م افتاده است و افتادگی بين دو قلاب
 از ن نقل شد ۷- آ و ۸- اين بيت را ندارد

شاخ را از بهار احسانش دامنی پرنشار سیمین است
 که نیرزد بتلخی انجام هرچه برخوان دهر^۱ شیرین است
 منصبی که غبار عزلت^۲ بر حاشیه بساط آن ننشینند و ولایتی که دیده
 روزگار زوال آن نبیند از خزانه^۳ تقوی الملک من تشاء^۴ والله واسع علیم ذات
 خداوندگار^۵ را حاصل باد اگر از بندگان حضرت منصبی فروگشوده اند و عملی
 بازداشته صیانت خاطر شریف که عزیزترین از حاصل^۶ دنیاست واجب فرماید
 که جمله طیبات عالم و ذوقهای گیتی را چون کسی بدیده اعتبار^۷ تأمل کند
 بیک ساعته تشویش درون و آشتفتگی خاطر نمی‌ارزد؛ مصراع^۸ همه‌گنج دنیانیرزد
 برج . و شاید که خدای را عز شانه در ضمن این معنی حکمتها باشد که
 مشاهده اثر آن از ملاحظه^۹ دیده ظاهر مخفی بود عسی آن تکرهو شیئاً و هو
 خیر لکم مؤکد این معنی است چون منشور معرفت ملایکه بتوقیع^{۱۰} اني أعلم
 مالا تعلمون موقع است^{۱۱} پس آدمی را چه قدرت آن باشد که صلاح و فساد
 خویش بشناسد^{۱۲} و صورت مصلحت خویش را در آینه معرفت خود بیند
 قال الله تعالی^{۱۳} لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسني السوء^{۱۴}

- ۱- آ و ۵ ، دور ۲- آ و ۵ ، عزل ۳- آ ، يؤتى الملک من
- تشاء ، ۵ ، يؤتى ملکه من يشاء ۴- آ و ۵ ، خداوند را ۵- آ و ۵ ،
- عزیزتر از حاصل ۶- آ و ۵ ، عبرت ۷- آ و ۵ لفظ «مصراع» را
- ندارد ۸- آ و ۵ ، ملاحظت ۹- متن برابر آ و ۵ ، بتوقیعی
- ۱۰- آ «است» ندارد ۱۱- آ و ۵ ، شناسد ۱۲- آ «قال الله تعالی»
- ندارد ، ۵ ، بیند بر سید رسول وهادی سبل که تاج لولاک بر تارک داشت ورتاج افالک
- در فتوح اک چنین اشارت رسید که قل ، لو كنت ۱۳- ۵ ، السوء واين خطاب

درین باب شاهدی عدل و ناطقی فصل است؛ شعر^۱ :

این کارها بحضرت یزدان مفوض است مردم بسر حکمت یزدان نمی‌رسد^۲
 زمام اختیار خود بدست قدرت حق باید گذاشت و منصب و عزل و
 راحت ورنج را از حضرت او باید انگاشت تا دایماً گشاده خاطر و همیشه
 شادان باشی که در کل عالم بحقیقت بانی وهادم ومعطی و آخذ حضرت باری
 است که بیده الامر انه علی کل شیبی^۳ قدیر.

این رقعه نزد مخدومی تحریر افتاد در باب تهنیت ولایتی^۴
 که بخدمتش تعلق گرفته بود^۵

شعر^۶:

بلوغ الامانی و ابتناء المحامد هنیشاً لملك انت صرت امیره
 مناهل قد شیبت بسم الاساود فمن بعد هذا اليوم يحلو لاهله
 صنوف البرايا منه طرق الفواید وتعتلل الايام فيه و يقتفي
 قد اضطلاحت من عدلکم فى الموارد ترى الاسد و الارام فى جنباته
 قد انطمست منه رسوم المفاسد فمذ ظهرت فيه علالتم بأسكم

شعر^۷:

ولايتها است که اقبال را در موآواست ولایتی که در احکام بندگان آید^۸
 همه جوانب آن رشک گنبد خضر است بقر^۹ عدل جهانتاب عالم آرایت

۱ - آ و د لفظ «شعر» را ندارد ۲ - ۵ : نمی‌رسند ۳ - ۵

منصبه ۴ - ۵ «بود» ندارد ۵ - ۶ - آ و د لفظ «شعر» را ندارد

۷ - آ و د ، آمد ۸ - آ و د ، زفر

چنان شده است زیبمت که درمناهل آن
تغیری که بد اندر مزاج آن راسخ
اگر کسی شرفی یا بد از ولایت و جاه
را یات^۱ ظفر و پیروزی والویه نصرت و بهروزی آن دولت تالوج کیوان

بر افراشته باد و حواصل نسور و بطون سباع از جیف اعدا و حсад آن حضرت
انباشته، حق علیم است که چون استماع افتاد که حل^۲ و عقد آن ولایت خطیر و
قبض و بسط آن منصب بزرگ بیندگان حضرت تعلق گرفت ماءه^۳ اعتضاد بضاعت^۴
پذیرفت و پشت استظهار قوی گشت و عروس مراد روی نمود بعد ازین مساکن
آن بقعه که چون زلف دلبندان مظلوم و پریشان بود چون صفحه^۵ روز روشن
لایح گردد و در حدائق آن مواضع که خارآشوب و فتنه رسته بود گل امن و
راحت فایح شود و تردّد عساکر نوایب و حشر مصایب از^۶ عرصه آن بقعه که مدتی
عرضه آفات بود با نقطاع انجامد و اهالی آن که^۷ در کشاکش آوارگی و شکنجه^۸
بیچارگی حیران بودند بمقر اصل^۹ براغت بال و رفاهیت حال متوطن شوند
و دست متعدیان از دامن حال آن ولایت چنان کوتاه شود که گرگ گرسنه
گرد میش ضعیف نگردد و چنگ^{۱۰} و منقار باز سینه^{۱۱} تیهو را تعرض فرساند
این معنی نشان آنست که باری تعالی^{۱۲} باسکان آن ولایت عنایتی تمام و
رحمتی بالغ دارد چه هرگاه که ایزد را عز شانه^{۱۳} درباره جماعتی نظر شفقت
باشد برایشان کسی را حاکم و امیر گرداند که بزیور عدل و انصاف وجود و

۱- آ و ۵ : رایات ۲- آ و ۵ : تضاعف ۳- ۵ «صفحه»

ندارد ۴- متن برابر آ و ۵ : ن او ۵- متن برابر آ و ۵ : ن «که»

ندارد ۶- متن برابر آ و ۵ : ن آوار ۷- آ و ۵ : اصلی

۸- آ : چنگل ۹- آ و ۵ : باری عز شانه ۱۰- آ و ۵ : عنسلطانه

احسان آراسته بود و الحمد لله^۱ که ذات بزرگوار خداوند این مناقب^۲ را
مستوجب^۳ و این فضایل را مستجمع است که سالهای وافر در علو همت و درجهت
و سمو مرتبه^۴ مستدام باد.

این رقعه نزد بزرگی تحریر افتاده^۵ که از مناصب^۶ دنیا
اعراض کرده بود و بجانب لمعان بر ق^۷ معرفت
راه حق متوجه گشته

شعر^۸:

خوردن مل را نجویم با غم درد و خمار^۹
صحت گل را نخواهم نیز با تشویش خار
جمله^{۱۰} لذات شیرینند در بدء رخش
لیکن این بنگر که چون زهر ندرانجام کار
غافل مسکین ندادند کاین جهان پر گزند
مرغ عمرش را بگردون می کنده ردم شکار
بر جهان سست خاطر کی کند سخت آن کسی
کر خدا داند^{۱۱} یقینی نیک و عقلی استوار
منصب دنیا نیزد عزلت یک لحظه را
ود جهانی بنده داری از صغار و از کبار

-
- ۱- آ و ۵ ، بحمد الله ۲- آ ، مفارقت ۳- آ و ۵ : مستوعب
۴- آ و ۵ ، در علو درجه و سمو مرتبه ۵- آ و ۵ ، رفت ۶- ۵ ،
منصب ۷- آ و ۵ ، شرف ۸- آ و ۵ لفظ «شعر» را ندارد
۹- آ و ۵ ، با غم و درد خمار ۱۰- آ ، جشن ۱۵ ، در بد و حسن
۱۱- آ و ۵ ، دارد

عاقبت باید گذشتن زینجهان سرسری
خواه در عالم بمان صد سال^۱ خواهی صدهزار

نیست دنیا جز عجوزی در لباس دختران
پنجه خود کرده از خون جهانداران نگار

عهد او با هیچ کس هرگز نبینی استوار
ور نداری باورم کو رستم و اسفندیار

حق علیم است که چون استماع افتاد که خداوندی^۲ از مباشرت مناصب
دنیا که چون لمعان سراب و خیال خواب ناپایدار است اعراض کرده است^۳
وباعداد زاد آخرت که متصمن نجات نفس است توجه نموده چندانی سرور
وابتهاج حاصل گشت که شرح آن بتحریر قلم سرتیز و تقریر خاطر خیال انگیز
ممکن نگردد شک نیست که برکت علم و فایده داشت مردم را آخر بر اهی
قویم وجاده‌ای مستقیم هدایت کند و در غمرات خدمات ابناء دنیا^۴ که ملازمت
ایشان مکدر صفاء^۵ آینه نفس است باقی نگذارد؛ شعر:

ابناء جاه منصب ^۶ دنیا هشوشنده	خرم کسی که حاجب و ^۷ بوا بشان ندید
هر کس که گشت طالب ایشان معدّست	وان کس که ترک خدمتشان کرد آرمید
از بهر یک دوحبه که از کیسه‌شان ^۸ بری	ماننده ترازو می‌باید خمید

- | | |
|---|----------------------------------|
| ۱- آ و ۵ ، صد سال و خواهی | ۲- آ و ۵ ، خداوند |
| ۳- آ و ۵ ، «است» ندارد | ۴- ۵ ، خدمات دنیا |
| ندارد | ۵- آ |
| ۶- آ ، شعر فارسی؛ ۵ لفظ «شعر» و «شعر فارسی» را ندارد | |
| ۷- آ و ۵ ، جاه و منصب | ۸- متن برابر آ و ۵ ، ن «و» ندارد |
| ۹- متن برابر آ و ۵ ، ن ، از بهر یک دو جبه که از کیش‌شان بری | |

درگاه ایزدی بطلب هرزمان از انک هر کو رسید جایی از درگاهش رسید
روزی زخلق جویی از آن درمشقتی روزی چرا نجوبی زانکس^۱ کت آفرید
ملازمت^۲ ارباب دنیا و اصحاب مناصب پیش ازین که خلق را آسایشی
وهنر و علم را رونقی و گشاپی بود هنوز بر نفوس^۳ عزیز دشوار می آمد^۴
اذا الناس ناس والزمان، زمان فکیف درین زمان که^۵ ثوران فتنه و هیجان
بی دادی در فضای عالم متواتر است و شر و شر^۶ مفسدان در اطراف و اکناف
گیتی متطاير و اهل حکم و ارباب امر بسبب ضعفی^۷ که در داش ایشانست
رعايت حقوق هنرمندان را تارک و مهمل: عاقل بچنین روزگناري گيرد، حقتا
که آن^۸ فکر خداوندی^۹ را موافق افتاد خصوصاً با وجود آن که اسباب فراغت
حاصل است و مواد استراحت مهیّا که سالهای وافر از نتایج این سعادت
محظوظ و بنظر فیض فضل الهی ملحوظ باد^{۱۰}.

این رقه نزد دوستی ارسال افتاد

که از وی نقلی گردید بودند

هینثاً مرئاً غير داء مخامر

لعزه من اعراضنا ما استحلت

- ۱- آ و د ، از آنکس ۲- متن برابر آ و د ، ن ، ملازمان
- ۳- د ، بنفوس ۴- پایان افتادگی نسخه م ۵- ن و آ «که» ندارد
- ۶- ن ، ضعیفی ۷- هر سه نسخه دیگر ، این ۸- آ و د ، خداوند را
- ۹- از اینجا بقدر شش ورق نسخه م از نسخه د افتاده و ناقص است

رسانیدند از جانان که کینت را عیان دارد
 ترا چون مصفه‌ای وقت مذمّت دردهان دارد
 جواب من همین بودست ایشان را که از یارم
 مرا این بخت بس باشد که نام بر زبان دارد

یکی از مردم رسانید که شبی خداوندی در حق بنده مخلص برشیوه
 ادب مذهبی قدح آمیز میفرمود و نیش و نوش را در یک بستو تعییه میکرد و
 چون در باب فضیلت خدمتکار وقت معاوره سخن میرفت از تربیتی و تحسینی
 که مخدومان در حق خادمان کنند تنکیب و تجافی می‌نمود و یا لیت که همین
 بودی بلکه باهانت جانب و کسر حال بنده ملتفت می‌بود^۱ از سر اعتقاد کمال
 مماحضت و صدق مخالفت که خدمتکار را در حق دوستانست فرص نمیمت و
 وشایت او در تئور ضمیر بنده گرم نگرفت و بضاعت^۲ [تعّق او^۳ در بازار قبول
 چاکر رواجی و نفاقی نپذیرد^۴ : شعر :

فقلت له لما أتاني واشيا تزحرج ذميماً لا قريباً ولا سهلاً

با این همه اگر نیز^۵ مصدق این معنی بتحقیق قرین است دشنام تو به
 ز آفرینست بنده از جنس آن مردم نیست که از جفای دوستان متأثّر شود و
 مشرب صافی وداد^۶ و فاق او بشوایب خبث^۷ و شاهه مکدر^۸ گردد؛ شعر^۹ :

- ۱ - ن عبارت «ویا لیت که همین بودی بلکه باهانت جانب و کسر حال بنده ملتفت می‌بود» را ندارد
- ۲ - از اینجا بقدر دو ورق و نیم نسخه ن از نسخه م افتاده است و افتادگی بین دو قلاب از ن نقل شد
- ۳ - آ ، بضاعت نفاق او
- ۴ - آ ، نپذیرفت
- ۵ - آ «نیز» ندارد
- ۶ - متن برابر آ ، ن ، صافی و وداد
- ۷ - متن برابر آ ، ن ، خبث و شاهه
- ۸ - آ ، متکدر
- ۹ - آ ، بیت

من همچو شرایم که بانواع^۱ جفا صافی شوم و رقتم افرون گردد
و غرض از تشیب این کلمات و تصدیر این مقدمات حقاً که ارادت
شکایت نبود بلکه مقصود کلی و مطابق اصلی آنست که تا بنده صدق و لاء
خود را عرضه دهد و اعتقادی که در حق^۲ بندگان آن دولت دارد باز نماید
و إلآخداوندحاكمست وكل ما يفعل المحبوب محبوب، در مسند^۳ عزت سالیان
وافر مستند باد و در احراز اقسام فضایل از میان اکفاء و اقران مستبد.^۴

این رقه نزد مخدومی که بواسطه قضیه‌ای روز چند محبوس^۵ بود اصدار رفت^۶

شعر:

گلی بدست که دادست روز گار بگو
که بعد از آن بجفا خاره اش ننهادست
فای جواد لم یغیره کبوة
وای حسام لم یصبه فلول
فای هلال لم یشنه محاقة
وای طلوع ماتلاه افول
حق علیمست که شب و روز دل و جان ملازم خدمت اند و دست نیاز
سوی حضرت باری مرتفع و دیده امید^۷ بواردات لطایف ایزدی نگران تا
برید رحمت و راید عاطفت از کدام صوب در رسد و وجه خلاص خداوندی
برچه روی صورت بند بعزم^۸ باری که اگر بنده را ممکن شدی یک لحظه
از ملازمان خدمت فارغ و غافل^۹ نبودی اما رای عالی را معلوم است که

۱- آ، ار بانواع ۲- آ، خود را بخدمت عرضه ۳- آ، که در مسند ۴- آ، مستبد بمحمد و عترته اجمعین ۵- آ، قضیه چند محبوس ۶- آ، افتاد ۷- آ، امید ۸- پایان افتادگی نسخه م

عوايق بسيار وموانع^۱ بى شمار بنده را از نيل آن سعادت محروم ميدارد :
 فلو قدرت على الاتيان زرتكم لکن وجه طريقي صار مسدودا
 مع هذا خاطر را از تراکم غصهها وضمير را از توارد اندیشهها که
 بحقیقت موجب خراibi بدنست صیانت فرماید وگوش در راه رحمت حق
 نهدکه آواز خلاص^۲ از کدام جانب^۳ در رسد و نسیم شفقت و هر حرمت حضرت
 عزّت از کدام صوب^۴ وزیدن گيرد امير المؤمنین^۵ على بن ابی طالب کرم الله وجہه^۶
 میفرماید :

وما عنْ لِي خطب ففوضت أمره الى الملك الجبار الا تيسر^۷
 گوشة زندان و موضع حبس جای اشراف روزگار و موقف احرار
 دنيا بوده است، ولقد احسن من قال :

خوش باش که سیاره بر احرار نهبد بند ياد آر ز سیاره و از یوسف چاهی
 اليث يحبس والمهند بغمد، مصائب گیتی وحوادث روزگار برایذای
 خواطر بزرگان مولع است و رزایای^۸ دهر و وقایع دنیا بر ازعاج عزیزان^۹ حرصیں:
 فتنی السماء نجوم ما لها عدد وليس يکسف الا الشمس والقمر^{۱۰}
 ثبات خاطر و قوت دل بر مکابدة ایام مشقت^{۱۱} و مجاهدة لیالي نکبت

-
- ۱- ن ، بسيار موانع ۲- ن ، که او را خلاص ۳- ن ، صوب
 ۴- ن ، جانب ۵- ن و آ ، گيرد که امير المؤمنين ۶- ن ، ابی طالب
 رضی الله عنه ۷- ن ، تيسرا ۸- ن ، رزیای ۹- آ ، بر ازعاج
 دلهای عزیزان ۱۰- ن ، پیش از این بیت دو بیت زیر را علاوه دارد
 «یادا الذى بصر و الدھر عیرنى هل عاند الدھر الا من له خطر
 امسا ترى البحر یعلو فوقه جیف ویستقر باقصی قعره الدرر»
 ۱۱- ن ، ایام و مشقت

حلیه روزگار خود سازد که حوادث دنیا جلای آینه نفوس احرار و موجب
تضاعف زنگ^۱ قلوب ایام است :

له در النائبات فانها صدآء اللئام و صيقل الاحرار
و در زمان غایت پریشانی او مید^۲ خود را بحضرت باری وائق دارد^۳
که چون شدت بغايت رسد و محنت بنهايت انعامد اثر رحمت ايزدي^۴ را
آن لحظه چشم باید داشت :

شب نبیني که تیره تر گردد آن زمانی که روز خواهد بود
و در عین بلا و محض عنا متربق سوانح لطف باري باید شد^۵ که ارباب
عبرت و اصحاب تجربت در هرارت دارو حلاوت صحبت مشاهده میکنند^۶ :
پيش دانا زبان شدت دی قصه راحت بهار کند

این رقه نزد مخدومی ارسال افتاد که از سفری که وی را
اتفاق رفته بود باز بسلامت هر اجعut فرمود

نبیت انك بالسعادة قاوم فمیلیشت منه غبطة و سرورا
ورایت حقاً لبشير لو اننى^۷ أعطیته الدنیا رایت یسیرا
فبقيت من شرح الجنان کاننى الفیت کنزاً و جعلت وزیرا

-
- | | | | |
|-----------------|---------------------------|------------------------|--------------|
| ۱- زنگ | ۲- ن، و در زمان خبیث امید | ۳- ن و آ، وائق تر دارد | ۴- ن، ایزیدی |
| ۵- ن، باید داشت | ۶- ن، میکنند | ۷- ن، لبشير ولوانی | |

ورجعت منطلق الخطأ^۱ فكأنني^۲
اهلاً بمن طاب القريض بذكره
دوش از الم ضربت فراق آن حضرت برخود می‌پیچیدم وبصد افغان
و زاری ازنکایت بعد آن دولت می‌نالیدم و با روزگار می‌گفتمن که اگر ابعاد
دوستان را^۳ نهایتی و ایام مفارقت یاران را غایتی پدیده است که^۴ وقت است که
این بسته قید اشتیاق خلاصی یابد و این خسته نیغ فراق مرهمی بیند و تا
در تن رمقی و از آفتاب عمر شفقی باقیست از زندگانی این ضعیف ایام
وصال را بهره‌ای^۵ ماند و مصدق این معنی که: وجادبوصل حين لainفع الوصل،
بتحقيق نرسد :

چکر درتاب، دل درموج خونست گر آری رحمتی وقش کنوست
تا ناگاه از مکمن غیب بریدی رسید و مشرفه عالی رسانید و یمن
ملاقات خدمت بنده را بدین نزدیکی موعود گردانید در مقابله آن موهبت
هذا من فضل ربی گفته شد حقاً که چندانی ابهاج روی نمود واستظهار و
اعتصاد حاصل گشت که اگر مدت‌های مديدة در تحریر و تقریر آن صرف شود
هنوز بیشتر آن معنی ناگفته ماند :

فهذا سروری من وصول کتابکم فكيف سروری من حصول لقائكم
که باری عز اسمه هرچه زودتر این بنده مشتاق را از مشاهده طلعت
همایون خداوندی که صحیفة مردمی و دیباچه آزادیست محظوظ گرداناد .

این رقعه نزد دوستی ارسال رفت با استدعاء شراب

چهره آمال آن حضرت چون رخسار شراب سرخ گلگون باد^۱ و حسود
جهان و جلال آن دولت از دار حوادث و جفته نوايب چون خوشة انگور
سرنگون، ثغور حال دوستان در مجلس کامرانی چون دهان شیشه خوش گوار
خندان و دیده بخت دشمنان در شکنجه روزگار و کشاکش لیل و نهار چون
چشم را واقع^۲ گریان :

چولاله هر که بر سر نمی نهد در خاک گر آب صرف خوردد رمز اجشن آتش باد
درین شب قاری و هوای تاری ماهرویی سمن بویی که قامت دلرباش
رشگ قدم سرو بوستانست و چهره زیباش طیره گر گل خندان پیالهای چند
نوشیده واز غایت سؤرت جوانی وحدت غلوای شباب جوشیده :
همه شمایل دیوانگان گرفته ولیک بزیر هر خم زلفش روان صد عاقل
و جهت اتمام حال سرخوشی و تشبید مبانی هستی شراب می طلبد و
عشرت می جوید اگرچه این حالت غایت مطالب و نهایت مآرب چاکراست
اما چون این معنی که مفتاح قفل شادمانی و شمع مجلس زندگانی است درین
وقت تعددی دارد نزدیکست که آن یار^۳ دیر حاصل شده زود از دست بیرون
آید و آن فرصت که بخون جگر در کنار آمد از میان فوت شود^۴ اگر از شرابخانه
عامرها ندکی شراب دیحانی که هم زاده آب زندگانی و فروزنده آتش جوانی

۱ - ۷ ، شراب گلگون باد ۲ - ۷ ، روایت ۳ - ن ، «یار» ندارد

۴ - ن ، شده

است انعام فرماید حقیقت از مقدم آن مهمان عزیز که فتنه صد هزار یوسف
عزیز است راحتها روی نماید و غصه‌ها پشت دهد و اگر آن معنی در توقف
ماند خدمتکار از نیل آن سعادت محروم خواهد ماند و رأیه فی ذلك اعلى.

این رقعه نزد دوستی اصدار افتاد و از منشآت طبع او التماس رفت

گردن و گوش روزگار بقلاید فواید^۱ کلمات در در بار و شنوف صنوف
عبارات بزرگوار آن جناب نامدار مزین باد و آثار اناهل شریف بر صفحات
ایام و اوراق شهر و اعوام الی وقت القیام روش :

تا جهانست دولت بادا ای دریغا که این جهان فانیست
دوستی عزیز ویاری محرم^۲ دی روز از نتایج خاطر روش و منشآت
طبع مستقیم خداوند^۳ قطعه‌ای شعر که به حقیقت روشهای بود با انواع ریاحین
واصناف از هار و انوار آراسته انشاد کرد^۴ از حلاوت الفاظ و رقت معانی و
سلاست ترکیب و حسن تأليف آن اهتزازی و نشوتی حاصل گشت :
از آن نبات کرم آن چنان شدم سرمست که مثل آن نشدم هرگز از بنات کروم^۵
کلمات لو ان لدھر سمعاً مال من حسنها الی الاصغاء
طبع بنده را بمطالعه نظایر و اخوات آن میلی وافر و رغبته بليغ

۱- ن : این ۲- آ : فراید ۳- ن : محترم ۴- ن : خداوندی ۵- ن : کرده ۶- متن برابر ن و آ : م «کروم» ندارد

حاصل‌گشت از لطف بی‌دریغ خدمت انتظارت که بجز وی^۱ چند از آن
فوا که بستان اهلیت و ریاحین گلستان فضیلت محظوظ شوم و نکات شریف و
کنایات لطیف آن را در اوقات وحشت سمیر ضمیر دارم :
العلم ینهی اهله ان ینمیعوه اهله لعله^۲ بذله لامله^۳

این رقعه نزد مخدومی اصدار^۴ افتاد
در باب تهنیت ولادت فرزندش

کانه فی قماط المهد هرماس
واصبح الناس لا یعروهم الياس
والعز والمجدوا الاحسان والباس
ان ابشروا برئیس جوده یاس
وقربه لقلوب الناس ایناس
لانه فی ریاض الامن میاس^۵
کان عزته فی الضوء نبراس

اهلاً و سهلاً بمولود أخى ثقة
غدا الزمان قرير العين مبتهجاً
فيه الشجاعة والعلياء والكرم
يشير نحو البرايا طرف سؤده
بعاده لكرروب المخلق مجلبه
يیکی ويصحک منه الدهر من فرح
تراه وسط قماط المهد متقداً^۶

دوش مبقر اقبال و منهی سعادت در گوش بنده فرو خواند که از عالم
غیب مسافری رسیده است که آثار نجابت بر جین او واضح است و رایحه
اصالت از خلق او فایح و در بوستان معالی نهالی بالا^۷ کشیده است که در
سایه اغصان آن خلقی از گرمای مصابیب و سmom نوابیب توائد آسود و خوش

۱- آ - بجزئی ۲- پایان افتادگی نسخه ۵ ۳- ن ، ارسال
۴- ن ، میاس ۵- ن ، فی وسط قماط المهد متقداً ۶- ن «بالا» ندارد

خوش درهوای خنک و خاک نمناک آن خواهد غنود و در آسمان سیادت ماهی
طالع شده است که در مائدگان ظلمت شب جهالت را بنور خویش هدایت
کند و بدبست مشاطه پرتو^۱ خود خدود ثمار^۲ معالی و سوابق فواکه فضایل را
گلکون گرداند بر موجب این عطیه^۳ شکرف و موهبت جسمیم^۴ شکر باری
عز شانه^۵ گزارده شد :

شکر ایزد را که دادت آنچنان شبی قوی
آنچنان شاخی برومند آنچنان ماهی منیر
آنچنان فرزند مقبل کز زمان مقدمش
کام عالم شد محلی چشم گیتی شد قریر
بر جبین او نبشه دست قدرت این سخن
کین ولید آمد بکلشی ملک داش را امیر
با معالی جفت باشد با مناقب همنشین
با فضایل یار باشد با زبردستی سمیر
در زمان فضل خواهد زد^۶ زبس فرزانگی
فکرهای ثاقب او تیر گردون را بتیر
در میان مهد میگوید زبان حال او
کز فالک هر گز نیامد مثل من روشن ضمیر

۱- ن : «وبدبست» ندارد ; آ و د : و بدبست مشاطه پرتو ۲- ن ،
خدود سوابق ثمار ۳- ن ، «جسمیم» ندارد ۴- ن : باری تعالی ،
آ و د : باری عز اسمه ۵- ن ، خواهد از بس

باد اعمار شما باهم قرین و منتظم^١

تا بود برخوان دنیا میهمان بنا و پیر

ان شاء الله که وارث اعمار اسلاف و مشید مبانی و مفاخر^٢ آن کرام

واشراف گردد و در سرای دنیا دیدار او موجب سور و در ظلمت قبور^٣ کردار
او سبب نور آن خداوند شود .

تمت روضة الكتاب وحدیقة الأحباب والحمد لله كما هو اهل وصلواته

على نبيه وصفيه محمد و عترته اجمعين و فرغ من تأليفه منشيه الفقير الى
ربه الفقير ابو بكر بن الزکي المتنيب الملقب بالصدر القوئي اطلعه الله عن
وثاق النفس بما قيدت او هامة ويض وجه ايمانه بما سودت اقلامه حاما
للله مصلياً على نبيه وآلها وذلك في اواخر رمضان المبارك سنة سبع وسبعين
وستمائة^٤ .

١ - ن ، قرین منتظم ٢ - ن ، ومشید بنيان معالی و مفاخر ، آ و د ،
ومشید مبانی معالی و مفاخر ٣ - هرسه نسخه دیگر ، و در ظلمت آخرت
٤ - ن ، شود . انه قادر على ما يشاء . تم الكتاب بعون الله الوهاب و عنده اتم الكتاب وقع
الفراغ من تنميته يوم السبت في وقت بين الصلوتين في غرة جمادى الآخر سنة سبع و
ثلثين و سبعين و سبعين ٥ - شود والسلام و آ ، شود ان شاء الله تعالى تم الكتاب والله
اعلم بالصواب في اوايل شهر المحرم المحترم سنة ٨٧٧ .

نامه‌ها و عنوانین نامه‌هایی که فقط در نسخه
مؤلف و خارج از متن موجود بود

نسخة رقعة ارسلتها الى بعض الاكابر
شكراً و اعتذاراً عن تأخر خدمته

ارانی الله طلعته سریعاً واصحبه السلامه حيث سارا
وبلغه امانیه جمیعاً وكان له من المحدثان جارا
انواع خیرات واصناف میراث که خداوند معظم کهف الامم معدن الفضل
والکرم ادام الله نعمته وصان عن المکاره مهجته در حق خدمتکار میفرمايد
در مضائق امور وشاید احوال وعروض احوال دستگیر وبای مرد آن حضرت
باد ؛ بنده بایستی که چون سایر خدم و باقی حشم به بندگی بشتافتی اما مبني
برآنکه مرکبی موافق دست زداد و مزاج را نیز هنوز ابلاغی و انتعاشی
حقیقی از مقاسات مرضی که مدتھا مشاهده کرد حاصل نگشت آن امنیت که
متضمن سعادت دنیا و آخرت بود در تعویق افتاد ان شاء الله هم فلکی و شیم
ملکی آن حضرت عذرخواه این تقصیر افتد والله يبقيه ويقیه و الى درجات
الغابرين يرقیه وهذا القدر يکفیه .

این خدمت نزد بزرگی اصدار افتاد
که از سفری مراجعت فرموده بود

جاء البشیر مبشرًا بآبابكم فملاط صدری بهجه و حبورا^۱

ابيات ارسلتها في أول كتاب الى خدمة المولى العلامة
افضل المتأخرین قطب الملة والدين كثرا الله امثاله

سلام على مولى حرمت ازدياره
يفيد و يهدى جاره كل ساعة
من القلب يعني كل شيئاً وينمحى
لحس الله قلبأ لايهم صباة
و طوبى لمن يصفعى الى در لفظه
و ذلك فضل الله يؤتى به طالبأ
هو البدر الا ان مغناه سامك
هو البحر الا ان فيه عنوبة
ارى همتى تسمو بان احرز العلى
و من غاص فى بحر كبحر كل يزل

و بعد سوء الحظ عنى دياره
ولو ان جار الله اصبح جاره
اذا طالت الايام الا ادكاره
اليه و طرفاً لا يطيل انتظاره
و ينفق فيه ليله و نهاره
جل قلبه بالرشد ثم اناره
ترى فوق فرق الفرقدین . . .^۲
على عدم التعطيش فاقت . . .^۳
والقط من ذاك الكلام خياره
من الدر لا يختار الا كباره

۱- این نامه بمناسبت اینکه در نسخه‌های آ و ڈ نیز موجود بود در ص

۲ و ۳- جای نقطه‌ها ناخوانا است

وشرب مسهلا فكتبت الى خدمته

هنياً لمولانا تناول مسهل
منق غسول جاذب لشفائه
ويعطيه انعاً على وفق رأيه
من الدهر يوماً لا يرى وجه دائه

فيمنحه برأ على حسب طبعه
فيضحي صحيحاً ذات انشاط وقوه

ايضاً لكاتب الكتاب

امان وامن وفرح منزل وسرور نديم
بهر كجاكه خرامي خدمات ياور ويار
ها گشاده و باد و زنهه باد نسيم
زمانه خرم و آ بشغورت فرات وزلال

ايضاً لمؤلفه ارسل الى بعض الاكابر وقد شرب مسهلا
يعتذر عن تأخر خدمته بسبب مرض

يارب تو مبارك بكن آن دارو را وز جمله آفات نگه دار او را
وانرا که بجان و دل غلامش نبود آويخته دار زار بردار او را
حق عليمست که حسرت مفارقت خدمت آن حضرت اثرها میکند که
نکایت این مرض مخوف که در مکابده آن گرفتارم در جنب شدت آن مألوف
مینماید. شک نیست که چون دو و جمع دریک بدن جمع شوند و یکی را بر
دیگری رجحان قوى باشد اقوى اثر اضعف را محو میگرداند، فما القى
من العلة ما القى من الجنة . بنده بایستی که امروز بر عادت معهود و طریق

مأْلُوف ملازم حضرت عاليٍ بودی و خدمتی که وظیفه اوست بجای آورده ،
اما دور از آن حضرت در تَسْكِنَاتِ ضيقَ النَّفْسِ و درد پهلو چنان گرفتار است
که مجال حرکت ندارد ، انشاء الله که یمن همت عاليٍ و عاقبت آن مرض
بعافیت انجامد و برید سلامت از مکمن غیب روی نماید :
و ما عن لی خطب قفو ضت امره الی الملک الجبار الا تیسرا

این رساله نزدمو لانا قاضی امام الدین رحمه‌الله ارسال افتاد
در باب مردی که دعوی طب میکرد و از آن شعار
خالی بود، و در هر کلمه ازین رساله لزوم‌هیم است

اخدم مجلس الامام الاعظم حمی الرحمن مهجهه من هجوم الملمات
و ادام نعمته مادامت السموات و منحه مجدآ ممهدآ و کرمآ موطداً یؤمه الانام
لما طالبهم و يخدمه الكرام لمهناة مشاربهم و دام حمامه مهیعاً للمسرات و
منبعاً للكرامات مالمع النجوم و أنمل ماء الكروم و اعلم ضميره المنیر
امر المتطلب المستغرب مع علم المولى بمقدار معرفته و مبلغ مقدر ته فالمرء
ما مارس العلوم ولا لازم مجالس القروم ولما امهل امره مذقدم ولم يتمتحنه
مني منازع لامعارض بماعلم تسامحاً و مراءعاً للشيم من مناقسه المغوبين و
حمايةً للهم من مجاذبة المسافرين زعم المملوك محججاً من مقابلته و مكافحته
ومقصراً من مطاولته و مكاوحته فلما علمت متصوره القيمة لقمة مرة بحث
من حلقوه و فهمته ما مقدار علومه .

برسیل شکر بخدمت مخدومی تحریر افتاد

اتانی علی بعد النوی منک نعمة
فقابلتها بالمدح والحمد والشکر
قالت ر عالک الله يا افضل الوری وحیاک رب العرش يا واحد العصر
باز جستی وانعامی که خداوندگار معظم ولی الایادی والنعم علی الله
شأنه درین ایام افلاس و هنگام احتیاج و زمان انقطاع اسباب از سر طبع
کریم ونفس طاهر وشفقت شامل وشیمت بال در حق بندۀ کمینه مبدول فرموده
است بهزاران دعا وثنا وخدمات مبنی مقابل افتاد: اینها ز تو آید این چنین‌ها
توکنی؛ مثل عربست که شنشنة اعرفها من أخزم .

خداوندگار با شاعت انعام و افاضت اکرام و اسباغ احسان مفطر
ومحبول است: از آفتاب عجب نیست نور بخشیدن، بمن ساق مشفوع گشت
وبایادی سالف منضم شد باری عز اسمه ذات بیهمال آن حضرت را از آسیب
زوال و نقصان عین الکمال محروس دارد و شوارد اغراض و مقاصد دوجهانی
آن جناب را بعيد نجاح مأنوس گرداناد آمین رب العالمین .

ایضاً له

کفاک من الدنیا لباس وطعمه وکنْ یقیل الحر والبرد والمطر
فان زاد شیئی زاد غم وغضة فکن قانعاً تلق السلامه والظفرا

این ابیات را در اول فامه‌ای نشتم

گر دخود هر نفسی لؤلؤ و مر جان بینم
زیر هر نکتهٔ غرّا اثر جان بینم
که درون ورقی چشمۀ حیوان بینم
این زمان از اثر دست تو درمان بینم

پر تو خط شریفت‌جو برین‌جا کرتافت
چون بگیرم بکف و بوسم و دروی نگرم
در تعجب شوم و جای تعجب هم هست
گرچه دیدم زفران تو بسی درد و عنان

این فامه نزد خدا و ندم امیر نصرة‌الدین رحمة‌الله ارسال افتاد
در باب وفات فرزندم معصوم مغفور عبدالرحیم
اطاب‌الله ثراه

خداوندگار معظم ولی‌الله بین‌الأمم مولی‌الأیادی والنعم‌الله‌ای مدید
و عمر‌های کامل وازمان طویل وارث اعمار بندگان و بندهزادگان باد .

بررأی عالم‌آرای عرضه میرود که روز پنجشنبه چون شهر آمدم
عبدالرحیم را بحالی یافتم که نصیب بدخواهان آن دولت و حقة دشمنان
آن حضرت باد سه روز بود که ذات‌الجنبداشت و تاقوتش بود ماذه مرض دفع
میکرد شب آدینه که شب بحران بود قوتش نیک ساقط شده بود و چندان‌که
میخواست که چیزی نفث کند طبیعت موataه نمیکرد و چندان‌که جهد کردم
که تقویت قوت کنم تا بر دفع قادر گردد ممکن نشد جهت آنکه قابلیت
متعدد بود همان شب بدارالخلود منزل‌گزید :

گفتم شب وصل را چراغ افروز
هر چند که در دمینم اندر نگرفت
وقد فارق الناس الأحبة قبلنا
واعيا دواء الموت كل طبيب
في الجمله بنه بیچاره نیک بدحال و پریشان و حیران و باجگری

بریانست :

ما حال من کان له واحد یؤخذ منه ذلك الواحد

آه چنان نهالی که پیش از آنکه بشمار فضایل بارور گردد ضرر
اجل از بیخ برکند و طراوت و خضرت آن را بذبول و صفت مبدل گردانید
و بردل این پدر بیچاره غریب داغ حرقت و حسرت نهاد .
هوی ابني من على شرف يهول عقا به صعده

هوی من رأس مرقبة فلت تحتها كبده
الام على تبکیه والمسه فلا
وکيف يلام محزون کبیر فاته ولده

عنان قلم میکشم که اگر برقدر حرقت درون واشتعال احشا سخن رانم خاطر
مبارک را سامت روی نماید و نطاق طوامیر از حصر آن تنگ آید :
عندی من الهم مالو أن ايسره يلقى على الفلك الدوار لم يدر
بنده بیچاره را نصیحتی فرماید که اثر لفظ مبارک در ظلمات و قایع

سود مشعله عالم افروز است :

وانت تعلم الناس التعزى وخوض الموت في الحرب السجال
مبني برآنکه معهودست که بندگان خداوندان را از سور و ماتم و
شادی و تفرقه و جمعیت خاطر خود اعلام کنند این کلمه چند در قلم آمد تا
بر بی ادبی حمل نفر ما یند که جز آن حضرت کجادارم که مغم پردازی و نفته المصدوری
تقديم کنم :

آورده بدم بتی بصد حیله بdst
گفتم که دلم از غم و اندیشه برست
اکنون که زدست جست آن و لبر مست
خاییدن اب چه سود مالیدن دست

این ایيات که ذکر میرود در مرثیه آن مرحوم گفته شد

کجا یا بهم ترا جانا که از چشم نهان گشتی
چو جان جان من بودی نهان چون جان از آن گشتی
تو پنداری زیان کردی که سود عمر کم کردی
درین عالم اگر مردی در آن عالم زیان گشتی
ملک بودی بجهان پاک و نفس روشن و عالی
از آن از خاک پیریدی مقیم آسمان گشتی
چو این گلخن خلق دیدی بخالق روی بنهادی
ز جن و انس بگذشتی خربدار جهان گشتی
زمان وصل در حلقم بدی چون آب خوش سایغ
ولی در مدت هجران بسان استخوان گشتی
توان من توان دانست گرچه رأی اندک شد
که من جای دگر بودم تو بی من ناتوان گشتی
چرا گریان کنی هردم بجای آنک خندانی
نه اول همچو گل بودی آخر زعفران گشتی
جوان بودی و چرخ پیر کردت این بی رحمت^۱

۱- این رثا ناقص و با مصارع مذکور در فوق کتاب ختم میشود.

حواشی و تعلیقات

حواشی و تعلیقات

ص ۱ س ۳ طباق : (ع) موافق و برابر والسموات طباق جهه مطابقت بعضی بعضی را یا بجهه قرارگرفتن هر یک بروی دیگری.
ر. ک. منتهی الارب

بدایع : (ع) جمع بدیعة: نو برآورده شده و جمع بدیع که فعال است در معنی فاعل و مفعول (نو برون آورنده و نو برون آورده شده) بُدْع میباشد بروزن عُنْق و نظایر آن از قبیل : نذیر و نُذُر ، جدید و جُدُد ، سدیس و سُدُس بسیار است . ر. ک. منتهی الارب ، شرح شافیه ابن حاجب ...

س ۴ صنایع : (ع) جمع صنیع و صنیعة : احسان و تربیت و نیکوئی و صنع جميل . ر. ک. قاموس المحيط فیروزآبادی جمع صنیع است . ر. ک. منتهی الارب
جمع صنیعة است در مفهوم: کار و هنر نیک و تربیت و جمع صنیع از روی قیاس صنُع میباشد مانند : نذیر و نُذُر .
ر. ک. اقرب الموارد والمنجد

و در لسان‌العرب و مجمع‌البحرين برای صنیع و صنیعه جمعی ذکر نشده است. ر. ک. لسان‌العرب، مجمع‌البحرين ص ۱ س ۵ **نُفْل :**^(۱) (ف) بمعنى آغل و جائئ باشد که در بیان‌کننده باشند تا شبه‌اگوسفندان را آنجا برند و خود نیز در آن بیاسایند، رودکی گوید:

گوسفندیم و جهان هست بکردار نُفْل

چون گه خواب‌شودسوی نُفْل باشد
و بمعنى عمق و زرفی آبهای بزرگ نیز باشد^(۲)، عطار گوید:
نُفْل چاهی است این چاه طبیعت

مشو زنهار گمراه طبیعت

ر. ک: برهان قاطع، صحاح الفرس، فرهنگ‌رشیدی لغت

فرس اسدی، مجمع‌الفرس سروی

۱- بفتح أول و كسر ثانی ر. ک، برهان قاطع، بفتح نون و كسر غين،
ر. ک. فرهنگ‌رشیدی

۲- بضم نون و غين معجمة ر. ک، مجمع‌الفرس

۳- لغت‌فرس اسدی و برهان قاطع، معنی‌دومرا ندارد و فرهنگ‌رشیدی نویسد،
^{نُفْل}؛ بضم‌تین، عميق، مرادف نقول باشد، عطار گوید:

نُفْل چاهی است این چاه طبیعت مشو زنهار گمراه طبیعت
و در مجمع‌الفرس بفتحتین «نُفْل» بهردو معنی آمده است ولی ظاهرآ
بضم‌تین صحیح است زیرا این کلمه مخفف نقول میباشد که در اشعار
مولانا در معنی زرف، عميق و دوردست آمده است،

خاصه هر شب جمله افکار و عقول نهست گردد غرق در بحر نقول
ر. ک. مثنوی نیکلسون ص ۱۱۵ س ۷

و نیز،

تا عمر آمد ذقيصر يك رسول در مدینه از بیان نقول
ر. ک. مثنوی نیکلسون ص ۸۶ س ۸

- ص ۱ س ۶ کلال : (ع) مصدر ، مانده و رنجور شدن و کند گردیدن
کارد و شمشیر . ر. لک. منتهی الارب
- س ۸ اکتناه : (ع) بکنه چیزی در رسیدن. ر. لک: منتهی الارب
- س ۸ ادله : (ع) ج مفردش دلیل : رهنمای ، جمع دیگر این
کلمه ادلاء است و دلایل برخلاف مشهور جمع دلالت است
نه دلیل . ر. لک. المنجد، منتهی الارب، لسان العرب ...
- س ۸ نقل برهانی : اخبار و مطالبی که ذکر آنها مبنی بر دلیل
وبرهان باشد .
- س ۹ زپیش روی صفاتش چو پرده بر گیرد
نظر براینکه ذات و صفات خداوندی یکی است و صفات
مختصه خدای تعالی از ذات لا یزالش جدا نبوده و عین ذات
میباشد، پس وقتی که پرده از روی صفات برخیزد عین ذات
نمایان گردد و در این حال تمام مباحث بیجا و همه ادله و
براهین باطل گردد .
- س ۹ علوم یونانی : علمی که از یونان به عالم اسلامی انتقال یافته
است و مهمترین و بلکه همه آنها عبارتند از: طب، فلسفه
و منطق، نجوم و ریاضیات؛ طب و فلسفه بوسیله دانشمندان
مسيحی سريانی و نجوم و ریاضیات توسط علمای هند به عالم
اسلامی و سایر نقاط جهان انتقال یافت .
- س ۱۱ آورید : (ف) ماضی مطلق از آوریدن، از افعال کهن فارسی
و در متون قدیمه نظامی و مشتقات آن بسیار بکار رفته

و در شاهنامه فردوسی صدها بار آمده است، محض نمونه

بچند بیت اشاره میشود:

جدا کردگاو و خر و گوسفند

بورز آورید آنچه بد سودمند

شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۹ س ۱۶

سر مرد تازی بدام آورید چنان شد که فرمان او بر گزید

شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۲۹ س ۱۳

چوجمشید را بخت شد کندر و

بنگ آوریدش جهاندار نو

شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۳۳ س ۱۷

در مثنوی مولانا نیز چند جا آمده است:

آوریدش تابنzd آن رسول که بجان او کرده بددینش قبول

مثنوی چاپ بمثی ج ۶ ص ۴۵ س ۱۹

آوریدند و جنیبت پیش کش پس بکردن دش سواره میر و ش

مثنوی چاپ بمثی ج ۷ ص ۳۵ س ۱۱

ظ: نیکلسون این ایات را الحقی میداند و در مثنوی

چاپ خود نیاورده است.

در هفت پیکر نظامی نیز آمده است:

بود میلی بر آوریده بمه که زبردیدنش فقاد کلام

هفت پیکر نظامی چاپ وحید ص ۱۵۶ س ۴

ناگفته نمایند تعدیه افعال متعددی باعلامت مصدری (یدن)

که درین کتاب بگرایات تکرار شده است شبیه تعدیه فعل‌های متعددی زبان فعلی آذربایجان است و افاده‌این معنی می‌کند که آمر و فاعل فعل دو شخصی جداگانه است مانند : آپاره‌ماخ و آپاره‌دیره‌ماخ ؛ یازماخ و یازدیرماخ یعنی بردن و کسی را وادر به بردن کسی یا چیزی کردن ؛ نوشتن و نویساندن یا نویسانیدن .

فردوسی نیز این قبیل افعال را اغلب درست در همین مفهوم بکار برده است چنان‌که در بیت اول گوید: «هوشنگ» از حیوانات، گاو و خر و گوسفند و آنچه سودمند بود برگزید و مردمان را یاد داد تا آنها را بکار وادرند .

آقای دکتر معین در حاشیه برهان قاطع به پهلوی این کلمه اشاره می‌کند و گوید: «آوردن؛ پهلوی *awaritan* و واضح است که آوریدن در این مفهوم شکل دیگری از آوردن است و با (آوریدن) بمعنی حمله کردن و جنگ آوری که در کتابهای لغت ذکر شده است جز شباخت لفظی مناسبی ندارد». ر. لک: برهان قاطع به تصحیح ذکر می‌گوید معین.

ص ۱ س ۱۳ **لولو - دَّ** ؛ هردو واژه عربی ، و فارسی آن گوهر و مروارید است :

بعون تربیتش لولوی ثمین گردد
درون جوف صدف قطره‌های نیسانی

در افسانه‌های قدیم آمده است که مروارید از آب نیسان

حاصل میشود و صدف بهنگام نیسان سطح آب آید و
دهان بگشايد و چند قطره از باران را بیلعد و این قطره‌ها
با امتصاص بزرگ صدف بدل به مرور ارید گردد ، بیت ناظر
این افسانه میباشد . ر. ک. برهان قاطع به تصحیح دکتر

معین ، تحفه حکیم مومن ص ۲۳۵

زخوان نعمت بی‌منتهای بی‌عدهش

ص ۲ س ۱

میان اهل جهان دایراست مهمانی

یادآور قول استاد سخن سعدی شیرازی است که فرماید

« باران رحمت بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت

بیدریغش همه جا کشیده ». ر. ک. مقدمه گلستان سعدی

س ۲ بساط : (ع) به کسر باع : گستردنی مانند: فرش و غیره ،

ج، بسط بضمین بروزن عنق .

بساط : (ع) بفتح باع : زمین فراخ هموار و زمین فراخ و

یکسر و دیگر کلان . ر. ک. منتهی الارب . در همن بفتح با

مناسب است .

س ۲ نوالة : (ع) دهش، عطا، سزاوار و بهره و نصیب، در کتب

لغت عرب فقط نوال بدون تاء بهمین معانی است .

ر. ک. المنجد، منتهی الارب و . . .

س ۴ سلطان: حجت بضم اول و سکون و ضم لام هردو ، قدرت

پادشاه ، قهرمان . ر. ک. منتهی الارب ، لسان العرب ،

قاموس اللغه بحکم نافذ و سلطان تمام و ملك عظيم ... ظ ،

اشعار از خود مؤلف است .

ص ۲ س ۵ عطوف : (ع) مهربان ، خوشخوی «رجل عطوف» یحمر
المنهز مین یعنی پناه دهنده فراریان . ر. لک: ذیل اقرب الموارد
این کلمه از احاظ معنی لغوی و در نظر مؤلف از اسماء
خاصه باری تعالی و درین کتاب در ردیف اسماء الحسنی
مذکور است ولی در قرآن کریم و هیچیک از روایات مختلفه
اسماء الحسنی نیامده است .

اسماء الحسنی^۱ : خدای تعالی را یکهزار و یک اسم واژ میان
این نامها نود و نه نام بنام اسماء الحسنی نامیده شده است .
اسماء الحسنی : در قرآن کریم ذیل چهار آیت بذات لايزال
باری تعالی اختصاص یافته است :

۱- وَلَلَّهِ اسْمَاءُ الْحَسَنِي فَادْعُوهُ بِهَا آيَةٌ ۱۸۰ سورة الاعراف ۷

۱- حکیم نظامی در مقدمه لیلی و مجنون بشرح آنی باین اسمی مقدسه
اشارتی لطیف دارد :

با درع سپند یار زادم	مامدر که سپند یار زادم
بینی عدد هزار و یک نام	در خط نظامی از نهی کام
هم-با-نود و نه است نامش	والیاس کالف بری زلامش
با صد کم یک سلیع دارم	زینگونه هزار و یک حصارم
هم اینم از بربین گنج	هم فارغم از کشیدن رنج
نقاب درو چکار دارد .	گنجی که چنین حصارداد

ر. لک، لیلی و مجنون چاپ و حید ص ۴۴

توضیح : لفظ «نظامی» که تخلص شاعر است بحساب جمل مساوی است با
هزار و یک مطابق اسماء خاصة ذات باری و لفظ «الیاس» که نام شاعر میباشد بحساب
جمل مساوی یکصد و دو میباشد و چون الف و بنا «ا + ب» را که تعداد عددی آن دو
حرف سه است از یکصد و دو کم کنیم نود و نه و برابر تعداد اسماء الحسنی است
بشرح زیر *

٢- قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أياماً تدعوا فله
الاسماء الحسنی آية ١١٠ سورة الاسراء ١٧

٣- ألا إله إلا هو له الأسماء الحسنی آية ٨٠ سورة طه ٢٠

٤- هو الخالق الباري المصور له الأسماء الحسنی
آية ٢٤ سورة الحشر ٥٩

اسماء الحسنی: از روی سه روایت معتبر و منقول در مفتاح کفعمی^١

$$\begin{array}{r}
 \begin{array}{l}
 ١ + ل + ئ + م + ئ = نظامي \\
 ١٠٢ - ٦٠ + ١ + ١٠ + ٣٠ + ١ = ١٠٠ \\
 \text{تمدد اسماء الحسنی} = ٩٩ \\
 ١٠٢ - ٣ = ٩٩
 \end{array}
 &
 \begin{array}{l}
 * ن + ظ + ئ + م + ئ = ظنامي \\
 ١٠٠ - ١٠ + ٤٠ + ١ + ٩٠٠ + ١ = ١٠٠١ - ١٠ + ٤٠ + ٥٠ \\
 ١ + ب = با \\
 ٣ - ٢ + ١
 \end{array}
 \end{array}$$

حساب جمل يا حساب ابجد

یگان							ا ب ج د ه و ز ح ط
ن	م	د	ج	ب	ا	ه	
٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣	٢
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف
٩٠	٨٠	٧٠	٦٠	٥٠	٤٠	٣٠	٢٠
دھگان							١٠
١٠٠	٩٠٠	٨٠٠	٧٠٠	٦٠٠	٥٠٠	٤٠٠	٣٠٠
صد گان	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ ض ظ غ
١٠٠							

١- « مفتاح کفعمی » برای رنسخه خطی کتابخانه ملی تبریز یا « مصباح کفعمی » بنا به مشهور و ضبط مدارک کتابشناسی یا « جنة الامان الواقعیه و جنة الایمان الباقیه » تأليف، شیخ ابراهیم بن علی بن حسن بن صالح بن اسماعیل جبل عاملی متولد ٨٤٠ھ (ق) در کفعم یکی از قراء جبل لبنان و متوفی در ٩٥٠ھ (ق)، و مدفون در جبل عامل، کفعمی قریب جهل فقره تأليف دارد و کتاب حاضر را روز سه شنبه ٢٧ ذی القعده ٨٩٥ھ تأليف و تکمیل نموده است، در این کتاب سه روایت از اسماء الحسنی از سه کتاب معتبر نقل قول میکند،

الف- کتاب عدة الداعی و نجاح الساعی تأليف، احمد بن محمد بن فهد اسدی*

وکتاب «جنتات الخلود» تألیف محمد مؤمن^۱ و تاج الجامع
للأصول تأليف شیخ منصور علی ناصف یکی از دانشمندان
جامع از هر استخارا ج و به شرح زیر درج میشود :

۱۴ - السلام	۲۷ - الجليل	۱ - الله
۲۸ - السميع	۱۵ - الحسیب	۲ - الاول
۲۹ - الشکور	۱۶ - الحفیظ	۳ - الآخر
۳۰ - الشهید	۱۷ - الحق	۴ - الباری
۳۱ - الصمد	۱۸ - الحکیم	۵ - الباسط
۳۲ - الظاهر	۱۹ - الحلیم	۶ - الباطن
۳۳ - العدل	۲۰ - الحمید	۷ - الباعث
۳۴ - العزیز	۲۱ - الحر	۸ - الباقي
۳۵ - العظیم	۲۲ - الخالق	۹ - البدیع
۳۶ - العفو	۲۳ - الخبیر	۱۰ - البر
۳۷ - العلی	۲۴ - الرحمن	۱۱ - البصیر
۳۸ - الرحوم	۲۵ - الرحیم	۱۲ - التواب
۳۹ - الرقیب	۲۶ - الرقیب	۱۳ - الجبار

* حلی ملقب به جمال الدین و مکنی با ابو العباس و معروف به ابن فهد از اکابر علمای امامیه متولد ۷۵۶ ه . ق » و متوفی در ۸۴۱ ه . ق » .

ب - کتاب قواعد (ظ، القواعد الكلية الاصولية والفروعية، که به قواعد شهید معروف است) تأليف ، ابو عبدالله شمس الدین محمد بن مکنی ابن محمد بن حامد بن احمد دمشقی نبطی عاملی جزینی معروف به شهید اول مقتول روز پنجم شنبه نهم جمادی الاولی سنه ۷۸۶ ه . ق به فرمان بر قوق (سیف الدین بر قوق ظاهر از ۷۸۴ تا ۷۹۲ ه . ق از ممالیک بحری و برجی) و به فتوای قاضی برهان الدین مالکی و عبادین جماعة شافعی .

ج - کتاب جواهر تأليف شیخ فخر الدین محمد بن محسن البادرانی .
۱ - (جنتات الخلود المعمور من جدول النور) تأليف سید محمد رضا بن محمد مؤمن امامی خاتون آبادی اصفهانی معروف به مدرس که بسال ۱۱۲۵ ه . ق این کتاب را به نام شاه سلطان حسین صفوی تأليف نموده است .

-٨٠	الوهاب	-٦٠	الفتاح
-٨١	المجيد	-٦١	القابض
-٨٢	المحصى	-٦٢	القدوس
-٨٣	المحيي	-٦٣	القوى
-٨٤	المدل	-٦٤	القيوم
-٨٥	المعز	-٦٥	الكبير
-٨٦	المعيد	-٦٦	اللطيف
-٨٧	المقتدر	-٦٧	المؤمن
-٨٨	ذوالجلال والاكرام	-٦٨	المتكبر
-٨٩	الخافض	-٦٩	المجيد
-٩٠	المميت	-٧٠	المصور
-٩١	المنتقم	-٧١	المقيت
-٩٢	الواىٰ ^٦	-٧٢	الملك
-٩٣	الضار النافع	-٧٣	المهين
-٩٤	الفاطر	-٧٤	النور
-٩٥	المحيط ^٧	-٧٥	الواحد
-٩٦	الرازق ^٨	-٧٦	الوارث
-٩٧	الاكرم	-٧٧	الواسع
-٩٨	الاعلى	-٧٨	الودود
-٩٩	الجواد ^٩	-٧٩	الوکيل

١- این شصت ویک اسم مقدس در هر سه روایت کفرمی و تاج و جنات الخلود آمده است .

٢- برابر هر سه روایت کفرمی و کتاب جنات الخلود .

٣- برابر روایت اول و سوم کفرمی و تاج و جنات الخلود .

٤- برابر روایت اول و دوم و تاج و جنات الخلود .

٥- این دو اسم برابر هر سه روایت کفرمی و کتاب تاج .

٦- تاینچا برابر روایت دوم و سوم کفرمی و کتاب تاج .

٧- این سه اسم برابر روایت اول و دوم کفرمی و جنات الخلود .

٨- برابر روایت اول کفرمی و جنات الخلود و کتاب تاج

٩- این سه اسم برابر روایت اول کفرمی و جنات الخلود .

ص ۲ س ۵ گتم : (ع) بهفتح اول و سکون ثانی بروزن فلس؛ مصدر؛ پنهان داشتن و پنهان وغير آشکارا .

س ۶ شاهدی عدل : گواه درست ، گواه برق ، گواه راستگو و واجد شرایط شرعی .

عدل : مصدر در معنی اسم فاعل در اصطلاح شرعی کسی را گویند که مرتکب گناه کبیره نباشد و گناه صغیره من غیر عمد و بندرت از وی سرزند .

س ۷ ناطقی فصل : گویای بلا منازع ، فصیح ، حکم کننده بین حق و باطل و جدا کننده حق از باطل . ر. ل. آندرادج ، منتهی الأرب ولسان العرب و قاموس الله و بهار عجم

س ۸ فضی کل شیء

این بیت جزو ایات زیرین و از ابوالعتاھیه^۱ میباشد که گویند در دکان کتابفروشی نشست و کتابی برداشت و بالبديهيه پشت آن نوشته :

ألا اننا كلنا بائئد	وأي بنى آدم خالد
و بدؤهم كان من ربهم	و كلُّ الٰى ربه عائد
فيا عجا كيف يعصى الالا	هـ أمَّ كيْف يجحده العاحد
ولله في كل تحریکة	و في كل تسکینة شاهد

۱- ابو اسحاق اسماعيل بن القاسم بن سويد بن کيسان العنزي المعيني معروف به «ابوالعتاھیه» شاعر مشهور عصر اول عباسی متولد (۱۳۰ هـ . ق) و متوفی در (۲۱۱ هـ . ق) و زهدیات وی مشهور است . ر. ل. وفیات الاعیان ابن خلکان چ ۱ ص ۱۹۸ تا ص ۲۰۴ .

و فی کل شیٰ له آیة تدل علی انه واحداً
 و بیت آخر نقل مجالس اهل توحید و جزو امثال سایرہ
 وزینت بخش مقدمه کتب و مباحث توحیدی گردیده است و
 ظاهرآ مفهومش مأخذ از بعضی تفاسیر آیه شریفه «فانفذوا
 لاتنفذون إلا بسلطان» میباشد. آیه ۳۳ سوره الرّحمن،
 ابونصر عبدالله بن علی السراج الطوسی ملقب به طاوس الفقراء
 و متوفی در (۳۷۸ ه. ق) با اختصار تفاوت و بشکل :
 فی کل شیٰ له شاهد یدل علی أنه واحد
 این بیت را در کتاب خود «اللّمع» آورده است . ر. ک.
 اللّمع، چاپ مصرص ۵۳ و در کشف المحبوب ابوالحسن علی
 بن عثمان هجویری از عرفای قرن پنجم آمده است :
 «... و در جمله همه حرکات محدثات توحیدست و گواه
 بر قدرت خداوند عز وجل و اببات قدم وی : شعر :
 فی کل شیٰ له آیة تدل علی أنه واحد
 ر. ک. کشف المحبوب چاپ امیر کبیر ص ۳۶۱ س ۶ مقدمه
 اختیارات بدیعی نسخه خطی از کتب اهدائی حاج محمد
 نجفوانی به کتابخانه ملی تألیف حاج زین العطار متوفی
 (۷۷۰ ه. ق) و تجزیه الأعصار مشهور به تاریخ

۱- ر. ک. الانوار الازاهیه فی دیوان ابی المحتاهیه، چاپ بیروت ۱۸۸۸ م. ص ۶۹.

۲- بهر کجا بگذرید حجت خداوند و گواه وحدانیت ذات باری را مشاهده

میکنید. ر. ک. تفسیر بیضاوی، مجمع البيان .

وصاف تأليف وصف الحضرة^۱ وتحفة الناصريه چاپ سنگي

تهران ص ۸ سطر ۸ .

ص ۲ س ۹ **جبار:**(ع) تدارک کنندۀ فقر بندگان با تو انگری و جبر شکست آنان بادفع ستم و فعال مایشاء و نیرومند، در هر سه روایت منقول از : شیخ ابوالعباس احمد بن فہد و ابو عبد الله محمد بن مکّی و شیخ فخر الدین محمد بن محسان در مفتاح کفعمی و در جنات الخلود جزو اسماء الحسنی مذکور است. و در قرآن کریم فقط ضمن دو آیت جزو اسماء باری تعالی آمده است .

الف : در آیه ۴۴ از سوره ق به طریق ایهام : نحن أعلم بما يقولون وما أنت علیهم بجيّار

ب : در آیه ۲۳ از سوره الحشر به طور صریح: هو الله الذى لا إله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتکبر سبحان الله عما يشركون .

س ۹ در هائده پادشاهی خویش کاسه سرنمرو درا

۱- خواجه عبدالله بن فضل الله بن عبدالله شیرازی مشهور به وصف الحضرة و ملقب به شرف الدین و متخلص به شرف شیرازی معاصر و منظور نظر سلطان محمد غیاث معروف به شاهزاده هشتادمین حکمران ایلخانی (۵۷۰-۶۹۹ق.) که بتصریح خودش در مقدمه کتاب در او آخر شعبان سال (۶۹۹ق.) بتأليف آن آغاز نموده است . ر. ک. تجربه الامصار چاپ بمیعی ص ۶ .

۲- ابوالمعالی نصر الله بن عبدالحمید منشی زنده در (۵۵۵ق.) در مقدمه کلیله و دمنه بدین عبارات بداستان نمروز اشاره می نماید : «... جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید ... الخ» .

اشاره به داستان حضرت ابراهیم خلیل علی‌بیت‌نَا وعلیه‌السلام
و نمرود است^۱ که در اکثر تفاسیر قرآن مجید ذیل تفسیر
آیه: ألم ترألى التَّذِي حاجٌ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ...^۲ بدین شرح
آمده است:

حضرت ابراهیم علیه‌السلام به هدایت قوم خویش مأمور
گردید نمرود جبار^۳ سلطان وقت به عنوان این‌که آن‌حضرت

۱- نام پادشاهی که با حضرت ابراهیم مواجه کرد در قرآن مجید نیامده است و فقط به نام پادشاه وقت مذکور است ولی در تفاسیر قرآن نامش، نمرود بن سخاریب بن کوش بن سام بن نوح علیه‌السلام است و در *المعارف ابن قتیبه* دو سلسله نسب برای نمرود مذکور است،

الف، نمرود بن مائش بن ارم بن سام بن نوح علیه‌السلام.

ب، نمرود بن ارغون بن فالع بن عابر بن شالخ بن ارفخشند بن سام بن نوح علیه‌السلام و در *مروج الذهب* نمرود جبار واولین پادشاه ازملوک نبط بابل است. ر. ک. تفسیر *مجمع البيان* ج ۲ ص ۳۶۶ و تفسیر بیضاوی و تفسیر ابوالفتوح رازی و تفسیر میبدی و تفسیر منهج الصادقین و ... والمعارف ابن قتیبه ص ۲۸ و *مروج الذهب*.
۲- آیه ۲۶۱ سوره البقرة.

۳- در ترجمه *مروج الذهب* جبار را بهستگر ترجمه کرده‌اند «... نحسین ایشان نمرود ستمگر بود»، ر. ک. ترجمه *مروج الذهب* جبار بنگاه ترجمه و نشر ج ۱ ص ۲۱۱ ولی در تفاسیر قرآن و کتب معتبر لغت و شرح اسماء‌الحسنی به معانی، نام باری تعالیٰ سرکش، نام‌جوزا، بلندبالا، قوى، سخت‌متکبر، المتکبر من عباده الله، مسلط، قاهر، متمرد، برتر وبالاتر از آفریدگانش. کسی که هیچکس بمقام وی نرسد. خرما بن بلندکه دست بدان نرسد آمده است و در ترجمه تفسیر طبری نام قومی است که مدت‌ها بر بابل حکمرانی کرده است «و این جباران قومانی بودند که از عادیان باز مانده بودند و چنین گویند که بالای ایشان بیست گز و سی گز بود ... و چون آن قوم هلاک شدند ایشان خبر نداشتند ولکن این جباران از جمله ایشان بودند به بالا»

بتهای بتخانه شهر را شکسته است فرمان داد آتش عظیمی
روشن کردند و ابراهیم (ع) را در آن آتش انداختند .
خداآنده آتش را به آن حضرت سردگر دانید نمرود این بار
با آن حضرت به مجاجه برخاست و چون با حجت بر زیامد
آن حضرت را گفت : تو که ادعا میکنی خدایت پروردگار
عالیان و آفریننده همه موجودات است برو به خدایت بگو
تا سه روز جنگ را آماده گردد و من نیز در این سه روز
به جمع و ترتیب لشکر مشغول خواهم شد تا با هم بجنگیم
هر که غالب آمد حق او را باشد . روز سوم نمرود لشکری
عظیم به صحراء برد و از روی تمسخر حضرت ابراهیم را
گفت : از لشکر خدای تو اثری نمی بینم . خداوند پشهای
را مأمور گردانید تا از راه بینی داخل مفتر نمرود گردید
ومشغول خوردن مغزی شد و سر درد طاقت فرسائی به نمرود
عارض گشت و این درد فقط وقتی ساکن میشد که با چیز
سنگینی بر سر ش بکوبند عاقبت برای اسکان درد ضربات

*وقوت« ر. ل. ترجمه تفسیر طبری جلد اول ص ۸۸-۸۹ و در شرح اسماء الحسنی دو معنی آورده اند :

الف : تدارک کننده فقر فقیران به غنا و توانگری و کسر شکستگان بدفع ستم از ایشان .

ب : برای دارنده خلق خود به آنجه فرماید و آنجه تقدیر کنند خواه راضی باشد و یا نباشد . ر. ل. جنات الخلود محمد رضا بن محمد مؤمن و مفتاح کفعمی نسخه خطی اهدائی مرحوم حاج محمد نجفیانی به کتابخانه ملی تبریز .

را چندان تکرار نمودند تا کاسه سرش بشکست و هلاک
شد . ر. ل. مجتمع‌البيان ج ۲ ص ۳۶۴ و تفسیر یضاوی
و ابوالفتوح رازی و

داستان هلاک نمرود بهوسیله پشه و به آتش انداختن حضرت
ابراهیم در ادبیات فارسی به قدری شهرت دارد که بحث
بیشتر ازین مورث تصدیع میباشد و ما فقط بیک بیت از
حافظ که ناظر تخلیط شخصیت آنحضرت با زرتشت است

اشاره می‌کنیم :

بیاغ تازه کن آئین دین زرتشتی
کنون که لاله برافروخت آتش نمرود

ر. ل. دیوان حافظ چاپ دکتر غنی و فروینی .

ص ۲ س ۲ و بچوب پاره‌ای در عرض گاه سحره فرعون

ناظر است بر اعجاز حضرت موسی در مقابل سحره فرعون
و اژدها شدن عصای آنحضرت و بلعیدن مارهای ساحران
فرعون را و دوباره بشکل عصا درآمدنش . ر. ل. به تفسیر
آیه ۱۰۶ سوره‌الاعراف و آیه ۳۱ سوره‌الشعراء در تفسیر
مجمع‌البيان و سایر تفاسیر و قصص القرآن علی شیخ منصور-
المرهون القطبی و اعلام قرآن دکتر خزائی .

س ۲ حاشیه بچوب پاره کیه ؟ کیه ؟ (ف) بروزن بـه ضـد مـه یعنـی حـقـیر و
کوچک . سعدی فرماید :

چو از قومی یکی بیدانشی کرد

نه گه را هنرمند نه مه را

ر. ل. گلستان به تصحیح دکتر مشکور ص ۶۰ س ۸

وفخر الدین اسعد گرانی گوید :

که ومه، راست باشد نزدایشان

چو روزوش بجهشم کوریکسان

ر. ل. ویس درامین . چاپ محجوب ص ۴۱ س ۸

صفت تفضیلی (کهتر) و صفت نسبی (کهین) این کلمه در ادبیات فارسی فراوان به کار رفته و تا امروز نیز مورد استعمال است .

هر آن کهتر که با مهترستیزد چنان افتاد که هر گز بر نخیزد

ر. ل. ویس درامین چاپ محجوب ص ۹ س ۹

ازین هرسه کهتر شود پیش رو

مهین از پس و در میان ماه نو

نشینند گهین نزد مهتر پسر

مهین باز نزد کهین تاجور

میانه نشیند هم اندر میان

بدان کت زدانش نیاید زیان

ر. ل. داستان فرستادن فریدون پسران را به یمن. شاهنامه

چاپ بروخیم ج اول ص ۷۱

ص ۲ س ۱۱ مجیر : (ع) رهاننده ، زنهار دهنده . در نظر مصنف و از لحاظ معنی لغوی از اسماء‌الله است ولی جزو اسماء‌الحسنى نیامده و در قرآن کریم فعل مضارع این اسم فقط یک بار مذکور است :

۱- قل من بيده ملکوت کل شی و هو يجیر ولا يجار عليه انْ كنتم تعلمون

آیه ۹۰ سوره المؤمنون ۲۳

ص ۲ س ۱۳ عظیم : (ع) باشکوه و نیرومند واز اسماء باری تعالی است که در هرسه روایت منقول از شیخ ابوالعباس احمد بن فهد و شهید اول و محمد بن محسن در مفتاح‌کفعی و در جنات‌الخلود در عدداد اسماء‌الحسنى مضبوط است . در قرآن کریم در دو آیت به‌شکل «العلی العظیم» و درشش آیت به‌شکل «ذو‌الفضل العظیم» و در یک آیت به‌شکل «ذو‌فضل عظیم» آمده است ، تیسمنا در ذیل بهدو آیت از آیات شریفه اشاره می‌شود :

۱- ولا يؤده حفظهما وهو العلی العظیم

آیه ۲۵۷ سوره البقره (۲)

۲- له ما في السموات وما في الأرض و هو العلی العظیم
آیه دوم سوره الشوری (۴۲)

س ۱۴ علیم : (ع) دانای بنفسه که سرایر ضمایر خلق و هر پنهان

و آشکار را میداند و عالم و علام نیز بهمین معنی است،
و از اسماء باری تعالی و جزو اسماء الحسنی ضمن روایات
اول و سوم منقول در مفتاح کفعی و در جتنات الخلود مذکور
است . این اسم مقدس قریب شست بار و به اشکال : علیم ،
العلیم الحکیم ، واسع علیم ، السمیع العلیم ، شاکر علیم ، سمیع
علیم ، حکیم علیم ، العزیز العلیم ، علیم حکیم ، الخلاق العلیم ،
علیم قدیر ، علیم حلیم ، العلیم القدیر ، علیم خبیر ، الله اح العلیم ،
الحکیم العلیم ، العلیم الخبریر ، . . . در قرآن مجید آمده
است و ما فقط به چند آیت اشاره میکنیم :

۱- وما تفعلوا من خير فان الله به علیم

آیه ۲۱۲ سوره البقرة (۲)

۲- عسى الله أن يأتيني بهم جميعا انه هو العلیم الحکیم

آیه ۸۳ سوره یوسف (۱۲)

۳- والله يضاعف لمن يشاء والله واسع علیم

آیه ۲۶۴ سوره البقرة (۲)

ص ۲ س ۱۶ رایحه عنبر اشهب :

رایحه : بوی مطلقا ، خوش باشد یا ناخوش .

ر. لک. منتهی الارب ، اقرب الموارد

عنبر : نوعی بوی خوش ، سرگین حیوانات دریائی یا چیزی
است که در قعر دریا خیزد و جانوران دریائی آنرا فرو
برد و میمیرد و بیشتر در شکم ماهی پیدا شود ، بعضی آنرا
نوعی نبات دریائی دانند و بعضی گویند : هومی است خوشبو

در کوهستانهای هند و چین از زنبور عسل که اقسام گیاهان خوشبو خورده باشد بهم رسد و سیل آن را به دریا برد و حیوانات دریائی آن را بخورد و هضم نتواند و بیندازد از آن جهت بعضی گمان برند سرگین آن حیوان است و برخی آنرا ماده سفّری معطر دانند که از موجههای اقیانوس هند بدست آید. در تحفه حکیم مؤمن گوید: «رطوبتیست که ما نند مو میائی و قفر^۱ منج محمد میشود و از جزیره‌های دریای عمان و بحر مغرب و چین در وقت جزر و مد به دریا داخل گردد و صاف او بر روی آب از تحریک هوچ مجتمع و مایل بتدویر میشود واورا شمامه نامند و آنچه مخلوط به خاک وریگ است بجهة ثقل در قعر آب می نشیند و صفائحی و سیاه میباشد و عنبر تخته نامند و بهتر او شهربما مایل به سفیدی است» ر. ک. هنتهی الارب، آندراج، غیاث المغات و تحفه

حکیم مؤمن ص ۱۵۵

و در حقیقت عنبر: هاده ایست چرب و خوشبو و کدر و خاکستری رنگ و رگه دار و به انواع رنگهای دیگر از قبیل:

۱ - قفر یا قفرالیهود دو قسم است یکی در ساحل دریائی به دست آید که به «بحیره‌الیهود» موسوم است موضعی که در قدیم کفرنا میگفتند و آن جسمیست بنفش مایل به سرخی و در او حجریت غالب است... و قسمی را از زمین کنار دریا حضر کنند به دست آید... و آنچه از جبال بدست آرند مو میائی و عرق‌الجبال و از قفرالیهود الطف است و از مطلق قفر مراد است. ر. ک. تحفه‌الحکیم مؤمن ص ۲۰۸.

کبود، زرد، سبز، سیاه پیدا میشود و از معده یاروده ماهی عنبر^۱ به دست آید، در عطرسازی و طب قدیم بسیار مورد استعمال است و خواص بسیار دارد، علت تولید این ماده در دستگاه گوارش ماهی عنبر خوردن نوعی جانور نرم تن موسوم به ماهی مرکب^۲ است که غذای این حیوان میباشد بوی خوش این ماده در داخل دستگاه گوارش ماهی عنبر حفظ میشود و حتی پس از هر گ ماهی نیز محفوظ میماند وزن عنبر مستخرج از معده وروده ماهی عنبر ۵٪ تا ۲۰ کیلوگرم میباشد. برخی عنبر و مشک را متراff دانند و این اشتباه است زیرا چنانکه گفته شد عنبر از داخل دستگاه گوارش ماهی عنبر به دست آید و مشک از نافه (کيسه مشک) آهی ختن نر و نیز از غذه مشک زای زباد^۳ نوعی مشک حاصل میشود. ر. ل. لغت نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین. گویند مشک و عنبر بظاهر بوئی ندارند ولی چون مشک را بسایند و عنبر را در آتش نهند بوی خوش آنها منتشر میشود. رنگ و عطر و خواص عنبر مانندسا بر ادویه معروف شуرا و علماء و نویسندها بوده است و شعرا بیشتر خواص آن را در شعر خود آورده‌اند، از رقی گوید :

حیان عنبر و خاکستر اندر و فرقست

اگر چه باشد عنبر بهر نگ ک خاکستر

نظمی فرماید :

مگس وارم مران زان تنگ شکر

مسوزانم به آتش همچو عنبر

اشهب : (ع) هر چیز سیاه و سفید که سفیدیش بر سیاهی

غالب باشد (خاکستری) و عنبر اشهب بهترین نوع عنبر است.

ر.ک. لغت نامه دهخدا، منتهی الارب، تحفة حکیم مؤمن ص ۱۵۵

ص ۲ س ۱۶ قادر : (ع) توانا بهر مقدوری و مسلط بر هر چیزی چنانکه

نافرمانی وی بر هیچ موجودی ممکن نباشد، برابر دور و را بست

منقول از شهید اوقل و محمد بن محسن بادرانی از اسماء الحسنی

است و در جنات الخلود به جای این اسم قدیر آمده است.

این کلمه در قرآن مجید فقط در مفهوم لغوی خود صفت

باری تعالی است و ما برای نمونه به چند آیت اشاره میکنیم:

۱- قل ان الله قادر علی اُن ينزل آیة ولكن أکثرهم لا یعلمون

آیه ۳۸ سورة الأنعام (۶)

۲- أولیس الذی خلق السموات والارض ب قادر علی اُن

يخلق مثلهم . . . آیه ۸۲ سوره یس (۳۶)

س ۱۷ لمحه : نگاه پنهان، تند به چیزی نگاه کردن، یکبار چشم

بهم زدن . ر. ک. منتهی الارب ، النهاية لابن الاثير ج ۴

عازب : (ع) اسم فاعل، صفت مشبهه از عزب از باب ضرب
يضرب : غایب شد، دور شد، پنهان گردید و در قرآن کریم
 آمده است: . . . عالم الغیب لا يعزب عنه مثقال ذرة
 في السموات ولا في الأرض^۲ ای لا یغیب عن علمه ولا یخفی
 ر. ل. قرآن کریم، آیه ۳ سوره سبا و نیز آیه ۱۶ سوره
 یونس، مجتمع البحرين، تفسیر مجتمع البيان، لسان العرب،
 قاموس، النهاية لابن الأثير، منتهی الارب.

ص ۳ سن ۱ **عناصر :** (ع) مقصود نویسنده عناصر اربعه است که در نظر
 قدما عبارتند از: آب، آتش، خالک، باد.

وعناصر در نظر فلاسفه قدیم بردو قسم است: بسیط، هر کب.
 اجسام بسیط نیز بردو گونه‌اند:

- ۱- آن که بادیگر اجسام بسیط نیامیزد و آن را عنصر نامند.
- ۲- آن که بادیگر اجسام بسیط نیامیزد و آن را غیر عنصر
 نامند. ر. ل. الرسالۃ السنجریه تأليف زین الدین عمر بن
 سهلان ساوجی زنده در حدود ۵۲۶ھ. ق به تصحیح محمد
 تقی دانش پژوه ص ۵ و تعریفات جرجانی.

افلاک و خط نهادیه : اشاره به ندفایک و نهادایر ؓفرضی افلاک

شرح زیر:

۱- کوی ستارگان یا بانی (نوابت) ۲- کوی زحل

-
- ۱- واز باب نصر ینص در معنی: بی زن شد و بی زوج و بی شوی گردید.
 - ۲- یعنی «دانندۀ غیب است و به قدر سنگینی ذره‌ای در آسمانها و زمین چیزی
 از (نظر) وی مخفی نماند».

۳- کوی مشتری ۴- کوی هریخ ۵- کوی
 آفتاب ۶- کوی زهره ۷- کوی عطارد
 ۸- کوی قمر ۹- مرکز مین، آکنندگی میان سپهر
 ر. ل. الفهیم ابو ریحان بیرونی متوفی در (۴۴۰ ه.ق)
 ص ۵۷ و جهان نامه نسخه خطی شماره ۳۴۴۸ ص ۲۰ .
 هباء : (ع) گرد و غبار، هباء متفرق گردد، اشاره به آیات :
 اذا رجت الارض رجا و بست الجبال بسا فكانت هباء
 منبئاً وقدمنا الى ما علموا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً .
 ص ۳ س ۱ معبد : (ع) این کلمه فقط در مفهوم لغوی جزو اسماء
 خدای تعالی است و در هیچ یک از روایات مختلفه اسماء الحسنی
 و همچنین در قرآن کریم مذکور نیست .
 س ۲ عقل^{گز} : عقل اول، عقل کل و صادر اول با اختلاف آراء و

۱- آیات ۵ و ۶ و ۷ از سوره الواقعه .
 ۲- آیة ۲۵ از سوره الفرقان .
 ۳- فلاسفه بخصوص حکمای اسلامی بموجب اصل «الواحد لا يصدر عنه الا الواحد» به عقول عشره معتقد بودند و میگفتند که عقل اول نخستین افاضه مبدأ است، ممکن بالذات است، از علت الملل جنبه وجوب یافته و بنابرین واجب بالغیر میباشد ولی چون در ذات خود ممکن است پس مصدر عالم کثیر میباشد، به عبارت ساده‌تر معتقد بودند که از خداوند عقل اول صادر و فيض یاب شده و چون دارای سه نوع علم و تعلق :

۱- علم به ذات واجب الوجود
 ۲- علم به ذات خود به عنوان واجب بالغیر
 ۳- علم به ذات خود به عنوان ممکن بالذات است، پس باعلم اول علت ایجاد عقل دوم و باعلم دوم علت ایجاد نفس اول و باعلم سوم علت ایجاد فلك اول *

عقاید کنایه است از : فلك اول، روح اعظم، عرش اعظم،
جبرئیل عليه السلام و نور حضرت رسالت بناء .
و زبان حال عقل کله افضل موجودات و اول مخلوقات است
در نشر آلاء و بسط نعمای حضرت او اخرين وابكم .
اشاره به اخبار و احاديث متواتری است که در زیر به چند
مورد استشهاد میشود :

۱- لما امر الله تعالى نبیه (ص) بطلب القرب وامرہ ان
يسجد^۱ قال رسول الله (ص) فى سجوده اعوذ بعفوک من
عقابک واعوذ برضاك من سخطک واعوذ بك منك لا حصى
ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك .

ر. ک. احیاءالعلوم ج ۱ ص ۳۳۰ س ۹ وج (ص) ۸۵ س ۳

وكتاب التاج الجامع للاصول فى احاديث الرسول ص ۴ ج ۱
ص ۱۹۹ وكتاب اللمع لابى نصر السراج ص ۱۵۸ ، وحدیث
از : مسلم، ابو داود، نسائی وترمذی ومالك منقول است.

۲- قيل لابى الحسين النورى ، رحمه الله: بما عرفت الله
تعالى؟ فقال: بالله. قيل: فما بال العقل؟ قال: العقل عاجز

* است همچنین عقل دوم و سوم و چهارم تا آخر هر یک عملت ایجاد یک عقل و یک نفس
و یک فلك بعد از خود میباشد. ر. ک. نظر متفکران اسلامی تأليف دکتر سیدحسین
نصر ص ۲۶۷ بعد، و نيز عقل کل را به نامهای، عقل کل، قلم اول، روح، ام الكتاب
مینامند و در حقیقت آدم صورت عقل کل است .

۱- اشاره به آية ۱ سوره العلق، در متن حدیث آیه سجده نقل شده است
و چون سجدة واجبه بود نقل به معنی گردید :

لابد الا على عاجز مثله. «لما خلق الله العقل قال له: من أنا؟ فسكت ، فكحله بنور الوحدانية فقال: انت الله» فلم يكن للعقل أن يعرف الله الا بالله .

ر. ك. كتاب اللumen، ص ۶۳ س ۲

ودر اصول کافی از حضرت ثامن الائمه در پاسخ سؤال عده‌ای درمورد تجسم خدا تعالی آمده است: «فخر ساجد اللهم قال: سبحانك ما عرفوك ولا وحدوك ، فمن اجل ذلك وصفوك ، سبحانك لو عرفوك لوصفوك بما وصفت به نفسك، سبحانك كيف طاوعتهم انفسهم أن شبهوك بغيرك، اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك...» .

ر. ك. اصول کافی مترجم، چاپ اسلامیهج ۱ ص ۱۸۴
ودر صحیفة سجادیه آمده است: و عجزت عن نهته او هام الواصفین.
ر. ك. صحیفة سجادیه با ترجمہ و تحرشیہ حاج میرزا ابوالحسن

شعرانی ص ۱۵

واز اشعار منسوب به بوعلی سینا است که مأخوذه از قول رسول اکرم (ص) میباشد :
اعتصام الورى بمعرفتك عجز الواصفون عن صفتک
تب علينا فاننا بشر ما عرفناك حق معرفتك^۱
ر. ك. شرح سودی بر گلستان ص ۱۷ س ۳۰ و تاریخ معجم

نسخه خطی ص ۷

و مفهوم کلیته این اقوال مأخوذه از آیات شریفه سبحانه

وتعالى عما يصفون» آية ١٠١ سورة الانعام (٦)

و «فسبحان الله رب العرش عما يصفون» سورة الأنياء آية

٢٢، سورة المؤمنون آية ٩٤، سورة الصافات آية ١٥٩ و

آية ١٨٠ سورة الزخرف آية ٨٢

ص ٣ س ٤ آلاء : (ع) جمع، ومفردش إلى وألـي وإلـي بمعنى نعمت،

نعمت ظاهري؛ وكلمة نعمت به نعمت های باطنی اطلاق میشود.

۴ اخرس: (ع) افعال و صفاتی از خرس بروزن فلس معنی کنگ.

من ۴ ابکم: (ع) افعال و صفاتی از بکم بروزن فرس گنگ مادرزاد،

وکور

ر. ك. لسان العرب، منتهي الارب، مجمع البحرين

۴) لطیف: (ع) از اسماء خاص باری تعالی است در معانی:

مهر بان، دانای خفایای اهور، رساننده نیکیها بر پندگان

پیرا بر مصلحت آنان، عادل و حیزا دهنده واز باب شرف:

باریک بین . در نظر بعضی علماء این لفظ مصدر است در

معنی اسم فاعل برای تأکید.

در هر سه روایت منقول در مصباح کفعمی و روایت جنات الخلود

وكتاب الناج جزو اسماء الحسنی است . این اسم مقدس در

قرآن کریم هفت بار به اشکال :

اللطيف الخبر، لطيف، لطيف خبير، لطيفاً خبيراً آمده است.

در زیر به دو آیت استشهاد میشود:

١- وهو يدرك الابصار وهو اللطيف المخبر

آية ١٠٤ سورة الانعام (٦)

٢- ان ربى لطيف لما يشاء انه هو العليم الحكيم

آية ١٠٢ سورة يوسف (١٢)

ر. ك. لسان العرب، النهاية لابن الاثير، منتهي الارب، مصباح

كفعمى، جنات الخلود، فرآن كريم، مجمع البيان.

الخلاف : (ع) بهم پیوستن، باهم انس گرفتن، در انجام امری

همدانستان شدن. ر. ك. النهاية، لسان العرب، منتهي الارب

ص ٣ س ٥ وعناصر متضاد را اشاره به قول حکماء قدیم که

معتقد بودند عالم اکبر و اصغر (طبيعت و وجود انسان)

از چهار عنصر ترکیب یافته است عناصر عالم اکبر یا عنصر

اصلی آب و آتش و خاک و باد است و عناصر عالم اصغر سودا

وصفرا و بلغم و خون و هر وقت یکی از عناصر عالم بر سه نای

دیگر غلبه کند جهان هستی نا بود گردد و همچنین اگر یکی

از عناصر بدن بر دیگران غالب آید جان شیرین از قالب

بر آید شیخ اجل سعدی فرماید :

چار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند باهم خوش

گریکی زین چهار شد غالب جان شیرین برآمد از قالب

ر. ك. غیاث اللّغات ، رسائل ملا صدرا ، مروج الذهب

س ٤ حکیم : (ع) دانا، خداوند حکمت ، استوار کار، مدبر،

مقدّر و برابر هر سه روایت منقول در مصباح کفعمى و روایت

كتاب التاج و جنات الخلود جزو اسماء الحسنی است و بيش از صدبار وبهاشكال : العزيز الحكيم، عزيز حكيم، عايم حكيم، الحكيم الغبير، حكيم عليم، حكيم خبير، تواب حكيم، حكيم حميد، على حكيم، على حكيم، عليما حكيمدا و در فرق آن کریم آمده است، در زیر بدرو آیت استشهاد میشود :

۱- وله الكبriاء في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

آیه ۳۷ سورة المجاّهیه (۴۵)

۲- ويتبّع الله على من يشاء والله علیم حکیم
آیه ۱۶ سورة التوبه (۹)

ص ۳ س ۸ جواد: (ع) بخشندۀی مثل، احسان کننده بر نیکان و بدان.
برا برا روایت شیخ ابوالعباس احمد بن فهد و صاحب
جنات الخلود از اسماء الحسنی است ولی در فرق آن کریم جزو
اسماء باری تعالی نیامده است .

ر. ل. منتهی الارب، جنات الخلود

س ۹ غفار : (ع) نیک آمرزگار ، بخشانیده گناهان و پوشنده
عیوب بندگان . در کتب لغت و در روایت دوم و سوم مصباح
کفعی و کتاب التاج جزو اسماء الحسنی است . در روایت
اول کفعی و در جنات الخلود بدجای این اسم (غفور) مضبوط
است و در فرق آن منزل پنج بار وبهاشكال: غفار، العزيز الغفار،
غفار آمده است که در زیر بدرو آیت استشهاد میشود :

۱- وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالح اهتم

آیه ۸۵ سوره طه (۲۰)

٢- كل يجري لاجل مسمى الا هو العزيز الغفار

آية ٨ سورة الزمر (٣٩)

ص ٣ س ١٠ واهب : (ع) بخشنده ، این کلمه در نظر مؤلف از لحاظ معنی لغوی جزو اسماء باری تعالی است ولی در همه روایات اسماء الحسنی و در قرآن منزل بدجای این اسم صیغه مبالغه این کلمه «وهاب» آمده است . در زیر سه آیت از پنج آیت که این اسم مقدس را متنضم است نقل میشود :

١- وهب لنامن لدنك رحمة انك أنت الوهاب

آية ٧ سورة آل عمران (٣)

٢- أم عندهم خزائن رحمة رب العزيز الوهاب

آية ٩ سورة ص (٣٨)

٣- قال رب اغفر لي وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من
بعدي انك أنت الوهاب آية ٣٥ سورة ص (٣٨)

س ١١ ولقد كرمنا ... اشاره به آية ولقد كرمنا بنی آدم وحملناهم
في البر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على كثير
ممن خلقنا تفضيلا آية ٧٣ سورة الاسراء (١٧)

اجتباء : (ع) مشتق از جبو به معنی برگزیدن و فراهم آوردن
واشاره به «مجتبی» یکی از القاب حضرت رسول اکرم (ص)^۱

۱- ر. ک. نور الابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار . للمالم الفاضل الشیخ شبیخی سید مؤمن بن حسن مؤمن المدعو به مؤمن رحمة الله تعالى ، متولد (١٢٥٠ھ.ق) ص ٣٥ س ٣٣ .

و نیز اشارت به آیاتی چند از قرآن کریم از جمله: و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و احتجبناهم و هدیناهم الى

صراط مستقیم آیه ۸۸ سورة الانعام (۶)

و اولئک الذين أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّنِ مِّنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ و
مِّنْ حَمْلَنَا هُمْ مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ و
مِّنْ هَدِينَا وَاحْجَبْنَا إِذَا تَنَّى الخ

آیه ۶۰ سوره مریم (۱۹)

ص ۳ س ۱۲ اصطفاء : (ع): برگزیدن، و کاس اصطفاء نوشانید، اشاره به «مصطفی» یکی از القاب مشهور رسول اکرم (ص) و آیه شریفه: ان الله اصطفی آدم و نوحًا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین آیه ۳۰ سوره آل عمران (۳)

و حدیث :

۱- ان الله اصطفی اسماعیل من ولد ابراهیم و اصطفی کنانة من بنی اسماعیل و اصطفی قریشاً من بنی کنانة و اصطفی هاشما من قریش و اصطفانی من بنی هاشم .

ر. ل. سفينة البحار

این حدیث در جامع صغیر به شکل :

ان الله تعالى اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل و اصطفی من ولد اسماعیل بنی کنانة و اصطفی من بنی کنانة قریشاً و اصطفی من قریش بنی هاشم و اصطفانی من بنی هاشم

آمده است. ر. ل. احادیث مثنوی ص ۱۱۳

مولای متّقیان نیز در خطبهٔ اول نهج البلاغه فرماید :

واصطفي سبحانه من ولده انبياء . . .

ص ۳ س ۱۲ وحملناهم في البر والبحر . . . اشاره به آية ۷۳ سوره
الاسرى (۱۷)

ص ۱۳ دریا بافید : ماضی مطلق از یا بانیدن متعددی یا بیند از افعال

کهن فارسی و تا قرن هشتم این نوع تعدیه افعال معمول
بوده است . وصف الحضرة در (تجربة الاھصار) گوید «و باز
از شاخ نوبر عقل فیاض کل نفس کل را بصباء صنع صمدیت
 بشکفاید» . ر. ک. تاریخ و صاف چاپ بمیئی ص ۱ س ۵

ص ۱۴ ورزقناهم من الطیبات : اشاره بدآیه ۷۳ سوره الاسرى
تارة : (ع) فعلة (اسم مره) از تار به معنی یکبار .

ماکل : (ع) جمع ماکل ، مصدر هیمی از أكل به معنی
خوردنی، در لسان العرب جمع میئکله (اسم آلت) یعنی
ظرفی که در آن غذا خورند ماکل آمده است .

ص ۱۵ مرّة : (ع) فعلة از مرور به معنی یکبار، یکنوبت .
ر. ک. هنتهی الارب

ص ۱۶ وفضلناهم على كثیر . . . قسمتی از آیه ۷۳ سوره الاسرى

ص ۴ س ۸ فصل : جدا کردن دو چیز از هم، مانع میان دو چیز، جدا
کردن حق از باطل یکی از فصول سال، قسمتی از کتاب .
قول فصل : سخن حق و راست ، سخن درست و بی شک و
ریب، سخن جدی .

یوم فصل : روز قیامت، روزی که نکوکار و بدکردار از هم

جدا شود و هر یک سزا و جزای کارهای خود بیند.

حکم فاصل: حکم نافذ و درست و روان.

خطاب: سخن رو باروی، سخنی که بین گوینده و شنوئنده باشد.

فصل الخطاب: اشاره به آیه شریفه «و شدنا ملکه و آتبنا

الحكمة و فصل الخطاب» آیه ۲۰ سوره ص(۳۸)

فصل در این ترکیب مصدر است در معنی اسم فاعل (فاصل-

الخطاب) و قطع کننده گفتار از ماقبل، و در تفسیر این آیه

گفته اند: مراد از فصل الخطاب علم قضاؤت و احکام و در

هیچ حکمی عاجز نبودن و بدترستی قضاؤت کردن و تفصیل

بین حق و باطل است و نیز منظور از فصل الخطاب شهد و

ایمان (ان البینة على المدعى واليمين على من انکر)

می باشد، و نیز گویند: فصل الخطاب کلامی مطابق واقع و

خالص از التباس و پاکیزه از شبہ و مفهوم کامل مخاطب

باشد و گفتاری بین ایجاز مخل و اطناب ممل و ناظر به صفت

قول رسول اکرم (ص) (فصل لانزد ولا هندر) یعنی نه بسیار

کوتاه و کم که مقصود را نرساند و نه زیاد طویل که موجب

ملال گردد و نیز در مظان وصل فصل و در محل فعل فعل

نکردن است مثلا در جمله شهادت بر مستثنی منه و در آیت

فویل للمصلّین وقف ننماید و در امثال آیت «و الله يعلم

و انت لا تعلمون» در «وانتم» وقف نکند و نیز گویند

مراد از فصل الخطاب گفتن «اما بعد» است در صدر کلام،

وآن اختصاری است از «اما بعد حمد الله تعالى والصلوة على نبیه» وباشاره به خلاصه مطالبی که در پیش گفته شده است.

گویند: اولین بار داود عليه السلام بدین کفتار سخن آغاز کرد، و گفته‌اند: اول کسیکه در آغاز خطبه‌اش به «اما بعد» متکلم شد حضرت یوسف علی نبیتنا و علیه السلام بود ، و در عرب اول کسیکه در آغاز خطبه‌اش «اما بعد» میگفت قس بن ساعدة الایادی بود از مخترعین که در نزدیکیهای بعثت فوت نمود، و بعضی گفته‌اند: اول کسی از عرب که «اما بعد» گفت کعب بن لوی میباشد. ر. ل. تفسیر هجتیح البیان ، تفسیر بیضاوی ، منهج الصادقین ، تفسیر مبتدی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری ، تفسیر ابوالفتوح رازی ، النہایہ ابن الأثیر ، مفردان تراغب ، تاج العروس ، لسان العرب ، لطائف المعارف ثعالبی ، مجتمع البحرين ، منتهی الأرب ، اقرب الموارد ، الوسيط .

وبفصل الخطاب وبلاغت بي نظير خطباء قريش وفصحاء هاشم را داغ خجالت بر جيین نهاد: اشاره آيات احتجاج است که در زير يك مورد نقل و به قيمه اشاره ميشود ؛ « و ان كنتم فى ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءكم من دون الله ان كنتم صادقين ». آية ۲۳ سورۃ البقرة (۲) و آيات ۳۹ سورۃ یونس (۱۰) و

(۱۱) سوره هود

ص ۴ س ۹ آل : دودمان، خاندان، کسان خانه؛ اصل این کلمه «اَهُل» بوده است، عین الفعل (ها) بدل به همراه و بصورت (آَلْ) درآمد و برابر قاعدة کَلَّی همزة دوم نیز به الف تبدیل و آل گردید.

این کلمه برخلاف اصلش «اَهُل» مختص اضافه به اسمی شریف و مشهور است، مانند: آَلَ اللَّهِ، آَلَ رَسُولٍ، آَلَ طَهِ، آَلَ بَرْمَكَ، وباسمی غیرمشهور و ضمایر و غیرذوی العقول اضافه نگردد، مثلاً آَلَ حَائِثَ، آَلَ بَيْتٍ، آَلَكَ؛ استعمال نکنند، و این تخصیص خود دلیل براینست که الف کلمه بدل از همزة اصلی واژ «هَا» بوده و بدل از بدل است، زیرا اگر بدل از اصل بود میبایست هیچ فرقی با اصلش نداشته و ماند اصلش (اَهُل) بر هر نوع کلمه‌ای اضافه گردد، و نظری این کلمه است «تاءً» قسم که بدل است از «واو» قسم و «واو» نیز از «باءً» قسم بدل است و بعْلَت بدل از بدل بودن به اشرف واشهر اسماء یعنی لفظ جلاله اختصاص یافته و جز به لفظ «الله» به هیچ کلمه دیگر اضافه نمیگردد و ترأسکَ و تَكَ و تفلان نتوان گفت.

س ۱۲ علیهم سلام اللهم احن اورق و ماسح و سمی و ماسبح الرعد حن : نالید ناقه از جدائی بجهه، بصدای درآمد کمان، نیک شاد شد.

آورق خاکستر و شتر خاکستری رنگ که مرغوب‌ترین نوع
شتران است.

سَحْ : آب فرو ریخت، باران بارید، اشک روان شد.

وَسْمَىٰ : اولین باران بهاری.

سَبِّحٌ : شنا کرد، تسبیح گفت،

ترجمه بیت : درود خداوند بر آنان باد تا وقتیکه شتر از
دوری بچه بنالد و تا وقتیکه باران بهاری فرو بارد ورعد
بصدا درآید (تسبیح گوید).

ص ۴ س ۱۳ **الرَّاجِيُّ عَفْوَ رَبِّ الْقَدِيرِ** : امیدوار بخشایش خدای قادر و
توانایش .

ص ۱۴ **أَبُوبَكْرِ بْنِ الزَّكِيِّ الْمُتَطَبِّبِ الْقُوْنِيِّ** : مؤلف کتاب واژگردان
و منشیان زیر دست بدرالدین یحیی . ر. ک. مقدمه
بلغه الله منه و أعطاه مصلحته فی دینه و دنیاه : خدای تعالی
اورا کامرا و گرداند و آنچه صلاح دین و دنیای وی است
او را عطا فرماید.

ص ۵ س ۱ **إِطَابَ اللَّهُ ثَرَاهِم** : خداوند خاکشان را پاکیزه گرداند

س ۲ **عُجَرَ** : جمع **عُجْرَة** بمعانی: جای سخت و سفت از هر چیز،
گره چوب، گره رگ، غده ظاهر در بدن، بادکردگی پشت،
محاسن و معایب ، سر، کارهای مشکل و دشوار، هم و غم ،
اندک ، ظاهر .

بُجَرَ : جمع **بُجَرَة** بمعانی: بادکردگی شکم، غده در روی شکم ،

غَدَّهُ وَيَاكِرَهُ خُورْدَكِي رَكْ در داَخْل شَكْم، باطن، محاسن
وَمَعَايِب، هَمْ وَغم، نَاف.

عَجَرْ وَبَعْرَ: هَمُوم وَغموم، اسْرَار، محاسن وَمَعَايِب، اندک
وَبَسِيَار، ظَاهِر وَباطن.

در حدیث أَمْ زَرْعَ آمده است که «انْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْهُ عَجَرَهُ
وَبَعْرَه» یعنی اگر بیاد آوری کنم، ظاهر و باطن و اسرار و عیوب
وی را برایش بگویم و در حدیث است از حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب عليه السلام که چون یوم جمل به آخر سید
شبانه بر میدان جنگ آمد و بر سر نعش طلحه بایستاد و
گریه کرد و گفت: «... إِلَى اللَّهِ اشْكُو عَجَرِي وَبَعْرِي»

یعنی شکایت هموم و غموم خود به خدا می برم.
و اصمی گوید: این گفتار از امثال سائره عرب است که گویند
«لَقِي فَلَانٌ فَلَانًا فَأَبْثَهَ عَجَرَهُ وَبَعْرَه»

ر. ل. الكامل لائی العباس المبرّد متولد (۲۱۰ هـ. ق) و
متوفی در (۲۸۵ هـ. ق) چاپ مصر ج ۱ ص ۱۸۵ ولسان العرب
والنهاية ابن الأثير متولد (۵۴۴) و متوفی در (۶۰۶ هـ. ق)
ج ۳ چاپ مصر و تاج العروس و منتهی الارب و ابو محمد
قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری بصری متولد (۴۴۶
هـ. ق) در مشان بصره و متوفی در (۵۱۵ هـ. ق) در بصره
وصاحب مقامات مشهور در مقامه و بیریه گوید «ثم استوضحته
من این اثره . وكيف عَجَرَهُ وَبَعْرَه؟» ر. ل. مقامات

حریری چاپ بیروت ص ۲۱۵؛ این اصطلاح در کتب تاریخی
و ادبی فارسی نیز وارد شده است؛ در تاریخ مبارک غازانی آمده
است: «و بایدو چون خایف و مستشعر شده بود دیگر بار قتلشاه
را بسخنان همه باز فرستاد پادشاه اسلام از فرط کیاست
دانست که از کید و مکر خالی نیست فرمود تا اورا بر هنر
کردند و بزخم چوب و چماق صورت احوال از وی تفهیص
فرمود، او تمامت احوال بایدو و امراء او و لشکر او و
اندیشه عزم ایشان به عُجر و بُجر تقریر کرد.»

ر.ک. تاریخ مبارک غازانی ص ۸۲-۸۰ سطور ۱۰-۱۸
ص ۵ س ۷ بدرالدین یحیی: بدرالدین یحیی بن زکریا از امراء بزرگ
و داشمند سلاجقه روم زنده در (۶۷۶-۶۴). ق.

وقتی که مولانا جلال الدین رومی در حلب بود بدرالدین
یحیی از طرف سلطان عزالدین روم (عزالدین کیکاووس بن
غیاث الدین کیخسرو متوفی در ۱۰۶۴ه.ق) پیش‌کمال الدین
ملک حلب به رسالت رفت تا از مولانا درخواست کند که
به مقرب عز خود عودت فرماید وهم درین رسالت بود که در اثر
شنیدن کرامات مولانا از مریدان خاصی وی گردید شمس الدین
احمد الافلاکی در مناقب المارفین گوید «همچنان نقل است
که یك نوبت حضرت مولانا به آب گرم رفته بود؛ اصحاب
پیشتر از رفته حق‌امرا شستند و بخورات کرده مردم را بیرون
راندند و باز باستقبال مولانا رفتند تا آمدن ایشان تمامت

مجدومنان ورنجوران ومبتلایان باز پر شده بودند؛ مگر
اصحاب ایشان را میرنجانیدند و از آب دور میکردند؛
بانگ بر اصحاب زد و جامه‌ها بیرون کرده به آب درآمد و
نزدیک ایشان رفته و از آن آبهای خود میریخت؛ کافه حاضران
از آن خلق عظیم و کرم عمیم او حیران می‌مانندند؛ مگر
خدمت ملک الادبا امیر بدرالدین یحیی آن جایگاه بوده
از سر ذوق این بیت را میگفت:

شعر (رمل)

از خدا آمده‌ای آیت رحمت بر خلق

خود کدام آیت حسن است که در شان تو نیست»

ر.ک. هنافب العارفین چاپ انجمن تاریخ ترک آنقره در ۱۹۶۱.

م. ص ۳۳۷-۳۳۸.

ص ۵ س ۷ و نیز گوید «... همچنان در عرس^۱ پروانه ملک الادبا امیر

بدرالدین یحیی تغمدۀ الله بغير انه در سماع گرم شده بود؛

جامه‌ها بر خود چاک زده این رباعی را گفت:

شعر (هزج)

کو دیده که در غم تو غمناک نشد

یا جیب که در هاتم تو چاک نشد

۱- عرس، جشن؛ درست در مقابل «طوى» که بعد از مثل معمول بود ایجاد
ومتدائل گردیده است.

سوگند بروی تو که از پشت زمین

مانند توئی در شکم خاک نشد »

ر. ک. مناقب‌العارفین ص ۵۹۵

در چاپ اول کتاب قول بالا بشرح زیر « ... خداوندگار
قدس الله سرّه‌العزیز چون از عالم رحلت فرمود بدراالدین
یحیی جامه‌ها چاک زده می‌گریست و این رباعی حضرت
خداوندگار را قدس الله سرّه‌العزیز می‌گفت: کو دیده که در
غم تو غمناک نشد . . . الخ »

ر. ک. مناقب‌العارفین ص ۱۰۱۶

این امیر دانشمند از شعراء و ادباء بخصوص ازمنشیان بنام
روم بود و اغلب نامه‌های معتبر و مهم از طرف سلاطین و امراء
بزرگ به دربار خلافت سلاطین به انشاء وی بود برخلاف
معاصر انش انشاء سلیس و روان و فصیح دارد یکی از نامه‌های
وی از منشأة‌السلاطین در ذیل نقل می‌شود:

« انشاء ملك ادلابا والاافضل امير بدراالدین یحیی دام فضله
که بخدمت ملك الامراء اتابك اعظم مجد الدولة والدين عز
نصره فرستاد.

بر رأى انور خداوند ولی الانعام والاحسان اتابک اعظم
ملك الامراء العالم اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره معروض
داشته می‌شود کی مدتیست کی از شهر خجند بر موجب
ان الحوادت تزعج الاشوا عن اوطنهم و الطير عن اوکارها
شخصی از خاندان سیادت و ثروت آراسته بعلم و تصوف و

عفاف و تدین بدین جانب رسیده است و مدت پنج شش سالست کی بتحصیل علوم دینی مشغول است و از آن علویان نیست کی خویشن را بموی برسول علیه السلام بند بلک موی را تراشیده است و خرقه پوشیده خود شرف نسب را بافتخار حسب آراسته گردانیده و درین وقت خانقه نکیت لالا رحمه الله محلول شده است و جمله مشایخ و ایمه و مولانا قاضی القضاة سراج الملة والدین افضل المتأخرین والمتقدمین ادام الله فضله او را مستحق شیخی آن خانقه دیده اند اگر از حضرت بزرگوار خداوندان علی الله شأنه درین باب عنایتی مبذول فرمایند و مثالی بتقریر آن وارد شود آن کار با تمام رسد و ثناء و ثواب مدخل هاند در دولت و کامرانی سالیان نامتناهی ماناد ». املاع نسخه خطی در این نامه برای نشان دادن روش املائی نسخه محفوظ و دست نخورده است .

ر. ل. منشأتسلاطین نسخه خطی از کتب اهدائی داشمند محترم آقای حاج حسین نجفیانی .

بدر الدین یحیی ساکن قونیه و استاد مؤلف روضة الكتاب و حسین بن محمد صاحب تاریخ سلاجقة روم بوده است و چون شمس الدین صاحب دیوان از تشویش شرف الدین ارزنجانی فارغ شد از جمله دستیارانی که برای خود برگزید یکی بدر الدین یحیی بود حسین بن محمد بن علی جعفری

رغدى مشهور به ابن بى در تاریخ «الأوامر العلائیه
فی الامور العلائیه» گوید: «... چون صاحب را از تشویش
شرف الدین فراغت بحصول پیوست... آنگه بسکون کلی
و هدون حملی به آسایش و آرام و مراد بنظر لالی
معالی و کفایت مصالح ملک و ملت باستصواب و استشارت
شمس الدین محمود طغرائی ورشید الدین ابو بکر جوینی
امیر عارض و بدر الدین یحیی ترجمان رحمه الله که از افضل
همالک روم بود و در رقت منظوم وجزالت منثور قس فصاحت
وسچبان بلاغت اگرچه مولد و منشاء شهر قوئینه داشت اما
به نژاد قدیم و تربت اصلی بخطه جرجان منتب شدی و
بیفخری جرجانی نظام قصه ویس و رامین انتماء واعتراف کردی
وبه یمن و یسار خط منسوب روان آبدار چون لؤلؤشا هوار
نوشتی در جمله علوم حظی تمام و قسطی وافر سیما در انشاء
مکاتبات و مراسلات دیوانی ید بیضا و دم مسیحا و درجه علیا
یافته بود :

اذا أخذ القرطاس ضلت يمينه

يتفق نوراً او ينظم جوهرا
در انشاء تربیت این ضعیف تقرباً الى الله تعالى برمقتضاء
اخلاق امانطمکم لوجه الله لا يزيد منكم جراء ولا شکورا
از دقایق الطاف و اصناف احسان هیچ باقی نگذاشت

اللهم ارحمنا و اجره عنى افضل ماجزیت سیداً عن تلميذه
واستاداً عن خریجه؛ و خطیر الدین زکریای سیحاسی درحمهم الله
که هر یک بهمکارم و فنون و فضایل سرآمد جهان و نادرة
قرانی و حرفاء خلوت و امناء حضرت و ندماء عشرت او بودند
مشغول شد ...».

ر. ک. الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه ص ۵۶۹ - ۵۶۸
صدر قوینیوی مؤلف روضۃ الكتاب نیز به تلقد وی افتخار
کند و در مقدمه کتاب گوید «... وبخدمت استادان آن فن
زانو زده و بحسن ارشاد و لطف هدایت ایشان بر عجَر و
بُجَر آن صنعت واقف گشته و در آن باب استعدادی هرچه
تمامتر حاصل کرده و گردن و گوش عروس عاطل ضمیر
خویش را بفراید فواید ایشان مزین گردانیده خصوصاً
به حضرت خداوندم و استادم امیر عالم فاضل علامه عالم
استاد فضلاء شرق و غرب ذوالبیانین صاحب اللسانین که در
باب کتابت بی نظیر و در شیوه بلاغت هشارالیه هر مشیر بود
ص ۵ س ۷ اعنى بدرالدین يحيى افاض الله عليه سجال رحمته و کساه
لباس مفترته ...» - افاض الله عليه ... : خداوند با آب
رحمتش اورا سیراب گرداند و پوشاك بخشش بر وي پيوشاند.
سجال : جمع سجل بروزن فلس : دلو پر از آب .
ر. ک. لسان العرب

س ۹ اخوانیات : نامه‌های دوستانه در مقابل «دیوانیات» یعنی
نامه‌های دولتی .

ص ۵ س ۹ مُسَوَّدَات : جمِع مُسَوَّدَة ؛ سیاه کرده شده ؛ در اصطلاح نویسنده‌گان چرکنویس، پیش‌نویس، آنچه‌اوقل بدون دقت و برای روی‌کاغذ آوردن مقصود نویسنده و بعد آن را به‌دقت خوانده و اصلاح و پاک‌کنیوس کنند، میان ادب‌ها در مورد تلفظ این کلمه اختلاف است و این تعارض به کتب لغت‌فارسی نیز داخل گردیده است ؛ بعضی باعتبار اینکه تسویه در قرآن کریم نیامده و از اسوداد مُسَوَّدَ و مسوَّدة مذکور است .
به‌استناد آیات :

- ۱- «يَوْمَ تَبَيَّضُ الْجُوهُرُ وَتَسُودُ الْجُوهُرُ وَالَّذِينَ اسْوَدُتْ جُوْهُرُهُمْ أَكْفَرُهُمْ بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَذَوْقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَنْتُمْ تَكْفُرُونَ» آیه ۱۰۳ سوره آل عمران (۳)
- ۲- «فَإِذَا بَشَرَ أَحَدُهُمْ بِالْأَنْتِي ظُلْ وَجْهُهُ مُسُودًا وَهُوَ كَظِيمٌ» آیه ۶ سوره النحل (۱۶)
- ۳- «فَإِذَا بَشَرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مثلاً ظُلْ وَجْهُهُ مُسُودًا وَهُوَ كَظِيمٌ» آیه ۱۷ سوره الزخرف (۴۳)
- ۴- «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَجْهُهُمْ مُسَوَّدَةٌ أَلِيْسَ فِي جَهَنَّمَ مُثْوِي لِلْمُتَكَبِّرِينَ» آیه ۶ سوره الزمر (۳۹)

این کلمه را مُسَوَّدَه بصیغه اسم مفعول از اسوداد چنانکه در قرآن کریم آمده است تلفظ کنند و در معنی مجازی و اسم مأخوذه از عربی و مفرس دانند و تلفظ مذکور در فوق را

در زبان فارسی غلط پنداشند ، گروهی گویند : إسوداد در قرآن مجید در معنی لازم «سیاه» آمده است نه سیاه کردن در صورتیکه تسوید در معنی و مفهوم سیاه کردن باشد و در نوشته های بزرگان ادب بمعنی نوشتن نیز بکار رفته است پس مُسَوَّدَه یعنی به صیغه اسم مفعول از تسوید در این مورد صحیح است .

آنچه مسلم است مسُوَّدَه به صیغه اسم مفعول از إسوداد در کلام عرب به این معنی نیامده است، و امر و زه عربی زبانان پیش نویس و چرک نویس را در گفتن و نوشتن مُسَوَّدَه (اسم مفعول از تسوید) گویند و نویسنده ، و نمونه غلط گیری چاپخانه را مُسَوَّدة الطبع نامند و پاکنویس را مُبِيَّضه از تبییض؛ گرچه میان فارسی زبانان مسُوَّدَه از اسوداد مشهور است. ر. ک. اقرب الموارد، غیاث اللّغات، فرهنگ نفیسی، المنجد من ۵ س ۱۱ و سهم الرزایا بالتفائیں مولع : (تیر بالها به چیزهای گرانبهای حریص است) این مصراع در جامع الشواهد و کامل مبرد بشکل «وسهم المنایا بالذخائر مولع» یعنی : (تیر مرگها بذخیره های حریص است) مضبوط و متناسب است با قول شاعر در قصیده ای بمطلع :

قضى و طرأ منك الحبيب المودع
و حل الذى لا يستطيع فيدفع

ولو شئت أن أبكي دمأً لبكينه
عليه ول يكن ساحة الصبر أوسع
واعدته ذخراً لكل ملمة
وسهم المانيا بالذخاير مولع

وقصیده از ابویعقوب اسحاق بن حسان خرمی از شعرای عهد
عباسی است که در رثاء ابوالهیدم فرزند مولايش سروده .
ر. ک. الكامل لل McBرّج ۱ ص ۱۱۷۴ . جامع الشواهد جزو
۳ ص ۲۲۸ و معاهد التصيّص على شواهد التخيّص ج ۱
ص ۲۴۶ چاپ مصر بسال ۱۳۶۷ هـ . ق بد تحقیق استاد
محمد مجی الدین عبدالحمید .

ص ۵ س ۱۴ قادحان : جمع قادر (ع) اسم فاعل از قَدْح، طعنہز نمده،
عیبجو، خردگیر، قادران: عیبجویان .

ر. ک. منتهی الأربع، اقرب الموارد

ص ۶ س ۱۴ احجام : (ع) این کلمه در بعضی نسخ با تقدیم (حاء) بر
(جیم) آمده است و «احجام» و «احجم» هردو بیک معنی
ودر هفهوم: باز ایستاد خودداری کرد میباشد .

س ۱۵ الحاف : (ع) سیمین، اصرار، در حدیث آمده است :
«من سأل وله أربعون درهماً فقد سأله الناس الحافا؛ اي
بالغ فيها، يقال: الحاف في المسألة يلحف الحافا ، اذا
ألح فيها ولزمها» .

ر. ک. النهاية لابن الاثير ج ۴ ص ۲۳۴

و در قرآن کریم است «تعریفهم بسیماهم لا یستلون الناس

الحافا . . . آیه ۲۷۵ سورة البقرة (۲)

س ۶ س ۱۵ اسعاف : (ع) برآوردن حاجت، پذیرفتن درخواست .

ر. لک. منتهی الارب، اقرب الموارد

الحاج : (ع) اصرار، مکرر خواستن، مبالغه کردن در کاری.

ر. لک. منتهی الارب، غیاث اللئمات

س ۱۶ المأمور معدور : فرستاده بخشوده است، فرستاده را گناهی

نیست، فردوسی گوید: فرستنده پر خشم و من بی گناه .

مأخوذه از آیه کریمه «وما على الرسول الابلاغ المبين»

آیه ۵۴ سوره النور (۲۴) و آیه ۱۸ سوره العنكبوت (۲۹)

س ۱۶ قناع : پرده و پوشش که بر بالای مقننه پوشند، سرپوش،

سرانداز، باشامه. ر. لک. منتهی الارب، مقدمه ادب

س ۱ مدرج : (ع) اسم مفعول از «دمج» بر وزن «فلس» نوشته شده.

س ۳ و در من یزید تقادان : من یزید مخفف هل من یزید یعنی آیا

کسی هست که اضافه کند، این کلام در معنی هزایده و بازار

هزایده بکار می رود و مجازاً مطلق بازار را نیز گویند .

افضل الدين بدیل خاقانی گوید :

دنيا بعرص فقر بدھ وقت من یزید

کان گوهر تمام عیار ارزد این بها

دیوان خاقانی چاپ دکتر سجادی ص ۴ س ۱

در دیوان اوحد الدین انوری ایپروردی آمده است :
تاکه در من بزید دور بود روی نرخ اهل به ارزانی

دیوان انوری چاپ مدرس رضوی ج ۱ ص ۴۸۷ س ۹

لسان الغیب خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرین

سخن گوید :

بی معرفت مباش که در من بزید عشق

اهل نظر معامله با آشنا کند

دیوان حافظ به تصحیح غنی و قزوینی ص ۱۳۳ س ۴

همو گوید :

تو را نشه خجسته که در من بزید فضل

شد ملت مواهب او طوق گردنم

دیوان حافظ ص ۲۳۶ سطر ۷

و در کلیله و دمنه آمده است :

«ملک وزیر چهارم را گفت: تو هم اشارتی بکن و آنچه

فراز میآید باز نمای . گفت: وداع وطن و رنج غربت به

نژدیک من ستوده تر از آنکه حَسَبَ و نسب در من بزید کردن

و دشمنی را که همیشه از ما کم بوده است تواضع نمودن.»

ر. ل. کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله هنشی به تصحیح

استاد مجتبی مینوی ص ۱۹۴ و ۱۹۵ .

نقادان : جمع نقاد (ع) کسی که سیم سره را از ناسره جدا

کند شخصی نکته سنجه، آنکه رایح وغیر رایح پول راشناسد،

صراف، ناقد، در متون قدیمه بجای این کلمه ناقدمعمول بود

در سیرالملوک آمده است :

«چاکری را گفت: برو و ازین بازار ناقدی با ترازو بیاور رفت و ناقدی را بیاورد». ر. ا. سیرالملوک خواجه نظام

الملک، چاپ بنگاه ترجمه و نشر ص ۶۷

ص ۶ س ۴ بضاعت مزاجة : سرمایه اندک، کالای ناچیز و کم بها .

س ۴ سیم ناسره : پول قلب .

س ۵ همی ترسم از ریشخندر یا حین که خارمغیلان به بستان فرستم

این بیت از قطعه‌ای است که حکیم اوحدالدین انوری در

پاسخ این دو بیت :

اوحدالدین انوری ای من مرید طبع تو

وی هوای عشق و مهر تو مراد طبع من

هم به بینم دولت وصل تو اندر ربع خویش

گر محل دولت و اقبال گردد ربع من

که قاضی حمید الدین صاحب مقامات حمیدی برایش فرستاده

بود گفته است بشرح آتی :

بحمد و ثنای چون کنم رأی نظمی

نه دشوار گویم نه آسان فرستم

و لیکن به حامی جناب حمیدی

اگر وحی باشد هر آسان فرستم

زفضل وهنر چيست کان نیست اورا
 بگو تا هرا گر بود آن فرستم
 همی شرم دارم که پای ملغ را
 سوی بازارگاه سلیمان فرستم
 همی ترسم از رسخند ریاحین
 که خار مغیلان به بستان فرستم
 وقاضی درجواب وی گفته است :

هرانوری آن چو دریا تو انگر
 همی از سخن زاده کان فرستد
 بنان نارسیده هرا ترّه او بس
 عزیزی هرآنیز همهمان فرستد
 چو بی برگی من ورا شد مقرر
 ز خلد برینم همی خوان فرستد
 ر. ل. دیوان انوری به تصحیح استاد مدرس رضوی ج ۲

ص ۵۴۲-۶۷۸-۶۸۰

ص ۶۷۸-۶۷۹-۷۶۸ مبادی : (ع) جمع مبداء؛ آغازها، اوایل .
 س ۹ مقاطع : (ع) جمع مقطع؛ جای برش و سپری شدن هر چیز
 ومقاطع: اواخر، خاتمه‌ها .

ر. ل. منتهی‌الارب، اقرب الموارد، فرهنگ‌نفیسی
 س ۹ شافی : (ع) فاعل، صفت‌مشبهه از شفی : شفاده‌نده، ظاهر،
 آشکار، درست .

فقر شافی : نظر راست و درست و بی غرض .

ر. ک. منتهی الارب، فرهنگ نفیسی

ص ۶ س ۹ حقوه : (ع) بروزن غفور صفت مشبهه از حقد بروزن حبر: کینهور، مذکر و مؤنث دروی یکسان است .

گنوه : (ع) بروزن غفور صفت مشبهه از گنوه بروزن قعود: ناسپاس، در قرآن کریم آمده است «ان الانسان لربه لکنوه» آیه ۶ سورة العادیات (۱۰۰) مذکر و مؤنث در این اسم یکسان است. ر. ک. منتهی الارب، اقرب الموارد، لسان العرب

س ۱۱ اذا رضيتك عنى كرام عشيرتى
فلازال غضبانا على لثامها

(چون بزرگان قبیله من از من خرسند و خوشنود شد، پس فرو ما یگان همواره برمن خشمگین باشدند) .

بیت ازا ابو عبد الله محمد بن القاسم بن خلاد معروف به ابوالعيناء از نایینا یان روشن دل و شعرای معروف عهد عباسی است، ابوالعيناء بسال ۱۹۱ هـ در بصره متولد شد و بسال ۲۸۳ هـ درگذشت وی علاوه بر قریحه شعری زبان آور و حاضر جواب بوده و اخبار زیاد ازوی نقل شده است؛ از جمله: روزی ازوی پرسیدند تا کی مردم را مدح و ذم خواهی کرد؟ گفت: تاروزی که نیکو کار و بد کردار در روزی زمین باشد، راغب اصفهانی گوید: «قال المتنو كل لابي العيناء : ما باقى احد الا اغتابك؛ فقال : اذا رضيتك عنى كرام عشيرتى... الخ

و مرحوم حاج میرزا کاظم اعتماد‌الملک متوفی در ۱۳۴۱
 هـ. ق در حاشیه کلیله و دمنه چاپ امیر نظام ص ۱۳۸ این مطلب
 را از روض الاخیار با اختصار تغییری نقل کرده است. و نیز
 گویند: روزی در مجلس یکی از وزراً صحبت از برآمکه و
 کرم‌شان به میان آمد، وزیر گفت این همه مداعی غلو شرعاً
 و دروغبافی نویسنده‌گان است والا برآمکه‌را این همه مکانت
 نبود، ابوالعیناء گفت: ایها الوزیر پس چرا این دروغها را
 در حق تو نمی‌گویند؟ وزیر ساكت شد. ر. ل. معجم الادباء
 جلد ۱۸ چاپ دکتر فرید رفاعی ص ۲۸-۳۰۶ و وفيات
 الاعيان جلد ۳ چاپ مصر ص ۴۶ و کلیله و دمنه چاپ امیر نظام
 و کلیله و دمنه چاپ حسن زاده آملی و محاضرات الادب‌الای
 القاسم حسین بن محمد الراغب‌الاصفهانی چاپ بیروت ج ۱
 ص ۳۹۷ و در کلیله و دمنه چاپ استاد مینوی این بیت
 نیاهده است .

ص ۷ س ۲ دیوان : (ف) دفتر محاسبات عمومی ، دفترخانه ، مرکز
 حساب ، عدالتخانه ، مرکز رسیدگی سلاطین و امرا به کارهای
 مردم ، مرکز تدوین کتابها ، کتابی که نام لشکریان و اهل
 عطیه را در آن نویسنده ، اداره دولتی ، وزارت‌خانه ، مجلس
 شور ، مجموعه اشعار هر شاعر خواه مرتب به ترتیب حروف
 هجایا باشد یا نباشد ، هم‌ریشه «دیبور» (نویسنده) این کلمه‌را
 عرب‌ها به همان شکل فارسی اخذ واستعمال و قاعدة تعریف

- وتصرّف رایز بر آن جاری کرده‌اند. ر.ک. حاشیه برهان قاطع به تصحیح دکتر معین، فرنگ نفیسی، دائرة المعارف اسلامی ص ۷ س ۶ آعجاز : (ع) جمع عَجَزُ : آخر هرچیز، سرین، بُن و در عروض حذف نون «فاعلاتن» و عجز بیت آخر قصیده و یاغزل و ضد صدر باشد و مذکور مؤنث در این اسم یکسان است.
- س ۸ بسطت : (ع) دسترس، کمال، زیادت علم و دانش .
- س ۸ ظلیل : (ع) پرسایه، سایه بزرگ ، ظل ظلیل : سایه‌دایم.
- لوعت : (ع) اسم مرّه از لوع بروزن فلس : رنج و سوزش درون از عشق و محبت و دوستی و یا از بیماری و بسیاری اندوه، التهاب درون .
- هاجره : شدّت گرها، از نیمروز تا زوال آفتاب .
- س ۹ أذیال : (ع) جمع ذیل : دامن ، انتهای هرچیز ، آنچه در پی آید، اثر وزش و حرکت باد در روی شن و خاک .
- س ۱۰ خمول : (ع) بروزن قُعود : گمنام و بی‌قدرت بودن .
- نباهت : (ع) ازباب شرف : نام آور و بزرگ بودن و در فارسی در مفاهیم، نجابت، بزرگی، نام آوری ، و در معنی نَبَّهْ بروزن فرس (هشیاری) نیز استعمال کنند .
- ر.ک. قاموس اللغات، لسان العرب، اقرب الموارد، منتهی الارب شیشه : (ف) جسمی شفاف و سخت و شکمنده و بی‌رنگ که از ذوب شن آمیخته با پُتاں و سود بدست آرند و از آن ظروف و عینک و ذره بین و دور بین و جز آن می‌سازند و بعری

زجاج نامند؛ وصر احی، قرابه، پیاله، بطری و قاروره را
نیز گویند و در هنر بمعنی قاروره آمده است.

معزّم : (ع) اسم فاعل از باب تفعیل: کسیکه دیگری را
مجبور به پرداخت جریمه کند، عزیمة خوان، افسون گر،
افسون دم، افسون خوان، مار افسای، کژدم افسای، عزایم خوان
خاقانی گوید:

ماری به کفرمرا دوزبان چیست آن فلم
دستم معزّمی شده کافسون مار کرد
خاقانی چاپ دکتر سجادی ص ۱۵۱ سطر آخر
عزیمت: قصد، اراده، افسون، دمدم.

سعدي گويد:

چون مخبط شد اعتدال مزاج نه عزیمت اثر کند نه علاج
گلستان، باب ششم چاپ امیر کبیر ص ۱۷۱ س ۹
نظمی راست:

این عزیمت که بشر بروی خواند
هم در آن دیو بوقضولی ماند
هفت پیکر چاپ مرحوم وحید ص ۲۰۴ س ۲
عزایم: جمع عزیمت، ادعیه، افسونها.

منوچهری گوید:

چو هنگام عزایم زی معزّم به تک خیزند ثعبانان رین
دیوان منوچهری چاپ دیر سیاقی ص ۵۸ س ۱۵

امیرمعزی گوید :

کردگار جهان همی سازد کار تو بی غرایم و افسون
دیوان امیرمعزی چاپ اسلامیه ص ۵۵۵ س ۱۸

شیشه معزّم : شیشه افسونگر، شیشه جادوگر، شیشهای که
جادوگر جان یاخود دیوان و شیاطین را با افسون در آن
محبوس کرده باشد چون برابر افسانه‌های کهن مشترک‌ما بین
تمام اقوام و ملل، دیوان و شیاطین که موجوداتی نیرومند
و شرور بودند، در مقابل جادوگران و افسون و دمدم آنان
قدرت مقاومت نداشتند و اغلب افسونگران آنان و یا جان
آن را با خواندن و دمیدن عزایم در شیشهای زندانی
می‌کردند، از اینرو مردم حقه باز و حیله‌گر و جادوگر را
شیشه باز و مکر و تزویر و افسونگری را شیشه بازی نامند،

نظامی گوید :

فغان زین چرخ کز نیرنگ سازی
کهی. شیشه کند که شیشه بازی

خسر و شیرین چاپ مرحوم وحید ص ۱۷۶ س ۸

لسان الغیب حافظ گوید :

شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست
گر برین منظر بینش نفسی بشینی
دیوان حافظ مرحوم غنی و قزوینی ص ۳۴۳ سطر آخر
ص ۷ س ۱۱ مردہ : (ع) جمع مارد: سرکش، نافرمان .

ص ۷ س ۱۳ مِقرعه : (ع) تازیانه، کوبه .

س ۱۳ رَالَّد ، (ع) دسته دستآس، جوینده و طلب‌کننده، کسی که

او را بطلب آب و گیاه فرستند، در متن بمعنی قاصد و پاکار

بکار رفته است .

س ۱۴ اباعلیل : (ع) جمع باطل: ناچیز، ضَّدْ حق .

س ۱۴ مُزخرفات: (ع) آراسته ظاهر، نگارین شده .

س ۱۵ إِعْدَاد : (ع) بروزنِإظهار، آماده‌گردانیدن، ذخیره کردن.

ر. ل. منتهی‌الارب، قاموس اللّغات، فرهنگ‌نفیسی

ص ۸ س ۴ مواليك في برد السعادة رافل . . . الخ

بُرْد : (ع) بروزن قفل، جامه خطردار .

رافل : (ع) جامه نیکو پوشیده، خرامان، دامن‌کشان .

حاجل : (ع) شتر بی‌کرده، یک پایی، کندرونده، لنگان؛

حجل‌المقید: پای خود را کند برداشت در رفتن .

جدلان : (ع) شادان، خرم. ر. ل. منتهی‌الارب قاموس اللّغات

ترجمه ایيات : دوست در لباس خوشبختی خرامنه

و دشمنت و بدخواهت در زنجیر بدبوختی لنگان

دلات شاد و خرم و رویت خندان

و فرمانات روان و عمرت به‌کمال (باد)

س ۶ احتساع : (ع) آشامیدن، اندک اندک آشامیدن .

س ۷ أَسْحَار : (ع) جمع سحر، بامدادها .

ص ۸ س ۷ **تضوّع** : (ع) دمیدن بوی خوش، جنبیدن نافه مشک و دمیدن بوی آن .

س ۷ **ازهار** : (ع) جمع زَهَر وَزْهُرَةٌ : شکوفه‌ها .
محسوسه مسماک آسمان، سماک : (ع) بکسر اول نام دوستاره است.

۱- سماک رامح : یعنی نیزه‌دار و تزدیک آن ستاره است که آنرا نیزه سماک گویند، سماک رامح در خارج صورت عوا قرار گرفته است .

۲- سماک اعزل : یعنی بی‌سلاح، زیرا نزدیک وی ستاره‌ای نیست تا بمنزله سلاح‌وی باشد، و محل سماک اعزل در صورت سنبله باشد . ر. ل. التفہیم ابو ریحان بیرونی به تصحیح استاد همانی و آندراج و غیاث اللغات

س ۱۰ **لغور** : (ع) جمع ثغر بروزن فلس : دندانها .

س ۱۲ **منهل** : (ع) بروزن مکتب، مشتق از نهل (سیراب شدن) : چشم، سر چشم .

س ۱۴ و ۱۸ **سلام** کایناس علی قلب خائف . . . الخ
ناشق : (ع) از نشق بروزن فلس : بوکننده
عذاب : (ع) جمع عذب : آب‌گوارا، شیرین
نمیره : (ع) آب پاکیزه و بسیار و روشن و ساده : شیرین باشد یانه و خالص و پاک از آلایش

شماریخ : (ع) جمع شیراخ و شُمروخ : سرشاخ خرما و شاخه‌ای بلند و سرکوه و سر ابر
ر. ل. تاج العروس، لسان العرب، منتهی الأرب

- ترجمه ایيات : درودی مانند آرامش دلی ترسان
و (مانند) جلوه معشوق درچشم عاشق
درودی مانند دور شدن دوست منافق
درودی مانند نزدیک بودن به یار موافق
درودی مانند وزش ملایم باد صبا
خوشبوی مانند مشک درینی بوینده
درودی مانند یافتن دوست دوستش را
درحالیکه انواع موانع و پیشآمدها او را (ازیارش) باز
داشته بود
- درودی مانند آبهای شیرین و پاکیزه
(که) از سه تین کوههای بلند سر ازیر شود
- ص ۸ س ۱۹ تباشير : (ع) بشارت ، هژده ، اوایل صبح ، سفیدی اول
صبح ، اوایل هر چیز .
- ص ۹ س ۲ اذفر : (ع) بوی تن ، خوش باشد یا ناخوش ؛ مشک اذفر
مشک تن بوی .
- ص ۲ فایح : (ع) بویا .
- ص ۷ استحالت : (ع) محال شمردن ، محال شدن ، ناشدنی .
ر. ل. منتهی الأرب ، لسان العرب ، اقرب الموارد ،
فرهنگ نفیسی
- ص ۸ و ۹ چگونه شرح دهم حال اشتیاق مرا
چو شرح شدت آن حالت زبانی نیست

دروغ بود که گفتند در جدائی تو

که اشک چشم‌مرا رنگ ارغوانی نیست

ظ. ایات از مؤلف است

ص ۹ س ۱۲ وهذا دعاء للوصال ميسرا وللجمع بين المخلصين مبشر

(واین دعائیست آسان‌کننده بروصال و مژده‌دهنده به جمیع

شدن یاران یگانه).

س ۱۴ لازالت بالسعادة محفوفة و عين النواب عنها مصروفه :

محفوف : (ع) پوشیده با چیزی، پیچیده در چیزی (همیشه

(بالباس) سعادت پوشیده و چشم‌رنج و مصیبت‌ها ازوی بسته‌باد).

س ۱۵ زخار : (ع) پرآب، مواج، ملامال، فخر کننده.

س ۱۵ وقاد : (ع) زیرک، درگذرنده درامور، روشن خاطر، زود

شادمان شونده، تیز فرو زنده.

س ۱۶ فذلک : (ع) فذلک حسابه فذلکه : بدایان رسانید حساب

او را پرداخت و فارغ شد از حساب، باقی‌مانده از هر چیز،

خلاصه و نتیجه و در اصطلاح محاسبان: سند پایان حساب،

مدرک پرداخت حساب، سیاهه و بازمانده حساب.

خاقانی در قصیده مطلعینی که در مدح ابوالمظفر جلال الدین

شیر و اشاه اختسان بن منوچهر؛ بمطالع :

صبح است کمانکش اختران را

آتش زده آب پیکران را

و :

ای رأی تو صیقل اختران را
افسر توئی افسر سران را

سروده است گوید :

تا حشر فذلک بقا باد توقيع تو دادگستان را

خاقانی چاپ دکتر سجادی ص ۳۵ س ۵

خلق المعاوی کمال اسماعیل گوید :

در نوبت بزرگی هر چند چون فذلک

در آخر الزمانی در مرتبه نخستی

ر. ک. دیوان کمال اسماعیل چاپ هند

در تاریخ بیهقی آمده است: «وازن باب بسیار سخن نیکو

گفت و فذلک آن بود که بودنی بوده است» .

تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و فیاض ص ۴ س آخر

خواجه عبدالله بن فضل الله بن عبدالله صاحب تاریخ معروف

وصاف در خاتمه گفتار قتل صاحب دیوان این کلمه را بدشکل

«فذلکه» در اشعار خود آورده است :

«ای حاصلت ز حاصل این روز گارهیج

از روز گارهیج توقع مدارهیج

گرهیج برقرار نمائند عجب مدار

برهیج هیج حال نگیرد قرار هیج

از هرچه ها حساب مرادی گرفتمایم

دیدیم بود فذلکه آن شمار هیج»

ر. ک. تاریخ وصف چاپ بمیئی جلد سوم ص ۳۴۶ س ۱۸-۱۷

ص ۱۰ س ۱ فاعطیت القوس باریها و انزلت الدار باینها .
 (کمان به کمانگر سپرده شد . و بانی خانه به خانه فرو دآمد)

قس : اعط القوس باریها (کمان را به کمانگر بسپار)

نظیر : کار را به کاردان بسپار ؛ نان را به نانوا یک نان

هم بالاش ! شاعر گوید :
 یا باری القوس بربیا لست تحسنها
 لاتفسدنها و اعط القوس باریها

(ای کمانگر خوب نمیسازی کمانرا

آن را ضایع مکن و کمان را به کمانگر بسپار)

شیخ ابراهیم ابن سیدعلی طرابلی متولد (۱۲۴۲ هـ ق)

ومتوفی در (۱۳۰۸ هـ ق) در فایدالآل گوید :

به استعن فی کل أمر ملتیس
 دوما وأعط القوس باریها تکس

ر. ل. مجتمع الامثال میدانی چاپ تهران ص ۴۲۶ و امثال

و حکم دهخدا ج ۱ ص ۱۸۵ و فایدالآل ج ۲ ص ۱۵

س ۲ حلّه : بر دینی، جامه، ردا، ازار .

مطرّذ : جامهٔ ذوخته، آراسته، طراز کرده شده، نگارین

کرده، علامت .

س ۵ حالی : آراسته، و صاحب حلیه .

س ۶ مغلایی : روشن، تابان، درخشان .

ر. ل. منتهی الارب، آندراج

ص ۱۰ س ۷ العلم اصبح مفتر أباسمـه والفضل أصبح مصقوـلـاتـراـقـبه

مفتر : (ع) اسم فاعل از افتخار (نرم خندیدن، لب شیرین

کردن از خنده)، **مفتر :** هتبسم

مباسم : (ع) جمع مبسمـهـ دـنـدانـ پـیـشـینـ

تراقـى : (ع) جـمـعـ تـرـقـوـهـ؛ چـنـبـرـ کـرـدـنـ، استـخـوانـ چـنـبـرـ

گـرـدـنـ، جـنـاغـ سـيـنهـ.

د. ل. هـنـتـهـیـ الـأـرـبـ، فـرـهـنـگـ نـفـیـسـیـ

ترجمـهـ بـیـتـ : دـنـدانـهـایـ علمـ بـهـخـنـدـهـ نـمـایـانـ شـدـ

وـ چـنـبـرـ سـيـنهـ دـاـنـشـ درـخـشـانـ گـرـدـیدـ

س ۹ مـشـرـفـاتـ: (ع) جـمـعـ مـشـرـفـهـ، نـامـهـایـ کـهـبـزـرـگـانـ بـهـزـیرـدـسـتـانـ

وـ سـلاـطـينـ وـاـشـرـافـ بـهـرـعـاـيـاـ وـاـفـرـادـ عـادـيـ نـوـيـسـنـدـ؛ دـسـخـطـ.

س ۱۰ والسلام منی یواصله کـلـ ساعـةـ

(هرـسـاعـتـ اـزـمـنـ درـودـبـادـ بـرـ وـیـ)

س ۱۳ وـذـکـرـ انـهـزـامـ لـشـکـرـ جـمـرـیـ کـرـدـهـ :

جمـرـیـ : (ف) بـهـکـسـرـ اـقـلـ وـسـومـ؛ بـعـنـیـ جـلـفـ وـکـمـ اـصـلـ وـ

بـازـارـیـ وـسـفـلـهـ باـشـدـ؛ درـ زـبـانـ فعلـیـ آـذـرـبـایـجـانـ اـینـ کـلمـهـ

بـهـضـ اـقـلـ وـکـسـرـ سـومـ درـ مـفـهـومـ (لاـبـالـیـ، وـلـگـرـدـ، اوـبـاشـ)

وـ بالـفـظـ «ـجـاهـلـ» درـ معـنـیـ نـادـانـ (ـجـاهـلـ وـ جـمـرـیـ) هـنـوزـ

مـعـمـولـ وـزـبـاـنـدـ خـاصـ وـعـامـ اـسـتـ وـبـاشـخـاـصـ نـادـانـ وـاـبـاشـ

وـارـاجـفـ اـطـلـاقـ مـيـشـودـ مـثـلـاـگـوـيـنـدـ: «ـآـدـمـ معـقـولـ باـ جـاهـلـ

وـ جـمـرـیـ مـصـاحـبـتـ نـمـيـكـنـدـ»

و جمری و فتنه سلطنت چند روزه‌ای داستانی دراز دارد
و خلاصه آن بشرح آنی از تاریخ ابن بی بی نقل می‌شود :
محمد بیگ قرامان ، رئیس ترکمانان نواحی ارمن بود
که بولایت قمرالدین معروف است از آن کوهها بالارنده
فحم کشیدی و قوت عیال و اطفال بدان آماده ساختی در
وقت تشویش مملکت روم بار دوم باز از توارد بایجونوین
بر عادت اهل عناد انتہاز فرصت نمود و با قومی به راهزنی
مشغول گشت چون قلمرو سلطان عز الدین کیکاووس نیز بدست
سلطان رکن الدین قلچ ارسلان (سلیمان) افتاد قرامان را
بامال و مواعید در دام اطاعت آورد واو را امارت و منصب
واقطاع بزرگداد و از مذلت با هارت رسانید در عهد سلطان
رکن الدین بسبب استغنا خیالهای فاسد بر سر می‌پروراند
وبرادرش باونکسوز^۱ از نوباراهن نان یار و یاور شد سلطان را
این امر خشمگین ساخت ولی بعلت دور بودن قرامان از
مرکز نمی‌خواست اقدامی را که موجب فتنه باشد بکند
چون قرامان فوت کرد برادرش باونکسوز بخدمت آمد
سلطان باونکسوز را محبوس کرد و اولاد قرامان را که اطفال
بودند بقلعه کاوله از اعمال قوییه فرستاد بعد از قتل سلطان
و استیلای معین الدین پروانه ایشان را از حبس خلاص کردند

۱- ابن بی بی بار دوم این نام را (بکونسوز) آورده است .

وآنان بحکم فطرت به راهز نی و فتنه‌انگیزی مشغول شدند
 چون آوازه عصیان شرف پسر خطیر و فتنه مخالفت وی
 با سلطان و میل وی به فندقداری شنیدند بدو پیوستند ،
 ص ۶۴ آن جا هل بی حاصل امارت و سر لشکری ارمنستان را
 از تحويل بدرالدین ابراهیم پسر قاضی خشتی بدیشان داد
 و آن مخاذیل فتنه‌ها انگیختند ص ۸۸ عوجون شرف رادر خطه
 کدوک هلاک کردند پروانه جهه تأدیب ایشان فوجی فرستاد
 بعلت صعب العبور بودن در بندها و کمین کردن اتراک شکست
 براین فوج افتاد و قسمتی از اسباب و آلات جنگ به دست
 فرامانیان افتاد و حال شان قوی گشت و هنگامیکه سلطان
 غیاث الدین با پروانه و صاحب فخر الدین در خدمت ایلخان
 بودند و پسران صاحب فخر الدین از قوئیه بقرار احصار حرکت
 کردند اتراک فرامان و محمد بیک سر دسته ایشان فرصت
 را غنیمت شمرده بقوئیه حمله کردند و چون کار از پیش
 نبردند شخصی جمری طریقی را که در حال فلاکت در میان
 ایلات ترک می گشت و خود را پسر سلطان عزالدین می نامید
 بنام و لقب غیاث الدین سیاوش بن عز الدین به پادشاهی
 برداشتند ص ۶۹۰ - ۶۸۹ و به امین الدین نائب السلطنه
 میکائیل وبهاء الدین محمد امیر السواحل پیغام فرستادند که
 پسر سلطان عزالدین سلجوقی باما است « و بر صحّت نسب
 او جماعتی از ثقات گواهی میدهند باید که هر چه زودتر

عزیمت عبودیت سازد و شرف دستبوس در یابد» نایب السلطنه
 به تهدید و تطمیع شان و قمی نهاد، قرامانیان چون دیدند
 حیلت شان به نتیجه مطلوب نرسید بالشکری انبوه از پیاده
 و سواره روی به جانب شهر نهادند، نایب السلطنه به آنکه
 سپاهی که در شهر مانده بود فرمان مقابله داد و لشکر یان همتی
 نشان ندادند و گروهی از بیرون روی به گریز نهاده و پراکنده
 شدند و جمعی نیز که در خود تاب مقاومت ندیدند روی به
 شهر نهادند و قرامانیان از خندق گذشتند و تا پای قلعه رسیدند
 و بر دروازه آتش زندند و جمعی از اواباش شهر نیز با آنان
 همداستان شده و بارساندن نی و هیزم به آنان یاری دادند
 و امین الدین میکائیل نایب السلطنه وقتی باخبر شد که کار
 از مدافعت گذشته و دروازه سوخته و ترکمانان در شهر رخنه
 کرده بودند ص ۶۹۱ ، ناچار متواری و پنهان شد و لشکر
 جمری دست به قتل و غارت گشودند و شبانگاه اموال غارتی
 را به فیلو بادردند و روز دیگر جمری را با عز از تمام به شهر
 آوردند و در دولتخانه سلاطین بر تخت نشانند و جمری
 سلطان و محمد بیگ وزیر و فرمانروای کل و امیر الامر اشد.
 بهاء الدین محمد ملک السواحل و مدافع شهر را دستگیر
 کردند و امین الدین میکائیل نایب السلطنه را که فرصت
 جسته و از شهر بیرون شده بود بدست آوردند و هردو امیر
 فاضل و شجاع را پس از شکنجه بسیار و ضبط اموال شان

بکشتند، تا اینکه صاحب شمس‌الدین از طرف ایلخان
 اعظم مأمور اصلاح امور قوئیه‌گردید و بالشکری جرّار
 عزم آن دیار نمود و در کنار دریای مغرب عده‌ای از تراکمه
 ولشکر جمری را مقتول و اسیر گردانید و چون فصل زمستان
 و یخ‌بندان بود با غنیمت و اسیر بسیار بسوی قوئیه حرکت
 کرد، جمعی از لشکر قدیم و جوانان قوئیه نیز به سلطان
 پیوستند. و چون آوازه بازگشت پروانه و شمس‌الدین
 صاحب دیوان و سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن قلچ‌ارسلان
 به گوش اهل شهر و قرامانیان رسید، جمری و اتباعش این
 خبر را پنهان داشتند و تدارک فرار می‌کردند و اموال و اثقال
 خود را به فیلو باد نقل نمودند تا سفر صرت و بی خبر حرکت
 کنند و چون اهل شهر را این خبر مسلم شد دروازه‌های
 شهر را بستند و پلهای پیش دروازه‌ها را بشکستند و به
 مدافعه پرداختند و قاضی القضاة محمود‌الأرمومی شخصاً دفاع
 شهر را به عهده گرفت و مردم را به مقاومت و جان‌ثاری
 تحریض می‌کرد، قرامانیان از کثرت خشم و ناچاری باغات
 را آتش زدند و آبادیهای بیرون قلعه را خراب و عزم
 ارمنستان کردند، جمعی از مسلمانان ولشکری از مغل به
 تعقیب آنان پرداختند، محمد‌بیگ جمری را بالشکر روانه
 نموده و خود با برادر و عمزادگان و گروهی که به شجاعت
 آنان اطمینان داشت در آن اطراف به خبر گیری مشغول

بود و چون پیش قراول سپاه را دید بانیزه به آنان حملهور
 شد سپاهیان مسلمان چون محل را مناسب مقابله نمیدیدند
 ناچار پیاده شده و محمد بیگ را تیرباران کردند و تیری
 برمقتل وی درآمد و بروی افتاد، برادرش پیش آمد تا او
 را نجات دهد آنهم به زخم تیری از پایی درآمد، پسران
 عمش پیش تاختند و بقتل رسیدند، باقی روی به گریز نهادند.
 مسلمانان برای سلب سلاح و اسباب کشتگان پیش رفتد،
 محمد بیگ و بارانش را بشناختند و سرهای شان از تن جدا
 کرده و پیش سلطان آوردند . ص ۷۰۰ و ۷۰۴ .

جمری بعد از مدتی بالشکری عزم جنگ سلطان غیاث الدین
 کیخسرو بن قلچ ارسلان نمود و بعد از مقابله میان دو گروه
 جنگ سختی در گرفت عاقبت لشکر جمری شکست خورد
 و علم الدین قیصر در میان جنگ چتر سلطان علاء الدین
 مرحوم را که جمری در قونیه بدست آورده بود بر بود و پیش
 سلطان آورد چون شب فرا رسید لشکریان جمری فرار
 را غنیمت شمردند و جمری هنگام فرار بدست چند نفر
 از ترکان که از غلامان حسام الدین ولد علیشیر گرمیانی بودند
 دستگیر شد وی را تاروز محبوس داشتند و با مداد که سلطان
 با مراد دل عزم حرکت نموده بود احوال عرضه داشتند و
 سلطان به سیدالاًمراء جمال الدین ابو بکر قراحصاری امیر
 مجلس فرمان داد تا جمری را حاضر گرداند چون به حضور

رسید با نهایت جسارت و بی‌شرمی زبان به دشنام و ناسزا
گشود و با مر سلطان به سیاست رسید و فتنه قرامانیان و
حکومت او باش خاتمه یافت.

ص ۱۰ س ۱۵ لثم : (ع) بوسهدادن بردهان، بوسیدن.

س ۱۵ حرز : (ع) تعویذ، هیکل تعویذ.

س ۱۶ شفایق : (ع) لاله، نوعی از لاله.

نعمان : (ع) بضم اول، خون، نام پادشاه عربستان (نعمان بن منذر) در عهد ساسایان.

شفایق نعمانی: لاله سرخ رنگ، لاله نعمانی، لاله ای که بر نگ خون باشد و نیز گویند نعمان بن منذر این گل را در کوهستان دید و پسندید وامر کرد تا در حفظ و پرورش آن بکوشند.

ص ۱۱ س ۲ رائق : (ع) آب زلال جاری و هر چیز صاف و لطیف.

س ۳ سائغ : (ع) گوارا، گوارنده، روان، شیرین.

س ۳ دینان : (ع) به کسر اول جمع دن به قفع اول : خم ، خم بزرگ درازتر از سبو.

س ۴ غادة : (ع) زن نازک اندام و فرم تن که نرمی و نزاکت آن نمایان باشد و درخت نازه و نازک و نرم.

س ۴ خیل : (ع) سواران و اسبان و این لفظ جمع است که از نوع خود مفرد ندارد، و در فارسی در مفهوم مطلق جماعت و گروه و اطرافیان نیز استعمال کنند.

ر. ل. لسان العرب، منتهی الارب، آندراج، فرهنگ نفیسی

ص ۱۰ س ۱۴-۱۶ جاء البرید و فی یدیه صحیفة . . . الخ

ص ۱۱ س ۱-۷ (قادصر سید و در دستش نامه‌ای

در عز و شرف چون صفحات قرآن

بوسیدم و باز کردم و خواندم

و [آن] را تعویذ حادثات فرار دادم

واز آن باغی دیدم [که] اطرافش

ارغوانی بود با لاله‌های نعمانی

و از آن حریری باقته بگستردم

با رنگها و صورتهای گوناگون

وفهمیدم از آن هر معنی باریکی

[که] بعلت باریکی مخفی بود از ذهنها

و هر معنی روانی از آن را خواندم

که چون آبزلا لی بود به شراب آمیخته

و گوئی آن [نامه] دلبر نازک اندامی زفاف کرده [بود]

و حركات و نقطه‌ها مانند اطرافیان

من از دوری شما مرده بودم

اما رسیدن ناهمه قان مرا زندگ کرد

شما از جهان نهایت خواسته من هستید

و نظام احوال و برتری شأن من

جانم فدای کسی باد که با نامه اش

بوی دوستان را برابر [مشام [من، رسانید]]

- ص ۱۱ س ۸-۱۲ خطاب عالی دربار از آنجناب رسید . . . الخ
ظ : اشعار از خود مؤلف است
- س ۱۷ غمرات : (ع) جمیع غمرة، انبوھی مردم، گروه مردم پر اکنده
از هرجای، بسیاری آب .
- ص ۱۲ س ۱ ممالحت : (ع) خوشخوئی، شوخی و درمتن به معنی (باهم
نان و نمک خوردن) بکار رفته است .
- س ۲ وانه لقسم . . . الخ (واگر بدانند، آن سوگندی است بزرگ)
آیه ۷۶ سورة الواقعه (۵۶)
- س ۳ بنان : (ع) انگشتان ، سرانگشتان. در قرآن کریم است
فاضربوا فوق الاعناق و اضرربوا منهم کل بنان
آیه ۱۲ سورة الانفال (۸)
(برز بر گردنها بزنید و همه سرانگشتان آنان را بزنید)
ابواسحق گوید: مراد از بنان در این آیه همه اعضا است؛
این اسم از نوع خود مفرد ندارد و گویند مفردش بنانه باشد.
- س ۳ ذروه: (ع) بهضم و کسر اول؛ موضع، بلندترین موضع کوه،
بلندترین نقطه هر چیز و بهفتح اول؛ مال بسیار. در حدیث
آمده است :
- «اول ثلاثة يدخلون النار منهم ذو ذروة لا يعطى حق الله
من ماله» ای ذوثروا (اولین نفر از سه گروه که به آتش
رونده صاحب ثروتی است که حق خدای تعالی را از مال
خود ندهد) .
- س ۳ طلیعه : (ع) پیش فراول، جاسوس و فراول. ر. ک. اسان -
العرب ، منتهی الارب ، آندراج والنهاية لابن الاثير

ص ۱۲ س ۸ وصف : خواجہ عبدالله بن فضل‌الله بن عبدالله شیرازی ملقب به شرف‌الدین یا شهاب‌الدین و مشهور به وصف‌الحضره که در شعر شرف تخلص میکرد واژین رو به شرف شیرازی نیز مشهور است ؛ از ادباء و شعرای عهد ایلخانیان و معاصر غازان‌خان و سلطان محمد غیاث‌الدین هشتمین حکمران ایلخانی در ایران (۷۰۳ - ۷۱۶ ه . ق) صاحب کتاب (تجزیه الأمعار و ترجیة الاعصار)^۱ مشهور به تاریخ وصف است که بنام عطاملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای تألیف نموده است. وصف در این تألیف دنباله وقایع مذکور در تاریخ جهانگشار اگرفته و در سبک نیز پیرو عطاملک است. در مقدمه کتابش گوید که بسال (۹۹۶ ه . ق) بنام غازان‌خان آغاز^۲ و جلد اول آنرا بسال (۷۰۲ ه . ق) بعرض سلطان رسانیده و قسمتی دیگر را که هنوز ناتمام بوده است در محترم الحرام ۷۱۲ در سلطنتیه بعرض او لجایتو سلطان خداونده رسانیده است ؛ از اشعار اوست :

عالمازعدلش چنان آبادو خرم شد که نیست

فتنه جز در چشم خوبان رخنه جز در عهدهشان

۱ - وصف‌الحضره جلد ۱ ص ۶ س ۸

۲ - سبک‌شناسی جلد ۳ ص ۱۰۰ .

و :

مرا دلیست چو بنیاد مکرمات خراب
 چو چشم‌بار و چو رخسار مردمی بی آب
 دلی رمیده چه گفتم دلی چگونه دلی
 دلی چو ماهی بر سنگ تفته در طبطاب
 دلی صبور به محنت دلی ذکور عناء
 دلی نفور ز راحت دلی ائیس عذاب
 دلی به آفت بی‌نهایت چرخ اسیر
 دلی بر آش حرمان روزگار کباب
 دلی نه نیست نه هست و نه هوشیار و نه هست
 نه هنرمند ز عقاب و نه هست حق ثواب
 دلی که چون هوس بزم باشدش باشد
 که کی زناله رباب و که کی زاشک شراب
 دلی که چون کند او یاد نیکوان گردد
 چو حال خال مشوش چو چین زلف بهتاب
 دلی که بر دل او دشمنان بیخشاید
 چو آرزو کندش ذوق صحبت احباب
 غلط همی کنم این نیست دل سپهر غم است
 که همچو شهمه رنج است و فکر تن اقطاب
 وفات و صاف بهدرسی معلوم نیست ، هر حوم ملک الشعرا
 گوید: به سال (۶۳۳ هـ) ق) در شیراز متولد شده است شهرت

وآوازه سخنوری و صاف در حال حیاتش با قطار عالم رسیده بود چنانکه ابوبکر قونیوی صاحب روضه‌الكتاب در وصف وی گوید:

سالها گر مرا در آن معنی کلک و صاف در بنان باشد
ر. ل. سبک‌شناسی ج ۳ ص ۱۰۰ تاریخ و صاف مقدمه
تا ص ۱۰
ص ۱۲ س ۱۰ نتخار : آب فراوان، دریایی پرآب .

س ۱۳-۵ اشتیاق مرا تو پنداری که مگر قابل بیان باشد
ظ: اشعار از خود مؤلف است.

س١٦ وَهَذَا دُعَاءٌ يَجْمِعُ الشَّمْلَ عَنْهُ
وَيَحْظَىُ بِالْمُشْتَاقِ مِنْ لَدُنِ الْوَصْلِ

شمل : (ع) بروزن فلس و فرس؛ جماعت، گروه
و در حدیث است «أسألك رحمةً تجمع بها شَمْلٍ»
یحظی : بهره مند میگردد

ترجمه بیت : و این دعائی است [که] کارهای پریشان را فراهم آرد و آرزومند را با لذت وصل بهره مند گرداند .

ص ۱۳ س ۲ انتراح: (ع) گشاده شدن، شادی.

س ۳ انجلاء: (ع) روشن گردیدن کار، هویدا شدن.

س ۴ انتشار : (ع) پراکنده شدن .

س ۵ هاویه : دوزخ، و در قرآن منزل آمده است و اما من خفت
موازینه فامه هاویه (و اما آنکه سنجیده هایش سپک آمد

قرارگاهش دوزخ باشد) . آیه ۷ سورة القارعة (۱۰۰)

د. ل. لسان العرب، منتهى الأرب، آندراج

نگوسار : (ف) مخفف نگونسار واژ لغات کهنه و قدیمی است. د. ل. برهان قاطع به تصحیح دکتر معین ج ۴ و در متون قدیمه فراوان دیده میشود، عطارگوید :

برو از روی بتها پرده بردار سر بترا فروگردان نگوسار

اسرار نامه عطار چاپ دکتر گوهرين ص ۴۴ س ۱۴

سر و است که در باغ همه ساله بود سبز
با قد تو آن نیز بود گوژ و نگوسار

دیوان قطران چاپ مرحوم حاج محمد نجفی خواجه‌انی ص ۱۱۳ س ۱۱

ودر کلیله و دمنه آمده است: «فرط غیرت او را برانگیخت تا طبق برنج بر سر شاه نگوسار کرد» کلیله و دمنه چاپ استاد مجتبی مینوی ص ۳۷۵ س ۱

شیخ عطار در تذكرة الأولیاء در ذکر حالات ابراهیم ادhem گوید «نقلست که یک روز به سر چاهی دلو فرو گذاشت پر زر برآمد نگوسار کرد باز فرو گذاشت پر مروارید برآمد نگوسار کرد و قش خوش شد گفت الهی خزانه بر من عرضه میکنی میدانم که تو قادری و دانی که بدین فریفته نشوم آبم ده طهارت کنم» تذكرة الأولیاء چاپ اروپا ج ۱ ص ۱۰۵

ص ۱۳ س ۷ انه لا يحب المفسدين . (که آن [خداوند] فساد کاران را دوست ندارد) اقتباس از آیات شریفه «والله لا يحب المفسدين» و «ان الله لا يحب المفسدين»

آیه ۶۹ سورة المائدہ (۵) و آیه ۷۷ سورة القصص (۲۸)
جیف : (ع) بروزن میل جمع جیفه، لاشه، جانور مرده و گندیده .

ثور : (ع) جمع نسر، کرکس .

اراقت : (ع) ریختن آب و مایعات دیگر، جاری گردانیدن.

دماء : (ع) جمع دم . خون .

هتك : (ع) دریدن، پاره کردن، بشکافتن .

مشبد : (ع) شعبدہ باز، ساحر، جادوگر، چشم بند .

تشتت : (ع) مصدر باب ت فعل ازشت: پریشانی، پراکنده‌گی، پراکنده شدن . ر. ل. لسان العرب، منتهی الارب

س ۱۴-۱۵ برو قارست همه خیر و سعادت زیرا

هر که سر تیز بود زخم خورد چون مسما

ظر : اشعار از خود مؤلف است .

ص ۱۴-۱۶ نس طایر : از صور فلکی و یکی از نسرین فلک است که عبارتند از :

نس طایر : که سه ستاره است به موازات همدیگر در یک خط مستقیم و آن که در وسط است روشن تر از دو تای دیگر

میباشد و عوام آن را «شاهین ترازو» گویند و شکل نجومی آن عقابی است در حال پرواز.

نسرواقع : که لیزسه ستاره است در سه گوش ممثلث متساوی- الساقین قرار گرفته ، آن که در رأس مثلث است از دوتای دیگر روشن تر میباشد و عوام آن را «سپایه» نامند و شکل نجومی آن عقابی است نشسته .

در میان عوام هردو به «میزان ترازو» مشهور است . نظامی گوید :

بریده بال فسرین پر نده چو واقع بود طایپر فکنده
لیلی و مجنون نظامی چاپ و حبند ص ۲۹۲ س ۲ خاقانی گوید :

گفت کان شهباز بر نسرین گردون ننگرد

بر کبوتر پر گشاید! ایست پنداری خطاط
ر. ل. دیوان خاقانی ص ۲۲ س ۷

و نیز نسر نام بئی بود برای ذی الکلاع در حیمیر چنانکه
یغوث مال مذحج و یعوق مال آل همدان بود؛ خدا تعالی
در قرآن کریم فرماید :

«وقالوا لاتذرن الهمکم ولا تذرن وداً ولا سواعاً. ولا يغوث
ويغوق و نسرأ» آیات ۲۳ و ۲۴ سوره النوح (۷۱)
ر. ل. لسان العرب ، تاج العروس ، برهان قاطع ، التفہیم
ابوریحان بیرونی ص ۸۷ و صور الکواكب ، تأليف ابی الحسن

عبدالرحمن عمر رازی مشهور به فلکی متوفی در (۳۷۶)

ھ . ق) چاپ حیدرآباد دکن س ۱۱۰-۱۱۳

ص ۱۴ س ۳ وهذا دعاء مستجاب لانه صلاح لكل الناس في القرب والبعد
 (واين دعائي بذيرفته است زيراكه صلاح همه مردمان دور
 و نزديك ميباشد)

س ۴ محرّوسه ، شهر استوار و محکم ، پایتخت ، مما لاث محرّوسه

کشورهایی که در تصرف و یا حمایت سلطان و یا کشوری باشد.

قونیه : از شهرهای قدیمی و معروف و بزرگ روم (ترکیه

فعلی) واقع در پانصد کیلومتری جانب شرقی آنکه شهری

آباد و بزرگ و دارای باغهای مصفا و مساجد وابنیه قدیمی

از هر نوع علاوه بر مساجد متعدد چهل و چهار مسجد جامع

دارد، مذفن عده‌ای کثیری از مشاهیر علماء و پیشوایان صوفیه

میباشد از جمله :

آرامگاه قدوة العرفا ، سلطان العلماء مولانا جلال الدین رومی

و صدر الدین قونیوی و سلطان ولد و شیخ کریم الدین و سید

برهان الدین محقق ترمذی و حسام الدین چلبی و صلاح الدین

زرنگویی و ... در این شهر است ، از سال ۴۶۷ ھ . ق که

مؤسس سلسله سلاجقه روم (قتلمش) این شهر را مقر

حکومت خود قرار داد تا آخر انقراض این سلسله مرکز

و پایتخت سلطنت بود از علاء الدین کیقباد سلجوقی (۶۱۹

ھ . ق) آثار قلعه‌ای بزرگ که دارای دوازده دروازه بود

باقی است و از آثار سلطان سلیمان نیز جامع بزرگی که دارای
دو هنرۀ زیبا و بلند است در این شهر دیده میشود . و نیز
نام شهری است در آفریقا در موضع قیروان .

د. ل. مراسد الاطلاع . لغات تاریخیه و جغرافیه تأليف
احمد رفعت

ص ۱۴ س-۹ نسیم باد صبا چون وزی سحر کاهی
بمروضه‌ای که در تو ده ریاحین است
اشعار از خود مؤلف است .

س ۶ صبا : (ع) یکی از چهار باد معروف که عبارتند از :
۱- صبا : که نام دیگر شقبول است و در فارسی باد بهاری و
باد خاوران نامند، جای وزیدن این باد از مطلع ثریا است
تا بنات النعش، در وجه تسمیه آن به قبول گویند : چون
از مشرق به سمت واستقبال باب کعبه میوزد لذا قبول نامندش
واز باد دبور گرم تر باشد .

۲- دبور : بادی که از پشت کعبه واز روبروی باد صبا واز
مغرب به سمت پشت کعبه میوزد .

۳- شمال : بادی که از سمت چپ قطب رو سوی مشرق
میوزد و به فارسی باد باخته و باد زمستان نامند، و درین
معنی عرب را پنج لغت است : شَمْلُ به قتح شین و سکون
میم؛ شَمَلُ به قفتح شین و میم؛ شمال بروزن نهار؛ شَمَالُ بروزن
جدول و شَامَلُ با قلب مکان همزه و میم .

۴- جنوب : بادی که از سمت راست قطب رو سوی مشرق
 میوزد و به فارسی بادنیمروز نامند و گویند وزیدنگاهش
 از مطلع سهیل است تا ثریا و در زمستان ماین مطلع سهیل
 و آفتاب . ر. ل. التفہیم ابوريحان به تصحیح استاد همانی
 ص ۴۳۶، اسانالعرب، مقدمه‌الادب چاپ جدید داداشگاه
 تهران ج ۱ و نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۲۵۴۳ ب ۵
 ص ۱۴ س ۹ سرین : بروزن برین؛ سر+ین (نسبت)، آنچه در زیر
 سر نهند، در مقابل بالین : آنچه در زیر بازو و پهلو نهند،
 بابا ظاهر عربان گوید :

دلم شبهای هجرانت غمینه
 سرینم خشت و بالینم زمینه^۱
 گناهم این کو موتودوست دیرم
 هرآنکت دوست داره حالش اینه
 در هتن کتاب، در مقابل پائین و در هفهوم، جانب سر ، سر
 بکار رفته است ، در لیلی و مجنون نظامی گنجوی است :
 گه ریخت سرشک بر سرینش گه روی نهاد بر جیښ
 لیلی و مجنون چاپ وحید دستگردی ص ۲۵۲ س ۱۰
 منوچهري گويد :

۱- این رباعی در نسخه چاپی کتابفروشی امیرکبیر بدین شرح است ،
 دلم از درد ته دایسم غمینه بالین خشتمن و بستر زمینه
 همی جرمم که موته دوست دیرم نه هر کت دوست داره حالش اینه

سوسن سرین ز بیرم کحلى کند همی
 نسرین دهان ز درّه‌منضد کند همی
 ديوان منوچهری ص ۹۶

این بیت را در کتب لغت و در شرح لغات دیوان منوچهری
 به لفظ سرین بضم اول و در معنی، کفل، ساغری حیوانات
 شاهد آورده‌اند ولی با مختصر دقت و توجه و با در نظر گرفتن
 قرینه «دهان نسرین» معلوم می‌شود که شاهد درست لغت
 سرین بفتح اول و بمفهوم جانب سرمیباشد زیرا بیرم کحلى
 بر کفل بستن با سوشن ابدآ مناسبتی ندارد در حالیکه بیرم
 به سر بستن در فهایت تناسب است، زیرا گل بر گهای سوشن
 ازرق را به پارچه لطیف و نازک تشییه کرده است .
 ر. ل. برهان قاطع، آندراج، بهار عجم

ص ۱۴ س ۱۳ محفوف : گردانگردگرفته، محفوظ، خدا تعالی در قرآن
 مجید فرماید : «وتَرِي الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ حَوْلَ الْعَرْشِ»
 و در حدیث اهل ذکر آمده است : «فِي حَفْوِنَهِمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ»
 یعنی طواف می‌کنند آنان را با بالهایشان و به دورشان
 می‌گردند .

خذلان : بد کسر اول ، ترک یاری و کمک کردن ، بی یار و
 یاور گذاشتن ، خوار گردانیدن و در فارسی بمعنی لازم (بی یار
 و یاور و خوار بودن) نیز استعمال کنند ، و در حدیث است
 «وَالْمُؤْمِنُ أَخْوَ الْمُؤْمِنِ لَا يَخْذُلُهُ» یعنی مؤمن برادر مؤمن

است و إعانة و ياري او را ترك نميكند .

ص ۱۴ س ۱۴ مکفوف : نایینا، کسی که چشم پای شده وقدرت دیدن را از دست داده باشد .

مسؤول : کسی که بر چشم میل کشیده و کور کرده باشند،
یا چشم را بر کنده باشند .

ر. ل. لسان العرب، النهاية لابن الأثير ، اقرب الموارد

س ۱۵ فلک غلام وجهان بندۀ وزمان چاکر

خردمقارن و حشمت جليس و دولت يار
ظ : شعر از خود مؤلف است

س ۱۶ صبی : (ع) کودکی، ولی املاه صحیح کلمه صبا است .

س ۱۷ امثال : جمع امثال، شریفتر، برگزیده تر، شبیه تر، امثال
برگزیدگان، همگنان برگزیده .

ص ۱۵ س ۱ چنان : به کسر اول جمع جنت، باغ بهشت، فردوس .
چنان : (ع) بهفتح اول، لباس، پوشالک، کارپنهان و فاسد،
قلب و روح .

چنان الليل : تاریکی شب، جنان النّاس : جماعت مردم.

جداول : (ع) جمع جدول بروزن جعفر، جویبارها .

س ۲ مشروع : (ع) سرچشمه، جای داخل شدن به آب و در عربی
مشرعاً بفتح و ضم اول معمول و صحیح است ، مشروع صافی
سرچشمه آب زلال .

س ۴ ضافی : (ع) فاعل از ضفو؛ رجل ضافی ، مردی که هوی

سرش انبوه باشد، ثوب ضافی: لباس کامل و مجازاً در مفهوم محکم و خوب بافته به کار برند، زره ضافی: زره تنگ حلقه.

ص ١٥ س ٧ حَبْ : (ع) محبوب، معشوق .

س ۸ غیہب: (ع) تاریکی .

آس: قسمی از ریاحین، مورد، برگ هورد، و گویند از کلمات دخیله است، و مورد گیاهی است سبز تندکه هیروید و بزرگ و درخت میشود و همیشه سر سبز است.

عبهرو : یاسمن، نرگس، بستان افروز.

١٠ غِبَّاً آخر، بِيَان، عَاقِبَة. ر.ك. لسان العرب، قاموس المحيط، منتوه، الأرب

س ٧-١٠ سلام كحب لا يمل كلامه
ويزداد طيباً بالحديث المكرر

سلام کبدر لاح فی وسط غیہب

سلام کاس فاح فی جنپ عبهر

سلام ك أيام الشباب اللتي مضت

الى عهد شیخ ذی ارتعاش معمراً

سلام کاپیال اُتی بعد شفوة

واهدی صفاء غب عیش مکدر

(درودی مانند [صحبت] معجبوی که گفتارش ملال نیارد

و تکرار حدیش خوشی [گفتار] را زیاد کند

درودی ها نند ها تمام که در میانه تاریکی آشکار شود

درودی مانند [طراوت] موردی که در کنار نرگس بروید

درودی هانند روزهای جوانی که گذشت ،
 تا زمان پیری سالخورده [که] اعضاش میلرزد
 درودی هانند خوبیختی که پس از بدیختی بیاید
 و صفا و آرامش بخشد بعد از زندگانی تیره [آشته]
 ص ۱۵ س ۱۶ **وَجَلٌ** : (ع) وجل یوجل وجالة : (از باب شرف) پیر
 شد ، **وَجَلٌ** : پیری .

س ۱۸ وهذا دعاء جامع لمصالحى
 ومدن من الامال بعد شطونها

واين دعائي است که جامع مصالح من است
 و نزديك كننده آرزوهاي من است بعد از دور شدن آنها
 ص ۱۶ س ۲ طوارق : (ع) جمع طارقه، حادنه، طوارق الليل : حوادث
 وبالاهای شب .

س ۱-۲ عرف الله حقوق اخوانکم . . .
 خداوند شما را به [پاس] حقوق برادرانتان آشنا گرداورد
 و از حوادث روزگار نگاه دارد

س ۴ مشاهد : (ع) جمع مشهد ، محل اجتماع مردم ، محل
 اثبات دعوى با شهود .

معاهد : (ع) جمع معهد ، پیمانگاه ، جای بازگشت ، مجازاً
 وطن ، میهن .

خُلَّانٌ : (ع) جمع خليل ، دوستان .

س ۶ آویزش : (ف) اسم مصدر از آویختن؛ این لغت در شاهنامه

قریب نه بار به معنی: جنگ و تلاش در جنگ آمده است

و در زیر به چند مورد اشاره می‌شود:

چو خورشید بر جرخ گردان بکشت از اندازه آویزش اندر گشت

شاہنامه چاپ برو خیم ج ۱ ص ۱۲۱ س ۴

سخن گفتن اکنون نیاید به کار گه جنگ و آویزش کارزار

ج ۶ ص ۱۴۸۳ س ۱۷

دو پایش فرو شد به یک چاه سار نبد جای آویزش و کارزار

ج ۶ ص ۱۷۳۷ س ۱۵

بدانست کاو را ز شاه بلند زرزم وز آویزش آید گزند

ج ۷ ص ۱۰۵۷ س ۹

بدینگو نه تاخور ز گنید گذشت زاندازه آویزش اندر گذشت

ج ۸ ص ۲۴۸۸ س ۱۵

هم آن را دگر باره آویزشت گنه کارا گر چند با پوز شست

ج ۸ ص ۲۵۱۷ س ۱۰

برین گونه تاخور ز گنید بکشت ازاندازه آویزش اندر گذشت

ج ۹ ص ۲۷۱۰ س ۱۷

در متن کتاب به مفهوم: شیفتگی، علاقه‌مندی، آویختگی از مطلوب و مقصودی به کار رفته است «که خوشی آن با جان آویزشی دارد». ر. ک. ص ۱۶ س ۶ متن کتاب.

هاتفي گوييد:

به خويشش چو جان ديد آویزشى

به او كرد خويشانه آميزيشى

قول مولانا در دیوان شمس نیز قریب به همین معنی است:
 خورد سنگ و فرو ناید که هن آویخته شادم
 که این تشریف آویزش مرا منصور وار آمد
 دیوان کلیات شمس چاپ دانشگاه ص ۳۳ س ۵

مشتقات دیگر این فعل نیز در متون قدیمه به همان معنی استعمال شده است، در قابوسنامه آمده است «بدان ای پسر که تا کسی لطیف طبع نبود عاشق نشود از آنچه عشق از لطافت طبع خیزد [وهر چه از لطافت خیزد] بی شک لطیف بود خبر من اشبه اباه فما ظلم، چون او لطیف بود ناچار در طبع لطیف آمیزد».

قابوسنامه چاپ بنگاه ترجمه و نشر ص ۸۰

ص ۱۶ س ۷ لاعلی سبیل الاختیار (نه از راه اختیار).
 و در تاریخ سیستان مصدر این لفت با فعل بردن (آویختن بردن) به معنی جنگ کردن آمده است «ومردمن فوقة چند بار با وی آویختن بردن»، تاریخ سیستان ص ۳۷۶ س ۱۵

س ۱۰ ترویج: (ع) خوشبوی گردانیدن چیزی را، راحتدادن، شب هنگام نزد کسی رفقن.

س ۱۱ نسیتم صدیقاً کنتم تعریفونه و نسبان عندا الصدقاء ذمیم
 (فراموش کردید دوستی را [که] می شناختید
 و فراموش کردن نزد دوستان ناپسند است)

۱ - در چاپ مر حوم هدایت «... ناچار در طبعی لطیف تواند آویختن».

ص ۱۶ س ۱۲ اهمال : (ع) ترك کردن ، سستی ، چیزی را بحال خود وا گذاشتن .

س ۱۳ منطلق : (ع) گشاده روی ، خندان روی ، زبان آور .
لقیط بن زراره گوید :

أمشي في بني عدس بن زيد رخي البال منطلق اللسان
ولى در عرب به معنی (زبان آور) طلیق معروف تر است .

س ۱۴ رخا : (ع) سستی ، نرمی ، سبب و نرم شدن .

س ۱۴ خیبت : (ع) یأس و نامیدی ، زیانکاری ، بی بهرگی .
حاشیه هرا دوست باید بهنگام غم بشادی باید هرا دوست کم
مرا یار باید که همدم بود بشادی شادی بغم غم بود
ظ : اشعار از خود مؤلف است

س ۱۶ هوینا : (ع) مصغر هُونی بروزن کُبری ، مؤنث اهون :
آهستگی ، آرامش .

س ۱۶ وكلَّ أَخْ عِنْدَ الْهَوِينَا مَلَاطِف
و لکنما الاخوان عند الشدائد

(و هر دوستی هنگام آرامش همراهان است
اما دوستان برای روزهای سختی است)

سعدی فرماید :

دوست مشمار آن که در نعمت زند

لاف یاری " و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گیرد دست دوست

در پریشانحالی و در ماندگی

ابو علی ابن مقله گوید :

صدیقک من راعاک عند شدیدة

وكلاً تراه فى الرخاء مراعيا

ديگري گويد :

صدیقک من يرعاک عند شدیدة

فکل تراه فى الرخاء مراعيا

ر. ك. سعدى و متنبى ص ١٧٣ و شرح المصنون به على غير

اهله ص ٤٥٥ ومنهاج اليقين ص ٣١٤ و محاضرات الأدباء

راغب اصفهانى ج ٢ ص ١٥

ص ١٧ س ٧ يازيدن : بروزن باليدن، نموکردن، آهنگ کردن، دست

يازيدن، دست سوی چيزی دراز کردن .

س ٧ هكذا حال اخوان الصفا (چنین است حال دوستان يک رو)

س ٧ گرنداني بدؤست ره بردن شرط ياريست در طلب مردن

ظ : اشعار از خود مؤلف است

ام عمرو : از عرایس شعری است، در مفهوم: معشوق، محبوب

و در اشعار عرب بسیار مذکور است :

عمر بن كلثوم تغلبی در معلقة معروفش گوید :

صبت الكأس عن أم عمرو وكان الكأس مجرها اليمينا

وما شر الثالثة أم عمرو بصاحبك الذي لاتنصيبه حينما

شاعری ديگر گويد :

لما رأتهني أم عمرو صدفت و منعتني خيرها و شنت

ديگري گوييد :

دعتنى أخاها أم عمرو ولم أكن
أخها ولم أرضع لها بلبان

ر. ل. شرح معلقات زوزني چاپ بيروت ص ١١٩ وشرح
معلقات خطيب تبريزى چاپ مصر ص ٣٨٣ والكامل مبرّد
چاپ مصر ج ١ ص ٤٨ وص ١٠٨ و ١٠٩

ص ١٧ س ٨ والا على كل حال أم عمر وجميلة
و ان لبست خلقانها او جديدها

(وگرنه أم عمر در هر حال زیباست

خواه [لباس] کهنه‌اش را بپوشد یا تازه‌اش (۱)

س ١٢ قادر : (ع) تو انا و از اسماء الحسنی است . ر. ل. ص ١٧٠
همین کتاب

این اسم مقدس سه بار در قرآن کریم آمده است :
قل ان الله قادر على أن ينزل آية ولكن اكثراهم لا يعلمون
آیه ٣٧ سورة الأنعام (ع) و آیات ٦٥ سورة الأنعام و ١٠١
سورة الاسری (١٧)

س ١٣ قاهر : (ع) مسلط، بالاتر از هر چیز و از اسماء با ربتعالی
ودرق رآن کریم دوبار آمده است :

١ - وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير
آیه ١٨ سورة الأنعام (ع)

٢ - وهو القاهر فوق عباده ويرسل عليكم حفظة
آیه ٦١ سورة الأنعام (ع)

ص ۱۷ س ۱۵ هادی : (ع) ارشادکننده، راهنمایی، و از اسماء باری تعالی است و قریب ده بار در قرآن مجید آمده است، در زیر به یک آیه اشاره میشود :

وَمَنْ يُضْلِلَ اللَّهُ فِيمَا لَهُ مِنْ هَادِ

آیه ۳۶ سورة المؤمن (۴۰)

س ۹ اکمل الدین طبیب : از پزشکان دربار سلطان رکن الدین از سلاجقه روم و یکی از دو طبیب معالج مولانا جلال الدین رومی در حال مرض بود، پزشکی حاذق و در زمان خود از مشاهیر اطباء بشمار میرفت، صاحب روضۃ الکتاب او را نیز استاد و مربی خود خطاب میکند، او ایل به مولانا توجهی نداشت ولی بعد از مدتی از مریدان خاص مولانا گردید و اغلب در مجالس سماع حاضر میشد و درسر فرصت برای استفاده به خانقاہ مولانا میرفت، درمناقب افلاکی و شرح حالات مولانا کرات از وی یاد شده ولی در هیچ جا کلمه‌ای بر لفظ «اکمل الدین طبیب» نیغزوده‌اند؛ بیشتر ازین از حالات این طبیب داشتمند اطلاعاتی بدست نیامد.

ر. لک. مناقب العارفین چاپ جدید استانبول ص ۱۲۲ و ۱۲۳

و ۳۹۹ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۷۲ و ۵۰۰

س ۱۱-۱۵ } بدان خدای که بر آستان قدرت او
نهاده‌اند عقول نفوس پیشانی
ص ۱۸ س ۱-۲ } ظ : اشعار از خود مؤلف است

- ص ۱۸ س ۳ وصمث : (ع) عیب، ننگ، عار .
- س ۴ مکنوس : (ع) جاروب گرده شده، رفتہ .
- س ۵ مفاک : (ف) گود، گودال .
- س ۶ منکوس : (ع) نگونسار، نگونسارکرده، سرنگون .
- س ۷ مجارة : (ع) مناظره، مباحثه .
- ر. ر. ل. لسان العرب، اقرب الموارد، منتهی الارب، برهان قاطع
- س ۱۴ باhadسود جاه تو در ظلمت ظلال
تا هست خلق را بضیاء رهبر آفتاب
ظ : اشعار از خود مؤلف است
- س ۱۵ وهذا دعاء في للخلق راحة وامن من الافات والنكبات
(واين دعائي است [كه] آرامش مردم در آن است
واز بلاها وبد بختي ها در امان بودن است)
- س ۱۶ طرق : (ع) بروزن قعود : شب روی و شب در جائی
در آمدن ، در حدیث است «نهی المسافر أن يأتي أهله
طريقاً» و «أعوذ بك من طوارق الليل الا طارقاً يطرق
بالخير »
- س ۱۷ وداد : (ع) بهفتح وضم وكسراً أول، دوست داشتن، مهر ورزیدن.
- س ۱۸ ص ۱ لواقع : (ع) جمع لاقح، باردار، باد حامل شبتم .
- س ۱ مصافات : (ع) یگانگی، دوستی، یکرنگی .
- س ۱ وفاق : (ع) بهكسر اول، یگانگی، یکدلی، یکجهتی،
سازش ضد نفاق، موافقت .

«وَنِهَا لَا تَحْاذِّ آنِ جَزْ بِهِ لَوْاقِع مَسَافَاتٍ وَّ وَفَاقْ بَارُورِيَا يَدِ»

ص ۱۹ متن کتاب یعنی نهال یگانگی آن جز به وسیله
بادهای شبنم آور یگانگی و ینکدلی به میوه نمیرسد .

ص ۱۹ س ۳ هواجس : (ع) جَمْع هاجس، خاطر و آنجه در دل گزدد،
وسوسه، در حدیث است از ابو موسی: «وَمَا يَهْجِسُ فِي الضَّمَائِرِ»
ای مایخطر .

س ۴ تعسُّ : (ع) بیراه رفتن ، از راه کج شدن ، ستم کردن و
برفوت چیزی اندوهناک شدن .

س ۴ معاحضرت : (ع) یگانگی، یکرنگی، دوستی خالص .

س ۶ صُدَغ : (ع) به ضم اول ، بناگوش، کیچ گاه ، موئی که در
بناگوش افتاد .

موَرَّد : (ع) کلگون، خدمه موَرَّد : چهره کلگون .

غَامَة : (ع) ابر، پارهای از ابر .

طَلْقَ : (ع) از باب شَرْف بشاشة ، خوش روئی رجل طلق
مرد خندان زوی، بشاش .

رَانِقَ : (ع) از باب نصر، صافی، روان، خوش .

ر. آ.ک. لسان العرب، اقرب الموارد ، منهنه الأرب، قاموس

س ۸-۶ سلام کصد غ فوق خدمورد و صدر صيقل فوق متن محضر

(درودی به [زبائی افتادن] طرّه بر بالای رخسار کلگون
و [مانند] سینه درخشان بالای بساطی سبز

- درودی به [لذت] شرابخواری زیر سایه ابری
در باغی سبز و خرم دارای جویبارها
- درودی مانند سالم [به منزل] بازگشتن مسافر
در حالیکه روی وطن [و ساکنین خانه خود] را خرم و
خندان بهییند
- ص ۱۹ س ۹ سورت (ع) تیزی و تندي هرچيز، خشم و تندي سلطان،
شدت سرما .
- س ۹ التیاع : (ع) سوزش، التهاب؛ خواه از شوق و شادی باشد
یا غم و آندوه .
- س ۱۰ براعت : (ع) فصاحت، فضیلت، کمال‌دانش، سرآمد بودن
در دانش و زبان‌آوری .
- س ۱۱ شبیب : (ع) یاد روزهای جوانی ~~کویین~~، وصف معشوق ،
آنچه در اوایل قصاید در وصف عشق و مدح معشوق آرند.
- س ۱۲ تقریر : (ع) به اقرار آوردن، بدقرار بردن، قرار و ثبات
دادن در فارسی مجازاً به معنی بیان کردن نیز بکار برند؛
سعده‌گوید :
- آن کس که خطای خویش بیند که رواست
تقریر مکن صواب نزدش که خطاست
- آن روی نمایدش که در طینت اوست
آئینه کج جمال ننماید راست
- کلیات سعدی چاپ محمدعلی علمی ص ۸۷۳

- ص ۱۹ س ۱۴ تنمیق : (ع) آراستن با نوشتن، نوشتن .
- س ۱۴ تنسیق : (ع) به نظم و ترتیب آوردن، ترتیب دادن .
- ر. ک. لسان العرب، اقرب المرارد، منتهی الارب
- س ۱۷ دوده : (ف) دود+ه (نسبت و اتصاف) خانواده دودمان؛
- انوری در قصیده‌ای به مطلع :
- زهی زعدل تو خلق خدای آسوده
- زخسروان چو توئی در زمانه نابوده
- که در مدح فیروزشاه عادل: امیر عماد الدین بن علاء الدین
ملک بن امیر قماج از امرای بزرگ آل سلجوق و سلطان
مستقل ترمذ زنده در ۵۳۳ سروده است گوید :
- اثر زدود خلافت به روزنی نرسید
- که عکس تیغ تو آتش نزد در آن دوده
- دیوان چاپ مدرس رضوی ص ۴۴۰ س ۴
- ونیز دوده یکی از اجزای ساختن هر گب است ، یا قوت
مستعصمی غلام مستعصم خلیفه عباسی و استاد خط نسخ
و ثلث متوفی در حدود ۶۹۷ ه . ق در قاعده ساختن
هر گب گوید :
- همسنگ دوده زاج است همسنگ هردو مازو
- همسنگ هرسه صمع است و انگاه زور بازو^۱

۱- این بیت در آندر ارج بشكل ،
همسنگ دوده زاج و همسنگ زاج مازو وز صمع ضعف جمله و انگاه زور بازو
آمده است .

- و در معنی مطلق مرگب نیز بکار برند سعدی گوید :
- آتش به نی قلم دراقداد وین دوده که میرود دخان است^۱
- ر. ل. برهان قاطع، مجمع الفرس، معیار جمالی، آندراج ص ۱۹ مداد : (ع) حبر، مرکب، دوده
- «ومیاه بحار وجداول وانهار را بهجای دوده و عوض مداد در دوات کنم ...» مأخذ از مفهوم آیه شریفه :
- «قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفالبحر قبل أن تنفذ کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدادا»
- آیه ۱۰۹ سورة الکھف (۱۸)
- س ۱۷ استیفاء : (ع) بسرا بجا آوردن کاری ، حق چیزی و یا کسی را بسرا بجای آوردن .
- س ۱۸ قادر : (ع) باز ایستاده، ناتوان، عاجز .
- ر. ل. لسان العرب، منتهی الأرب
- س ۱۹ «زصد داستان کاشتیاق ترا است»
- ظ : شعر از خود مؤلف است
- ص ۲۰ س ۵ اقدار : (ع) جمع قدر بروزن فرس ، فرمان و حکم و اندازه کرده خدای بر بندها .
- س ۶ نوران : (ع) برانگیخته شدن، برآمدن، برخاستن، هیجان.
- س ۶ آتواق : (ع) جمع توق بروزن فلس، آرزومندی، اشتیاق، بی تابی و در حدیث است :
- «مالك توق فی قریش و تدعنا»
- ۱ - در نسخه های چاپی «وین صبر که میرود دخان است» .

ص ۲۰ س ۹ مَقِيل : (ع) هنگام و جای آسایش ، آسایش در نیمروز آسایش هنگام شدت گرما در روز بدون خواهید برخلاف قیلوله که آسایش و خواب سبک را گویند؛ در قرآن کریم است: «اصحاب الجنة يؤمنون بخير مستقرًا و احسن مقيلا» آیه ۲۵ سورة الفرقان (۲۵)

- وابن رواحة گوید :
- «اليوم نضر بكم على تنزيله ضرباً يزيل الهم عن مقيمه» هام : جمع هامة بالای سر، جمجمه، بزرگ گروه، رئیس قوم.
- س ۱۰ حالی : (ع) اسم فاعل از حلی بروزن فلس؛ آراسته .
- س ۱۱ قفاء : (ع) مقصوراً وممدوداً «قفا» و «قفاء» پس سر، پس گردن، در فارسی معجازاً پس کردنی و به پس گردن زدن را نیز گویند، مذکور و مؤثر در این اسم یکی است .
- س ۱۲ مقاسات: (ع) رنج بردن. د. ل. لسان العرب، منتهی الارب.
- س ۱۳-۱۴ «درد و بلا و رنج زگردون نبود بس» ظ : اشعار از خود مؤلف است
- س ۱۵ منخرط : (ع) تراشیده ، آراسته ، در رشته کشیده ، در ردیف درآمده .
- س ۱۶ حُبُور : (ع) بروزن قُعود ؛ شادی، فراغی عیش سرور ،
- س ۱۷ منشرح : (ع) شاد، گشاده دل، خوشدل .
- س ۱۸ توزّع : (ع) پراکندگی ، پرسانی .
- ر. ل. لسان العرب، منتهی الارب

ص ۲۱ س ۲ چو عالمی به لقاي تو نوش می‌بايند . . .

ظ : بيت از خود مؤلف است

س ۵ سلوت : (ع) آرامش، خرسندي، فراخى زندگاني .

س ۶ فان أك قد أصبحت في الناس سالياً . . .

(اگر در میان مردم تسلی یافته [و ترا فراموش نموده]

گردیده باشم

از روی نوهدی تسلی یافتمام نه از چاپکی)

تعذر : دشوار شدن کار وعذر و حجت آوردن .

ر. ك. آندراج، منتهی الارب

«وما ذالك على الله بعزيز» آية ۲۳ سوره ابراهيم (۱۴)

(واين [كار] برخداوند مشكل نیست)

س ۱۱ اطاب الله ثراه (خداؤند خاك او را پاك گرداند)

س ۱۴-۱۶ سلام على المولى الذى أنا عبد

و حق لمثلي أن يكون له عبدا

(درود برسوري که من بندۀ اویم

و شایسته امثال من آن است که بندۀ او باشد

او سرور گرامي و محترمي است که [پيكان] تيرها و نيزه

مرا تيز گرد آنگاه [که] برييد نگاهش معلوم نبود

درود باد بر امادام که بوی خوشش [آوازه ايش] منتشر ميشود

در درازاي روزگار بوئيکه شرمنده گرداند بان و رند را)

ص ۲۲ س ۲ سنا : (ع) روشنائي .

- ص ۲۲ س ۶ وهذا دعاء لا يطيش سهامه . . . (و این دعائی است که تیرها یش خطا نمیکند و چون نفوذ [روشنایی] برق [در تاریکی] در آرزوها و مرادها نشیند) .
- س ۸ مَطْحَحٌ : (ع) جای تماشا، بلندداشتن نظر، بلندگاه کردن، نظر بلند داشتن، هر چیز دیدنی، نمایشگاه .
- ر. ل. لسان العرب، قاموس، اقرب الموارد
- س ۹ گوارنده : (ف) گوار+نده (علامت صفت فاعلی) صفت فاعلی از گواردن یا گواریدن : هضم شونده ، زود هضم شونده، خوشگوار، از لغات کهن فارسی است که امر وز بجای آن گوارا بکار برند، امیر عنصر المعنی کیکاووس در قابو سنامه گوید: «و جهد کن تا هر چه فراز آوری از نیکوتربن روی بود تا بر تو گوارنده بود» و در فرهنگ رشیدی آمده است: «گوارا و گواران مرادف گوارنده ». ر. ل. قابو سنامه چاپ بنگاه ترجمه و نشر ص ۱۰۳ س ۳ و فرهنگ رشیدی
- س ۹ اذیال : (ع) جمع ذیل؛ دامن، آخر هر چیز، دباله .
- س ۱۰ تمّسّك : (ع) چنگ در زدن و بازایستادن از چیزی .
- س ۱۰ انياب : (ع) جمع ثاب؛ دندان نيش، دندان نيشتر .
- س ۱۰ ذياب : (ع) جمع ذلب؛ گرگ. ذيب و ذئب بروزن میهر : گرگ . أذئب بفتح اول و ضم سوم و ذئاب به کسر اول و ذوبان جمع .
- س ۱۱ غَبَوْتٌ : (ع) كول گردیدن، نادان بودن . كند ذهنی .

ص ۲۲ س ۱۱ دَوْحَة : (ع) به فتح اول؛ درخت بزرگ، تنہ درخت .

دَوْحَ : بروزن فلس جمع وادواح جمع الجمع ودائحة درخت
بلند جمع دواوح .

س ۱۲ سَدَّة : (ع) بروزن غُرفة؛ بام پیش سرای (ایوان) پیش
درسرای، درگاه، سایبان، دکان؛ سَدَّ بروزن غُرف جمع.

س ۱۲ مُنِيف : (ع) بروزن مُقِيم مشتق از نوف؛ بلند، بزرگوار
شریف، پاک و بزرگ، ونام کوهی است، جبل هُنِيف و بناء
مُنِيف: کوه و بنای بلند و در حدیث است: «ذاك طودمنيف»
ای جبل عالٰ . ر. ل. لسان العرب، منتهی الأرب، النهاية
لابن الأثير

س ۱۳ فرقدان : دوستاره روشنند بر سینه خرس کوچک (دب اصغر)
وزدنبال او با دیگر ستارگان سخت خرد شکلی همی آید
همچون هلیله و گروهی او را ماهی نام کنند و آنکه چنین
دازد که قطب اندر میان اوست؛ او را تیر آسیا نام کند ،
زیرا که برخویش همیگردد . ر. ل. التفہیم ابو ریحان

بیرونی به تصحیح استاد همامی ص ۹۹-۱۰۰

فرقد و فرقدان و فرقدین در ادبیات فارسی فراوان بکار رفته
است، نظامی گوید :

فرقد به یزک جنبیه رانده کشتی به جناح شط نشانده
منوچهری گوید :

شده شعر یا نش چو دو چشم مجذون

شده فرقدالش چو دو خدّ لیلی

دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی ص ۱۴۲ س ۹

ص ۲۲ س ۱۴ مرموق : بازنگریسته، بناگام سبک نگریسته، زیر نظر بوده.

س ۱۷-۱۵ از آن جناب سعادت اسگرچه ماندم دور

ظ : اشعار از خود مؤلف است

س ۱۸ باری : (ع) آفریننده، خالق، پدیدآورنده، ایجاد‌کننده

واز اسماء الحسنی است، در قرآن کریم آمده است :

هو الله الخالق الباري المصور له اسماء الحسنی»

آیه ۲۴ سوره الحشر (۵۹)

عز اسمه : برتر و بالاتر است نام وی

س ۱۸ عسیر : (ع) دشوار، سخت، سخت دشوار .

ص ۲۳ س ۱ مَنُون : (ع) بروزن صبور ؛ روزگار، بسیار متّ نهندۀ ،

مرگ، اجل . و در قرآن مجید است :

«أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبِصُ بِهِ رَبِّ الْمَتَوْنِ»

آیه ۳۰ سوره الطور (۵۲)

ابو ذؤب گوید :

أَمْ الْمَنُونُ وَرِبِّهِ تَوْجِعُ وَ الدَّهْرُ لَيْسَ بِمَعْتَبٍ مَّنْ يَجْزِعُ؟

س ۲ انامل : (ع) جمع انمله؛ آخرین بند انجشتان که ناخنها

برآن قرار دارد، سرانگشتان انمله در کتب معتبر لغت

عرب به نه شکل و به تثییث حرکه همزه و میم مضبوط است.

س ۳ آملین : (ع) آرزومندان .

- ص ۲۳ س ۳ انه لا يخيب الاملين : كه آن [خدای آرزومندان] را نوھيد نگرداند . ر. ل. لسانالعرب ، منتیالأرب س ۴ ِحدَّت : (ع) تیزی ، تندی . س ۵ ِلَقَّ : (ع) زیرگ، ماهر، چرب زبان . س ۶-۷ ادِیْبِ فاضل لبِق لبِب ذکری فی شمائله حراره (ادیب دانشمند وزیرک وعاقلی و هشیاری است [که] در سرستش حرارتی است از دور با گوشہ چشم به او اشارتی هیکنی [معنی] بازگشت اشاره چشم ترا می فهمد)
- س ۸ مشارب : (ع) جمع هشرب ، مشرب به ؛ جای آب نوشیدن سرچشمہ .
- س ۹ اغتراف : (ع) آب بمشت برگرفتن ، اندک اندک برداشتن از چیزی .
- س ۱۰ گلگونه : (ف) گل + گون + ه (انتصاف) غازه و سرخی زنان ، سرخاب .
- س ۱۱ فان فارقتی امطاره فاکثر عذرانها مانصب (اگر بارانها یش از من مفارقت نمود ، پس بسیاری از آبدانها یش خشک نگردیده است)
- س ۱۲ صیبت : (ع) به کسر اوّل بروزن حبر مشتق از صوت آوازه ، شهرت .
- س ۱۳ هُبوب : (ع) بروزن قعود؛ وزیدن ، وزش وبالفتح بروزن

- صَبُور : گردباد، بادی که گرد و غبار انگیزد .
- ص ۲۳ س ۱۵ کالشمس لاتخنی بکل مکان (چون آفتاب [که] در هیچ جایی پنهان نمیشود) قس : «آفتاب را به گل نتوان اندود»
- س ۱۸ عاف : (ع) فعل ماضی از عیف ننگ داشت عاف الطعام والشراب : ناخوش داشت، نپسندید .
- س ۱۸ غَرِير (ع) بسیار، فراوان .
- س ۱۹ وَقِير : (ع) استخوان شکسته، ناتوان .
- س ۱۹ لِقاء : (ع) اسم مصدر است از لقاء؛ دیدار، سوی، برابر، مقابل؛ و جز تبیان برین وزن اسم مصدر دیگری نیامده است.
- س ۱۸-۱۹ فَكَانَه عَافُ الشَّرَاب . . . (مثل اینکه او زین جو بیار کوچک [آب] خوردن را نپسندید و اراده جانب آن دریای مواج نمود و صحبت این فقیر ناتوان را مکروه داشت و روی سوی آن پادشاه بزرگ آورد)
- ص ۲۴ س ۱ جاور ملکاً او بحراً : با سلطان و یا دریا همسایه باش ، شیخ ابراهیم طرابلسی گوید :
- جاور خلیلی ملکاً او بحراً کلامها السلطان نال نصراء
- فرایدالآل ج ۱ ص ۱۴۳ توانم آن که نیازارم اندرون کسی . . .
- شعر از شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی است ؟ !
- ر. ک. گلستان چاپ دکتر مشکور باب اول ص ۲۲

ص ۲۴ س ۱۰ **حُظْلُوط** : (ع) بروزن نُفُوس، جمع حَظٌّ؛ بهره، بخت و یا بهره نیک.

س ۱۱ حوصله : (ع) چینه دان مرغ، مجازاً به معنی طاقت، توانائی نیز استعمال کنند؛ در کلیله و دمنه آمده است: «و خُرُد حوصله‌ای که از کارهای شایگانی تنگ آید» و «هرچه در روی انداخته شود در روی پدید نیاید و در حوصله‌ی بگنجد و اثر تیرگی در روی ظاهر نگردد». کلیله مینوی ص ۳۸۸ س ۱۱ و ص ۲۶۸ س ۱۰

س ۱۳ فمالک شبی غیر ما الله شاءه
فان شئت طب نفساً و ان شئت مت كظما

(ترا بهره‌ای نیست جزا نکه خدا تعالی برایت مقدّر کرده است
خواهی دل پاکیزه دار، خواهی از خشم و غصب بمیر)
قس: گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را

س ۱۴ مبارات : (ع) برا بری، هم نبردی، مسابقه در تیاراندازی.
ر. ا. لسان‌العرب، هنتهی‌الأرب

س ۱۴ که يارب مرسنائي ده تو در حکمت^۱
چنان‌کزوی برشک آيد روان بو علی‌سينا
این بیت از قصیده معروف سنائي^۲ است بمطلع:
مسکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا
قدم زین هردو بالانه، نهاینچا باش و نه آنجا

۱ - ر. ا. دیوان سنائي چاپ مظاہر مصفا ص ۳۰ سطر ۱۴

۲ - ابوالمجد مجدد بن آدم السنائي الفزنوي متولد ۴۶۳ و متوفى ۵۲۵

۳ - ق و یا بقولی دیگر متولد ۴۷۳ و متوفی ۵۳۵ هـ. ق. شاعر معروف که برای اول بار مباحث عن فانی را داخل در شعر نموده است.

و بیت تالی را انوری^۱ ضمن قطعه‌ای بعنوان **في العظة** با نقل
بیت مذکور در فوق بشرح ذیل آورده است :

في العظة

نگر تا حلقة اقبال ناممکن نجنبانی
سلیما ابلها لا بلکه مرحوما و مسکینا
سنائی گرچه ازوجه مناجاتی همی گوید
بشعری در زحرص آنکه یا بد دیده بینا
که یارب مرسنائی راسنائی ده تو در حکمت
چنان کروی بر شک آید روان بوعلى سینا
ولیکن از طریق آرزو پختن خرد داند
که با تخت زهرد بس نیاید^۲ کوشش مینا
برو جان پدر تن در مشیت کن که دیرافتند^۳
زیاجوج تمنی رخنه در سد^۴ ولو شئنا^۵

۱- اوحد الدین علی بن محمد بن اسحاق ابیوردی شاعر مشهور قرن ششم.

۲- بس نیاید یعنی کافی نمیشود و مقابله نتواند.

۳- این بیت در متن روضۃ الكتاب بشرح زیر آمده است :
برو جان پدر تن در مشیت ده که کم افتند زیاجوج تمنی
۴- اشاره به آیه شریفه :

قالوا يا ذالقرنین انَّ يأجوج و مأجوج مفسدون في الأرض فهل
نجعل لك خرجاً على أن تجعل بيننا و بينهم سداً .

سورة الكهف آیه ۹۷ و نیز آیه ۹۳ سوره انبیاء
و داستان یاجوج و مأجوج و سد بستن اسکندر پیش راه عبورشان مشهور و
در تفاسیر قرآن کریم بتفصیل منتقول است و کوتاهترین و مجمل ترین آن اقوال را
از ترجمه تفسیر طبری با عنین عبارت نقل می کنیم (و این یاجوج و مأجوج بوقت
رستخیز بیرون آیند. چون رستخیز نزدیک باشد ایشان بپرون آیند، و ایشان از*

باستعداد یا بد هر که از ما چیز کی یا بد

نه اندر بد و فطرت پیش ازین کان الفتنی طینا^۱

بلی از جاهدوا یکسر بدبست تست این رشتہ

ولیک از جاهدوا هم بر نخیزد هیچ بی فینا^۲

ر. ل. دیوان انوری چاپ بنگاه ترجمه و نشر جلد ۲ ص ۵۱۲

* فرزندان آدم‌اند، از فرزندان یافت نوح‌اند، آنکه بر عورت پدر خویش بخندید که آنرا بر هنر دید و نوح برو دعا کرد؛ گفت: خدای عن و جل آب پشت تو بگرداناد. پس این سیاهان و هندوان و یاجوج و ماجوج همه از پشت او آمدند... و از آن وقت باز که ذوالقرنین این سد کرده است، این یاجوج و ماجوج بدان کار اندرند که آن سد را سلاخ کنند و بدرآیند، و نمی‌توانند، هر بامداد بیایند و در کار ایستند تا نماز شام و می‌کنند. و چون شب در آید اند کی مانده باشد، و گویند فردا بیائیم و تمام سلاخ کنیم و بیرون رویم و نگویند انشاء الله، از بهر آنکه ایشان همه کافرنده و نام خدای عز و جل نیزند.

و چون خدای تعالیٰ خواهد که ایشان بیرون آیند یکی از فرزندان ایشان مسلمان شود، و ببلاغت رسد.

و چون ایشان بیایند و سد را سلاخ خواهند کرد، و چون شب در آید و اند کی مانده باشد و گویند فردا بیائیم و تمام کنیم و آن یکی که مسلمان شده باشد گوید، انشاء الله و همه گویند انشاء الله دیگر روز بیایند آن سد کشاده شود و ایشان جمله بیرون آیند) . ر. ل. ترجمة تفسیر طبری جلد اول ص ۱۶۵ الى ص ۱۶۶ و مجمع البيان طبرسی ص ۴۹۴ جلد ۵ و ۶ و تفسیر ابوالفتوح رازی جلد ۷ ص ۳۷۸ و سایر تفسیرها

۵- اشاره به آیه :

ولو شئنا لاتينا كل نفس هداها آیه ۱۴ سوره السجده (۳۲)

۱- اشاره باصل آفرینش انسان و آیه :

فسيجدوا الا ابليس قال أ سجد لم من خلقتك طینا

آیه ۶۳ سوره اسراء (۱۷)

۲- اشاره به آیه شریفة :

والذين جاهدوا فينا لنهدى بهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين

آیه ۶۹ سوره المنکوبات (۱۹)

انوری در این قطعه سنائی را مورد طعن قرار میدهد و چشم وی را نایینا خواند و آرزو و مناجاتش را ناممکن و نامستجاب داند و بنظر میرسد این طنز وطن عن تا اوآخر قرن هشتم زبانزد خاص و عام بوده است که قریب دویست سال بعد صدر این مطلب را در روضه‌الكتاب ضمن نامه‌ای در پاسخ قول حاسدی بیان می‌کند و شاعر و عارف مشهور قرن هشتم سلمان ساوجی برای دفاع از مقام سنائی ضمن قصیده‌ای که باستقبال قصيدة مذکور در فوق سنائی بهمان وزن و قافیه و بمطلع :

قدم نه بر سر هستی که هست این پایه‌ادنی
ورای این مکان جائیست عالی جای تست آنجا
سروده است پس از نقل قول سنائی در قافیه دو بیت از
ایيات قصيدة خود چنین گوید :

ترا بالای جسم و جان مقامی داده‌اندای ذل
مکن در جسم و جان منزل که این دو نست آن ادننا
درون اهل عرفان نیست جای دنی و عقبی
قدم از هر دو بیرون نه نه اینجا باش نه آنجا

.....

بقول لیس للانسان الا ماسعی سعیی
همی کن تا شود ماه نوت بدرجہان آرا
اگرچه از ولو شننا نمی‌شاید گذر کردن
ولی جهادیت‌می باید به حکم جاہدو افینا
ر. ل. دیوان سلمان ساوجی چاپ صفیعلیشاه ص ۳۴۲

- ص ۲۵ س ۷ بِلَادْت : (ع) کندی خاطر، کودنی، کم‌هوشی .
- س ۸ أَتْرَاب : (ع) جمع ترب بر وزن ؛ همزادان ، همسالان ، همگنان و در قرآن کریم آمده است :
- آیه ۳۷ سورة الواقعة (ع۵)
- س ۱۲ ظِلْف : (ع) بروزن حیر سُمُّ شکافته چون سُمُّ گوسفند و گاو، زمین سفت و سخت، پاکی، نزاهت، پاکیزگی، مراد اصاب ظلفه (به مرادش رسید) رجل ظلیف النفس (مرد پرهیزکار) . ر. ک. لسان‌العرب، هنری‌الأرب
- س ۱۳ يَدَاك اوْكَتا وَفُوكَ نَفْخَ : (دهنت بدمعید و دودست محاکم کرد)
- از امثال سائرة عرب و گویند شأن نزولش اینست: مردی در یکی از جزایر بود خواست برمشكی بادکرده نشیند و به کرانه دریا برود، چون روش محاکم کردن در مشک را بلد نبود میان دریا مشک از باد خالی گردید و مرد در آب فرو افتاد در حالیکه مشرف به موت بود از مردی که نزدیک وی سوار برمشك از آب میگذشت یاری خواست و آن مرد گفت : « يَدَاك اوْكَتا وَفُوكَ نَفْخَ » شیخ ابراهیم طرابلسی در فرائد اللآل گوید :
- عليك عادلضر يامن وبحنا يَدَاك اوْكَتا وَفُوكَ نَفْخَ
ر. ک. مجمع الامثال میدانی چاپ تهران ص ۷۴۷ و
فرائد اللآل ص ۳۶۳
- س ۱۴ تَفَصِّي : (ع) رهائی، رهائی یافتن از هر چیز، رهائی از تنگنا.

ص ۲۵ س ۱۷ جاریت : (ع) مناظره کردم ، مباحثه نمودم ، همراه شدم ، مسابقه دادم .

ص ۲۶ س ۱ حابیت : (ع) مضایقه نمودم ، مانع شدم ، فروگذاشت ، تنگ گرفتم ، تبعیض کردم ، و محابا از اضداد است به معانی : یاری دادن ، عطا و بخشش نمودن بی منت ، میل کردن به چیزی یا کسی ، و فروگذاشت کردن ، تنگ گرفتن ، با کسی به عطاد این نبرد نمودن ، مضایقه کردن ، مانع شدن . ر. ک. لسان العرب ، اقرب الموارد ، منتهی الأرب ، ذیل اقرب الموارد .

ص ۲۵ س ۱۷ و من عجب الأيام بغي معاشر
غضاب على سبقى اذا أنا جاريت

ص ۲۶ س ۱ یغیظهم فضلی عليهم و نقصهم
کانی قاسمت المحظوظ و حابیت
(از شگفتیهای روزگار عناد و دشمنی مصاحب و همراهی
است به سبقت و پیشوی من وقتی که با او همراه شدم و
مسابقه دادم .

آنان را برتری من و نقصشان به خشم می آرد ، مثل اینکه
بهره و نصیبها را من قسمت نمودم و آنانرا باز داشتم و
محروم گردانیدم) .

و ایيات از : ابوالعباس عبدالله مشهور به ابن المعترض پسر
المعترض بالله سیزدهمین خلیفه عباسی است ، ابن معترض به سال
۲۴۸ هـ در بغداد متولد و به سال ۲۹۶ هـ ق مقتول گردید .

س ۴ تنکب : (ع) بازگشت ، بازگردیدن ، روی گردانیدن .

س ٢٦ . . . قد هبت الربيع طول الدهر واحتلقت . . .

(در طول روزگار باد وزیده و به کوهها گذشته است ولی بلندیهای آنها پا بر جاست) و بیت از امثال سائره است و گویند مردی یکی را ترسانید و بر وی فریاد زد و چون تهدید و فریاد از حدگذرا نیست شخص مورد تهدید که مردی شجاع بود این بیت را انشاد کرد و جزو امثال قرار گرفت؛ راغب در المحاضرات گوید :

ابرق رجل لآخر وارعد فلما زاد أنشد :

قد هبت الربيع طول الدهر واحتلقت

علی الجبال فما نالت رواسیها

ر. ل. محاضرات الأدباء چاپ بیروت ج ٣ ص ١٥٢

س ١٠ . وسرود بیاد مستان ندهی : (سرود به بیاد مستان دادن (یا)

آوردن) از امثال سائره است نظامی در اسکندر نامه گوید:

بلا بر سر خود فرود آورند که برباد مستان سرود آورند

امثال و حکم مرحوم دهخدا ج ٢ ص ٩٧٠ س ٢٠

س ١٠ . مساوی : (ع) عیب‌ها، نقص‌ها، ناپسندیها و در مثل است

«الخيل تجرى على مساوتها» أى وان كانت بهاء عيوب؛

مفرد کلمه «سوء» وجمع آن برخلاف قیاس مساوی چنان‌که

جمع حسن محسن است و برخی را عقیده براین است که

این دو کلمه (مساوی) و (محسن) را مفردی نیست .

ر. ل. تاج العروس، لسان العرب

ص ۲۶ س ۱۳ سبحان الله كيف أُجرب ذباب السيف ... الخ
 (منزه است آن خدای [پناه میبرم به خدا] چگونه برابر
 میکنم آواز [اهتزاز] شمشیر را با طنین مگس تابستان
 و چگونه مورد عقاب قرار میدهم بز [پیش رو گله] را
 درحالیکه آن را فهم و عقلی نیست، پس جز کوتاه کردن سخن
 [مطلوبی] [نمایند].

س ۱۷ وسمعك صن عن سماع القبيح ...
 (گوش خودرا ازشنیدن زشتی ها بازدار، چنانکه بایدزبانت
 از گفتار ناپسند نگه داری) راغب اصفهانی گوید:
 شخصی به سخنان کسی که ازیکی دیگر غیبت میکرد گوش
 میداد، عمر و بن عبید به وی گفت «ویلک نزه اذنك عن
 استماع الخنا كما تمزه لسانك عن النطق به» شاعر گوید:
 وسمعك صن ...).

الخنا: (ع) دشنام، فحش، ناسزا .

ر. ل. محاضرات الادباء چاپ بیروت ج ۲ ص ۳۹۹

ص ۲۷ س ۳ نَمِيمَتْ : (ع) سخن چینی .
 س ۹ انفعال از تجربه قضیه مجروب ...
 اشاره به تمثيل معروف: «من جرب المجرب حللت به الاندامة»
 حافظ گوید:

هر چند آزمودم ازوی نبود سوم من جرب
 دیوان حافظ چاپ غنی و قزوینی ص ۲۹۵
 سنائی گوید:

گفتم: وفاداری، گفتاکه آزمودی من جوْب

دیوان سنائي چاپ مظاهر مصفا ص ۵۳۴

قس : آزموده را آزمودن خطاست، ودر قابوسنامه آمده

است: «وازموده را هردم میازمای». قابوسنامه چاپ بنگاه

ترجمه ونشر ص ۱۷۰ س ۱۷

ص ۲۷ س ۱۱ سها : (ع) ستاره‌ای خرد وبسیار ناپیدا در بنات اللعش کمیر

ومردم نیروی بینائی خود را بادیدن آن بیازمایند ، در

مشَل است: «أريها السها وترىني القمر». ر.ك. لسان العرب

س ۱۵ وهبى قلت هذا الصبح ليل ايعلم العالمون عن الضياء

(گیرم که گفتم این بامداد شب است، آیا جهانیان از [دیدن]

روشنائی کور هیشوند؟) و بیت از قصیدهایست به مطلع :

«أتنكر يابن اسحاق اخائي

و تحسب ماء غيري من انانئي »

که ابوالظیب متنبی در مدح حسن بن اسحاق تنوخی گفته است:

ر. ك. شرح واحدی بر دیوان متنبی ص ۱۲۷ س ۲۳ و

شرح یازجی ص ۱۵ س ۸

س ۱۸ وبالله العظيم : (قسم به خدای بزرگ)

ص ۲۸ س ۴-۵ گرم چو مشک دهی بی جناحتی برباد . . .

ظ : اشعار از خود مؤلف است

س ۶ والله عرفه حقوق اخوانه . . .

(خداؤند او را بر حقوق دوستانش آشنا گرداند و از شرّ

روزگارش نگاه دارد)

ص ۲۸ س ۱۱-۱۶ } بنفسی کتاب جام منک مختم . . .
۲۹ س ۱-۴ }

س ۱۵ شط : (ع) کرانه ، ساحل .

س ۱۵ نوی : (ع) جانب ، جبهه ، دوری ، جداگانه .

س ۱۶ مننم : (ع) آراسته ، نگارکرده ، ثوب مننم : لباس آراسته
و هنّقش .

ص ۲۹ س ۴ تراعت : (ع) دیده شد ، ظاهر شد . ر. ل. لسان العرب
منتهی الارب

ترجمه ایات : جانم فدای نامه مهر زده ای [که] از [جانب]
تو آمد ، و برای آن میان دلم مهر و مودت خیمه زده بود .
چون بر من رسید برای احترام بلند شدم ، و تمام روزم به سبب
[رسیدن آن نامه] از خوشحالی خندان بودم .

وعنوان نامه را کعبه قرار دادم ، [و] روی به سوی آن
میکردم و بعد آن را تعظیم میکردم .

مرا خواند از دورخواندن شوق آوری ، پس لبیک میگفتمن
آن [نامه] را مثل اینکه من احرام بسته ام .
و چون رسید [آن نامه] دلم بادل شما به راز گفتن آغاز ید ،
پس در کرانه دوری هم صحبت گردیدم .

ودقت کردم در رقم های سطرها یش ، پس تشبیه کردم آن [ها]
را به باغی در حالی که آراسته است .

و بر دل سپردم آن [نامه] را ، و بر هر جا اراده میکنم میلم

را به سوی آن می بینم .

و شیرین تر است از وصلی که بدان برسد دورافتاده‌ای .

و نیکوتر است از ژروتی در مقابل مفلسی .

شرابی است، ولی شراب تلخ است، و گل سرخی است اما

بوئیدنش زکام نیارد .

حرفها و کاغذ مانند آسمانی [که] آن را ستارگان و

ماههای تمام آراسته باشند ظاهر گردید .

ص ۲۹ س ۷ مفزع : (ع) جای پناه، پناهگاه، مذکر و مؤنث و تشیه

و جمع این اسم برابر است .

س ۹ بوسیدم و بردیده بی خواب نهادم . . .

ظ : اشعار از خود مؤلف است

س ۱۲ الحمد لله حمدًا لانقضائه له . . .

(سپاس خدای را سپاسی که نهایت ندارد، برای رسیدن

به آرزوهای که امیدوار بودم)

س ۱۴ مطاوی : (ع) جمع مطوى، پیچیدگیها، شکنها، نوردها.

س ۱۶ چو آن عبارت و آن خط خوب پیش آرم . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۹ سمیر : (ع) زمانه، روزگار، داستانسایی، افسانه‌گوی .

ص ۳۰ س ۱ حرف ، (ع) بروزن حیرت تمویذ، ادعیه و آیات قرآنی که

برای دفع بالها و رسیدن به آرزوها نویسنده با خود دارند،

پشتیبان، دفع چشم زخم .

ص ۳۰ س ۱ نوالب : (ع) جمع نالبه ، مصیبت‌ها ، دشواریها .

ملمات : (ع) جمع ملمة . سخنی‌ها ، بله‌ها .

مزاولت : (ع) رنج بردن در کاری ، ممارست ، عادت‌کردن و خوی‌گرفتن به چیزی .

س ۵ بی‌طائل : (مأخذ از عربی) طائل : توانائی ، فرونی ، برتری ،

توانگری ، دستگاه ، فراخی و در این معانی فقط در حال

نفی بکار برند و گویند : «لاطائل فی هذا الامر» و «وما هو

بطائل» یعنی در این کاز توانائی ندارد و سخت فرمایه و

بی‌چیز و ناتوان و ناکس است «لاطائل فی قوله» در گفتار

وسخناش سودی نیست ، سخنان لاطائل ، گفتارهای بیهوده ،

و «بی‌طائل» نوعی تفریس از «لاطائل» با تبدیل حرف نفی

عربی «لا» به حرف نفی فارسی «بی» .

س ۶ فلست بالباطل المردود اشغله . . .

پس مشغول نمی‌گردانم اورا با [سخنان] بی‌سود و ناپسند

زیرا که او بکسب فضیلت مشغول است

س ۸ ابتناء : (ع) برآوردن خانه ، بنانهادن ، خانه ساختن .

س ۹ اقتناء : (ع) فراهم آوردن ، ذخیره کردن .

س ۱۶-۱۲ نسیم باد صبا چون گذرگنی به سحر

ص ۳۱ س ۱-۵ ظ : اشعار از خود مؤلف است

ص ۳۰ س ۱۵ که چون حدیث گند : حدیث کردن ، سخن گفتن ، از افعال

مرگب کهن و در متون قدیمه بسیار است ؛ در قابوسنامه

آمده است :

(گفت ای حکیم اهر و زفلان مرد را دیدم که حدیث تومیکرد)

و (وبا سر خوان با مردمان حدیث همی کن) .

ر. ل. قابوسنامه چاپ مرحوم نفیسی ص ۲۴ و ۴۵

ص ۳۱ س ۲ نه رای فرجه صحراء نه عزم بستانست

فرجه : (ع) شکاف ، رخنه ، فاصله میان دو چیز ، گشایش

و دور کردن اندوه ، و در متن بدمعنی تفرج و گردش و تفریح

استعمال کرده است .

س ۳ تشوّق : (ع) اظهار شوق ، و به تکلف آرزومندی کردن .

س ۶ رسته : (ف) ردیف ، صف ، رده .

س ۸ ذکرهم الله حقوق اخوانهم و وقاهم شر زمانهم

(خدای تعالی آنان را به حقوق دوستاشان آشنا گرداند

و از شر روزگار محفوظ دارد)

س ۹ خالع العذار : (ع) ساده ، عاری از دریش و سبیل ، شتر بدون

افسار ، راه بدون دربند ، سرکش ، آزاد و بدین معانی

خلیع العذار مشهور است .

س ۱۱ متظاول : (ع) دراز ، طولانی ، گردن درازکننده برای

نگریستن چیزی .

س ۱۳ صحبة الفارلانسی : (مصاحبت غار فراموش نمیشود) اشاره

به پنهان شدن حضرت رسول اکرم (ص) هنگام هجرت از

مکهٔ معظمه بمعدینه منوره و همراهی ابو بکر صدیق با آن

حضرت در غار .

ص ۳۱ س ۱۵ عقاقير : (ع . مأخذن از یوناني) جمع عقار؛ نام گياهی است طبی، درخت و هر گیاه که بدان تداوی کنند، ريشه و بین درخت انار وحشی .

س ۱۵ جالينوس : (ف . مأخذن از یوناني) طبیب و تشریح دان معروف یونانی که بسال (۱۳۱ م) متولد و در (۲۰۱ م) وفات نمود .

س ۱۵ بطليميوس: (ف . مأخذن از یوناني) لقب چهارده نفر از پادشاهان مصر که از سرداران اسکندر بودند و پس از مرگ وی سلطنت مصر را به دست گرفتند و آنان را بطالسه گویند، و نیز بطليميوس نام منجم معروف است که در حدود سده دوم میلادی متولد شد و به عقیده وی زمین ثابت و مرکز عالم بود و نظریه وی تا ظهور معلم معروف و منجم و ریاضی دان مشهور (کوپرنیک) لهستانی متولد (۱۴۷۳ م) و متوفی در (۱۵۴۳ م) مسلم بود، (کوپرنیک) نظریه وی را رد کرد و ثابت نمود که مرکز عالم (منظومه شمسی) آفتاب و زمین یکی از سیارات منظومه شمسی است ، بطليميوس استاد حیل و طلسمات وهیمیا نیز به شمار میرفت .

س ۱۶ دین: (ع) بروزن فلس، وام، قرض معلوم المدت، باران نرم.

س ۱۸ فرض : (ع) بروزن فلس، رخنه کمان، سوفار و چله کمان فرموده و واجب کرده خدای تعالی بر بندگانش .

ص ۳۲ س ۱ من لیس یعرف للاخوان حفهم . . .

(هر کس حقوق دوستان را نشناسد، پس دین و ایمان [نیز]
وی را نمی‌شناسد)

یعنی هر که رعایت حقوق یاران نکند از دین و ایمان
دور است .

س ۴ منافثت : (ع) همدی ، هم صحبت بودن ، همراز بودن ،
زیرگوشی باهم سخن گفتن .

س ۵ عُروة : (ع) بروزن غرفه ، گوشه ، جای گرفتن دلو و کوزه ،
دسته کوزه و دلو ، عروة الثوب : تکمه جامه .

س ۵ جواذب : (ع) جمع جاذب و جاذبة و جاذب ؛ شتر یکه
شیرش خشک شده باشد ، حاملة از هر جنس که بعد از یازده
ماه بزاید ، دیر کننده و مجازاً به معانی : تندر و نده ، زود
گذر نده ؛ جواذب اللیل والنهار : آمد و شدسریع شب و روز .

س ۶ انفصام : (ع) شکسته شدن بدون اینکه دو پاره از هم
 جدا شود ، بریده شدن؛ در قرآن منزل آمده است :
«قد استمسك بالعروة الوثقى لأنفصام لها . . .»
آیه ۲۵۷ سوره البقرة (۲)

س ۶ عقد پروین : نام ستاره‌ایست که شکل نجومی آن سر انسان
با دو دست است. ستارگانی را که بروی قوسی به جانب شمال
امتداد یافته‌اند به جای دست راست پروین و کف‌الغضیب
(دست حنا بسته) نامند و ستارگان دیگر را که در امتداد

قوسی کوتاه و رو بسوی جنوبند و از مقطع ثور میگذرند
کفت جُدْهَا (دست برینه) نامند که در فارسی عقد پروین گویند.

نام پروین به غربی ثریا است.

ص ۳۲ س ۷ بنات النعش : نام دو دسته ستاره‌ایست :

۱- بنات النعش بزرگ : که به فارسی هفت تو رنگ نامند و
دارای هفت ستاره روشن است که چهار ستاره در چهار
گوشه مستطیلی قرار دارند و سه ستاره در امتداد هم‌دیگر
در داخل مستطیل واقع شده‌اند چهار ستاره‌اول که با اتصال
به هم‌دیگر بشکل مستطیل در آیند نعش و سه تای دیگر
را که در داخل مستطیل‌ند بنات نامند.

۲- بنات النعش خود یادِ اصغر (خرس کوچک) : که مانند
بنات النعش بزرگ دارای هفت ستاره است به‌وضع و شکلی
که گفته شد ولی ستارگانش کم نورتر از ستارگان بنات النعش
بزرگ است . ر. لک التفہیم ابو ریحان ص ۱۰۰ و ص ۱۰۴
پروین را به علت کثرت و نزدیک بودن ستارگانش به جمع دوستان
و نزدیکان تشییه کنند و بنات النعش را به علت پراکندگی
ستارگانش به تفرق اجتماع دوستان و نزدیکان مثل زنند.

س ۱۱ ذمام : حق، واجب، حرمت، آبرو .

س ۱۲ رموق : درویشی که روزگار باندک معیشت گذارند، نیازمند،
نگران، ضعیف البصر .

ص ۳۲ س ۱۳ شاحط : دور، دورافتاده .

س ۱۰-۱۳ اذا خاب شخص المرء يوماً وليلة ..

(وقتی مردی یک شب‌اندروز [ازمیان دوستان] غایب شود.

او را در [میان] جهانیان دوستی نمائند .

اما من حقوق شان را هر اعات میکنم و عهد و پیمانشان عهد

محکمی است بر عهده من .

مرا هنگام لغزش‌های دوستان غفلت و [اغماضی] است .

و چشمی به جانب نگاهداری [مراقبت‌شان] نگران .

اگر چه خانه و منزل از آنان دور گردیده است ولی خیال‌مشبه

دور خانه آنان میگردد) .

س ۱۷ نیهرج: معرب نیهره: پول ناصره. چیزی پست و کم ارج، بیراوه.

س ۱۸-۱۹ اذا ما الناس جربهم لبیب الخ

(اگر عاقلی مردم را بیازموده است ، من آنان را خورده

و چشیده‌ام ، در دوستی‌شان جز مکر و فریب و در دینشان

جز نفاق ندیدم) .

ص ۳۳ س ۱ امروز دین جهان بجز شیشة می
یکدوست ندارد اندرون صافی

ظ : اشعار از خود مؤلف است

س ۲ صفحه‌نه : اعراض کرد از گناهش ، بخشید گناهش را .

س ۲ بنی‌ذهل : قبیله‌ای است از بنی‌بکر و از بنی‌بکر دو ذهل

منشعب میشود :

۱- ذهل بن شیبان بن ثعلبة بن عکامه .

۲- ذعل بن ثعلبة بن عکامه .

ص ۳۳۳ س ۴ صفحخنا عن بنی ذهل و قلنا القوم اخوان . . .

(بخشیدیم بنی ذهل را و گفتم قوم برادران [ما] اند و
امید است روزگار قوم را بهحالی که بودند بازگرداند) .

س ۵ یار اگر با ما بسازه دولتی باشد شکوف
ور نسازد می باید ساختن باخوی دوست

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۹ از یار بهر جفا بریدن خامیست : از امثال است نظیر :

از دوست به هرجوری بیزار باید شد

از یار به هر زخمی افکار باید شد

ر. ل. دیوان سنائی ص ۴۱۷ س ۱۸

س ۱۱-۱۳ اذا كنت فى كل الامور معايباً . . .

(وقتی که تو در هر کاری دوست را عتاب کنی، با کسی رو برو

نخواهی شد که عتاب نکرده باشی .

یا تنها زندگی کن، یا بیخش بر دوست زیرا که او گاهی

گناهکار است و گاهی دور از گناه .

و اگر چون تشنہ شدی آبی را که خاشاک دارد بیاشامی

کدام کس است که [همیشه] آب زلال می آشامد؟)

و ایات از قصیده ایست که بشمار بن برد در مدح عمر بن

هیره گفته است. ر. ل. دیوان بشار، چاپ بیروت ص ۴۴-۴۵

ایيات ۱۲ و ۱۳ و ممحاضرات‌الادباء راغب چاپ جدید

ج ۳ ص ۱۰ ومصرع (مقارن ذنب هرمه و مجانبه) در دیوان

چاپی به شکل : (مقارف ذنب هرمه و مجانبه) آمده است .

ص ۳۳ س ۱۵-۱۶ والسلام منی یواصلهم . . .

(درود هر ساعته از من به آنان برسد و هر لحظه [از من]

آگاهشان سازد).

ص ۳۴ س ۱ بهاءالدین امیر السوائل : بهاءالدین محمد ملک السوائل

از سرداران سلاجقه‌روم و تربیت یافتنگان معین الدین سلیمان

پروانه مرد بزم و رزم و سیف و قلم و از سرداران شجاع و

دانشمند بود که در فتنه جمری بالامین الدین میکائیل نایب-

السلطنه از دارالسلطنه قوئیه مدافعت می‌کرد و پس از

استیلاع‌جمری و محمد بیگ قرامان به سال ۶۷۶ ه.ق هردو

در یکروز شهیدگردیدند، در مناقب‌العارفین نام این امیر

جزء امرای بزرگ که به زیارت مولانا جلال الدین آمده‌اند

مذکور است . ر. ل. تاریخ ابن بی بی ص ۶۹۳ و مناقب-

العارفین چاپ جدید ص ۱۳۴

س ۳ سلام علی وادی الامیر ولیتی حلت بود ایه مکان سلامی

(درود باد به وادی امیر وای کاش من بجای سلام بمی‌وادیش

وارد می‌شدم).

س ۴-۸ شوق خدمتکار مخلص بر جناب عالیت . . .

ظ : ایيات از خود مؤلف است

- ص ۳۴ س ۱۲ قریر : (ع) فرّت بِـثْ قُرْتَةً : چشم خنک شد و اشکش قطع شد از شادی ، دید آن را که مایه سرورش بود .
- قریرالعين : مردی که چشم خنک و شاد و روشن شده باشد.
- عين قریرة : چشم خنک و شاد و روشن از دیدار دلخواهش.
- س ۱۲ صرافت : (ع) ناب بودن، خالص بودن .
- س ۱۳ اعتلال : (ع) مرض، ناخوشی .
- ص ۳۵ س ۱ تحايا : (ع) جمع تحییه؛ سلام و درود .
- س ۲ سراير : (ع) جمع سریره؛ راز .
- س ۷ تجاويف: اسم مأخوذه از عربی، اندرونها، جوفها، کلاکها.
- ح ۲ تلافيف : (ع) گیاهی درهم پیچیده .
- س ۱۳ مقول : (ع) اسم آلت از قول؛ زبان .
- س ۱۳ اذا رمت ان أحصى اشتياقى اليكم ...
 (وقتی [که] بخواهم [اندازه] اشتیاق خود را به سوی
 شما بشمارم الفاظ از حدّ زبان من کوتاه میگردد) .
- س ۱۶ فلّه فلّا : رخنه کرد در آن، شکست آنرا .
- س ۱۶ غیر : (ع) جمع غیره به کسر اول؛ بارشکنی، دیت، هلاک.
- غیرالدھر : حوادث روزگار .
- س ۱۶ ریب : (ع) تهمت، شک، نیازمندی، گمان بد. ریب المعنون:
 گردش روزگار و حوادث و رنجهای ایام .
- س ۱۶ وكيف اجري لساناً فله غير ...
 (وچگونه بگردانم زبانی را که حادثات روزگار آنرا

کند گردانیده و شکسته است و چگونه آزاد گردانم
اندیشه‌ای را که حوادث روزگار آن را فرو بسته است).

ص ۳۶ س ۲ وهذا دعاء فيه للعين قره . . .

(واين دعائی است که در آن ديده را سرور و روشنائي و
دل را راحتی و سینه را گشايشی است).

س ۷ طريح : (ع) ، برافکنده شده ، پست ، زبون .

س ۷ سقيم : (ع) هريض ، ناتوان ، عليل .

س ۹ ماكنت أعرف ما مقدار وصلكم . . .

(ارزش [آيام] وصال تان را نميشناختم ، تا ينكه سپری شد
پس دنيا [و زندگى] نيز از پي آن هيرود).

س ۱۰ چو قدر وصل ندانسته ام زنانداني
ظ : بيت از خود مؤلف است

س ۱۱ نعم الله معجهولة اذا فقدت عرفت . . .

(نعمتهای خدا تعالی ناشناخته است. وقتی که از دست برود
شناخته شود).

س ۱۳ مریع : (ع) بهارگاه ، مرغزار ، جای اقامت در بهار .

س ۱۴ مریع : (ع) چراگاه بسيار آب و بزرگ و پر علف .

س ۱۴ خصیب : (ع) پرگیاه ، جای پر علف ، دجل خصیب : هر د
پر خیر ، نیکوکار .

س ۱۸ هادم اللذات : (ع) نابود‌کننده خوشیها ، کنایه است از هر گ.

ص ۳۷ س ۳ إطابت : (ع) خوش کردن کسی را ، خوشبوی گردانیدن ،

سخن شیرین و خوش گفتن.

ص ۳۷ س ۴ مشتف: (ع) گوشواره دار، گوشواره آویخته، آراسته، هزین.

س ۴ مرزبان: (ف) حاکم، امیر سرحد، سرحددار، مالک زمین، و

در عربی به معانی رئیس پارسیان، مرزبان ال زاره: شیر بیشه.

ودر نجوم، مرزبان، یا نگهبان، یا نگهبان شمالی، نام

دیگر سماک رامح است زیرا همیشه پیداست و با شاعع

آفتاب پوشیده و پنهان نمیشود.

س ۵ موظّد: (ع) استوار، محکم، پا بر جای، ثابت.

س ۵ مطنب: (ع) طناب کشیده، باطناب محکم شده، استوار گشته.

س ۷ حشمت جلیس و بخت و سعادت رفیق و یار

ظر: بیت از خود مؤلف است

س ۹ وهذا دعاء للانام جميعهم . . .

(واین دعائی برای همه مردم و حصاری است برای آنان

[نگاهدارنده] از چنگال بالا).

س ۱۰ طیب: (ع) بوی خوش، عطر، بهترین از هر چیز.

س ۱۱ مطعم: (ع) جای نشانه تیر اندازان، هدف، جای بلندداشت

نظر، هر چیز که مورد توجه و دقت واقع شود.

س ۱۲ مطرح: (ع) جای انداختن چیزی، جای نهادن چیزی.

س ۱۲ رحال: (ع) به کسر اوقل، نوعی فرش و گستردنی و نیز جمع

رحل: رخت و اسباب سفر، وسائل کوچ.

س ۱۳ ترائب: (ع) جمع تریب؛ سپنه، میان دو پستان، جای

قرارگرفتن گردن بند.

ص ۳۷ س ۱۳ کاعب : (ع) زنان نارپستان، پستان برجسته.

س ۱۳ مُراھق : (ع) بر وزن مناسب، کودکی که به سن بلوغ رسیده باشد، در آینده، آخر وقت حج درمگه.

س ۱۴ إِلَام : (ع) فرود آمدن در جائی، منزل کردن، مرتكب گناه صغیره شدن و أَلْمَ بالمكان : فرود آمد در جائی.

س ۱۴ سمالق : (ع) جمع سملق؛ بیابان بی آب و علف و هموار. س ۱۳-۱۶ سلام کتبی پیش ترائب کاعب . . .

(دروودی به [هوس انگیزی] سینه‌هایی که دارای پستانهای برجسته‌ای است،

دروودی مانند سبزه زدن رخسار جوانان نورس،
دروودی مانند [اشتیاق] نشنۀ جگر سوخته در بیانهای

بی پایان [برای] ورود به سر چشمها،
دروودی مانند [جلوۀ گردن بند] هرواریدی در گردن زن
نرم گردن،

دروودی مانند در خشیدن آتش [نار القری] در چشم شب روی،
دروودی بی پایان که ابواب آن با نوشتن مشتاقی و بیان ناطقی
به پایان نرسد).

ص ۳۸ س ۵ بُغیّت: (ع) بهضم وفتح وكسرا اول؛ مطلوب، حاجت، آرزو.

س ۵ أُمنیّت: (ع) بهضم اول؛ آرزو، مراد.

س ۵ میسر: (ع) اسم مفعول از تیسیر آسان کرده شده، بدست آمده.

ص ۳۸ س ۵ محصل : (ع) اسم مفعول از تحصیل ؛ حاصل کرده شد ،
به دست آمده .

س ۶ وهذا دعاء للقلوب مخلص . . .

(واين دعائی است [كه] دلهارا از تنگی و گرفتاري نجات
ميدهد و به راحتی سینه [فراخ بال] هيرساند .

ح س ۱ امام الائمه : پیشوای پیشوایان .

س ۸ اسالیب : (ع) جمع اسلوب ؛ راه، روش، طریقه .

س ۱۰ ذلاقت : (ع) فصاحت، تیز زبانی، زبان آوری .

س ۱۲ طهارتذیل : (ع) پاکدامنی .

س ۱۳ نقای عرض : (ع) پاکیزگی نسب، پاکی ذات .

س ۱۳ صدق لهجه : (ع) درست زبان بودن، راستگوئی .

س ۱۳ صیانت‌هوا : (ع) نگهداری هوای نفس ، جلوگیری از
خواهش دل .

س ۱۵ متوسط گرفته : متوسط گرفتن : میانجی گرفتن ، واسطه
قرار دادن .

س ۱۵ مستعد : (ع) سعادت اخذ کرده، خوشبخت .

س ۱۶ مقضى الحاجة : (ع) نیازش برآورده، خواسته‌اش انجام یافته .
س ۱۶ وأنت الذى ماذخاب فيك رجائنا . . .

(توئی آنکس که امید ما در باره تو به یأس مبدل نشده است

و کدام امید نزد [هردم] ارجمند بدل به یأس میشود؟)

ص ۳۹ س ۷ بُغات : (ع) بروزن مراد؛ جمع باعی؛ طالب، جوینده .

ص ۳۹ س ۷ طُفات : (ع) بروزن مُراد؛ جمع طاغی: از حدگذر نده، ستمگر، پلید، نافرمان .

س ۷ بَطْرَوْ: (ع) بروزن فرس؛ نافرمانی نمودن، تکبر، خودخواهی، ناسپاسی نعمت سرگشته‌گی ، سخت شاد شدن و حیرت و دهشت به علّت فراوانی نعمت، مکروه داشتن چیزی را که شایستهٔ کراحت نباشد .

س ۱۰ مَزْوَرَه : (ع) مَزْوَرَه و مَزْوَرَه به صيغه‌های اسم مفعول: نوعی آش و غذای نرم که برای بیماران بزند؛ خاقانی در قصیده‌ای که در مدح ابوالمظفر جلال الدین شیر و انشاه اختسان بن منوجهر سروده است گوید :

تیغ تو مُزَوَّری عجب ساخت بیماری آن مُزَوَّران را
دیوان خاقانی چاپ دکتر سجادی ص ۳۳
و مُزَوَّری : آش پختن برای بیمار، و مجازاً؛ بیمارداری، پرستاری بیمار را نیز گویند؛ ظهیر الدین فاریابی در قصيدة معروفش که در مدح قزل ارسلان و بمطلع :

«شرح غم تو لذت شادی به جان دهد
ذکر لب تو طعم شکر در دهان دهد»
سروده است گوید :

«وقتست اگر لب به رسم هزَّوری
بیمار خسته را شکر و ناردان دهد»
ر. ل. دیوان، چاپ هاشم رضی ص ۲۱ س ۱۲-۲۱ از افادات
استاد سید حسن قاضی

مُزُورِی : به معانی خط سازی، تقلید خط کسی کردن و از روی خط کسی عین نوشته آن را ساختن، سندسازی نیز آمده است و خط ساخته و مجعلوں را **مُزُورَه** گویند؛ در قابوسنامه ضمن حکایت ربیع بن مطهر کاتب یکی از کتاب صاحب بن عباد که خط مُزُور می‌ساخت و به عیادت صاحب رفته بود واژه مرض و دارو و غذای صاحب استفسار می‌کرد آمده است: «پس بپرسید که طعام چه می‌خوری؟ صاحب گفت: از آنجه تو می‌کنی یعنی مزور». ر. ل. قابوسنامه

چاپ بنگاه ترجمه و نشر ص ۲۱۴

این کلمه در تبریز هنوز با إسکان «زا» و حذف تشدید «واو» (بضم اول و سکون دوم و فتح «واو» و «را» ضمن مثلی تا امروز بین عوام و خواص باقی مانده و متداول است و گویند: «مُزُوره حَكَيمِلَنْ دَكْل» یعنی غذا و پرستاری مریض نیز به عهده پزشک معالج نیست». گرچه عوام معنی مزوره را ندانند.

ص ۳۹ س ۱۲ یخربون بیوتهم بایدیهم : خانه‌های خودشان را بدست خودشان خراب می‌کنند. اشاره بآیه شریفه: «هو الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لَا وَلِ الْحُسْنَرِ مَا لَظَنَّنَمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنَّوْا أَنَّهُمْ مَا نَعْتَهُمْ حَصُونَمْ مِنَ اللَّهِ فَاتَّهُمُ اللَّهُ مِنْ حِيثِ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَدْ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ يَخْرُبُونَ بِيُوتِهِمْ بَايْدِيْهِمْ وَأَيْدِيِّ الْمُؤْمِنِينَ

فاعتبروا يا اولى الابصار». آيه دوم از سوره الحشر (۵۹)

ص ۳۹ س ۱۳ رغایب : (ع) رغیبة : کارینک ، احسان ، کاري نیکو که
میل و رغبت را جلب کند، بخشش بسیار، عطای فراوان .

س ۱۳ او باش : (ع) جمع و بش مقلوب بوش : لشکر مخلوط از
هر گروه و ملت، سفله، دون، عامی، نفهم، جلف، رذل .

س ۱۴ وعاء : (ع) ظرف، ظرف جوفدار و گود، داخل هر چیز،
جمع، اواعیه .

ص ۴۰ س ۲ ابناء السبيل : (ع) ابن السبيل : در اصطلاح شرعی؛ مسافر
و غریبی را گویند که در شهر خود ثروت و نوائی داشته و در
غربت بی چیز و درمانده شده است و در این کتاب به معنی
مطلق راهنمادر، مسافر به کار رفته است .

س ۴ معارك : (ع) جمع معرکه؛ میدان جنگ، جنگاه، رزمگاه.

س ۶ جزاء بما كانوا يعملون : (به پاداش آنچه کرده‌اند) . آيه

۲۴ از سوره الواقعه و آخر آيه ۱۷ سوره السجده و آيه ۱۴

سوره الأحقاف . ولی در هرسه آیت از نیکوکاران و اهل

بهشت و جزاء اعمال شان یاد شده است، نه از بدکاران که

مناسب مطالب متن کتاب است جزا نیکه فقط مفهوم معنی

آیه (درسزای اعمالیکه بجای آورده‌اند) را در نظر بگیریم؟!

س ۶ فدهر ناهم تدمیراً : (پس هلاک کردیم آنان را هلاک کردندی

[سخت]) . اشاره با آيه ۳۸ سوره الفرقان در ذکر اعزام

موسى عليه السلام بسوی فرعون؛ بشرح آتی :

ولقد آتینا موسی‌الكتابَ وجعلنا معه اخاه هرون وزیراً
فقلنا اذهبوا الى القوم الذين كذبوا بآياتنا فدمروا ناهم تمدیراً
ص ۴۰ س ۷ و مزقناهم کل ممزق (وپراکندهيم آنان را پراکندنی از
هرقبيل). اشاره با آية شريفة :

فاللوا ربنا باعد بين اسفارنا و ظلموا أنفسهم فجعلناهم
أحاديث و مزقناهم کل ممزق انَّ في ذلك لياتٌ لكلِّ
صبارٍ شكور . آية ۱۸ سوره سبا

س ۸ يا ليتنى لم أتخد (واي برمن اي کاش فلانى را بهدوستى
نمیپذيرفتم) . اشاره با آية کريمة :
يا ويلنى ليتنى لم أتخد فلاتنا خليلانَ

آية ۳۰ از سوره الفرقان

س ۹ حُتوف : (ع) بروزن قَعْود، جمع حَتَّف : مرگ، مرگ
طبيعي، قضای مرگ، اجل؛ از نظر جوهری و ابن فارض
و میدانی و از هری ازاين کلمه فعلی بكارنرفته ولی درقاموس
ومصبح گويد: فعل کلمه از باب ضرب استعمال شده است.

س ۱۰ خَسَار : (ع) بروزن ، نهار: زيانکاري، گمراهی .

س ۱۰ دَمَار : (ع) دمار و دماره بفتح اول : میراندن ، نابود
کردن، هلاک کردن .

س ۱۱ فَرَاش : (ع) بروزن نهار ، فراش و فراشه : ملح، پروايه،
حشره پرنده کوچك که به نور چراغ و آتش آيد .

س ۱۱ مَبْثُوث : (ع) پراکنده، منتشر .

- ص ۴۰ س ۱۱ کالفراش المبشوث (مانند ملخ و یا پروانه پراکنده) و اشاره با آیه «یوم یکون الناس کالفراش المبشوث» آیه ۴ سورة القارعه (۱۰۱)
- س ۱۲ حُمُر : (ع) بروزن کُتُب؛ جمع حِيمَار؛ خر، خر اهلی یا وحشی .
- س ۱۲ هُستَنْفَرَة : (ع) ترسیده، رهیده .
- س ۱۲ فَسُورَة : (ع) بروزن حیدره؛ تیراندازان، صیادان و بهاین معنی جمع است وازن نوع خود مفرد ندارد؛ شیر، مشتق از قسر به معنی قهر و غلبه .
- س ۱۲ کانهم حمرُّ مستنفرة فرت من قسوره : (گواینکه آنان مانند خران وحشی‌اند [در رمیدن و ترسیدن] که از شیر [رهیده] و گریخته باشند) آیه ۵۱ سوره‌المدثر (۷۴)
- س ۱۳ شَهَبْ : (ع) بروزن کتب؛ جمع شَهَابْ بروزن کتاب؛ ستاره‌های درخشان و روشن، سهشب از هر هاه، تیرهای شهاب.
- س ۱۳ تنقض : (ع) فعل هاضی ازان‌قضاض؛ افتادن دیوار، فرود آمدن مرغ و ستاره از هوا، پراکنده شدن اسب .
- س ۱۴ هریق : (ع) فرو ریختن آب و خون، جاری شدن .
- س ۱۴ تُوبْ : (ع) تُوبْ بروزن قفل و تَرَبْ بروزن فلس و تُراب و تَوْرَب و تُورَاب و تَيْرَب و تَرَباء و تُورباء همه این لغات به معنی خاک است .
- س ۱۴-۱۳ تراهم و رماح القوم تتبعهم . . .

(می بینی آنان را در حالی که نیزه های قوم آنان را تعقیب می کنند، هانند [تیره ای] شهاب که از پی شیاطین فرود آیند؛ از کثرت ریختن خون مردم در میان شان، خاک ییا باج جنگ بدل به گل و لای گردیده است.)

س ۱۵ **استظهار** : (ع) یادگرفتن، از برخواندن، آشکارخواندن.

قوی پشت شدن، یاری خواستن، پشت گرمی و نیرو.

س ۱۵ **اعتضاد** : (ع) یاری خواستن، از بازو گرفتن.

س ۱۵ **امداد** : (ع) یاری دادن، دیر کردن از اجل معین، مهلت دادن.

س ۱۶ **فسحت** : بهضم اول، فراخی، وسعت.

ص ۴۱ س ۱ **اکلیل**: (ع) تاج، سربند مر صبع با گوهرها، گوشت گردان گرد ناخن، و هفدهمین منزل از منازل قمر و آن سهستاره روشن است بر پیشانی عقرب در امتداد هم با مختصراً انجنا.

س ۱ **سوار** : (ع) بروزن کتاب؛ دستبند، دست بر نجف، یاره، دست یاره، ج، آسوره، آساور، آسوار، آساویر، آساوره.

س ۱ **معصم** : (ع) جای دست بر نجین، جایگاه دستبند، هج.

س ۱ **کف الخضیب** : (ع) دست حنا بسته، دست را مست پروین. ر. ک. ص ۲۷۶ عقد پروین

س ۳ **نَفْحَة** : (ع) باد، یکبار وزیدن باد.

ص ۴۱ س ۳-۴ **ازین بشارت خرم که ناگهان آمد**^۱ نسیم عافیت و نفخه امان آمد ظ : بیت از خود مؤلف است

۱- فقط مصراج اول در دیوان کمال اسماعیل آمده است.

- ص ۴۱ س ۸ اِزالت : (ع) دور کردن، دور گردانیدن. راندن.
- س ۹ صَرَّصَرْ : (ع) باد سخت آواز، باد بسیار سرد با آواز، در اصل صَرَّرْ بوده است راء دوم را به صاد بدل کردند و صَرَّصَرْ شد.
- س ۱۱ مرکوز : (ع) جای گرفته، جایگزین.
- س ۱۱ مجبول : (ع) خوی گرفته، در جمیلت نهاده، در نهاد قرار گرفته.
- س ۱۲ متطاپیر : (ع) اسم فاعل از تطاپیر: پراکنده شدن، ازین رفتن از میان برخاستن، دراز شدن موی، فراگرفتن ابر همه آسمان را.
- س ۱۲ نکایت : (ع) بروزن کتابت؛ کشتن، بد بختی، بد سکالیدن، بد رفتاری، مجروح کردن.
- س ۱۳ حرث : (ع) راه کوفته زیر سمت ستور، کشت، کشتزار.
- س ۱۴ ولقد احسن من قال (چه نیکو گفته است، هر که گفته)
- س ۱۶ مفرح : (ع) شاد کننده، شادمان، داروی مقوی، داروی نشاط آور.
- س ۱۶ مُلْ : (ف) بروزن گُل؛ شراب انگوری.
- س ۱۵-۱۶ تیغ سیاست است که مر روی ملک را . . . ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۱۷ اُسل : (ع) نیزه، تیر، خار و هر چه تیز و باریک باشد.
- س ۱۷ قُبَّلَ : (ع) بروزن صُرد؛ جمع قُبَّلَة : بوسه.

ص ۴۱ س ۱۷-۱۸ اعلی‌الممالک مایبینی علی‌الاسل . . .

(برترین کشورها و سلطنت‌ها کشوری است که بر پایه [طعن]

نیزه‌ها بنا شده باشد، و نیزه و شمشیر زدن نزد دوستاران
[اینگونه] سلطنت و کشورداری مانند بوشها شیرین و
لذید است ،

و در کشورها و قلمرو [این سلاطین] شمشیرها [در غلاف]
قرار نگیرد پیش از آنکه بر سر دشمنان حرکت نکند و
آنها را از تن جدا نسازد) .

و ایات از مطلع قصیده‌ای است که متنبی در مدح سيف الدو لا
حمدانی از سلاطین آل حمدان هنگام حرکت به یاری
برادرش ناصر الدو لا سروده است . ر. ل. شرح واحدی
بردیوان متنبی چاپ برلن ص ۴۰۲ و شرح بازیجی ص ۳۱۹

ص ۴۲ س ۳ سیاره : (ع) کاروان، قافله .

س ۳ انباب : (ع) جمع ناب مشتق از نیب : دندان‌های نیش .
س ۷ وهذا دعاء يفرح الدهر عنده . . .

(واين دعائیست که روزگار نزد [براير] آن شاد می‌شود،
و همه مردمان را به نیکی‌ها میرساند) .

س ۸ امیر ظهیر الدین : ظ : همان، ظهیر الدین از امراء سلاجقة
روم است که در حدود ۴۷۶ ه.ق. موقع بر کناری فخر الدین
علی بن حسین وزیر و صاحب اعظم از منصب وزارت و
تفییراتی در مناصب درباریان به منصب اشراف و صدارت

- منصوب گردید. ر. لک. تاریخ ابن بی بی ص ۶۵۶
- ص ۴۲ س ۱۰ نازح : (ع) دور، دورافتاده .
- س ۱۰ مواضی : (ع) جمع ماضی ؛ گذشته، زمان گذشته .
- س ۱۰-۱۲ یا نازح الدار عن بلادی . . .
- (ای آنکه خانداس از شهرهای من دور است ، خوشابه روزهای گذشته ما .
- آن روزها که خود را به حادثات سپرده وازگردش روزگار خرسند بودیم .
- مثل اینکه آثار آن روزها برای ما، به منزله [اثر] قطرات بود بر باغها .
- س ۱۳ شرفات : (ع) جمع شرفه بروزن غرفه : کنگره .
- س ۱۴ آمد : (ع) بروزن فرس : روزگار دراز، پایان کار، مدت .
- س ۱۵ حصر : (ع) بروزن فلاں، بازداشت، تنگ کردن، بستن؛ و مجازاً به معنی: شمردن، حساب کردن استعمال میشود .
- س ۱۵ راسی : (ع) اسم فاعل از رسو : ثابت، محکم، پا بر جا، استوار .
- س ۱۶ راسخ: (ع) اسم فاعل از رسوخ: استوار، محکم، پا بر جای .
- س ۱۶ سور : (ع) بروزن صرد : جمع سوره: یک گفتار: یک سخن گفتاری درباره یک مطلب، سورهای از قرآن کریم .
- س ۱۷ ناسخ : (ع) باطل گفته شده، نویسنده، رونویس گفته شده .
- ص ۴۳ س ۱ ارقم : (ع) هارپیسه، هار دو رنگ، هار سیاه و سپید .

- ص ۴۳ س ۱ سلیم : (ع) زخمدار، مشرف بهمود، هارگزیده و اگر با کلمه‌ای هر کب مانند : سلیم النفس، سلیم الضمیر استعمال شود به معنی سلامت و بی عیب و نقص باشد .

س ۳ وهذا دعاء لا يرام زواله . . .
 (واین دعائی است که زوالش خواسته نشود، و نیکی و خیر آن [دعا] به حال همه مردم شامل میگردد .

س ۵ نکهت : (ع) بهفتح اول بوی خوش، بوی دهان .
 س ۵ منافست : (ع) رغبت کردن در چیزی به طریق مبارات ، هم نفسی کردن، دم بر زدن، همدم بودن، همدمی .

س ۸ فاح : (ع) فعل ماضی از فوح : بوینده شد، بوی خوشش پراکنده گردید، بوی خوش برخاست .
 س ۸ مجمور : (ع) اسم آلت از جمر (آتش سرخ شده) : آتشدان .
 س ۸ ناح : (ع) فعل ماضی از نوح بر وزن فلس : نالید، به آواز بلند نالید .

س ۸ میزهو : (ع) بروزن محبور؛ یکی از آلات موسیقی، بر بط .
 س ۱۰ سلسل : (ع) سَلْسَلٌ وَ سَلْسَلٌ وَ سَلْسَلٌ : آب شیرین ، آب گوارا، شراب نرم .

س ۱۰ مصفق : (ع) شراب صافی، شراب و آبی که از ظرفی به ظرفی ریزند تا صافی شود، واژ امثال است: «لَكَعْنَدِي وُدَّ مَصْفَقٍ وَ نَصْحٌ مَرْوَقٌ» .

س ۱۰ مُتَسَعِّر : (ع) اسم فاعل و صفت مشبهه از تسعر : هشتعل،

شعلهور، ملتهب، سوخته، آتش گرفته.

ص ۴۳ س ۱۱ آنیق : (ع) زیبا، خوش‌آیند، فرحانگیز.

س ۱۱ مریح : (ع) فرحانگیز، نشاط انگیز.

س ۱۱ مُدِبِّج : (ع) دیبا پوشیده.

س ۱۱ ذَكِيٌّ: (ع) صفت مشبهه از ذکا، یذکو، ذَكَّا و ذَكَاوَهُ: ذبح کرد.

ذکا الحسک : بُوی مشک برخاست، منتشر شد.

س ۱۲-۸ سلام کعود فاح من وسط مجرم . . .

(درودی هانند) [بُوی خوش] عودی که از وسط آتشدانی

برخیزد ،

درودی هانند [طرب انگیزی آواز] نای که به مراه بر بطی بنالد

درودی به [خوشی] [امن و راحت غیرمنتظره‌ای که به تر سیده
مضطرب و اندیشناک برسد .

درودی به [لذت] شراب خنک و پاکیزه و صافی که التهاب

و حرارت اندرون [دل و جگر] را فرو نشاند

درودی به [سرسبزی و طراوت] بستان زیبا و دیبا پوشیده.

درودی به [خوشبوئی] ریحان بوینده و عطر بیز .

درودی به [لطافت] ریحان و [آسایش] امن و راحت ،
به آن خلق کریم [نیکو] و پاکیزه).

س ۱۵ آلیق : (ع) شایسته‌تر، سزاوارتر .

س ۱۶ إضراب : (ع) مقیم بودن در جائی ، سر فرو افکنند ،
خاموش بودن .

ص ۴۳ س ۱۶ اوفق : (ع) موافق تر، نزدیکتر .

ص ۱۱-۱۰ بجان پاک تو سر سالها گنم تقریر ...
ص ۴۴ س ۱-۴ ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۷ محروم مانده : محروم گزارده ، محروم گردانیده ، ماندن

از افعالی است که در نظم و نثر قدیم بشکل لازم و متعددی
فراوان به کار رفته ولی شکل متعددی آن به تدریج متروک
گردیده است؛ فردوسی گوید :

چو جنبیدن شاه گردد درست نهانم به توران برو بوم و رست

شاهنامه چاپ برو خیم ج ۴ ص ۹۰۲ س ۷

در اسکندرنامه نیز به صورت متعددی بکرات آمده است،
از جمله: «وإلا يكى را از شما زنده نهانم» اسکندرنامه
چاپ بنگاه ترجمه و نشر ص ۳۹۳ و «اگر از شما يكى را
زنده بمانم نه اسکندرم» ص ۴۰۲ .

س ۱۰ والق : (ع) استوار دل، اعتماد کننده، امیدوار .

س ۱۰ آبعاد : (ع) جمع بعد؛ دوری، فاصله .

س ۱۳ سوانح : (ع) جمع سانح : صیدی که از جانب راست صیاد
باید برخلاف بارح که از جانب چپ می‌اید و بعضی گویند:
سانح صیدی است که از جانب چپ صیاد باید و بارح آنکه
از جانب راست باید و برخی گویند: صیدی که پیش می‌آید
اگر به طریقی از پیش صیاد رد شود که سمت چپ وی
مقابل دست راست صیاد باشد، سانح نامند و اگر به طریقی

رد شود که سمت راست وی مقابل سمت چپ صیاد باشد
بارح گویند .

وعرب صیدی را که از جانب راست آید به فال نیک گیرد
وآن را که از سمت چپ آید شوم انگارده، از نیرو سانح و
سنیع را به علت اختلاف معانی از اضداد شمرد یعنی گاهی
در مفهوم اول و به پیش آمد نیک تعبیر کند و سنج را به معنی
خیر و برکت استعمال نماید مانند قول ابو زید :

«اقول والطیر لنا سانح یجری لنا یمنه بالسعود»
و گاهی در مفهوم دوم و به فال بدگیرد، مانند قول قمیثه :
«وأشام طير الزاجرین سنیحا» حریری در مقامه صعدیه
سانح و بارح را در یک جمله با هم آورده و قول هردو گروه
را جمع کرده است :

«فاسرعت اليه لاصافحة، و استعرف سانحه و بارحه»
و فارسی زبانان ازین اختلاف معنی استفاده کرده و مفرد
سوانح را سانحة (با تاء افراد) شمرند و سانحة را در مفهوم
مطلق پیش آمدهای روزگار از نیک و بد به کار برند، در
متن نیز سوانح به همین معنی آمده است .

ص ۴۵ س ۴ یا رحمة الله حلی فی منازلنا . . .

ای رحمت پروردگار به سر زمین ما فرود آی و با ما همسایگی
کن ای [همسایه‌ای که] نفس فنای (چون تو) همسایه‌ای باد.

- ص ۴۵ س ۶ **سُر بِر سَر آنِی** که قدم رنجانی ...
 ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۱۰ **اَنوار** : (ع) جمع نوربروزن فلّس؛ شکوفه، شکوفه‌سفید.
- س ۱۳-۱۲ **سُوْلیا اِنجم زِگردون** ریختند اندر زمین ...
 ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۱۴ **اَكْناف** : (ع) جمع كَنَف بروزن فرس؛ کرانه، جانب، حفظ، پناه.
- ص ۴۶ س ۵ **هَر كَجا سُوشی** نهی ازبانگ بلبل ناله‌ها است ...
 ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۷ **خَلَال**: (ع) بروزن کتاب جمع خَلَل و خَلَل بروزن فرس؛ راه، فاصله‌هیان دوچیز، شکاف و فُرجه؛ و در متن مجازاً به معنی: فاصله و راه هیان درختان، خیابان؛ استعمال شده است.
- س ۱۰ **قَهْوَة** : (ع) شراب، می‌انگوری شیرخالص، و گاهی اطلاق حال به می‌خُل کرده و می‌خول خوردن شراب و سایر آشامیدنی‌ها را قهوة نامند؛ قهی من الطعام : بی‌میل شد به‌خوراک، و گویند: می‌رایعیت این که می‌خواره را کم اشتباکند قهوة نامند.
- س ۱۰ **قَرْقَف** : (ع) بر وزن جَعْفَر؛ شراب؛ قرفه؛ لرزیدن، ترسیدن، لرزیدن و دندان بهم خوردن از شدت سرما؛ و شرابرا از آن جهت قرقف نامند که شراب خوار را بر اثر خوردن آن رخوت و سستی و رعشه در اعضاء پدید آید؛ با این وصف قرقف صفت شراب است که به تدریج به جای اسم نشسته.
- س ۱۰ **ثُرَبَة** : (ع) فعل ماضی هجھول؛ خاک خورده شد؛ ترب؛

بروزن حیبر : هم‌زاد ، همسن^۱ ، مثل ، قرین و گویند
مخصوص دختران همسال است و پسران همسال را اسنان
و اقران نامند، گرچه از این کلمه فعلی در کتب لغت‌ضبط
نشده است ولی در متن (ترتیب) مجازاً در مفهوم: همزاد شد
استعمال گردیده .

و یا تُربَّت : تربیت یافته است، پرورش یافته است .

س ۱۰ ِصیَّت : (ع) فعل‌ماضی مجھول ، از صون؛ نگهداری شده
است، محفوظ هانده است .

ص ۴۶ س ۱۰ دَن^۲ : (ع) بروزن فلس، خُم، خم بزرگ خُمره، خمی که
دهانه‌اش گشاد و قسمت آخرش بقدرتی باریک باشد که تا
سوداخ و یا حفره‌ای در زمین برایش ایجاد نکنند سر پا
نمی‌ایستد .

س ۱۱ گُمیَّت : (ع) بروزن زیبر؛ اسب سیاه و سرخ که به فارسی
کَهْرَگویند، اسب نیک سرخ که یال ودمش نیز سیاه باشد،
واگر یال ودمش سرخ باشد به عربی اشقر و به فارسی گُون
یا گُوند نامند، و نیز هی سخت سرخ نگرانیز گُمیَّت گویند.

س ۱۰-۱۱ قهوة قرقف تربت مع الدهر . . .

(شراب مرد افکنی که بدرازای روزگار خاک‌خوردۀ است
[و همزاد روزگار است در گهنگی] و در خمره‌اش پیش از
[عهد] نوح نگاهداری شده است، از [نوع] شراب
ارغوانی که از توالی گوارائی و خوشمزگی و عطرش مانند

نعمتهای پروردگار است).

ص ۴۶ س ۱۲ گیرشمه : (ف) بروزن فیرشته ؛ ناز، غمزه ، اشاره به چشم و ابرو .

من ۱۳ توسن : (ف) سرکش، نافرمان، رامنشونده، اسبسرکش، بعضی را عقیده براینست که توسن مأخوذه از (تُسُن) ترکی است و آن کره اسبی را گویند که هنوز راه رفتن نیاموخته باشد ولی لفظ توسن و توسمی از زمانهای خیلی قدیم در فارسی مستعمل است .

خاقانی گوید :

توسن دلی و رایض توقول لاله اعمی و شی و قائد تو شرع مصطفی
دیوان فآنی ص ۴ س ۱۴

منوچهری گوید :

مرا در زیر اندر کُمیتی کشنده فی و سرکش فی و تو سن
دیوان منوچهری چاپ دیر سیاقی ص ۵۷ س ۱۳

من ۱۳ ناوک : (ف) مصغر ناو؛ کشتی کوچک، اولهای شین که بومیان آفریقا و سرخبوستان آمریکا تیرها کوچک زهر آسود در آن قرار دهند و با دمیدن بهسوی هدف پرتاب کنند، گاهی خود آن تیرهای کوچک را نیز ناوک نامند ، تیره پشت انسان و حیوان، جوبک پشت انسان و حیوان .

من ۱۶ قام الغلام یدیرها فی کأسها ...

(برخاست غلام و آن [شراب] را در کاسه اش میگردانید،

مثل اینکه ماه چهارده شبه ستاره‌ای برمیگردانید).

و بیت از ابوفضلة است. ر. لک: محاضرات الأدباء

وبفارسی چه لطیف سروده‌اند:

قدح در کفساقی بی حجاب سهیل است در پنجه آفتاد

ص ۴۷ س ۱-۲ بrixir و بیاگه مجلس آراسته‌ایم . . .

ظ: ایات از خود مؤلف است

س ۱۱-۱۲ مرضت ولم يكن في الدهر خر . . .

(بیمار شدم و جوانمردی که مرا با احسان و یا سلامی یادکند در

[روی] زمین نبود،

و گمان کردند که عیادتم اجر و مزد و یا بذل طعامی است
برای من).

و ایات از: ابوالحسن احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی بن
خالد بن برمهک، معروف به جحظله برمکی ندیم است متوفی
در حدود (۳۲۶-۳۲۴) هـ. ق و گویند عبدالله بن معتز وی
را به جحظله ملقب ساخته است.

س ۱۴-۱۵ من او فعاده زرنج و عنای خود نالان . . .

ظ: ایات از خود مؤلف است

س ۱۶ حلیف: (ع) همسوگند، همپیمان، هم‌عهد.

س ۱۷ نالبة: (ع) کار دشوار، مصیبت، گرفتاری.

ص ۴۸ س ۱ الغب: یک روز در میان زیارت کردن، یک روز در میان
به دیدار آمدن.

ص ۴۸ س ۱ زرغباتزده‌جبا : کمتر دیدار کن تا محبت زیادت گردد .
 گویند اولین کسی که این کلام را به زبان آورده معاذ بن
 صرم الخزانی از شجاعان و جنگ آوران بنی خزانة بوده است
 که بیشتر به دیدار دائی های خود میرفت و روزی از ایشان اسبی
 به عاریه گرفت و به قبیله خود آمد با جحیش بن سوده
 سر اسبی که سوار بود شرط بندی کردند که اسبهای خود را
 بمساقه گذار نده که بر نده شد؛ اسب باز نده هال بر نده باشد ،
 مرکب معان مسابقه ای برداشت و برای اینکه جحیش را خشمگین
 سازد ، شمشیر بر کشید و بر تهیگاه اسب زد و اسب بیقاد
 و بمرد ، جحیش گفت مادرت به غایت بشیند اسبی
 را کشته که از خودت واژ پدر و مادرت بهتر بود ؟ معاذ
 شمشیری بر فرق جحیش زد و او را نیز بکشت و به سوی
 دائی های خود رفت و این خبر به قبیله رسید ، برادر و پسر
 عتم جحیش بیرون آمدند و به وی رسیدند و جنگ سختی
 میانشان در گرفت و معاذ آن دو را نیز بکشت و مدتی پیش
 دائی های خویش مقیم بود ، روزی با پسر دائی های خود و
 گروهی از جوانان به شکار رفتند ، معاذ بر خری و حشی حمله کرد
 و یکی از پسر دائی هایش به نام غضبان از پشت سر در رسید و
 گفت خرا ول کن معاذ گفت غیر ممکن است ، غضبان گفت ،
 اگر در تو نشان خیری بود قوم خود را ترک نمی کردم ،
 معاذ گفت زرغبا تزداد حبا و این قول مثل گردید معاذ بنی خال

خودرا ترک کرد و به قبیله خود باز آمد، کسان مقتول خواستند
وی را بکشند، معاذ گفت شجاع قبیله خودرا نکشید اگر چه
ستم کرده باشد، پس ازوی دیه جحیش و دیگران را بگرفتند
و آشتبانی کردند.

و گویند این مثل از قول رسول اکرم (صع) میباشد که
به أبو هریره خطاب فرموده است.

ص ۴۸ س ۱ پس گوش می نهد : پس گوش نهادن، پس گوشی نهادن: کنایه
است از: فراموش کردن، توجه ننمودن.

س ۴ دیار : (ع) صاحب دیر، صاحب خانه، باشنده.

س ۱۰-۱۱ ای هیچ نخورده غم بهغم خوردن ون . . .
ظ : رباعی از خود مؤلف است

س ۱۲ والسلام على من اتبع الهدى . . .

(درود بر کسی که پیرو هدایت باشد)

س ۱۶ تائق : (ع) درخشید، طلوع کرد.

ص ۴۹ س ۱ رُوَاء : (ع) بر وزن غُراب؛ دیدار، منظر، رؤیت . . .

س ۱ العِجْيَ : (ع) به کسر حاء عقل، زیر کی، مقدار، ارزش.

س ۲ انتوی : (ع) آهنگ کرد، نیت کرد.

س ۳ وعت : (ع) شنید، یاد گرفت، نگاهداشت.

س ۴ منتمی : (ع) منسوب، نوزاد.

ص ۴۸ س ۱۶ } تائق من افق السعادة والعلی . . .
ص ۴۹ س ۱-۳ }

(از افق خوشبختی و بزرگواری هلالی درخشیدکه ما را

بهسبب [درخشیدن] آن سعادت جلوه گر شد ،

حسن دیدار و منظر خرسندش درگهواره ما را بهفضل و عقل

و زیرکی بشارت میدهد ،

جهان بهوسیله وی پیش از بدر تمام شدنش روشن گردید

و [در روشنای آن] هرمسافری به مقصد خود رسید ؛

درجہان نوزادی بهتر و نیکوتر ازوی را نهچشمی دیده و

نه [وصفحه را] گوشی شنیده است).

ص ۴۹ س ۶ آمارات : (ع) جمع آمارت بروزن طهارت؛ علامت نشانه،
وعده گاه .

س ۷ بهروزی : (ف) خوشبختی، سعادت .

س ۸ بزاہ : (ع) جمع باز؛ شاهین، مرغ شکاری .

س ۸ گریج : (ف) کلیه، خانه کوچک آلونک، آشیانه .

سنائی گوید :

در جهان فراغ پر نزهت چه کنی این گریج پر و حشت

س ۱۳ منتهی : (ع) خبر دهنده، رساننده اخبار .

س ۱۶ آسره : (ع) جمع سیار بروزن گتاب؛ شکنها کی کف دست و
پیشانی، و آخرین شب از ماه .

س ۱۷ لابع : (ع) درخشنان، آشکار .

س ۱۸ غَسق : (ع) تاریکی اول شب، آغاز تاریکی، شب .

س ۱۸ دُجى : (ع) تاریکی، ظلمت .

- ص ۴۹ س ۱۸ نجابتہ موصولة باصالة . . .
 (نجابت و اصالتش بهم متصل شده و در چشم هر بینائی در
 تاریکی شب بدرخشید.)
- ص ۵۰ س ۲ یانع : (ع) سرخرنگ، میوه رسیده .
 س ۲ محروم : (ع) گرم شده از خشم یا ازشدت حرارت، دل سوخته.
- س ۷ مُرصّح : (ع) سرب ریخته، به ارزیز در گرفته، با سرب
 محکم کرده، اصل کلمه «الرصاص» مأخوذه از فارسی و
 معرب «ازفیز» است .
- س ۸ سروات : (ع) جمع سَرَأة : پشت، بلندشدن آفتاب، بلندی
 راه، وسط شاهراه، سروات‌القوم : سوران، بزرگان،
 برگزیدگان، مشاهیر .
- س ۸ خذونی به ان لم یفق سرواقکم . . .
 (مرا در بند کنید [زندايی کنید] اگر [در فضل و داشت]
 از سوران و پیشوایان [و مشاهیر [شما بر تری نیا بد تاحدی
 که در فضل و داشت مثل و مانندی برای او پیدا نگردد).
- س ۱۱ حدثان : (ع) به کسر اول؛ سختیها، بلاها، گرفتاری‌ها .
- س ۱۶ نوروز خرم آمد و هم عید محترم . . .
 س ۱-۸ ظ : آیات از خود مؤلف است
- ص ۵۱ س ۴ خلاف : (ع) مصدر دوم باب مفاعلة از خلف؛ دشمنی،
 مخالفت .

ص ۵۱ س ۸ هزاران : (ف) جمع هزار؛ به معانی: عدد هزار، عندلیب، نوعی ببل، هزار دستان، هزار آوا؛ هزاران = هزار + ان
 (نسبت) نیز به همان معانی آمده است؛ عید هزاران، کنایه از: بهار و عید نوروز است که اول بهار باشد؛ سراج الدین راجی گوید:

گلستان جوانی چو از سر گرفت

هزاران هزاران فغان در گرفت

ر. ل. مجتمع الفرس سروردی

س ۱۰ شهور (ع) جمع شهر؛ ماهها .

س ۱۰ اعوام : (ع) جمع عام؛ سالها .

س ۱۳ متعارف : (ع) اسم مفعول از تعارف؛ معمول، رایج، عادت شده، و نیک شناخته شده همدیگر را .

س ۱۷ قیم : (ع) بروزن قیل؛ مستقیم، نگهبان، قیم الحمام: کارگر حمام، کیسه‌مال، قیم المسجد؛ نگهبان مسجد، إقامه نماز گوینده . قیم الباغ: با غبان .

س ۱۷ فقیم الباغ قد یهدی لمالکه . . .

(پس با غبان گاهی برای خدمتگزاری به مالک باغ از باغ خودش هدا یائی تقدیم می‌کند.)

ص ۵۲ س ۱ نوباوه : (ف) هر چیز نوآمده، نورسته، نورسیده، میوه پیش‌رس؛ خواجه‌ی کرم‌انی گوید:

غذای دل و قوت جان منی تو نوباهه بوستان منی

ر. ک. مجتمع الفرس سروری

پیش‌رس، تحفه، هدیه؛ خرمی گوید :

همچو نوباهه برنهد بر چشم نامه او خلیفه بغداد

ر. ک. لغت فرس اسدی، در دیوان چاپ دیبرسیاقی ص ۴۴

س ۱۳ «برنهاد به چشم»

پیش‌رس، نوزاد؛ شمس فخری اصفهانی در معیار جمالی گوید :

شهریارا تا ابد هر لحظه باد با غ اقبال تو را نوباهه‌ای

ص ۵۲ س ۳ زخارف : (ع) جمع ژخروف : آراستگی، کمال خوبی،

آراستگی، ظاهر، سخن آراسته به دروغ، زخارف الدینیا :

آرایش و لذات جهان.

س ۴ میسور : (ع) آسان، آسان‌کرده شده، میسور دنیاوی :

مال اندک، ثروت.

س ۵ ام‌غیلان : (ع) درخت افاقتی، درخت پرشاخ و برگ و به

لغت اهالی مصر: خار، خار مغیلان.

س ۷ آفتتاب از سراج مستغنیست ...

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۸ اضراب : (ع) اقامت درجایی، اعراض و خودداری.

س ۱۳ انی الْقَى الْيَ كتاب کریم ...

(افکنده شد به سوی من نامه‌ای گرامی.)

قسمتی از آیه شریفه «قالت يا يها الملام انی الْقَى الْيَ ...»

آیه ۳۰ سوره النمل

- ص ۵۳ س ۶ ان الولایة لاتدوم لواحد . . .
 (پادشاهی و مملک بر کسی پایدار نباشد و اگر باور نمی‌کنی
 پس کجاست اولین سلطان و فرمانرو؟)
- س ۸ غلبة: (ع) ظرف چوین یا چرمین، شیردوش چوبی یا چرمی .
- س ۹ سین (ع) فربه، چاق .
- س ۹ از دهر مزدگاه نزار است و ۵۴ سیمین . . .
 ظ: بیت از خود مؤلف است
- س ۱۱ نکبت: (ع) بروزن غربت؛ رنج، سختی، بد بختی .
- س ۱۱ عزلت: (ع) بروزن غربت؛ دوری، گوشنهشینی .
- س ۱۱ بلیة: (ع) مشتق از بلی، در عهد جاهله‌یت قومی از عرب
 که به حشر و بعث ایمان داشتند؛ شتر و یا گاو و گوسفندی
 را بر سر گور عزیزان خود بی می‌زدند تا بمیرد و آن را
 عقیرالبلیة مینامیدند، و یا نافه هر کوب مرده را بر سر گور
 وی می‌بستند و یا در گودالی می‌انداختند و آب و گیاهش
 نمیدادند تا بمیرد و معتقد بودند که مرده سوار بر بلیة
 هشور می‌گردد، و مجازاً گرفتاری و بلا را نیز گویند .
- س ۱۲ مأمول: (ع) آرزو شده، آرزو، دلخواه .
- س ۱۲ محجوب: (ع) نایینا، پوشیده، محروم .
- س ۱۳ بأساء: (ع) بروزن صحراء و بُؤس بروزن قُفل، سختی،
 بلا، شدت گرفتاری .
- س ۱۳ لاتحمدالدھر فی بأساء تکشفها . . .

(روزگار را در گشایش سختی مستای [زیرا هیچیک ازغم و شادی روزگار دوام ندارد] و اگر تو خودت نیز دوام سختی‌ها را بخواهی پایدار نماند.)

ص ۵۳ س ۱۴ جازم : (ع) در لغت عرب ؛ سقاء جازم : مشک پرآب ،

بعیر جازم شتر سیراب؛ و در فارسی: مرد جازم: مرد مصمم، محکم رأی، صاحب رأی، صاحب اراده .

س ۱۵ حَبْل : (ع) طناب، رسман، عهد، میثاق، پیمان، حبل متین ،

طناب محکم و با دوام و حبل متین و حبل الله المتین صفت قرآن کریم است .

س ۱۵ اصطبار : (ع) شکیباتی کردن، بردباری، شکیباتی .

س ۱۵ إقبال: (ع) روی آوردن، وبه قرینهُ إقبال السعادة خوشبختی، سعادت .

س ۱۵ ادباء: (ع) پشت کردن، روی گردانیدن و به قرینهُ ادباء السعادة بد بختی .

ص ۵۴ س ۱ مجازیع : (ع) جمع مجاز از جزء بروزن میحراب و میکثار ؛ صیغه مبالغه از جزء: بسیار ناشکیبا ، نا بردبار .

س ۱ لا یفرحون اذا نالت رماحهم قوماً .

(شادمان نگردند وقتی که نیزه‌های آنان گروهی [بسیار

ونیر و مندی] را از پای درآورد و چون زخمی [مهلك]

بر آنان بر سر ناشکیباتی نکنند) ویست از قصیده معروف

« بانت سعاد » کعب بن زهیر بن ریبعة بن ریاح ابی سلمی

است، به مطلع :

«بانت سعاد و قلبي الیوم متبول متيم اثر هالم يفدمكبول»
که در مدح رسول اکرم (ص) سروده است ، گويند وقتی
زهير قصيده را در پيشگاه حضرت رسول ميخواند چون

به بيت :

«ان الرسول لسيف يستضاء به مهندمن سيف الله المسؤول»
رسيد حضرت پيغمبر (ص) بُرده‌اي را که بردوش داشت
به کعب بخشيد و اين بُرده در خانواده کعب باقی مانده بود
تا اينکه معاویه در عهد خلافت ده هزار دینار به کعب
فرستاد تا بُرده رسول (ص) را بهوي بفروشد، کعب به معاویه
نوشت: من لباس پيغمبر (ص) را با مال دنيا عوض نمیکنم و
بعد از مرگ کعب معاویه بُرده را از وراثوی به بیست هزار
درهم خرید و بعدها منصور خلیفه عباسی آن بُرده را به
چهل هزار دینار خریداری کرد . د. ک. شرح قصيده ابن
هشام چاپ مصر ص ۶۰ و ۸۷ و ص ۹۱ ومصدق الفضل ص ۲۰۸

و ص ۲۲۲

ص ۵۴ س ۲ مُتوالِي : (ع) پي در پي آينده، پشت سر هم در آينده .

س ۲ مُتَراَحِم : (ع) به همديگر مهر بااني کننده .

س ۳ مُتوالِرِ : (ع) پي پي در آينده، پشت سر همديگر آينده .

س ۳ جابر : (ع) شکسته بند، تلافی کننده .

س ۳ تَسِير : (ع) شکسته، شکسته شده .

ص ۵۴ س ۶ عین‌الکمال : (ع) چشم زخم، آفت چشم و نگاه، نگاه کردنی
که به اشخاص خوشبخت و هنرمند و به اشیاء پر بها و نفیس
زیان رساند .

س ۷ تصفیل : (ع) زدودن، پاک کردن زلک، تیز کردن .
س ۷ تشحید : (ع) تیز کردن، بسیار تیز کردن آلات بر نده .

س ۷ تذکیر : (ع) یاد کردن، به یاد آوردن، یادآور شدن .

س ۹ لیبلو کم ایکم احسن عملا ، مقتبس از آیات :
۱- وهو الّذى خلق السموات والارض فی ستة ايام و كان
عرشه على الماء لیبلو کم ایکم احسن عملا .

آیه ۹ سوره هود (۱۱)

۲- الّذى خلق الموت والجیوه لیبلو کم ایکم احسن عملا
وهو العزیز الغفور . آیه ۲ سوره الملك (۶۷)

س ۱۱ ولقد احسن من قال . . .

(وهر که گفته چه نیکو گفته است!؟)

س ۱۲-۱۳ و رأس مالك وهو الروح ان سلمت . . .

(سرمایه تو که روح است اگر سالم باشد، بعد از آن بر
هرچه [از دستت بروند] متأسف مباش ، روزگار خود را
در حال تغییر حساب کن ، می بینی چندین برابر آنچه
[از دست تو] گرفته است بر تو بخشیده است.)

ص ۵۵ س ۵ شخص : (ع) تازه، شکوفا، تازه روی، خندان .

س ۴-۵ الله حيث رحلتم جار لكم . . .

- (هرجا منزل کنید خداوند همسایه شما باشد ، و آرامش خانه شما و شادمانی هم صحبت تان گردد ؛ و زندگی تازه و شکوفا و سرچشمہ هاشیرین و هوای صاف و باده املایم باشد.)
- ص ۵۵ س ۷ چیزونه نصر وظفر هم عنان تو نشود . . .
ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۸ دوحة : (ع) درخت بزرگ ، درخت پر شاخ و برگ ،
تنه درخت .
- س ۸ اصلها ثابت و فرعها فی السماء . . .
(ریشه اش پا بر جا و شاخه هایش سربغلک در کشیده .)
مقتبس از آیه :
- الْمَ تر کیف ضرب اللَّهُ مثلاً كَلْمَةً طَبِيعَةً كَشَجَرَةً طَبِيعَةً اَصْلَهَا . . .
آیه ۲۹ سوره ابراهیم (۱۴)
- س ۱۱ اجتیاح : (ع) از بین بر کنندن ، هلاک گردانیدن .
- س ۱۱ ملوان : (ع) به صیغه شبه مثنی ؛ روز و شب .
- س ۱۱ کنف : (ع) بروزن فرس ؛ سایه ، کرانه ، جانب ، حفظ ، پناه .
- س ۱۲ ترادف : (ع) پی در پی آمدن ، پی در پی رسیدن ، در یک ردیف بودن .
- س ۱۳ وهذا دعاء يطرق الدهر عنده . . .
(و این دعائی است که روزگار نزد آن مهمان میشود و میداند که خداوند به لشکرش یاری میکند .)
- س ۱۵ مثابت : (ع) میانه چاه که آب در آن گرد آید ، نور دچاه ،

منزل و جای بازگشت .

ص ۵۵ س ۱۵ الیم : (ع) دردناک، بسیار دردناک .

س ۱۶ أبلال : (ع) جمع بلل بروزنفس؛ تری، نمناکی، چیزی
اندک، عافیت، احسان .

س ۱۷ أحضرها الله المیامن . . .

(خداوند خوشبختی هارا درآن [حضرت] فراهم گرداند.)

ص ۵۶ س ۱ مخايل : (ع) جمع مَخْيَلَة ؛ ابری که باران دارد، وهم،
خيال، قوه اندیشه .

س ۵ امد : (ع) هنتها، غایت، زمان، روزگار، زندگانی، عمر.

س ۵ بیشرنی الامال أُنک تنتھی . . .

(آرزوها مژده میدهد که تو چندان روزگار خواهی یافت
که [تاکنون] هیچ امیر بدان نرسیده است.)

س ۷-۶ هنوز دولت تو شاخ و بال خواهد گرد . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۸ وما نتلته بشر بما ستنا له . . .

(وبدانچه رسیده‌ای مژده‌ایست به آن [مقام] که خواهی
رسید [زیرا] که هزار از يك آغاز میشود.)

س ۱۱ مُلتَمسَات : (ع) جمع مُلتَمسَ ؛ جُسْتَهَشَدَه، خواسته شده،
جُسْتَنَى، خواهش .

س ۱۵-۱۶ فَدِيَتَكَ لَا يشغلك عن رعى حقنا . . .

(جانم فدای تو [کار و مهم] کشورهائی [اداره] امورش

بر تو واگذار شده است از حفظ حقوق مشغول و یه بخیر نگرداند
 [زیرا] آفتاب را در آسمانها شغل مهمی است ولی نور و
 روشنائی خود را از زمین باز نمیدارد.)
 ص ۵۷ س ۱ مَهْل : (ع) بروزن فَرَس ؛ آرامش ، زمان ، روزگار ،
 آهستگی .

س ۴ الفرصة سریعه الفوت بطیئه العود . . .
 (فرصت زود [از دست] رود و دیر [به دست آید] و
 بازگردد.)

س ۵ انقطاع : (ع) فرو ماندن ، از قافله دور ماندن ، بریده
 گشتن ، دوری گزیدن .

س ۵ انزال : (ع) گوشہ گیری ، کناره گیری ، دورشدن ، گوشہ گرفتن .
 س ۸ مضيق : (ع) جای تنگ ، تنگنا ، کار سخت .
 س ۱۰ هُوی : (ع) بالف مقصور ؛ خواستن ، عشق ، فریتفگی ،
 خواهش نفس مؤلف در همن الف مقصور را برخلاف قاعدة
 عرب به شکل الف و با یکنوع تفريیس «هوا» نوشته است.

س ۱۰ ِلاء : (ع) به کسر اول ؛ قرابت ، دوست داشتن ، یار بودن .
 س ۱۲ از مهر تو بکسلم کرا دارم دوست . . .

ظ : اشعار از خود مؤلف است

س ۱۳ مفتون : (ع) در فتنه افتاده ، شیفته ، دیوانه ، عقل و مال از
 دست رفته .

ص ۵۸ س ۲ امیر نصرة الدین : امیر نصرة الدین حسن ابن سنان الدین ابراهیم

قیماز ملک هر عش و سو باشی^۱ دولو که با شاره وی از سه پسر
«غیاث الدین کیخسرو» عز الدین کیکاووس را به سلطنت اختیار
کردند و در فتح قلاع تل باش و مرزبان و رعبان در رکاب
سلطان عز الدین کیکاووس جنگید و سلطان پس از فتح
قلاع دز داری قلعه تل باش را به برادر و کوتولی قلعه
رعبان را به داماد وی بداد و هنگامیکه رکن الدین سلیمان
برادر سلطان از دست امرا و بدرفتاری آنان باوی، شکایت
به امیر نصرة الدین که خال رکن الدین بود نوشته و با تدبیر
کمال نامی از قونیه به قیصر یه گریخت امیر نصرة نامبرده
برادر دیگر ش فلک الدین خلیل را که سر لشکر اپستان
بود از آمدن رکن الدین به دولو خبرداد و فلک الدین به مراء
صمصام الدین سر لشکر قیصریه وبالشکریان بیشمبار به یاری
سلطان آمدند پس از جنگ سختی که میان لشکریان دو
برادر اتفاق افتاد لشکر رکن الدین منهزم و امیر نصرة الدین
و فلک الدین و صمصام الدین دستگیر و همان ساعت بفرمان
سلطان غیاث الدین مقتول گردیدند، رکن الدین سلیمان نیز
در قلعه اماسیه و بعد در قلعه برغلو تحت نظر و مراقبت قرار
گرفت و تا مرگ سلطان عز الدین همچنان محبوس بود .
دو برادر دیگر این امیر؛ امیر شجاع الدین کنناک و امیر
شمس الدین قیصر بودند که در حال حیات امیر نصرة الدین
فوت نموده‌اند و صدر قوینوی مؤلف کتاب نامه‌های شماره

۲۱ و ۲۲ را در تعزیت و تسلیت آن امیران به امیر نصرة الدین نوشته است .

ر. ل. الاوامر العلائیه ص ۱۱۲ و ۱۸۵ و ۱۸۷ و ۶۱۲ و

۶۱۴ و ۶۱۵ و متن همین کتاب ص ۵۸ و ۶۰ و ۶۴

ص ۵۸ س ۱۴ تائق : (ع) آرزومند، شایق .

س ۱۴ صادی : (ع) مشتاق، آرزومند .

س ۱۴-۱۳ سلام کائف‌الصبا بعد ماجرت . . .

(درودی مانند دم‌های باد صبا پس از آن که بر رستنگاه

ریاحین و عود و گل سرخ بگذرد ، بدان آستان بلند (که

سایه‌اش همیشگی باد) از آرزومندکه مشتاق آن سرچشمہ

[آمال] است .)

س ۱۶ فی قصتی طول و انت ملول . . .

(داستان من دراز است و تو دلتگی)

ص ۵۹ س ۴-۵ المتبق فی جسدی عضو و جارحة . . .

(در تمام بدن عضوی نمانده است که از جدائی آقایم درد

و رنجی بدان نرسیده باشد ، اندازه اشتیاق هرا [بیان]

زبان و [تحریر] کاغذ و قلم کفایت نمی‌کند .)

س ۶ رب العباد و خالق البحار والاوطار . . .

(پروردگار بندگان و آفریننده دریاها و کوهها .)

س ۸ وهذا دعاء للأخلاء نافع . . .

(و این دعائی است که بدوستان سودمند و پراکنده کننده

جدائی‌ها و جمع کننده وصال‌هاست.)

ص ۵۹ س ۱۰ وأبرح ما يكون الشوق يوماً . . .

(وشدیدترین اشتیاقی که روزی حاصل می‌شود، وقتی است

که خانه‌ها به خانه‌ها نزدیک‌گردد.)

ص ۶۰ س ۲ آن دلت را خدای نرم‌کناد . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۶ ما را تو بهر صفت‌گه داری . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۸ وما أنا الا كالدمام لصاحبی . . .

(من نسبت به دوستم چون شرابم [که] هر چه جفا بیشتر
بیند صافیتر گردد.)

س ۱۲-۱۶ نسالم هذا الدهر و هو معاتب . . .

(آشتی می‌کنیم باروزگار در حالیکه او با ما در عتاب است،

و طمع داریم که خشم‌ش فرو نشیند در حالیکه او خشم‌گین است

آن قضاو قدر حتمی [مرگ] اگر بر سد، [از آفت آن] نه بیشه

و جنگلی محفوظ ماند و نه شیری حمله کننده، زیاد کوشیدیم

و زندگانی را صاف و لبریز [کامل] خواستیم، [ولی]

آ بشخورهای آن از تیرگی سختی‌ها خالی نگردید؛ و

هر که گروه مردمان را بیازماید، آنان را گرگهایی می‌باید

[می‌بیند] که مصیبت‌ها بار آورند، و مردمان نیستند جز

اپنکه در گرداب هلاکت فرو رفته‌اند، هدتی روی خاک

- میگرددند و بعد [زیر خاک] فرو روند.)
- ص ۶۱ س ۱-۳ حجاب خاک اگر برگیری از پیش . . .
ظ : ایات از کمال اسماعیل است ولی در دیوان چاپی
کمال نیامده است. ر. ل. حکم و امثال دهخدا
- س ۱۶ فلو کانت الدنیا تدوم لواحد . . .
- (اگر دنیا برای کسی پایدار می‌ماند، [بدون شک] پیغمبر
خدا در آن جاودان می‌بود.)
- ص ۶۲ س ۲ این الذى الهرمان من بنیانه . . .
کجاست آن که اهرام [مصر] از بناهای اوست؛ اشکریانش
چه شد و سلطنتش کجا رفت و خوابگاهش کجاست؟)
و بیت از قصيدة متنبی است در رثاء ابو شجاع فاتح به مطلع:
الحزن يقلق والتجمل يردع والدمع بينهما عصى طبع
- ر. ل. العرف الطيب فی شرح دیوان ابی الطیب متنبی
- س ۴ فی الجمله درین بحر که غرقست جهان . . .
ظ : اشعار از خود مؤلف است
- س ۷ جهان رباط خراب است . . .
بیت از قصيدة ظهیر فاریابی است در مدح نصرة الدین به مطلع:
سپیده دم چو شدم^۱ مجرم سرای سرور
- شنبیدم آیت تو بوا ابی الله ازلب حور
- ر. ل. دیوان ظهیر چاپ انتشارات کاوه ص ۱
-
- ۱- در نسخه چاپی «سپیده دم چو شدم مجرم ...» و به قرینه مصراع دوم
اصلاح گردید

ص ٦٢ س ١٤ حتی اذا فرحا . . .

(تا آنگاه که شادمان شدند بدانچه داده شده بود [به آنان]

فروگرفتم آنان را به ناگاه پس آنگاه ایشان نو میدانند.)

اشاره به آیه : «فَلِمَا نسوا مَا ذَكَرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ

كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فرحا . . .»

آیه ٤٤ سورۃ الانعام (٤)

س ١٥ اینما تكونوا . . .

(هر کجا باشید مرگ شما را در میباشد.)

اشاره به آیه : «اينما تكونوا يدرکكم الموت ولو كنتم

فی بروج مشيدة» آیه ٨٠ سورۃ النساء (٤)

ص ٦٣ س ٤ شیرفلک: کنایه‌از برج اسد، یکی از بروج‌وازده گانه‌فلک.

س ٥-٦ انجام دهر حسرت وزاری وشیونست . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ١٥ الدهر ليس بمعتب من يجزع . . .

(روزگار به کسی که مینالد روی خوشی نشان ندهد.)

س ١٦ ورأيه في تصور هذا اعلى وشرف . . .

(وتدبر ونظر آن [جناب] در تصور این [امر] برتر و

بهتر است.)

ص ٦٤ س ٣ این الذين غدوا ملوکا في الوری . . .

(کجاست آنان که در میان مردم سلطنت کردند و آستانشان

چراگاه [منزل] مسافران بود، و بهترین لباسهارا پوشیدند
و پستیها و بلندیها [درّه و کوهها] را بالشکریان پوشانیدند،
استخوانهای شان در [زیر] خاک پوسیده شد و محال است
که زمان [حیات] شان بازگردد؛ فضل و برتری در روی
زمین است ولی در زیر خاک اشراف و ازادل مانند و شبیه
یکدیگرند).

ص ۶۴ س ۸ زمین گره گشاده کند راز خویش . . .

گوینده معلوم نشد

ص ۶۶ س ۲-۵ نیست امین روزگار این ازو چون شوی . . .

گوینده معلوم نشد

ص ۱۳-۱۴ سود دریا نیک بودی گر نبودی بیم موج . . .

بیت از گلستان سعدی است . ر. ک. گلستان چاپ دکتر

مشکور ص ۱۴۲

ص ۶۷ س ۳ الٰمٰ تر أَنَ الدَّهْرَ يَهْدِمُ مَا بَنَى . . .

(آیا نمی بینی که روزگار هرچه بنا کند ویران گرداند و

هرچه اصلاح نماید فاسد کند و هرچه بیخشد پس میگیرد).

س ۱۱ باقل : مردی بود از بنی قیس بن ثعلبه مشهور به حماقت و

لکنت زبان و در نادانی به وی مثل زند و «اعیین من باقل»

از امثال سایرہ است؛ از حماقت وی حکایات بسیار منقول

است از جمله : گویند روزی ماده بزری به بازده درم خریده

بود ، از قیمتتش پرسیدند؛ دو دستش بگشاد و انگشتان

باز کرد و زبانش را در آورد یعنی به بازده درم خریده است ،

وچون عیش گرفتند و مسخره اش کردند گفت :

يلومون فى حمقه باقلا
كأن الحماقة لم يخلق

فلاتكروا العدل فى عيه
فللعي اجمل بالاموق

ن أحب البنا من المنطق
خروجه اللسان وفتح البنا

ر. ك. المعارف ابن قبيه ص ٦٠٩-٦٠٨

در شروح سقط الزند آمده است که آهونی به یازده درم

خریده و برگردن خود نهاده و دستها و پاهای آهو را با

دو دست گرفته بود، چون ازبهای خرید آن پرسیدند دو

دستش باز کرد و زبانش درآورد تا بهای خرید آهو را

بگوید؛ آهو از گردنش فروجست و فرار نمود، شاعر گوید:

يلومون فى عيه باقلا
كان الحماقة لم يخلق

خروجه اللسان وفتح البنا
ن أخف عليه من المنطق

ر. ك. شروح سقط الزند ج ٢ ص ٥٣٨-٥٣٦-٥٣٥

ص ٦٧ س ١١ قس : مقصود قس بن ساعدة الایادی اسقف نجران و از حکماء

وفصحای عرب است که در فصاحت و بلاغت با عبارات «أبلغ

من قس» و «أخطب من قس» و «أنطق من قس» به وی مسئل

زنند؛ گویند : اول کسی است که در آغاز خطبه هایش «اما

بعد» گفت و در نامه هایش «من فلان إلى فلان» نوشت ؟

وی مذهب توحید داشت و عرب را به ستایش خدای یگانه

دعوت و از بت پرستی بر حذر میداشت میان مردم با رأی

درست و تدبیر صائب قضاؤت میکرد، واصل مسلم «البینة

علی من إدعی والیمین علی من أنکر» در قضاوت به وی منسوب است.

ص ۶۷ س ۱۱ ابن اهتم : مراد از ابن اهتم. عمر بن سنان اهتم بن سعی بن سنان بن خالد بن منقر از اکابر سادات و شعراء و خطباء شهریور بنی تمیم است در عهد جاهلیت و اسلام .
ر.ک. جمهوره انساب العرب لابن حزم الاندلسی (۴۵۶-۳۸۴)

ص ۲۱۷

اهتم : در لغت هرد شکسته دندان را گویند، و پس از آنکه در جنگ کلاب ثنا یای سنان بشکست وی را اهتم نامیدند
س ۹-۱۴ وماکنت فی ترکیب الا کثارك . . .

(و من در ترك کردن تو نبودم مگر مانند کسی که يقين را ترك کند و به وهم و خيال خرسند باشد؛ و يا [مانند] کسی که میخواهد توبه کند ولی جوار حجر الاسود [خطیم] و زمزما را ترك کرده و در دیار کفر منزل گزینند؛ و يا [مانند] راوی و محدث نی که در گفتار از باقل پیروی نموده و [روش] قس و ابن اهتم را ترك کند؛ و يا [مانند] مریضی که همسایه مسیح بن مریم باشد و برای مداوا پیش طبیب آید؛ و پیش از خودم کسی ندیدم که با بخت خود بجنگد و از دنیا درباره از دست دادن [فرصت و] نعمت ها شکایت کند؛ و کسی پیدا نمیشود که کلیدهای بهشت در اختیارش باشد ولی به باز پیچه در دوزخ را بکوبد!

- ص ۶۷ س ۱۵ فتاده‌ام به‌گروهی که درمیانشان هست ...
 ظ : بیت از خود مؤلف است
- ص ۶۸ س ۵ ضایع‌تر از آفتاب در دیده‌گور ...
 قس: عالم‌اندرمیان‌جاهل را مُشَّلی گفته‌اند صدیقان
 شاهدی‌درمیان‌کوران است مصحّفی در سرای زندیقان
 ر. ک. گلستان چاپ مشکور ص ۱۹۶
- س ۸ وارضهم مادمت فی ارضهم ...
 (مادامیکه در سرزمینشان هستی آنان را خرسند گردان
 و مادامیکه در خانه‌شان هستی با آنان مدارا کن.)
- س ۱۰ وقد يتزیبا باللهوی غیر اهله ...
 (گاهی لباسی را غیر اهلش از روی هوس می‌پوشد و گاهی
 انسان باکسی که خوش نمیدارد مصاحب می‌شود). و بیت
 از قصيدة ابوالطیب متنبی است در مدح سيف الدوله علی بن
 عبدالله بن حمدان .
- س ۱۳ اذا كنت فی دار ولم تك منهنم ...
 (وقتی در خانه‌ای باشی که از اهل آن خانه نیستی، هر چه
 از نیک و بد پیشتم آوردن بخور).
- ص ۶۹ س ۱ اذا كنت فی دار و حاولت ترکها ...
 (چون در خانه‌ای باشی و بخواهی که ترک کنی آن را ،
 آنجا برای خود محل بازگشته حفظ کن.)
- س ۱۰ من ذا الذی ماساء قط ...
 (کیست که هرگز بدی نکرده است و چه کسی است فقط

دارای نیکی‌ها است؟)

ص ۷۰ س ۴-۵ و من عمل منکم . . .

(هر که از شماها از روی نادانی کار بدی بکند و بعد توبه به

نماید و نیکو کار گردد، پس آن خدای بخشنده و بخشاپنده

است.) اشاره به آیه «و اذا جاءك الذين يومنون باياتنا فقل

سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة أنه من عمل

منکم . . . آیه ۵۵ سوره الانعام (ع)

س ۶ عفوا لله عما سلف . . .

(خداوند گذشته [ها] را می‌بخشد). اشاره به آیه :

«يا ايها الذين آمنوا عفوا لله عما سلف ومن عاد فينتقم

الله منه والله عزيز ذوانتقام.» آیه ۹۷ سوره المائدہ (۵)

س ۶ لاتریب عليکم الیوم . . .

(امروز شمارا سرزنشی نیست). اشاره به آیه :

«قال لاتریب عليکم الیوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين»

آیه ۹۳ سوره یوسف (۱۲)

س ۱۸ اگر بار خار است خود گشته‌ای . . .

مرحوم علامه دهخدا در امثال و حکم این بیت را از تاریخ

طبرستان مرعشی نقل کرده‌اند ولی بیت از شاهنامه فردوسی

در داستان جنگ منوچهر با سلم و توراست، و در شاهنامه

از قول منوچهر به تور بشکل :

درختی که بنشاندی آمد به بار

بیابی هم اکنون برش در کنار

گرش بار خار است خودکشته‌ای

و کر پر نیان است خود رشته‌ای
آمده است

شاهنامه چاپ بروخیم ص ۱۲۲ س ۵

ص ۷۱ س ۷ و کیف یلام المرء فی خبث فعله . . .

(و چگونه شایسته ملامت باشد انسان در بدکاریش، در حالی که

اولین خوراک او خون حیض بوده است.)

س ۸ از خطاط آب و خاک یک شخصی نخاست . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

ص ۷۲ س ۲ قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل . . .

(بگو اگر در خانه‌ها یتان بودید، آنانکه قتل برای شان

نوشته شده است تا کشنندگانشان می‌آمدند.)

ر. ل. آیه ۱۴۹ سوره آل عمران (۳)

س ۳-۴ اذا اراد الله انفاذ قضائه . . .

(چون خدای تعالی بخواهد قضا و قدرش را جاری گرداند

عقل و تدبیر از دانایان سلب کند تا اینکه قضا و قدرش را

در حق آنان مجری گرداند). حدیث نبوی است، قس؛

«ان الله اذا اراد انفاذ أمر سلب كل ذى لب لبه»

مولوی فرماید :

چون قضا آید شود دانش به خواب

مه سیه گردد بگیره آفتاب

جامع صغیر ج ۱ ص ۱۷-۶۶ به نقل از احادیث مثنوی

س ۹ قضا دگر نشود ور هزار ناله و آه

به شکر یا به شکایت برآید ازدهنی

بیت از گلستان سعدی است. ولی در نسخه‌های چاپی معتبر

مصراع دوم به شکل «به کفر یا به شکایت...» آمده است.

ر. ک. گلستان چاپ دکتر مشکور ص ۱۹۸ و گلستان چاپ^۱

مظاہر مصافا ص ۱۳۵ و گلستان چاپ شورودی ص ۴۵۹

ص ۷۲ س ۹ کالباحت عن حتفه بظلفه . . .

(مانند جوینده مرگ خود با ستش). از امثال سائزه است.

قس: «کالباحت عن مدیة» و «حتفها تحمل ضأن با ضلافها»

در شان نزول این امثال گویند: روزی مردی گرسنه در

وسط بیابانی گوسفند و یا شکاری پیدا کرد و کاردي همراه

نداشت تا صید را ذبح کند، گوسفند با ستم خود زمین را

بشکافت و از زیر خاک وشن کاردي نمایان گردید، مرد با

آن کارد صید را ذبح کرد؛ و با این عبارات برای کسی که

با کوشش موجبات هلاک خود را فراهم سازد مشئل زند.

س ۱۴ و لیس لرجل حطه الله رافع . . .

(مردی را خدای تعالی فرو افکنند کسی نمیتواند او را بلند

کند و کاری را که خدا بخواهد کسی آن را رد نتواند کرد).

س ۱۵-۱۶ هر آنکه گردش گیتی به گین او برخاست . . .

ایيات از گلستان سعدی است. ر. ک. گلستان چاپ دکتر مشکور

ص ۱۰۹

ص ۷۳ س ۱۰ رمایا: جمع رمی بروزن علی؛ ابرهای کوچک، ابرهای

درشت باران توأم با بادهای سخت .

ص ٧٣ س ١٢-٣ اتاكالعيد مفترا الشنايا . . .

(عيد خندان روی پیش تو آمد [تا] ستایش‌ها و درودها
 را به تو برساند، و در حال سلام دادن خرمی نوروز را
 به جای هدايا به تو نقدیم کند، و امروز در زیبائی [و
 خرمی] درمیان ایام مانند اخلاق تست درمیان اخلاق و
 سجایای [دیگران]، روزها دراز و هوای معتمد شد، مانند
 دادگری تو در سرپرستی رعیت‌ها، و بلبلها با زبان فصیح
 صبح و شام به مدح و ستایش تو آغاز کردند، هرجانظر افکنی
 طلا و نقره مذاب است مثل اینکه زمین گنجینه‌های خود را
 بیرون ریخته است، ای آقای من روزگار دراز عیش و
 زندگی و مرگ‌ها ترا در نیابد، دلهاشی که مهر شما در آنها
 نباشد مانند ابرهای درشت بازان گردد [دردست] تیرانداز
 مصائب، و تن‌هائی که در باره شما با مکر و فسون بخواب
 رود. مانند قربانی‌ها باشد در دست قصاب حوادث، دوستدار
 شما بزرگوار و عالی مقام باشد و درمیان بخشش‌ها و تحفه‌ها
 غلط بخورد.)

س ١٧ لاخیل عندك تهدیها ولا مال . . .

(تو مال و حشمی نداری که به او بیخشی، پس [اگر] حالت
 مساعد نیست از نطق و بیانت یاری جوی). و بیت مطلع قصيدة
 هتنبی است در مدح امیر ابو شجاع فاتک کبیر معروف به
 مجنون و متوفی در ٣٥٠ ه. ق.

فاتک و ابوالمسک کافور بن عبدالله اخشیدی هردو همکار و دوست و از تربیت یافتگان ابوبکر محمد بن ابی محمد طفح بن جفه بن یلتکین فرغانی صاحب مصر و شام و حجاز و ملقب به اخشید بودند به سال ۳۰۵ هـ که اخشید فوت کرد کافور به مناسبت اینکه مردی و اتابک پسران اخشید بود به مقام نیابت سلطنت ارتقاء یافت، فاتک هر دیشجاع و کریم النفس وازهر لحاظ بر کافور برتری داشت، نپسندید که در مصر و در دستگاه کافور بماند؛ ناچار مصر را ترک کرد و بد^{قیوم}^۱ که ناحیه‌ای بدآب و هوای آنجا شهرستانها یش جزو اقطاع‌وی بود برفت؛ آب و هوای آنجا با هزاج فاتک سازگار نیامد و فاتک مريض شد و به عزم معالجه به مصر آمد، در این سفر با متنبی که تازه به دستگاه کافور آمده بود ملاقات کرد و بعد از بازگشت به احترام دانش و فصاحت وی هدیه‌ای به ارزش هزار دینار به متنبی فرستاد و متنبی از کافور درخواست تا اجازه دهد فاتک را مدحی گوید، کافور در عین حال که فاتک را محترم می‌شمرد از وی سخت بیمناک بود، ناچار اجازه داد، و متنبی با این قصیده و فصائد غراء دیگر فاتک را مدح گفت، فاتک پس ازین دیدار چندان نزیست و متنبی موقیعکه با قصیده‌ای

قیوم؛ به فتح اول و شد «یا» نام دو ولایت است، یکی در مصر و دیگری در عراق ر. ک. مزاصداطلاع.

عازم دیدار وی بود خبر فوت وی را شنید و قصائدی در
رثاء وی بگفت که یکی از بهترین آن‌ها قصیده‌ای است به مطلع:
حتم نحن نساري النجم فى الظلم

و ما سراه على خف ولا قدم

ر. ا. شرح واحدی بر دیوان هتبی ص ۷۰۴ وص ۷۱۸

وعرف الطیب ص ۱۹۲ وص ۵۲۶

ص ۷۴ س ۴ ایل : (ع) درخت گز ، ذی‌الائل : جائی که درختان گز
بسیار باشد، و نام محلی است .

س ۵ مرائی : (ع) جمع مریرة : طناب و رسیمان سخت تافته
و محکم .

س ۴-۵ فان ترجع الايام بيّنى وبيّنك . . .

(اگر روزگار یک تابستان [دیگر] در ذی‌الائل من و شما
را به‌هم‌دیگر ساند، مانند آن تابستان و بهار [گذشته] ام،
پس از آن گردنهای [مرکب‌های] دوری را با طنا بهائی
محکم می‌بندم که اگر بکشند پاره نگردد.)

س ۶-۷ نچنان به لقای تو گشته‌ام مشتاق . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۵ بمحمد و عترته . . .

(به حق محمد [ص] و خاندانش.)

س ۱۶ وهذا دعاء لا يرد عروجه . . .

(واین دعائی است که بالارقتنش [و به اجابت پیوستنش]

رد نمیگردد، و هنگام [خواندن] آن درهای آسمان
باز میشود.)

ص ۷۵ س ۶ قیان : جمع قین ؛ بندۀ، عبد، برده .

س ۶ شعیرة : به صیغه هفتگشّ ؛ سحرگاهان، اول صبح، صبح
زود، علی الصباح .

س ۶ مفتر : بروزن مکوره ؛ پریشا نحال .

س ۷ باح : آشکارگردانید، ظاهرگردانید .

س ۵-۹ سلام کتسليم الحبيب الذى نأى . . .

(درودی مانند [لذت] سلامدادن معشوّق دور [جدا شده

به عاشق لاغر اندام و اندوه‌گین شب زنده دار ؛

درودی مانند [خوش آهنگی] اذان گفتن بندگان در

سحرگاهان و مانند [روی آوردن] ثروت به مسکین

[تنگ دست و] پریشا نحال

درودی مانند [خوشی] نسیمی که در سپیده دم باگذشت

برآبها و بوستانها اسرار [خوشبوئی] گل و ریاحین و

شراب عنبرآگین را آشکار سازد

درودی مانند [خرمی و خرسندی] رسیدن مردۀ آزادی

به گوش اسیر گرفتار در میان زندان ژرف [سیاهچال]

درودی که مانند دل داشمند سرآمد و متبحر از هر آلایشی

پاک و صاف باشد.)

ص ۷۵ س ۱۸-۱۷ } سقی الله ایاما لنا و لیا لیا ...
ص ۷۶ س ۱ }

(خداوند شبها و روزهای گذشته ما را - که امید بازگشت

آنها نیست - سیراب گرداند؛ آن زمان که عیش صاف و دوستان

همگی همسایه وزمان همه بهار بود، آنگاه که من برای

لامتگران عاصی و برای عشق حریص بودم.)

س ۴ اُمَدْ : (ع) سنگ سرمه ، سرمه .

س ۴ وهذا دعاء القلوب مفرح . . .

(واین دعائی است که شادکننده دلها و تریاق زهرها و سرمه

چشمها است.)

س ۵-۶ شرف الدین خطاط . . .

(از خوش نویسان و ادبای عهد ایلخانیان بود و آنگاه که

اولجایتو سلطان پرش ابوسعید بهادرخان را بحکومت

خراسان نامزد نمود مولا زا شرف الدین را به معلمی وی

گماشت. گویند ابوسعید احترام استاد و مرتبی خود را به حدّ

اعلا مراعات میکرد، پیاده به مکتب خانه می آمد و از قیام

استاد برای احترام وی مانع نمیشد و در مردمت تعلم به دوزانوی

ادب پیش استاد می نشست .

د. ک. حبیب السیر جزء اول از جلد سوم ص ۱۱۳

س ۷-۸ جهان زفر بهاران چو حسن یار گرفت . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

- ص ۷۷ س ۳ فان تسأل الأيام باسمى لحادرق . . .
 (اگر از نام و جایم از روزگار پرسی مکان مرا نداند.)
- س ۱۰ عسسی الله يقضی بالتواصل بیننا . . .
 (امید است خداوند چنانکه بدوری ماحکم میکند وصال
 همدینگر را نیز مقدّر گرداند.)
- س ۱۱-۱۲ یاد بهم توفیق آن ده تاکشم باری دست . . .
 ظ : ابیات از خود مؤلف است
- ص ۷۸ س ۱ لا احصی ثناء عليك . . .
 (نرا مدح نتوانم گفت). نیز رجوع شود به ص ۱۵۸
- س ۲ اذا لم تستطع امرأ فدعه . . .
 (وقتی از عهده کاری بر نیامدی آن را بگذار و بکاری که
 توانائی انجامش داری آغاز کن.)
- س ۵ ولو أنْ في كل منبت شعرة . . .
 (اگر در رستنگاه هر موی من زبانی بود که تو را شکر
 گوید البته قادر نبود)
- قس: از دست وزبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید
 گلستان سعدی
- س ۱۱ الشمس تكبر عن حلی وعن حلال . . .
 (آفتاب از زینتها و آرایشها برتر [وبی نیاز] است.)
- س ۱۲ کمال ذاتی او خود نشرح مستغنى است . . .
 واين بيت از قصيدة ظهیر الدین فاریسای است در مدح

مخلص‌الدین^۱ سید‌العق به مطلع :

سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را

مگر به حیله به بینم جمال سلمی^۲ را

ر. ل. دیوان ظهیر، چاپ هاشم رضی ص ۳۱ و ۳۲

س ۱۳ من کان فوق نجوم اللیل مرتبه^۳ . . .

(هر که مقامش در بالای ستار گان شب باشد چیزی بر) [مرتبه]

او نیفزايد و کم نکند). و بیت از قصيدة مفصل متنبی است

در رثاء فاتح به مطلع :

الحزن يقلق والتجمل يردع والدمع بينهما عصى طبع

ر. ل. عرف الطیب ج ۴ ص ۳۱ و ص ۴۷

ص ۷۹ س ۶ و ذاك لان الفضل عنك باهر . . .

(و این [دوست داشتم] برای آنست که فضل و برتری تو

آشکار است، نه برای اینست که عیش پیش تو گواراست).

و بیت از قصيدة متنبی است در مدح سيف الدوله حمدانی^۴

۱- ظ : همان مخلص سعد است که از امتداد دولت طغل بن ارسلان بود و سلطان پس از فتح همدان وی را بفرستاد تا اینانچ خاتون را از قلعه سرجهان بدبار الملک همدان آورد . ر. ل. راحه الصدور ص ۳۶۶

۲- این بیت در شرح دیوان متنبی به شکل «من کان فوق محل الشمس موضعه فلیس یرفعه شیئی ولا یضع» آمده است .

۳- ابوالحسن علی بن ابی‌الهیجاء عبد‌الله بن حمدان متولد ۳۰۱ و متوفی در ۳۵۶ هـ. ق از مشهورترین و بهترین و نیز و مددترین سلاطین بنی حمدان و مندی شجاع و کریم و ادیب و شاعر شناس و شاعر پرور بود، اشعاری زیبا و وصفیح بسیار از وی در یتیمه‌الدهر مذکور و متنبی را در مدح وی قصاید و اشعار بسیاری است که به سیفیات معروف است .

به مطلع :

عواذل ذات الحال فی حواسد

و ان ضجیع الخود منی لماجد

ر. ک. عرف الطیب ج ۲ ص ۱۰۰ و ص ۱۰۷ و شرح

واحدی نیشابوری بر دیوان هتبی ص ۴۶۰ و ص ۴۶۷

ص ۷۹ س ۱۳ واائل : نام قبیله ایست منسوب به «واائل بن معن بن اعصر»

این قبیله از فرزندان «معن بن اعصر» و «باھلة» - کذب نی بود

از بنی حمدان - میباشد. و به نسبت پدرشان به «واائل بن معن»

و به نسبت هادرشان به «واائل باھلة» مشهور ند.

ر. ک. المعارف ابن قتیبه ص ۸۰ و ص ۸۱ و ص ۶۱

ص ۷۹ س ۱۴ سَعْبَان : (ع) بروزن عطشان در لفت: سخت بر نده و کَشِنَدَه

هر چیز، و «سعبان وائل» یا «سعبان بن وائل» لقب یا نام

خطیب و شاعر «واائل باھلة» است که در فصاحت بهوی مُشَّلَّ

زَنَنْد و گویند «افصح من سعبان وائل» واز اشعار اوست:

لقد علم الحی الیمانون اننى اذاقت: اما بعد، آنی خطیبها

ر. ک. المعارف ابن قتیبه ص ۸۰ و ص ۱۱ و تاج العروس

و ثمار القلوب

س ۱۴ سعبت ذیولی : دامن کشان رفتم، افتخار کردم و مقتصر شدم

دامن کشیدن؛ کنایه از مباراکات و فخر فروشی در فارسی نیز

معمول است حافظ گوید :

دامن‌کشان همی رفت در شرب زرکشیده

صدنا ها هر و ذرشکش جیب قصب دریده

ر. ک. دیوان حافظ غنی ص

ص ۷۹ س ۱۴ وال : (ع) پناه بردم ، پناهنده شدم .

س ۱۳-۱۴ لان کنفنتی همه اکملیة . . .

(اگر همت اکملیة هرا در پناه خود گیرد ، دیگر «وائل

با هله» به سه جانش افتخار نکند ، و چون در سایه‌هی پناهنده

شدم : [از افتخار] دامن‌کشان میروم ، پس اینک من [خود]

سه جانم و اینک من [خود] وائلم .

ص ۸۰ س ۱ رزام : (ع) بروزن‌كتاب ؛ مرد درشت ، سخت ، و «رزام»

نام دو مرد است از عرب :

۱ - رزام بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید هناء^۱ بن تمیم

از بنی نهشل . ۲ - رزام بن عمر و بن ثماله .

حصین بن حمام مری گوید :

ولولار رجال ، من رزام أعزه وآل سبع أوأسوء علقما

ر. ک. لسان‌العرب ، تاج‌العروس ، جمهرة انساب العرب

ص ۲۲۸ و ص ۳۷۷

س ۱ فیالرازم رشحونی مقدمآ . . .

(چه سخت است برای مرد سخت که هرا پیشو اکرده باشدند)

و یا بهتر و مناسبتر (چه کسی خبر میدهد به رزام که هرا

به پیشوائی نامزد کردند)

۱ - در لسان‌العرب ، رزام بن مالک بن حنظلة بن مالک بن عمر و بن تمیم پدر

قبیله‌ای از تمیم و ظ ، اسماعیل اجداد این دو رزام بهم مخلوط گردیده است .

- ص ۸۰ س ۳ انالذى ما رأى عين الورى شجرا . . .
 (من آن کسم که چشم مردم مانند من درختی که در بهترین
 باگی کاشته شده باشد ندیده است).
- س ۴ هزار سال بباید که تا بیانع هنر . . .
 ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۸ شذا : (ع) عطر ، بوی خوش .
- س ۸ مندى : (ع) عود ، چوب معطر و خوشبو .
- معبعق : (ع) خوشبوی ، بوی خوش همیشگی ، بوی خوش
 دیر پاینده .
- س ۹ سلاف : (ع) بروزن غُراب ؛ شیره انگور ، شراب ، می
- س ۱۱ کثیب : (ع) اندوهگین ، غمگین .
- س ۱۱ متیم : (ع) رام ، منقاد ، مطیع ، گرفتار .
- س ۸-۱۲ سلام على الذات المقدسة اللتي . . .
 (درود بر [آن] ذات پاکی که بوی خوشش از عود معطر
 برتر است ،
- [چنان] درودی که چون خواننده [نامه] مهر از سرش
 برگیرد ؛ [لذت] می کهنه با بلی بموی می بخشد ؛
 درودی مانند [طراوت و خوشبوئی] باگی که باد صبا
 سحر گاهان بر ریاحین و شکوفه های شکفته آن بگذرد ؛
 منظرش [مرد] اندوهگین گرفتار را شاد می گرداند و
 یادآوریش کبوتر طوقدار را به طرب آرد ؛ چنان درودی

که چون در معانیش دقت و توجه شود ، بهترین مردم
[خواننده نامه] بندۀ شوق زده‌اش [نویسنده نامه] را
یاد آرد).

ص ۸۰ س ۱۳ در شداید صبور‌گردن به بود لیکن که گرد . . .
ظ : ایات از خود مؤلف است

ص ۸۱ س ۱ مشاحت : (ع) کینه‌ورزی، بعض ورزیدن، دشمنی کردن.

س ۲ مکاشرت : (ع) دشمنی کردن، کینه‌توزی .

س ۱۳ هر لحظه به دیدار تو مشتاق ترم . . .
ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۴ أشتاقهم وهم الحبيبة ومذناوا . . .

(شو قمند آنام در حالیکه آنان زندگانی [من] اند ، و

چون دور شوند من مرده‌ای هستم به‌شکل زنده‌ها)

ص ۸۲ س ۲-۳ له أیاد الى سابقة . . .

(او را بر [گردن] من احسانهای است که [خود] من

[یکی] از آنها شمرده می‌شوم ولی نمیتوانم آنها را

بـشمارم؛ پوستم افوار کرده [وشهادت داده است] به آن

[احسانها] در حق من ؛ پس تا روز مرگ نمیتوانم آنها

را انکار کنم .

و اشاره است بدآیاتی چند از جمله :

حتی اذا ماجاؤها شهد عليهم سمعهم وأبصرهـن وجلوـدهـم

بـما كـانـوا يـعـلـمـون آیة ۲۰ سوره فصلت (۴۱)

ص ۸۲ س ۷ اگر به نطق در آین توگی همه سخنم ...

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۷ فاذا نقطت فانت اول منطقی ...

(اگر سخن کویم او لین سخن من تو هستی و اگر خاموش

باشم در [خانه] دلم تو هستی) و بیت از قصيدة معروف

ابوالحسن^۱ تهامی^۲ است، در رثاء فرزند صغیرش به مطلع:

حکم المنشية فی البرية جار ما هذه الدنيا بدار قرار

س ۱۰ مؤلف : (ع) استوار، ریشه‌دار، اصیل.

س ۱۰ وهذا دعاء يكسب العبد رفعة ...

(و این دعائی است که بنده را برتری میدهد و عزّت و

بزرگواری استوار [و فراوان] می‌بخشد).

س ۱۱-۱۲ ص ۸۳ س ۱

{ لئن ساعنی من بعد ما سرنی بکم ...

(اگر روزگار-که به پراکندن جمعها ماهر و داناست- پس

از شاد و خرم گردانیدن من به [دیدار] شما برم بدم

کرد ومرا پس ازا سگرفتن به نزدیکی [ومصاحیت] شما

به وحشت انداخت؛ آن [کارها] از کار روزگار شگفت

نیست؛ پس [اگر] دلها بهم نزدیک باشند دوری جسدها

ما را [از همدیگر] جدا نسازد).

۱- ابوالحسن علی بن محمد تهامی مقتول به سال ۴۱۶ھ . ق در مصر .

۲- تهامی منسوب است به تهامة به کسر اول و تهامة نام دیگر مکهٔ معظمه

است. د. ک. جواهر الادب ص ۶۱۶-۶۱۷ و هدایة الاحباب ص ۱۵ و وفیات الاعیان

ص ۶۲-۶۰ و ریحانة الادب ج ۱ ص ۲۳۲-۲۳۳ و مراصد الاطلاع ص ۲۸۳ .

ص ۸۳ س ۲-۳ بخدالی که نفس ناطقه را ...

ظ : ایات از خود مؤلف است

س ۵ موآتات : (ع) موافق، همراهی .

س ۱۲ گلیل : (ع) کُند، کندزبان، بی تاب .

س ۱۵ بواعث هممت را مباد هیچ زوال ...

ظ : بیت از خود مؤلف است

ص ۸۴ س ۴-۵ سلام کمیل الروض باکره الصبا . . .

(درودی مانند [طراوت] باغی که بامدادان باد صبا بر آن

گذشته باشد ؛ درودی مانند [لذت] آبی آمیخته بامی ؛

ای بزرگواری که در [بذل و] بخشش برتر مردمان است ؛

مادام که ماه چهارده شبه [در آسمان] می درخشد ، درود

خداوند بر تو باد).

س ۹ وهل يدخل الحصباء والرمل في العد ؟

(آیا سنگ ریزه وشن هم در شمار آید ؟)

س ۱۱ دیدار تو اچشم همی دارد چشم . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۲ ابدأ خيالك لا يفارق مضجعى . . .

(هرگز خیال تو از خوابگاه من جدا نشود ، همچنین

آواز تو [هنوز] درگوش من [طنین انداز] است.)

س ۱۳-۱۴ گر آرزو جمال نماید و گرنه من . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

ص ۸۵ س ۵ لیس من الله یمستنکر^۱ . . .

(از [قدرت] خداوند بعید نیست که جهانی را در وجود فردی جمع کند). و بیت از ابی نواس حسن بن هانی متولد (۱۳۶ ه. ق) و متوفی در (۱۵۹ ه. ق) است خطاب به هارون الرشید و در مدح فضل بن یحیی بر مکی بمطلع :
قولا لهارون امام الهدی عنداحتفالالمجلسالحادش

ر. ل. دیوان ابی نواس چاپ بیروت ص ۴۵۴

س ۸ حضانت : (ع) بروزن درایت، پروردن، پرورش .

س ۱۱ وهذا دهاء فيه للصدر راحة . . .

(واین دعائی است که در آن دل را آسایش واز بد بختی ها و بلاها امن [وراحتی] است.)

ص ۸۶ س ۲ وغير فؤادي للفواني رمية . . .

(شکار زنان زیبایا غیر از دل من و مرکب پیاله [می] غیر از انگشتان من است) و بیت از قصيدة مفصل متنبی است در مدح ابوالمسک کافور اخشیدی بمطلع :

منی کن لی ان البیاض خضاب

فیخفی بتیبیص القرون شباب

ر. ل. عرف الطیب ج ۱ ص ۶۱ و ص ۶۲

س ۳ بشد زخاطرم اندیشه می و معشوق . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

۱ - در متن نسخه «ولیس لله بمستنکر» و در نسخه دیگر «لیس علی الله بمستنکر».

ص ۸۶ س ۵ قیصریه : از شهرهای قدیم روم شرقی و درگذشته نام این شهر مازاقا بوده است، بعدها به نام سزار امپراتور روم سزاریا نامیدند و به مرور زمان لقب سزار (قیصر) جایگزین نام (سزار) گردید و به قیصریه شهرت یافت این شهر پیش از تصرف شاپور ذو الکاتاف چهارصد هزار نفر سکنه داشت و اکنون پنجاه هزار نفوس دارد؛ به سال ۴۵۹ ه.ق آلب ارسلان سلجوقی این شهر را با ارضروم وقارص به تصرف درآورد و در سال ۷۹۴ ه. ق هنگام حکومت فاضی برhan الدین از بازماندگان سلاجقه روم این ولایت بدست قره عثمان باییندری فتح و جزو قلمرو سلاطین عثمانی درآمد و اکنون یکی از پنج شهرستان آنقره محسوب میشود ، قیصریه آثار قدیمی و آبهای معدنی و نزهتگاههای زیبای فراوان دارد و در دامنه کوه زیبای ارجیش قرار گرفته است. ر. ل. قاموس الاعلام ج ۵ ص ۳۸۰۰ و ص ۳۸۰۱ و لغات تاریخیه وجغرافیه احمد رفت ج ۶ ص ۵۶ و مراصد الاطلاع

ج ۳ ص ۱۱۳۹

س ۷ الیراعة : (ع) کرم شب تاب، قلم، نی قلم .

س ۷-۶ کتب ولو اننى استطيع . . .

(نوشتم واگر من قادر بودم- برای بزرگداشت مقام تو نزد بشر- قلم از انگشتانم می تراشیدم و مردمک چشم را به جای مرکب به کار میبردم).

- ص ۸۶ س ۱۰-۸ ای نسیم سحری ای نفست جان پرور . . .
 ظ : ایات از خود مؤلف است
- س ۱۳ عزّ اسمه : برتر است نام آن خداوند .
- س ۱۶ مرهوم : (ع) باران نرم رسیده، سیراب، شاداب .
- س ۱۶ بمحمد و من تابعه : بحق محمد (ص) و پیر وانش .
- ص ۸۷ س ۱ وهذا دعاء لا يخاف مرده . . .

(واين عائی است که ترسی به بازگشتش نیست ، و میدانم
 که روزگار مطیع [خواهان] دوستی و محبت اوست.)

س ۳ تضویع : (ع) دمیدن بوی خوش، پراکندن بوی هشک .

س ۸ باع : (ع) فعل ماضی از بُوء بر وزن فلس : بازگشت ؛
 باز گردید .

س ۱۰-۶ سلام کتسوید العذار اذا بدا . . .

(درودی [بدطر او] ظاهر شدن موهای نرم و باریک بر
 رخسار گلگون ؛

درودی مانند [سعادت و خرمی] عروس باکرماي [که] با
 دامادی آماده و حریصی عروسی کرده باشد ؛

درودی [به لذت] خوابی که بعد از شب زندگانی
 [ممکن گردد]

و درودی مانند [خرسندی] آسایش و امنیتی [که] پس
 از [آشتفگی و] ترسی بازگردد ؛

درودی مانند [خرسندی] بینی برخاک هالیدن و مغلوب

کردن دشمن‌هنگام ملاقات با لشکری مظفر [و منصور؛]
 درودی و آیا وقتی که وصل معشوق همکن نباشد، درود عاشق
 مفتون را بی نیاز می‌کند؟.)
 ص ۸۷ س ۱۴ وان صواب الرأى والحزم لامرء . . .

(کناره‌گیری مرد از کاری که قادر به انجام آن نیست از
 [نشانه‌های] دوران‌دیشی و درستی رأى و تدبیر او است).
 س ۱۵ کمال الدین اسماعیل : کمال الدین اسماعیل بن جمال الدین
 محمد اصفهانی مدّاح و معاصر رکن‌الدین مسعود از کبار
 خاندان مشهور صاعد اصفهان وزئیس شافعیه و جلال الدین
 منتگبر نی خوارزمشاه و حسام‌الدین اردشیر باوندی از سلسله
 سلاطین باوندیه طبرستان است؛ کمال اسماعیل قصیده‌سرای
 اوخر عهد خوارزمشاهیان و اوایل حمله مغول به ایران
 است که بعلت ابداع معانی بکر و مضامین تازه به خلاق‌المعانی
 ملقب گردید ، این شاعر بلند پایه به سال ۶۳۵ هـ . ف
 بدست مغولان به قتل رسید .

س ۱۶-۱۷ بزرگوار شوق رهی به حضرت تو . . .
 در متن کتاب به نام کمال اسماعیل مضبوط است
 ص ۸۸ س ۲ عزیز : (ع) ارجمند، توانا، نایاب، دشوار و برابر هرسه
 روایت‌کفعمی و ضبط صاحب‌جنات‌الخلود از اسماء الحسنی
 است و در قرآن‌کریم قریب صد بار جزو اسماء باری تعالیٰ
 آمده است .

ص ۸۸ س ۲ وما ذالك على الله بعزيز . . .

(وآن [کار] برخداوند دشوار نیست.)

آیه ۲۴ سوره ابراهیم (۱۴)

س ۷-۶ بی روی تو گرچه ره گذار جای گلست . . .

ظ : ابیات از خود مؤلف است

س ۸-۹ هب أن مصرأ جنان الخلد . . .

(فرض کن که مصر باغ بهشت است و هرچه دلها میخواهد

در آن موجود است ا در حالیکه معشوق به دست نیاید از

مرهم‌های موجود چه سود عاید گردد؟)

س ۱۱ نکایت : (ع) هلاک، کشتن، مجروح کردن .

س ۱۲ الحمد لله حمداً يمترى المزید . . .

(سپاس خدای را سپاسی که موجب زیادت [نعمت] گردد

و سپاسی که [نعمت] موجود را نگاهدارد.)

ص ۸۹ س ۴ تیر فکرت چو در آرد به کمان تقدير . . .

بیت از قصيدة مفصل کمال الدین اسماعیل خلاق المعانی

است در مدح رکن الدین مسعود صاعد از کبار ائمه آل

صاعد اصفهان و مقتول در حدود ۱۹۶ . ق درفتنه مغول

بمعطبل :

هر که را بخت مساعد بود و دولت یار

ابوالدهر مظفر بود اندر همه کار

ر. ل. تاریخ ادبیات دکتر صفا و دیوان کمال اسماعیل ص ۹۸

ص ۸۹ س ۷ بیریدالحاسدون لیطفوہ . . .

(حاسدان میخواهند که آن را خاموش گردانند در حالی که خداوند [نکهدار] و مانع [نابودی] است جز آنچه را که [خود] [میخواهد].) مأخوذه از آیات :

۱- ویریدون لیطفو نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره الكافرون آیة ۹ سورۃالصف (۶۱)

۲- بیریدون أن يطفوا نورالله بافواهم و يأبى الله ان يتم نوره ولو کره الكافرون آیة ۳۲ سورۃالتوبہ (۹)

س ۹ اعمل بقولی ولا تنظر الى عملی . . .

(به گفتارم کار بند و به کردارم منکر [زیراکه] گفتارم ترا سودمند است در حالی که گناه و تقصیرم ترا ذیان نرساند)

در محاضرات الادباء راغب اصفهانی بیت بشکل زیر :

اعمل بعلمی و ان قصرت فی عملی

ینفعك علمی ولا يضررك تقصیری

به ابن عینه منسوب است .

ر. ل. محاضرات الادباء ج ۱ ص ۱۳۳

قس: مرد باید که گیرد اندر گوش ورتبته است پند بر دیوار

ر. ل. گلستان چاپ مشکور ص ۸۴

س ۱۲ اسمع بقلبك ان الاذن كاذبة . . .

(با دلت بشنو [زیراکه] گوش دروغگو است، و با عقل

[و درایت باطنیت] نگاه کن [زیراکه] چشم خائن است.)

ص ۹۰ س ۷ شافعی رضوان‌الله علیه : امام ابوعبدالله محمد بن ادريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن السائب بن عبیدین عبدیزیدین هاشم بن المطلب بن عبدمناف، فرشی مشهور به امام‌شافعی، فقیه و لغوی و ادیب و شاعر و مبتکر علم اصول و مردی بی نظیر بود، علماء و سرآمدان همه این علوم و فنون به عظمت مقام و فضیلت و دانش وی مقر بودند، شافعی به سال ۱۰۵ ه. ق در شهر غزه چشم به جهان گشود و در روز جمعه آخر ماه ربیع سال ۲۰۴ بدروود حیات گفت .

س ۸-۹ اذا ما خلوت الدهر يوماً فلاتقل . . .

(اگر روزی از روزگار خلوتی پیدا کردی، نگو که خلوتی پیدا کردم ولی بگو که مرا رفیب [وپاینده‌ای] هست ، پس تصور نکن [که] خداوند ساعتی غافل باشد و نهرچه در پنهانی انجام یابد بر او پوشیده است).

س ۱۴ سر قصد یادگار کنی بعد رفتن . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۸ مُقْبَل : (ع) بوسیده شده، بوسه داده شده، گرامی .

ص ۹۱ س ۱ مُبِيْجَل : (ع) گرامی داشته، عزیز و محترم .

س ۲-۳ منجاور الاشراف عاش مشرفاً . . .

(هر که بانیکان و بزرگان همسایه باشد عزیز و شریف گردد و همنشین او باش پست و نام محترم باشد، آیا پوست [و چرم] حقیر را نمی‌بینی وقتی که مصاحب قرآن شریف گردید ،

می بوسند و عزیزش دارند؟)

قس: با بدان کمنشن که صحبت بد . . .

وکلی خوشبوی در حمام روزی . . .

گلستان چاپ دکتر مشکور ص

ص ۹۱ س ۴ مدبر: (ع) باعتبار مدبر السعاده: بدینه.

س ۴ رَعَاع: (ع) بر وزن نهار؛ مردم فرومایه، ناکس، نودیده.

س ۷-۶ الصاحب الرقة في الثوب فلينظر الانسان بميرقع ثوبه . . .

(انسان باید توجه کند که خرقه پوش چرا لباس خود را

وصلهدار و مرقع گردانیده است؟)

س ۱۰ عدوی البليد الى الجليد سریعة . . .

(سرایت [اخلاق رذل و مردان پست] در نیکوکار و دانا

سریع است مانند آتش که در خاکستر کنند خاموش گردد!

س ۱۱ آتش چو شود مجاور خاکستر . . .

ظ: بیت از خود مؤلف است

ص ۹۲ س ۲ افاقت: (ع) هشیاری، بیداری، صحبت از ناخوشی و مرض.

س ۴ حور: (ع) جمع احور و حوراء کسی که سفیدی چشم

کامل‌ا سفید و سیاهی کامل‌ا سیاه باشد، سیاه چشم.

این کلمه را در فارسی مفرد منظور نموده و دوباره جمع

بسته‌اند. سعدی فرماید:

حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف

از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است

ص ۹۳ س ۵-۶ هرچند که تو چاره بیبود کنی ...

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۲ ادريس عليه السلام : یکی از پیغمبران پنجگانه عربی

(پیش از بنی اسرائیل) است که عبارتند از: آدم ، شیث ،

ادريس، نوح، ابراهیم ؛ نسب آن حضرت در المعارف ابن

قتبیه^۱ : اخنوخ یا خنون یا ادريس بن یارده بن مهلاطیل بن

قینان بن الوش بن شیث بن آدم عليهما السلام یاد شده^۲ که

عین نسب نامه اخنوخ مذکور در باب پنجم سفر تکوین

تورات است . ازین رو گویند: ادريس لقب اخنوخ است و

در باب اشتقاد لفظ ادريس خلاف دارد ، بعضی گویند:

مشتق از درس است و چون اخنوخ علم دین و سایر دانشها

را به مردم یاد میداد لذا ملقب به ادريس گردید ؛ برخی

گویند: ادريس از درس بمعنی «کهنه و ناپیدا و فراموش

شد» مشتق است و چون اخنوخ را خداوند به عملت نیکوکاریش

بر گزید و پیش از مرگ به آسمان برد و از میان مردم ناگهان

ناپدید گردید لقب ادريس یافت .

ابومعشر بلخی نام وی را هرمس میداد و گوید (هر امسه

بسیار بودند و برتر و دانانتر آنان سه نفرند : ۱ - هرمس

اول نبیره کیومرث است که پیش از طوفان بوده و به عربی

۱- ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتبیه متوفی در ۲۱۳ھ . ق .

۲- در مروج الذهب «ادریس بن لود بن مهلاطیل...» نوشته شده است .

او را اخنوخ و بهعربی ادریس نامند...)

هرمس مغرب آرموس وبلغت یونانی به معنی عطارد است و نیز هرمس یکی از القاب خدای حکمت مصری (توت) است که (دوبار توانا، سه بار توانا، پنج بار توانا) از جمله صفات او است و بعدها (هرمس تریس مجیست) Hermes trismegste یاد شده و از مقام خدائی تنزل و مرتبت پیغمبری و حکمت یافته و چهل دو صحیفه بر روی نازل شده است.

این صفت را در منابع اسلامی به مثلث النعم و یا مثلث الحکمه ترجمه کرده و بهادریس نسبت داده‌اند و سه نعمت بخشیده از جانب خداوند بهادریس را (بیوت، سلطنت، دانش) یاد کرده‌اند.

آنچه از روایات مختلف بدست می‌آید اینست که ادریس: اول کسی است که بر اسب سوار شد و خط نوش و لباس دوخت و پوشید و علم طب و حکمت و نجوم و هیأت به مردم یاد داد و تقویم ایجاد کرد و از طوفان و آفات سماوی وسایر حوادث طبیعی وجوهی پیش از وقوع خبر میداد.

اسرار فلک و ترکیب آن و نقطه اجتماع ستارگان و عددسین و حساب به مردم آموخت، بعضی گویند وی اول کسی است که خشکیهای زمین را به چهار قسمت تقسیم و هر یک را سلطانی از جانب خود معین نمود و قوانین متناسب با وضع جغرافیائی و سکنه هر ناحیه وضع کرد، مردم را به عبادت خدا و قبول توحید و روزه در ایام معین واستغراج ذکوه مال برای یاری به تهیستان و داشت و به طهارت از جنابت وحیض و نخوردن گوشت خرسک و خوک و نیاشامیدن مسکرات فرمان داد، اعیاد بسیار و ایام متبرکه در اوقات معروف و هدیه و قربانی معین کرد.

قریب‌انهای معین از طرف ادریس (ع) عبارتند از: ریاحین گل سرخ از جبویات گندم از میوه‌ها انکور و اعیاد وضع شده‌وی: هنگام دخول شمس در رأس بروج، رویت هلال بوده است و نیز گویند اولین بار آن حضرت مردم را به سه گروه: روحانیان، پادشاهان، کشاورزان و پیشه‌وران تقسیم کرد: شهرهای بسیار بنا نهاد و تعداد شهرها را در عهد وی ۱۸۸ شهر نوشتند که کوچکترین آنها الرها بود.

از ادریس علیه السلام داستانی در قرآن کریم یاد نشده و فقط دو بار نام وی در آیات: «واذ کر فی الكتاب ادریس انه کان صدیقاً نبیا و رفعناه مکاناً علیاً.» آیه ۵۷-۵۶ سوره مریم (۱۹)

و «اسماعیل و ادریس وذاالکفل کل من الصابرین.» آیه ۸۵ سوره الانبیاء (۲۱) آمده است.

تفسیرین معتبر از قبیل بیضاوی و طبرسی در شرح و رفعناه مکان‌علیاً گویند مقصود از مکان‌علی مقام نبوت است و بعد با تردید قول دیگران و عروج آن حضرت را به آسمان نیز ذکر می‌کنند.

در داستانهای مذهبی آمده است که: فرشتگان به علت زهد و صفا و قرب مقام ادریس (ع) در پیشگاه خداوند به آن حضرت تقریب می‌جستند، از جمله عزرائیل (ع) در شکل انسانی به خدمت ادریس (ع) آمد و ادریس (ع) که صائم‌الدهر بود چهار روز متواتی عزرائیل را به افطار دعوت نمود و روز چهارم به‌الهام دانست که مهمان وی قابض ارواح است. از عزرائیل درخواست که روح وی را قبض نماید و پس از یک ساعت دوباره به‌تن وی باز گرداند، عزرائیل درخواست ادریس (ع) را پذیرفت و پس از دوباره زنده

شدن درخواست نمودکه دوزخ و بهشت را نیز به وی بنماید عزرائیل این درخواست را نیز انجام داد و ادریس پس از سیر در دوزخ و بهشت دوباره به عنوان اینکه نگه نعلینش دربهشت مانده است به جنّت بازگشت و عزرائیل هرچه اصرار کردکه از بهشت خارج شود نپذیرفت.

فرشته‌ای از جانب خداوند مأمور رسیدگی شد وادریس(ع) به زبان الهام گفت: من به موجب آیه شریفه: کل نفس ذاته الموت شربت مرگ چشیده‌ام و به مصدق: و ان منکم الا واردها از دوزخ نیز گذشته‌ام و به حکم: وما هم منها بمخرجن که در باره اهل بهشت نازل شده است از بهشت اخراج نخواهم شد، از جانب خداوند فرمان رسید که حق به جانب ادریس است و آن حضرت در بهشت ماند، بعضی گویند: در آخر زمان به دنیا خواهد برگشت و مانند دیگران عزمه مرگ خواهد چشید، برخی گویند: تا آسمان چهارم عروج کرد و در آنجا به معلم اینکه نخ و سوزنی از مال دنیا همراه داشت نتوانست بالاتر رود، و نیز گویند: از عزرائیل درخواست تا آفتاب غروب نکرده وی را قبض روح نکند و ملک الموت پذیرفت وادریس به فرشته نگهبان خورشید متولّ شد و درخواست که وی را هر روز پیش از غروب آفتاب به مشرق خورشید انتقال دهد و فرشته نگهبان آفتاب درخواست وی را پذیرفت وادریس (ع) را هر روز پیش از غروب به مشرق آفتاب نقل می‌کند و از این‌رو ادریس از نظرها ناپدید و تا آخر جهان زنده خواهد بود.

چنانکه ملاحظه شد، بمرور زمان سرگذشتی آمیخته بازندگی مهر، آندریاس، هرامسه و آتراسیس و سایر افسانه‌های کهن ملل گوناگون برای

ادریس (ع) پرداخته و داستان مذکور در بالا را به وجود آورده‌اند.

ر . ک ، تفسیر بیضاوی چاپ مصر جلد ۳ ص ۱۶۳ و ص ۱۹۸ ،

مجمع‌البیان ج ۶ ص ۵۱۸-۵۱۹ المعارف ابن قتیبه ص ۵۶-۲۱-۲۰ عهد

عنیق (تورات) ترجمه و چاپ شده در لایپزیک به سال ۱۸۹۱ م باب پنجم سفر

تکوین، مروج‌الذهب علی بن حسین بن علی مسعودی متوفی در ۳۴۶ ه . ق

ج ۱ ص ۳۵۴-۳۵۵ و لفت‌نامه دهنداد و قاموس کتاب مقدس ص ۳۵۴-۳۵۵ و ...

ص ۹۳ س ۱۳-۱۴ جالسو اعلماء و استمعوا کلامهم . . .

(باداشمندان بشنیدن و گفتارشان را بشنوید و اگر تو استید

همه اوقات [زندگی] خود را براین [کار] مصروف بدارید؛

البتہ صرف بکنید [زیرا] در حقیقت شما سو دمند خواهید بود.)

ص ۹۴ س ۲-۱ اما هؤلاء عباد الله . . .

(اما اینان بندگان خدایند، از خدا یشان در خواست می‌کنند،

[که خداونداگر] خواست آرزویشان را برآورد می‌کنند

و اگر خواست درخواستشان را رد می‌کنند.)

س ۳-۴ اما هؤلاء فانهم . . .

(اما اینان، یادمی‌کنند و به مردم یادمی‌دهند و من نیز همانا

به معلمی می‌می‌توث‌گردیده‌ام؛ پس نعلیش درآورد و میان

آنان بنشست.)

س ۷-۶ یا خادم‌الجسم کم‌شقی^۱ بخدمته . . .

(ای خدمتگزار بدن تا کی در خدمت وی رنج می‌بری؟

۱- در هر چهار نسخه «کم‌شقی» ضبط شده ولی در ابیات منقول در جواهر الادب «کم‌تسعی» آمده است .

آیا در کاری که زیان آور است امیدوار سود هستی؟ نفس [انسانی و روح]
را در باب و فضایل [و کمالات] آن را کامل گردان، زیرا که انسان نفس تو
است نه [مشتی رگ و پوست واستخوان و خون] و جسم تو).

اشعار از قصيدة معروف على بن محمد بن يوسف بستى معروف بها بالفتح
بستى^۱ و متوفى در بخارا به سال «۴۰۰» یا «۴۰۱» هـ. ق^۲ است به مطلع :

زيادة المرء في دنياه نقصان و ربجه غير محض الخير خسران

این قصیده در اغلب کتب تراجم به نام بستی ضبط نشده است ، ولی
در کشکول شیخ بهائی و نامه دانشوران بیست و نه بیت و در جواهر الادب
پنجاه و جهار بیت به نام ابوالفتح بستی آمده است ، و در بعضی مدارک این
قصیده را به ابوالعباس احمد بن^۳ جعفر المقتندر بن المتصند ملقب به الراضی بالله
بیستین خلیفه عباسی و متوفی به سال ۳۲۹ هـ . ق که شاعر وادیب و دانشمند
بوده و دیوانی نیز دارد؛ نسبت داده اند .

ر. ک. تجارب السلف ص ۲۱۷-۲۱۶ و مروج الذهب ج ۴ ص ۳۳۹-۳۲۲
و ص ۳۹۵ و وفيات الاعيان ج ۳ ص ۵۸-۶۰ و ريحانة الادب ج اول ص
۱۶۸-۱۷۰ و جواهر الادب ص ۶۷۰ و ...

ص ۹۴ س ۸-۹ بدست خویش تبه میکنی تو صورت خویش ...

ایيات از قصيدة کمال الدین اسماعیل خلاق المعانی است

به مطلع :

۱ - بست بهضم اول شهری است میان سیستان و غزنی و هرات و از شهرهای
گرمسیری و دارای آب فراوان و مراتع و باغهای دلگشا است. ر. ک. مناصد الاطلاع

صفی الدین عبدالمؤمن بن عبد الحق بغدادی متوفی در ۷۳۹ هـ ج ۱ ص ۱۶۹ .

۲ - صاحب جواهر الادب تاریخ وفات بستی را ۱۱۲۲ هـ ضبط نموده و بدون
تردید اشتباه است. ر. ک. مروج الذهب ج ۴ ص ۳۲۹ و تجارب السلف .

۳ - نام الراضی در مروج الذهب محمد ضبط شده است .

- مرا دلیست زانواع فکر سودانی
که هیچ‌گونه رهش نیست سوی دانانی
- ص ۹۴ س ۱۳ طباخ روزگار زدیگ نعیم و ناز . . .
- ظ : بیت از خود مؤلف است
- س ۱۵ قنوط : (ع) نومیدی، نومید شدن، سخت نومید شدن .
ودر فرآن کریم است: «لَا تَقْنُطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذَّنْبَوْ جَمِيعاً آیه ۵۳ سورۃ الزمر (۳۹)
- س ۱۷ نفاق : (ع) بر وزن نهار از باب نصر؛ رواج، ضدکسد .
س ۱۷-۱۸ کل صعود الى هبوط کل نفاق الى کسد . . .
- (هر بلندی به سوی پستی است و هر رواجی به سوی کسدی؛
در عالم کون و فساد چگونه امیدوار ثبات حال [و دوام و
پایداری [هستی؟)
- ص ۹۵ س ۶ اسدی : (ع) فعل ماضی از ماده سدی ناقص یائی وازباب
افعال به معنی: احسان و نکوئی کرد .
- س ۷-۶ ألمتر أن الدهر يهدم ما بنى . . .
- آیانمی بینی که روزگار هر بنا که کند خراب گرداند و هر چه
بیخشد پس میگیرد و هر نیکی و احسان که کند آن را ضایع
گرداند؛ پس هر که [دنیا] او را شادمان گردانیده است
آیا نمی بینید آنچه را که باعث غمگینی وی خواهد شد؟
پس [مرد باید] در طلب چیزی نباشد که می ترسد از
دست بددهد .)
- س ۹ عیسیٰ علیہ السلام : حضرت عیسیٰ بن مریم بن عمران ملقب
به مسیح، آخرین پیغمبر بنی اسرائیل و پسر خاله حضرت

یحیی بن زکریا از فرزندان داود علیهم السلام بود، نام حضرت عیسی بیست و پنج بار بشرح آنی : سوره بقره آیات ۱۸-۱۳۰-۲۵۴ سوره آل عمران آیات ۴۰-۴۵-۴۸-۵۲-۷۸ سوره نساء آیات ۱۵۶-۱۶۱-۱۶۹ سوره مائدہ آیات ۱۱۶-۱۱۲-۱۰۹-۸۲ سوره مریم آیه ۳۵ سوره احزاب آیه ۷ سوره شوری آیه ۱۱ سوره زخرف ۶۳ سوره حمید آیه ۲۷ و سوره صف آیات ۱۴-۱۳ در قرآن کریم آمده است، معجزات آن حضرت عبارتند از : ۱- ولادت از دختر باکره ، ۲- تولد در هشت ماه ، ۳- تکلم در مهد ، ۴- زنده کردن مرده و شفای مرضی و . . .

مشهور است تولد حضرت عیسی ۱۹۶۹ سال پیش ازین و در عهد فرhad پنجم اشکانی در بیت اللحم یکی از قراء بیت المقدس بوده است، لکن عده‌ای این تاریخ را تولد مهر یا مسیح مصلوب نشده میدانند و گویند : روزی که حالا مسیحیان برای تولد مسیح جشن میگیرند روز تولد مهر است و مهر در ۲۵ دسامبر و چهارم دیماه و ۲۷۳ سال پیش از میلاد تاریخی در عهد اشهپور یا اشکپور اشکانی متولد و در سن ۲۵ سالگی به نبوت مبعوث و چهل سال به تبلیغ پرداخت و در ۲۰۸ پیش از میلاد به آسمان عروج کرد، کتاب وی ارتنگ یا انگلیون نامیده میشده است .

طرفداران مسیح دوم یا ایشوع ناصری تاریخ تولد وی را سه قرن پیش برده‌اند تا روز تولد مهر را نیز مانند سایر آثار نوشت‌های مهری از بین بیرند و مسیح دوم را کاملاً جانشین مهر و مهر را گمنام و معصوم‌الاثر ۱- مشهور است که هیچ مولود هشت ماهه بعد از تولد زنده نمی‌ماند و فقط حضرت مسیح است که در هشت ماه متولد شده و ۶۵ سال عمر کرده است .

گردانند، در آثار و مدارکی که از تورفان بدست آمده، از عروج مهر بهسوی پدر آسمانی و احمد یا محمد بزرگ پیغمبر موعود مهر به صراحت سخن رفته است؛ در خود انجیل از مسیح‌های دروغگو یاد شده و در قاموس کتاب مقدس گوید: «۲۴ نفر مسیحیان دروغگو در میان بنی اسرائیل ظاهر گشتند...» ناگفته نماند: مهر، میر، میتر، میثرا، هشیا، هیشی، هوسی و مسیح و مسک همگی صورت‌های گوناگون یک اسم و کلمه در زبانها و لهجه‌های گوناگون میباشد.

شرح و بسط بیشتر را در این حواشی مجاہلی نیست برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: المعرفات ابن قتیبه ص ۵۳ و ۵۶ و ۱۹۶ و ۵۹۵ و مروج الذهب ج ۱ ص ۶۳ و تاریخ ایران باستان، تقویم و تاریخ در ایران از ذیبح به روز ص ۹۳-۱۰۶ و قاموس کتاب مقدس و انجیل و اعلام قرآن دکتر خزانی و... ص ۹۵ س ۹-۱۲ لیس لی ولد...

(مرا فرزندی نیست تا بمیرد و زنی نیست ناعاصی و سرکش باشد و خانه‌ای نیست تا خراب گردد؛ آتشدان من آفتاب است و چراغم ما است؛ میخواهم هرجا که شب درآید و میخورم از هر چه زمین برویاند، با وجود این مردی بی‌نیازتر از من در جهان پیدا نگردد.)

س ۱۵ آشٹ : (ع) ژولیده موی .

اغبر : (ع) خاک‌آلود، خاک‌نشین .

طمر : (ع) به کسر اول بروزن حبر : جامه و چادر کهنه و زنده غیر پشمی .

ص ۹۵ س ۱۵ { رب أشعث اغبر ذي طمرین لا یؤبه به . . .
ص ۹۶ س ۱ }

(چه بسا ژولیده موی و خاکآلود و ژنده‌پوشی که به وی

توجهی نمی‌شود [لکن] اگر خدا را قسم دهد البته

[دعایش] اجابت گردد.)

س ۲-۳ لایعجبنک من یصون ثیابه . . .

(نرا بشکفت نیارد [حال] کسی که لباسن را از گرد و

غبار پالکمیدارد، درحالیکه عرضش [پایمال] و مبذول

است؛ چه بسا جوانی [که] بی‌چیز و فقیر می‌گردد و تو

او را درلباسی ناپاک می‌بینی درحالی که عرض [وناموس]

وی پاک است.)

س ۴ طیش : (ع) رفتن عقل ، خطما کردن تیر ، سبکسری ،
کم عقل بودن .

س ۴ نرق : (ع) زود خشمگین شدن ، سبکسری ، رفتن عقل .

س ۷ ابر باشد که یافه می‌گرید برق باشد که خیره می‌خندد
گوینده معلوم نشد

س ۱۰-۱۳ رزقنا الله . . .

(خدای تعالی ما و شمارا دانشی سودبخش و دلی فرمابندردار

۱- در لسان والنهایه ابن‌الاثیر «لایو بهله» و در متن الملمع ابونصر سراج‌طوسی، «رب أشعث اغبر ذي طمرین لا یؤبه به» و در متن الملمع علی‌الله لابرہ، و ان البراء منهم» و در صحیح مسلم، «رب أشعث أغبر مدفوع الى الابواب لا یؤبه به» . ر. ک. الـنهایة لابن‌الاثیر ج ۳ ص ۱۳۸ والـلمع لابی نصر السراج الطوسی ص ۳۴ و ص ۳۶۱ .

و زبانی سپاسگزار و تئی بردار و چشمی بینا به عیب‌های خودمان و دستی کوتاه از لذت‌های دنیای مان روزی گرداناد.)

ص ۹۷ س ۱ افاحی : (ع) جمع أفحوان؛ باونه .

س ۲ افتراو : (ع) تبسم، لبخند .

س ۳-۴ هوالروض وردی النسیم . . .

(آن باغی است که نسیمش عطرگل سرخ را دارد، و بخار

[مه] آسمانش مشک بیز است، هر جانگاه کنی از شکوفه‌ها

[پر از] طلا و نقره و عقیق یمنی است.)

س ۵ زمین زبرگ شکوفه چو خرمن کافور . . .

س ۱۰ چمن هنوز لم از شیر ابر ناشته . . .

هردو بیت از قصيدة معروف ظهیرالدین فاریابی^۱ است در

مدح اتابک نصرالدین ابوبکر بن محمد ایلدگز در اوان

دوری از خدمت آن اتابک به مطلع :

سپیده دم چو زند ابر خیمه در گلزار

کل از سراچه خلوت رود به صفة بار

ر.ا.ک. تاریخ ادبیات دکتر صفا و دیوان ظهیر چاپ انتشارات کاوه

س ۱۱ الطل : (ع) شب نم .

س ۱۱ کان الطل فوق النور صبحاً . . .

(شب نم سحرگاه بر روی غنچه‌ها مانند دانه‌های مر واشد

۱- ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی از سخنوران نامی قرن

ششم متوفی به ۵۹۸ هـ. ق و مدفون در مقبرة الشعرا (مقبرة سرخاب) تبریز .

۲- در متن نسخه چاپی «... ابر خیمه دو گلزار» و بدون شک غلط چاپی است.

ویا اشگ ک زنان زیباروی است.)

ص ۹۷ س ۱۷ عالمی اندر تحرک عالمی اندر نما . . .
ظ : ایات از خود مؤلف است

ص ۹۸ س ۳-۴ رحم الله امرءاً نظر الینا . . .

(خدا رحمت‌کند مردی را که با چشم انصاف به سوی ما
بنگرد و عصای دشمنی را بشکنند و عیوب ما را بپوشاند
و از گناهان ما استغفار کند؛ و هر ساعت از من در ود باد بروی.)

ص ۹۹ س ۴ عروق ضوارب : (ع) رگهای زننده ، شریانها ، رگهای
جهننده ، نبض .

س ۱۴-۱۵ علمی که ازوگره گشاید بطلب . . .

ظ : رباعی از ابوسعید ابوالخیر است

لایغبطن اهل دنیا سرهم زمن . . . }
س ۱۶-۱۸ ص ۱۰۰ س ۱

اندکی خوشحالی اهل دنیارا شادمان نگرداند زیرا بزودی
با [لشکر] غم و اندوه [به آنان] شبیخون میزند ؛ دنیا
همه [هستی] شان را تغییر میدهد ، و هر چه ایشان را
به عاریت داده است با دست حوادث و اندوهها بغارت میبرد ؛
تا حدی که در بی‌چیزی و ننگدستی به حالی بر میگردند
که در آغاز آفرینش بودند، مثل اینکه آنچه دیروز به آنان
بخشیده شده بود [در اصل] وجود نداشت ؟

در تاریکی قبر جز کفن [پوسیده] از دارائی و ثروت
[دنیا] چیزی همراه نخواهد بود.)

- ص ۱۰۰ س ۲ انگشت شکر در دهن کس ننهاد . . .
ظ : ایات از خود مؤلف است
- س ۵ تراویس : (ع) سروی، مهتری، بزرگی .
- س ۷ اقتحام : (ع) بی‌اندیشه در کاری درآمدن ، به سختی در افتادن .
- س ۸ در دست دل از دست دلم گشته اسیر . . .
بیت دوم رباعی :
خوار و خجلم خوار و خجل باد دلم
آسیمه سرو پای به گل باد دلم
در دست غسم اسیری از دلست
چونانکه هنم اسیر دل باد دلم^۱
است از انوری ایبوردی . ر . ک . دیوان انوری چاپ :
مدرس رضوی و چاپ سعید نفیسی
- س ۱۲ شیحان : (ع) دوراندیش، غیور، هرد بر حذر و بینانک،
محناط، صاحب رشد .
- س ۱۲ أنت الذى تدعىالإنسان مضطربا . . .
(تو آنی که انسان را دراضطراب‌گذاری و مرد دوراندیش را سرگردان [وآواره] میگردانی.)
- س ۱۶ پرمی نشود کاسه سرها زهوس . . .
بیت دوم رباعی :
تا دل ز علایق جهان حُر نشود
هر گز صدف وجود پُر درنشود
-
- ۱ - در چاپ مرحوم سعید نفیسی «زینسان که هنم اسیر دل باد دلم» .

پر می نشود کاسه سرها از عقل
 هر کاسه که سرنگون بود پُر نشود
 است از افضل الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی مشهور
 به بابا افضل از بزرگان متصوفه و متفکران نیمة دوم قرن
 ششم و اوایل قرن هفتم .

ر . ک . مصنفات بابا افضل چاپ دانشگاه جلد ۲ بخش

اشعار ص ۱۹

ص ۱۰۱ س ۳ اُنف یسیل و أذن ریحها سهک . . .
 (بینی آبریزان و گوش بدبوی و چشم‌مدگرفته و دندانی
 [داری‌کثیف و] لعاب‌گرفته).
 س ۶ هر روز دو عید در گنارش . . . ?
 س ۷-۸ هذی‌المکارم لاثوبان من یمن . . .
 (این مکرمت و نیکیها بر دیمانی نیستند که برای پیراهن
 [ولباس] باقه باشند و بعد به صورت کهنه و پاره درآمده
 باشد و این مناقب و فضایل دو ظرف پر از شیر آمیخته با
 آب نیستند که بعد به بولها بدل گردند).
 س ۹ رزقنا الله عملا . . .

(خدای تعالی ما را عملی روزی گرداند که ما را به سوی
 وی [خدای تعالی] بر ساند؛ و توکل جز آن خدای را شایسته
 نیست.).

ص ۱۰۱ س ۱۲-۱۴ } باین و فرخ باد ترا خوردن مسهل . . .

ص ۱۰۲ س ۱-۵ } ابیات از مصنف کتاب است

س ۶ ملک یمن : (ع) مُلَك ، مَلْكَه : هرچه که در تصرف انسان

باشد، اموال غیر منقول از قبیل آب و مزارع، ملک یمن:

به کسر اول، در اصطلاح شرعی: کنیز و غلام و مجازاً کنیز

و غلام زر خرید را گویند و در غیر اصطلاح فقه: مایملک

و آنچه که در تصرف انسان باشد .

س ۱۰ دهان سر بماند زخوردن تهی . . .

بیت از شاهنامه فردوسی است

س ۱۳ و کنت کمن اهدی الی الروض نوره . . .

(و من [در این تقدیم‌هدیه] مانند کسی هستم که غنچه باع

را به خود باع و روشنائی خورشیدرا به خورشید هدیه کند.)

س ۱۶ وهذا دعاء لا يفل حسامه . . .

(و این دعائی است که شمشیر [اثر] آن کند نگردد و

همواره آبداده و بیرا باشد.)

ص ۱۰۳ س ۲-۷ أیا بلداً فاتنى طيب ارضه . . .

ای شهری که بوی خوش [و پاکیزگی] خاک و سرزمینش

از دست من بدر رفته است، تا هاه تمام در آسمان میدرخشد،

درود باد بر تو؛ درودی [از مرد] غریبی که صبر و آرامش

از وی دور شده و در [جسد] وی [نشانی از] زندگی و

بردباری نمانده است ؛

وقتی که آن [دیار] را نفسش [خیالش] به یادش آرد
چیزی از [اسباب خرمی] دنیا او را خرسند نگرداند؛
نه آوای [طرب انگیز مفہمی و مطرب] و نه [لذت بی خودی
بخش] شراب؛

ای شهری که آبهایش گوارا و اطرافش سبز [و خرم] و
ساکنانش روی درخشنان دارند؛ هوای تو آرزوی من و خاک تو
جای رشد و تربیت من و آب تو دلخواه [و معشوق] من
و دیدارت عمر و زندگی منست؛

ای صبا، اگر از سر زمین دوستان و باران من بگذری، بگو
که صدر از دوری شما ملول و اندوهنا کاست). و ایات از
مصنف کتاب است؛

ص ۱۰۳ س ۱۱ شفیر : (ع) کناره چشم که مژه بر آن روید، کناره بیابان
کناره هر چیز، کناره وادی در سرازیری، پرتگاه.

س ۱۱ هار : (ع) بنای شکسته و نزدیک به فرو ریختن، جای
نا آبادان.

س ۱۱ واذا رجوت المستحیل فانما . . .

هنگامی که آرزوی ناشدنی کردی، مثل اینست، بر لب
پرتگاهی که فرو میریزد بنا نهاده باشی).

و بیت از قصيدة ابوالحسن تهامی است به مطلع:
«حکم المنية فی البرية جار. . .» ر.ك.ص. ۳۳۹ همین کتاب

ص ۱۰۳ س ۱۶ من خواهی‌گه دست به‌وصل تو‌گردمی . .
بیت از قصیده ظهیر فاریابی است بهمطلع :
«بگشاد عشق روی تو چون روزگار دست

دست غمت بیست هرا استوار دست»

و در هنن نسخه چاپ هاشم رضی: «من خواهی‌گه بر تو
مرا دست باشدی...» ر. ل. دیوان ص ۱۱۳

ص ۱۰۴ س ۱-۲ نقل فؤادک حیث کنت من الهوی . . .

(هرجا باشی دلترا باعشق) [وهوس به‌سوی بتان] بگردان؛
[ولکن] عشق و محبت [واقعی] جز حبیب اول را نیست؛
بسیار سرزهینهایی است که انسان با آن مأنوس می‌گردد،
در حالیکه ناله [و بی قراریش] همیشه برای مسکن اول
[ومولدش] منحصر است).

ایات از ابو جعفر محمد بن علی^۱ بن عبدالله بن رزین خزاعی
است از تیره بنو اسلم بن أفصی بن عامر، ملقب به ابوالشیع
و پسر عم دعبدل خزاعی و از شعرای دربار هارون بود و بعد
در خدمت عقبة بن جعفر بن الاشعث خزاعی امیر رقلمیزیست،
در اواخر زندگی نایبنا گردید و به سال ۱۹۶ ه. ق
درگذشت.

بیشتر اشعار وی در مدح عقبه و توصیف شراب و تحریر
بر نایبناهی خویش است. منوچهروی ضمن تفاخر به‌سلط در

۱ - در لفت‌نامه دهخدا «محمد بن عبدالله ...»

زبان عربی و آشنائی با شاعران عرب در قصیده معروفش
به مطلع :

جهانا چه بد ههر و بدخو جهانی
چو آشته بازار بازرگانی

گوید :

برآن وزن این شعر کفتم که گفته است

ابوالشیص اعرابی باستانی

در فهرست ابن‌النديم آمده است که اشعار ابوالشیص را
صویی کرد آورده و یکصد و پنجاه برگ بوده است.

لقب شاعر ازشیص مأخوذاست و شیص در لغت نوعی خرما را
گویند که در اثر آفت‌زدگی هسته‌بند و یا هسته‌اش سفت
نگردد و نیز شیص فلان‌الناس : (فلانی مردم را معذب و
ناراحت کردانید) و شاید شاعر بعد از نابینائی که حالت
رقت‌آور و ناراحت‌کننده‌ای پیدا کرده بود به‌این لقب نامیده
شده است. ر. ک. محاضرات‌الادباء چاپ بیروت ج ۳ ص
۲۳ و جمهورة انساب‌العرب ابن حزم چاپ مصر ص ۲۴۱ و
کامل مبرّد ج ۲ ص ۶۷۱ و فهرست ابن‌النديم ص ۲۳۶ و
لغت‌نامه دهخدا و لسان‌العرب و دیوان منوچهری چاپ دیر

سیاقی ص ۹۸ و ص ۱۰۱

ص ۱۰۴ س ۹ ای عرش نشیمن تو شرهت ناید . . .

از رباعی :

ای دل زغبار نفس اگر پاک شوی
تو روح مقدسی بر افلاک شوی

عرش است نشیمن تو، شرمت ناید
کائن و مقیم خطه خاک شوی
بابا افضل کاشانی است . ر. ل. مصنفات بابا افضل ج ۲ چاپ
دانشگاه بخش اشعار ص ۳۵

ص ۱۰۴ س ۱۰ ارض الفلاحة لوأتا هاجرول . . .

(زمین زراعتی [که] اگر جرول یعنی حطیثة [نیز] بدآنجا
باید بزرگ میگردد.)

حطیثة : ابو مليکه جرول بن اوی عبسی از تیره بنی عبس
واز من خضرمین است مردی زشت روی و بسیار کوتاه و بد اخلاق
و پست همت و گدامنش و آزمند و خسیس بوده و ازین رو به
حطیثة (کوتاه قد و پست) ملقب کردید^۱ ، با شعر امرار معاش
میگرد و بسیار هجّاو بود و کسی از نیش زبانش نرسست تا
حدی که عمر دومین خلیفه از خلفای راشدین به شکایت
حسین بن بدر بن امری القیس مشهور به زبرقان وی را زندانی
کرد، حطیثة گفت: ای خلیفه مسلمین من مردی عیال وار
وعصبا نی و بد دهنم، پدر و مادر و زن و حتی خودم را نیز
هجو گفته ام تا چه رسد به دیگران، نیز گویند وقتی خلیفه
از بسیار هجو گفتن وی عصبا نی شد و مردی را مأمور کرد

که زبان وی را بیُرد تا نتواند هجو مسلمانان را بخواهد،
 مأمور حطیئة را بگرفت و گفت: زبانت در آرتا به فرمان
 خلیفه بیرم، حطیئة گفت: خطا کردی و فرمان خلیفه را
 نفهمیدی زبان شاعران را با صله و هدیه میبرند نه باکارد
 و شمشیر والا بدون زبان نیز ممکن است مردم را هجو کرد
 این سخن به گوش خلیفه رسید خلیفه برای وی مقرری
 معین کرد به شرطی که دیگر هجو مسلمانان نکوید^۱،
 حطیئة نیز تا خلیفه زنده بود از هجو مسلمانان خودداری
 کرد و بعد از قتل خلیفه دوباره به هجو مردم پرداخت؛
 حطیئة اول اسلام آورد و بعد مرتد شد و دوباره توبه کرد
 و دین حنیف اسلام بپذیرفت ولی تعالیم عالیه اسلام در
 اخلاق و روحیه وی اثر نکرد تا در سال ۵۹ هجری درگذشت
 و مردم از نیش زبان وی راحت گردید. ر. ل. المعارف ابن
 قتيبة، ۵۹۴ جمهوره انساب العرب ص ۱۹۷ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و
 ۵۴۹ و ۵۴۱ و ۵۳۶ ص ۲ و ۲۲۰ و ۵۴۳ و ۵۴۰ و ۵۳۶ و
 ص ۱۰۴ س ۱۶ اشوقا و ما فارقتکم غیر لیله . . .

آیا شوق [دیدار گرفتارم کرده است] در حالیکه جزیک
 شب از شما جدا نشده‌ام، پس چطور [میشود حالم] وقتیکه
 جدائی ما به یک‌ماه انجامد؟) و بیت تحریفی است از ابیاتی
 که راغب اصفهانی در محاضرات الادباء آورده و گوید:

۱ - مدرک از استاد ترجانیزاده.

مرد اعرابی را غلامی بود و مردم عراقی وی را خرید ،
هنگام حرکت غلام بگریست و این ایات :
أشوقا ولما تمض لی غیر لبلة
فكيف اذا سار المطى بناعشر؟

أخوكم ومولاكم وصاحب سركم
ومن قد نشافيكم وعاشر كم دهرأ

برخواند ، و مشتری وی را به هالکش باز داد .

ر. ل. محاضرات ج ۳ ص ۶۹

ص ۱۰۵ ۱ س چو قدر وصل ندانسته ام زنادانی ...
ظ : بیت از مصنف کتاب است

س ۸-۷ براند دیده من سیل در جهان و هنوز ...

ظ : ایات از خود مؤلف است

س ۹ نبال : (ع) جمع و مفردش نبلة؛ تیر .

س ۹-۱۰ رمانی الدهر بالارزاء حتی ...

(روزگار [چندان] تیرهای بلا به سوی من انداخت که
دلم در پردهای از تیرها پوشیده شده است؛ بر اثر برخورد
تیرها [تنم] چنان شده که پیکانها بر روی پیکانها فرو
شکسته است). ایات از قصيدة متنبی است در رثاء مادر
سیف الدوّلة حمدانی که به سال ۳۳۷ھ.ق. سروده است
به مطلع :

«نعد المشرفة و العوالى و قتلتنا المنون بلا قتال»

ر. ل. شرح واحدی بر دیوان متنبی ص ۳۸۸ و شرح بازیجی

ص ۱۰۵ س ۱۵ ايتها النفس اجملی جز عا . . .

(ای نفس ناله کوتاه کن زیرا از آنجه میترسیدی پیش آمده است). بیت از اوس بن حجر بن عتاب بن عبدالله عدی از تیره بنی تمیم شاعر و صاحب رسول خدا (صع) است. ر.ک. محاضرات‌الادباء راغب ج ۴ ص ۵۱۱ و جمهراة انساب

العرب ص ۲۱۰

ص ۱۰۶ س ۳ از آن به شوق ندارم نظیر در عالم . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۷ الف با خدمت تو یافته بودم زین پیش . . .

بیت از قطعه کمال اسماعیل است . ولی در نسخه چاپی به شکل «الف از حضرت تو یافته بودم زین پیش...» آمده است . ر.ک. دیوان چاپ هند ص ۲۳۰ س ۱۳

لکن ما الحيلة والعواائق جمة . . .

(اما چاره چیست وقتیکه موائع جمع است ؟ برمن است که بکوشم ولی در اکمل مقصود بر عهده [و در اختیار [من نیست].)

س ۱۴ من خواستمی که روی من بودی ماه . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۶ محبک حيث ما اتجهت رکابی . . .

(بهرجای روى برآرم دوستدار تو هستم ؛ و در هر شهر [ودیاری] باشم همان تو هستم). و بیت از قصيدة متنبی

است در مدح علی بن ابراهیم تنوخی به مطلع :

احاد ام سداس فی أحاد لیلتنا المنوطة بالتنادی
ر.ک. شرح واحدی بر دیوان متنبی ص ۱۳۷ و ۴۳ و

شرح یازیجی ص ۱۴۶ و ۱۵۲

ص ۱۰۷ س ۲-۱ ویرحم الله عبدا قال آمينا .

(خدای بر بنده ای که آمین گوید بیخشايد.)

س ۸-۵ به بنده خانه قدم رنجه گرد های آری ...

ابیات از قصيدة کمال الدین اسماعیل است به مطلع :

زهی رسیده به جائی که برسپهر بربین

دعای جان تو گشته است و در روح امین

ر. ل. دیوان چاپ هند ص ۲۳۵

ص ۱۰۸ س ۱۳-۱۴ جو امع هم بند عرض خدمت تست ...

ظ : ابیات از مصنف کتاب است

س ۱۵ ف بالله أبلغ ما ارجى ...

(به [پیشگاه] خداوند عرضه میدارم هر چه آرزو مندم و

هر چه را توانائی دفعش ندارم به خداوند واگذارم.)

س ۱۰۹ س ۸-۹ بالتبی و عترته اجمعین .

(به حرمت پیغمبر و همه فرزندانش.)

س ۱۰ وهذا دعاء ليس يجدب روضه ...

(و این دعائی است که با غشن روی خشکسالی نبیند ،

و تا روزگار باقی است با شکوفه آراسته می ماند.)

س ۱۴ مجثم : (ع) اسم زمان و مکان از جنم جثما و جنوها جای

منزل کردن ، اقامتگاه ، جای سینه بر زمین نهادن مرغ و

انسان . ر. ل. لسان العرب ، منتهی العرب

س ۱۵ اسبال : (ع) جمع و مفردش سَبَل بروزن فرس : قطرات

باران که از ابر جدا شده و به زمین نرسیده باشد؛ باران.

ص ۱۰۹ س ۱۵ حیا : (ع) فراغی سال وحال، باران، بارندگی .

س ۱۷ دَفَ : (ع) بروزن فرس بیمار، بیمارگرفتار هرچن مزمن، مفرد و مشنی و جمع و مؤنث و مذکر این کلمه یکی است.

س ۱۵-۱۸ سلام کصوت الرعد فی أذن مجدب . . .

(دروندی مانند صدای برق درگوش خشکسالی دیده‌ای که حس کند [فروود آمدن] قطرات متوالی باران و فراغی سال را ؟

دروندی به خوشی خبر فرا رسیدن معشوق به گوشها [ی منتظران] :

دروندی مانند [خرسندی] سپردن ناخوش هم پیمان بستر و رختخواب به پژشگی معالج ؛

دروندی مانند [طراوت] سیاهه زدن رخسار [جوانان] آنگاه که موهای باریک ولطیف روی رخسار گلگو نشان را فرا کیرد.)

ص ۱۱۰ س ۹ وهذا الْذِي أَبْغَيْهِ يَا أَمَّا لِكَ .

(واین است آنچه آرزومندم ای ام مالک.)

س ۱۳ فُلْسَتْ بِالْبَاطِلِ الْمَرْدُودِ أَشْغَلَهُ . . .

(او را به [کار] بیهوده و بیمصرف مشغول نمی‌گردانم؛ زیرا که او به کسب فضیلت مشغول است.)

ص ۱۱۱ س ۷ حَمْىٌ : (ع) به فتح اول بروزن بقا : گرمای آفتان .

و به کسر اول بروزن رضا : مرغزاری که حکام برای چهار
پایان خود قوروق نمایند .

ص ۱۱۱ س ۷ عرار : (ع) بروزن قرار ، سختی و بلندی و مهتری ، و
اصل هر چیز و زنان که همواره پسر زایند .

س ۸ ظماء : (ع) تشنگی ، سخت نشنه بودن ، آرزومندی .

س ۸ خلتة : (ع) بروزن غربت : تشنگی ، سوزش و سختی تشنگی .

س ۹ روعة : (ع) بروزن ضربت : بیم ، هراس ، ترس .

س ۱۰ حشاشة : (ع) بقیه جان در بیمار و جریح ، رمق .

س ۱۱ آنة : (ع) بروزن ضربت : ناله ، نالیدن .

س ۱۵-۶ آتاني کتاب من دیار أحبته . . .

(نامه‌ای از سرزمین دوستانم بهمن رسید ، پس اشتیاق مرا
برانگیخت و برگرفتاریم افزود :

روزهای آفتابی و شدت گرما و درمیدانهای بی خبری به عادت

بچگی دویدن [و بازی کردن] را به یاد من آورد :

تشنه [مشتاق [را یادآوری چشم [آب [تشنگی افراید :

پس بعيد نیست اگر بهوسیله [یادآوری [آن [زمانها [

آتش تشنگی من افروخته گردد :

آن [نامه [را مانند امنیتی که پس از ترس و هراسی دست

دهد و یا مانند صحّت وسلامتی که در حال مرض رخ نماید

دریافت و اخذ نمودم :

و آن [نامه [را به جای رمی از جان خود قرار دادم

و از کثرت شوق بجای دوستانم آن را در بغل گرفتم؛
وقتی در حال شوق میخواهم با ناله میگویم : نسیم صبا
سلام هرا به یارانم برسان و از من سلامهای مکرر به آنان
برسان وحال و قصیه [گرفتاری] مرا به آنان بیان کن ؛
ای آقائی که از هنگام دوری دیدارش ، از زندگی سیر
شده و آرزومند مرگم ؛ وقتیکه مردم آرزوی عزّت و
مقام و جاه‌کنندا آرزوی من درمیان مردم دیدار تست ؛
نامهٔ تو تسبیح [و تهلیل] من و یاد تو فرقان من و روی
تو محراب و دیوار تو قبلهٔ منست .

ص ۱۱۲ س ۲ دیریست که یاد می نیاری ز رهی ...
بیت از رباعی :

آنکو به سلامی ز تو قانع باشد
یکباره رهامکن که ضایع باشد
دیریست که یاد می نیاری ز رهی
انشاء الله که خیر مانع باشد
كمال اسماعيل خلاق المعاني است . ر. ك. ديوان چاپ
هند . رباعیات ص ۱
ص ۵ شهری همه در زبان گرفتند مرا ...
بیت از رباعی :

۱- کذا در نسخ خطی و در نسخه چاپ هند «یکباره رها کن که صنایع باشد»
و حتماً اشتباه ناسخ است .

گرچه کرمت زمن عنان بازگرفت

دل دوستی مرا به جان بازگرفت

شهری همه در زبان گرفتند مرا^۱

کز من قلمت چرا زبان بازگرفت

کمال اسماعیل خلاق المعانی است . ر . ک . دیوان .

رباعیات ص ۱

ص ۱۱۲-۱۴ این خط شریف از آن بنان است . . .

گوینده معلوم نشد

ص ۱۱۳ س ۵-۸ چو دختری که مطیب شود به گاه زفاف . . .

گوینده معلوم نشد

س ۱۲ فکتابکم بیدی نهاری کله . . .

(در تمام روز نامه شما در دست من باشد و چون بخوابم

زیر بالش خود قرار میدهم .)

ص ۱۱۴ س ۳ ازین سپس به لقاکوش کاشتیاق رهی . . .

س ۷-۸ شکر هر چند خوش دارد و همان را . . .

ابیات از ویس ورامین فخر الدین اسعد گرگانی است .

ر . ک . ویس ورامین چاپ مجتبی مینوی ، ص ۳۵۸ س ۱۰-۸

و چاپ محمد جعفر محجوب ص ۲۶۸ س ۱۰-۸

۱ - کذا در روضه و دریک نسخه خطی و در نسخه خطی کهن :

شهری همه در زمان گرفتند ترا کز قفل منت چرا زمان بازگرفت
و در چاپ هند بجای این مصراع اشتباها مصراع سوم رباء غی مذکور در
ص ۳۷۴ (دیربیست که یاد می نیاری زرهی) چاپ شده است .

ص ۱۱۴-۱۳ ساده احرار . . . يا صاح عندي

(اي دوست من سروران و آزادگاني نزد من هستند که

دلشان از شوق ديدار تو آتش گرفته است؛ پس برما منت

بگذار و [به پيش ما] بشتاب زيرا که عمر روزهای شادمانی کوتاه است.)

ص ۱۱۵ س ۲ صاحب : ابوالقاسم اسماعيل ابن ابوالحسن عَتَّابِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ

عَتَّابِ بْنِ اَحْمَدِ بْنِ اَدْرِيسِ مُتَوَلَّدٌ ۱۶ ذِي القعْدَةِ ۳۲۵ هـ . ق

در طالقان اصفهان و متوفی در ۲۴ صفر سال ۳۸۵ هـ . ق

و مدفون در اصفهان و مشهور به صاحب بن عباد و ملقب به

کافی التکفات از خاندان نجیب ایرانی و از طالقان اصفهان

بود، پدرش وزارت وکتابت رکن‌الدوله دیلمی را داشت.

پس از فوت ابوالحسن عَبَّادِ بْنِ عَصَمٍ؛ استاد ابوالفضل بن عمید

به وزارت رکن‌الدوله رسید، در این روزها صاحب نه‌ساله

و در تحت هرآقت مادرش مشغول تحصیل دانش بود ،

صاحب در اندك زمان و در عنفوان جوانی در همه‌دانشگاهی

معمول زمان خود معلومات کافی اندوخت و در طب و

حکمت و فقه و اصول و ریاضیات و ادبیات مشهور

آفاق گردید و هنوز بیست بهار از عمرش نگذشته بود که

استاد ابوالفضل ابن عمید صاحب‌را جزو منشیان و کاتبان

خود درآورد و در سایه تربیت آن استاد و فریحه ذاتی

خود سرآمد اقران و مشارالیه بالبنان شد ، در سال ۳۶۰ هـ . ق

به وزارت قلمرو مؤید‌الدوله دیلمی و در سال ۳۶۶ هـ . ق

پس از فوت رکن‌الدوله و قتل ابوالفتح بن عمید به وزارت مؤید‌الدوله و تمام قلمرو دیالمه منصوب شد. و پس از مرگ مؤید‌الدوله به سال ۳۷۳ق. به وزارت فخر‌الدوله رسید. صاحب مردی دانشمند و از کسانی بود که زیگهواره تاگور دانش بجست، بیش از سی رساله و کتاب سودمند تألیف نموده و مردی خوشنام و وزیری صاحب رأی و تدبیر و از خلفای عیاسی با: الراضی بالله، المتقی بالله، المستکفى بالله، المطیع بالله، الطائع بالله و القادر بالله، و از خلفای فاطمی با: القایم بامر الله، المنصور بالله، المعز لدین الله، والعزیز بالله.

واز آآل بویه با: عماد‌الدوله، رکن‌الدوله، معز‌الدوله، عز‌الدوله بختیار، عضد‌الدوله، مؤید‌الدوله، فخر‌الدوله، صمصم‌الدوله، شرف‌الدوله، بهاء‌الدوله. و از آآل زیار با: وشمگیر و پسرش قابوس شمس‌المعالی.

واز ساما نیان با: نصر بن احمد، نوح بن نصر، عبدالملک بن نوح، منصور بن نوح و نوح بن منصور.

واز غزنویان با: سبکتکین و پسرش محمود معاصر بود. برای اطلاع‌مشروح ویشترا. ل. صاحب‌بن عباد تألیف‌مرحوم استاد احمد بهمنیار، چاپ دانشکاه تهران و اهل‌الامل. شیخ‌محمد حرم‌عاملی چاپ نجف ج ۲ ص ۳۴-۳۸ و فیات‌الاعیان چاپ مصر ج ۱ ص ۲۰۶ ص ۱۱۵ س ۳ ابن‌العمید: ابوالفضل محمد بن العمید ابی عبد‌الله الحسین بن محمد معروف به ابن‌العمید، وزیر ابوعلی حسن بن بویه دیلمی (رکن‌الدوله) و استاد و مری صاحب‌بن عباد. در ادب و ترسیل و فلسفه و نجوم نظیر و معارضی نداشت و به فضل و کرم و اشاعه ادب مشهور بود، علما و دانشمندان معاصرش

به علم و دانش وی اقرار داشتند و شعرای بسیار وی را مدح گفته‌اند ، ابن‌العمید مرد شمشیر و قلم و درسیاست و تدبیر ملک یگانه عصر خود بود، از جمله آثار علمی ابن‌العمید تعیین عرض جغرافیائی شهر ری است و با عرض جغرافیائی که بعدها با وسائل علمی جدید تعیین شده تفاوت فاحشی ندارد، ابن‌العمید ، به سال ۳۲۸ ه . ق پس از وفات ابوعلی بن‌القمری وزیر رکن‌الدوله بمسند وزارت تکیه زد و خدمات شایسته و فتوحات زیاد نمود، و به سال ۳۶۰ ه . ق درگذشت؛ پسرش ابوالفتح علی نیز برسم خراسانیان به ابن‌العمید معروف است و بعد از پدر به وزارت مؤید‌الدوله رسید ولی لیاقت و کفایت پدر را نداشت و به علت خودخواهی و غروری که داشت مورد غضب مؤید‌الدوله و عضد‌الدوله گردید و به سال ۳۶۶ در زندان درگذشت .

ر . ک . وفيات‌الاعيان چاپ مصر ج ۴ ص ۱۸۹-۱۹۷

ص ۱۱۵ س ۴ لعمری لقد عاشرتهم فوجدتهم . . .

(قسم به جان خودم با آنان معاشرت کردم و آنان را گوارا تو

از شراب و صاف تو از اشک یافتمن .)

س ۹ شفائق بربکی پای ایستاده . . .

گوینده معلوم نشد

س ۱۵-۱۶ یدور علينا الراح من کف شادن . . .

شراب‌بین‌ها از دست آهو بجهای می‌گردد که نگاهش از

بیماری سخت و ممتدی شاکی است؛ مثل‌این‌که شیره می

از آب رخسارش گرفته شده و خوش‌انگورش را از موی

مجعد وی چیده‌اند).

ص ۱۱۶ س ۲ اذا هو غنى ابهت الناس صوته . . .

(او چون آواز بخواند صدایش مردم را مبهوت گرداد و

هر صاحب بصیرتی باحترام وی کف میزند.)

س ۷-۶ کم من مؤخر لذة قدامکنت . . .

(چه بسیارند کسانی که قادر بودند به [درک] لذتی و آن

را به فردا موکول کرده‌اند در حالیکه هر گز فردا نی برایشان

نیامده است؛ تا اینکه [فرصت] از دست رفت و جویندگان

[لذت] نیز از بین رفتنند و او روزگار خود را با حسرت و

اندوه گذرانید.)

ص ۱۱۶ س ۸-۹ خافل منشین که این زمانیست عزیز . . .

گوینده معلوم نشد

ص ۱۱۶ س ۸-۹ حُبور : (ع) بروزن و معنی سرور .

ص ۱۱۷ س ۱ نَبِير : (ع) آب پاک و پاکیزه و زلال .

س ۳ متیم : (ع) مطیع، آرام، منقاد .

س ۴ جعلۃ : (ع) مثلثه به معنی: دستمزد، حق الرحمه، اجرت.

ص ۱۱۶ س ۱۲ جاء البشیر مبشرًا بایا بکم . . .
ص ۱۱۷ س ۱-۹ } جاء البشیر مبشرًا بایا بکم . . .

(آمدن شمارا کسی مژده داد؛ دل [و وجودم] را باشادی

پر کردم :

سر چشمہ زندگانیم آلوده بود و حالا صاف و زلال و پاکیزه

گردید؛ جانم‌فدا‌ی فاصلی که از جانب امیر بر من خبر آورد؛ [زیرا که] هر یعنی را معالجه کرد و مطیعی را دل‌جوئی نمود، و اندوه‌ناکی را شاد و ختم گردانید و اسیر و گرفتاری را آزاد کرد؛ قسم به خدا اگر جانم را به جای حق‌الرحمه و دستمزد [به قاصد]^۱ هدیه می‌کردم چیزی زیاد [وهم] نبخشیده بودم؛ [از شنیدن این خبر] چنان آسوده خاطر و خوشحال گردیدم، مثل اینکه به مقام وزارت رسیده و یا گنجی یافته باشم :

اگر جنت و حریر^۲ را به من می‌بخشیدند هرگز چنان‌که حالا [از شنیدن خبر آمدن شما] خرسندم شاد نمی‌شدم :

گویند زیادی خرسندی کشنه است، اگر حقیقت داشت البته از شادی مرده بودم؛ ای گوینده، خبر امیر را تکرار کن که من از [شنیدن] خبر امیر بوی [مشک و] عنبر استشمام می‌کنم؛ خوشابه حال کسی که شعر با ذکر وی آبدار و چشم زمانه به [یاد] او شاداب می‌گردد).

ص ۱۱۷-۱۱۴ قبلة‌الاحرار کعبة‌الابرار . . .

(قبلة آزادگان کعبه نیکوکاران خلاصه‌قرون و گردش‌های روزگار، کان حقیقت و اسرار تأیید شده از جانب خدای مختار، خدای او را همیشه واسطه گردن بنده نیکوان نگاهدارد و سرچشم سعادت وی را از آلودگی خاشاک قضا و قدر صافی دارد، به حق محمد و فرزندانش که اقامار شب تاریک شک و تردیدند).

۱- اقتباس از آیه «وجز اهم بما صبروا جنة و حرير آية ۲۱ سورة الانسان» (۷۶)

- ص ۱۱۸ س ۳ ان الله بالبرية لطفا سبق الامهات والاباء . . .
 (خدای [تعالی] را بر مردم لطف و محبتی است که از
 [مهر] مادران و پدران پیشی گرفته است.)
- س ۳ ان مع العسر يسرا . . .
 (همانا با هرسختی و دشواری آسانی است.)
 آیات ۵ و ۶ سوره الانشراح (۹۴)
- س ۴ هذا من فضل ربی . . .
 (این [توفیق] از فضل و رحمت پروردگار من است.)
 آیه ۴۰ سوره النمل (۲۷)
- س ۵ خود هر که ز ایزد طلب حاجت خویش . . .
 کوینده معلوم نشد
- س ۱۳ أقلب طرفی لا اری من احبه . . .
 چشم را [به اطرافم] میگردانم آن کس را که دوست میدارم
 نمی بینم، در حالی که در خانه بسیار است از آن کسانی که
 دوست نمیدارم.)
- ص ۱۱۹ س ۳ خبر أنانا من عيينة موجع . . .
 (خبر دردناکی از عینیه به مارسید که نزدیک بود [بر اثر
 شنیدن آن خبر] جگرها بشکافد و پاره گردد).
 عینیه : ابو مالک حذیفة بن حصن بن حذیفة بن بدر معروف
 به عینیة از پیشوایان و سادات «بنی بدر» بود ، وقتی در
 سرزمین بدر قحط سالی رخ داد عینیة به جانب «بنی نخل»
 روی آورد، از پیغمبر (صع) و بارانش ترسید پس به مدینه

آمد و رسول اکرم (صع) وی را به اسلام دعوت کرد، پذیرفت
 ولی دشمنی نیز نشان نداد، و از پیغمبر درخواست که سه
 ماه وی و قومش را در پناه خود گیرد حضرت رسول اکرم
 پذیرفت و عینه سه ماه در اطراف مدینه بماند و چون
 مدت تمام شد رو به سوی دیار خود نهاد و در مراجعت که
 که با نعمت و رفاه باز میگشند گله پیغمبر (ص) را که در
 سرراش به چرا و داشته بودند غارت کرد، حارث بن عوف
 به وی گفت: نیکی‌های محمد (ص) را خوب تلافي کردی!
 در سرزمین وی به رفاه و نعمت رسیدی و بعد با اوی جنگیدی!
 گفت: کار من اینست که می‌بینی؟ نیک یا بد، حضرت
 رسول اکرم وی را مطاع احمق می‌گفت. بعد مسلمان شد
 و هنگام ارتاداد عرب هر تدگردید و به طلیعه بن خوبیلد که
 ادعاء نبوت می‌گرد پیوست و چون طلیعه منهزم شد خالد بن
 ولید عینه را بگرفت و به سوی خلیفه فرستاد و دوباره
 توبه کرد و اسلام آورد، عینه یک بار نیز بازار عکاظ را
 غارت کرد و در او آخر عمر کورگردید. ر. ا. المعارف ابن
 قتيبة ص ۳۰۴-۳۰۲ و جمیره انساب العرب ص ۲۵۶ و کامل
 مبرد ج ۱ ص ۱۹۳ ج ۲ ص ۵۵۸ ج ۳ ص ۹۲۰
 آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد .. ص ۱۱۹ س ۷-۸

دو بیت اول از قصيدة معروف افضل الدين بدیل بن علی
 متخلص به خاقانی متولد ۵۲۰ و متوفی و مدفون به سال

۵۹۵. ق در تبریز است که در مرثیه‌آمام‌ابوسعد‌محبی‌الدین

محمد بن یحیی فقیه و دانشمند شافعی و نیشاپوری متولد

۴۸۶ و مقتول به سال ۵۴۹ ه. ق و در حادثه‌گرفتاری سنجیر

به دست ترکان غز سروده است ر. ل. دیوان خاقانی چاپ

دکتر سجادی ص ۱۵۵ و مقدمه

ص ۱۱۹-۱۲ فمن نباء تسود منه قلوبنا . . .

(در [اثر رسیدن] خبری است [که] دلم-ایمان سیاه

میگردد و در [نتیجه وقوع] حادثه‌ای زلفها سفید

میگردد؛ قسم به خدا [اشک] چشم درباره تو خشک

نمیشود. و آیا خشک میشود چشمها در حالی که دل [ذوب

شده و] آب میگردد؟ و [سوژش و] جوشیدن سینه [و دل

را] بعد از تو پند دهنده‌ای نیست اگرچه میان دنده‌هایم

ابرها جاری گردد.)

ص ۲۰ س ۱ اهل الدنیا کصور فی صحیفة . . .

(زندگانی مردم دنیا مانند نقش و صور تهائی است که در طوماری

نقاشی کرده باشند، هرگاه قسمتی از آن باز شود قسمتی

دیگر پیچیده [وازن‌ظرها معدهوم و غایب] گردد.)

س ۲ اینما تکونوا . . .

ر. ل. آیه ۸۰ سوره النساء (ع) و ص ۳۲۰

س ۲ کل من علیها فان . . .

(هرچه در آن [دنیا] هست نابود میگردد.)

آیه ۲۶ سوره الرحمن (۵۵)

ص ۱۲۰ س ۳ المصيبة اذا عمت طابت . . .

(گرفتاری وقتی عمومی شد گوارا گردد.)

س ۹ نهد چو پنجه خورشید بچهای در خاک . . .

گوینده معلوم نشد

س ۱۱-۱۰ الهر يطرق بالخطوب و مالنا . . .

(روزگار باحوادث شبیخون هیزنند [ما را] وما را به اوائل

و اواخر آن قدرت و توانائی نیست ؛ خاک لانه و آشیانه

مردم است و همهٔ ماها مانند مرغ هستیم که به آشیانه‌های خود
باز گردند.)

س ۱۳-۱۲ زین عمر به تعجبیل دوان سوی زوال . . .

رباعی با مختصر تحریف از حکیم انوری ابیوردی است.

ر. ل. دیوان چاپ مدرس رضوی ج ۲ ص ۱۰۰۴

س ۱۵ وكيف توقيه و بانيه هادمه . . .

(چگونه نکاه میداری آن [بنا] را در صورتیکه بنا

کمنده‌اش نابود کننده آن است.)

امن المتنون وريها توجع . . .

ص ۱۲۱ س ۲-۳

(آیا از روزگار و احوادث آن مینالی در حالیکه روزگاز

با بی قراری و ناله هر کسی از کار خود باز نمیگردد .

و هنگامیکه مرگ ناخنهاش را فرو برد ، هیچ‌گونه

تعویذی سودمند نباشد.)

ایات از قصيدة ابو ذئب هذلی شاعر جاهلی و اسلامی است

که حضرت رسول اکرم را ندیده و ایمان و اسلام آورده بود

و این قصیده را در مرگ پنج فرزندش که بر اثر طاعون
و یا مسموم بودن در یک‌مان دوت نموده بودند سروده
است. ر. ل. دیوان هذلیین

ص ۱۲۱ س ۹ سواک یعنی قول الوشاة من العدی . . .
(دیگر انند که گفتار دشمنان سخن‌چین را گوش میدهند،
و آنان که گمانهای دروغ را جایز شمرند و تأیید کنند غیر از
تو هستند.)

ص ۱۰-۱۱ در حق بنده گرچه گروهی ز مفسدان . . .
ایات از قصیده کمال اسماعیل خلاق المعانی است به مطلع:
ای از بسیط جاه تو گردون ولا یتی
وی از سپاه رای تو خورشید آیتی

در نسخه دیوان : در حق من اگرچه . . . ر. ل. دیوان

چاپ هند ص ۲۲۵

ص ۱۲۲ س ۱۰ قال الله تعالیٰ يا ابها الذين آمنوا . . .
(خدای تعالیٰ فرماید : ای آنان که ایمان آوردید، اگر
فاسقی شما را خبری دهد تدقیق کنید، مبادا که از روی
نادانی گروهی را گزندی رسانید و بعد برگردۀ خویش
پشیمان گردید). آیه ۶ سوره الحجرات (۴۹)

ص ۱۲ و قال النبي عليه السلام لا أُخْبِرُكُم بشراركم . . .
(آکاه باشید شریر ترین شما را معرفی میکنم، آنان
مردمانی هستند که با سخن‌چینی میان یاران فساد انگیزنند).

ص ۱۲۲ س ۱۴ بدان خدای که در خوان پادشاهی او ...

ظ : بیت از خود مؤلف است

ص ۱۲۳ س ۳-۴ فرمان توگر بر دل و برجان باشد ...

گوینده معلوم نشد

س ۷-۶ شمس‌الدین محمدابن بهاء‌الدین محمدابن شمس‌الدین

محمدابن بهاء‌الدین محمد بن علی بن محمد بن محمدبن

محمد بن علی بن محمد بن احمد بن اسحق بن ایوب بن

فضل بن ریبع بن یونس بن کیسان مکتبی به ای فروه مولی

خلیفه ثالث عثمان بن عفّان، معروف به شمس‌الدین صاحب

دیوان برادر علاء‌الدین عطا ملک جوینی واز وزراء داشته‌اند

و نامدار عهد ایلخانان ایران بود خازدان صاحب دیوان

نسل بعد نسل متقلد امور حاجبی و وزارت و صاحب دیوانی

خلفاء عباسی و سلاطین آل سلجوق و خوارزمشاهیان و مغول

و ایلخانان ایران واز مردان سیف و قلم و هنر و داشت بودند.

اصل این خازدان از قریب آزادوار جوان و جد پدر

(شمس‌الدین بهاء‌الدین محمد بن علی) هنگامی که سلطان

تکش بن ایل ارسلان بن آتسز خوارزمشاه در سال ۵۸۸ هـ ق

به جنگ طغول آخرین سلطان سلاجقه بزرگ میرفت

به خدمت وی رسید، در این سفر بهاء‌الدین محمد بن الموید

کاتب بغدادی و منشی معروف سلطان تکش نیز در ملازمت

سلطان بود؛ در حضور سلطان ما بین دو بهاء‌الدین

مباحثاتی رخ داد و بهاءالدین محمد بن علی جد پدر شمس الدین رباعی
ذیل بدیهه بگفت :

لطفت شرف گوهر مکنون بیرد جود کف تو روئی چیهون بیرد
حکم تو به یك لحظه اگررأی کنی سودای محال از سرگردون بیرد
گویند: سلطان با این ترانه تا شبانگاه شراب نوشید و بهاءالدین را
بنواخت و ملازم خدمت گردانید .

حال بهاءالدین محقق بن علی پدر چهارم شمس الدین منتجب الدین
بدیع الکتاب جوینی از منشیان سرآمد عصر خود و مقرب سلطان سنجر و
رئیس دیوان انشاء سلطان بوده است ، این منتجب همان است که از رشید
و طواطی بین سلطان سنجر شفاعت نمود تا سلطان از سرخون وی درگذشت .
پسران شمس الدین نیز هر یك در علم و دانش و تدبیر و سیاست سرآمد
عصر خود بودند ، خواجه شرف الدین هارون در کسب دانش و هنر برابر
برتری یافت ، هنر موسیقی از استاد صفی الدین عبدالمؤمن یاد گرفت و
استاد رساله شرفیه را در فن موسیقی به نام خواجه هارون تصنیف نمود ،
هنگامیکه صاحب شمس الدین از طرف ایلخان اعظم ابا خان بدفع جمری
و اصلاح امور روم نامزد گردید خواجه هارون در هلازمه پدر به آن دیار
رفت و پس از خاتمه فتنه قرامانیان و بازگشت صاحب دیوان مدتی به نیابت
از طرف پدرش در روم ماند .

خواجه بهاء الدین محمد در عنفوان جوانی از طرف ابا خان
به حکومت اصفهان و عراق منصب گردید والحق به خوبی از عهده درآمد ،
خواجه بهاء الدین مردی جبار و سختکنیر بود و هر چه پدرش پند میداد که

با مردم و زیردستان به خوشی رفتار کند سودی نداشت عاقبت در عین جوانی و بیست و اند سالگی با مراضی گوناگون مبتلا شد و فوت کرد، صاحب‌دیوان در رثاء فرزند گوید:

فرزند محمد ای فلک هندویت
بازار زمانه را بها یک مویت
تپوچت بدر بدی، از آن پشت پدر
خم گشت چو ابروی بتان بی رویت

اینکه صدر در اول نامه بواسطه حدوث حادثه‌ای به تعویق ارسال نامه اشاره می‌کند ؛ ظاهراً واقعه فوت خواجه بهاءالدین محمد است زیرا سایر حوادث موجب نکبت خواجه شمس الدین همگی پس از سال ۶۷۷ ق. اعنی تاریخ تحریر نسخه است. شمس الدین محمد جوینی که ده سال وزیر هلاکوخان و هفده سال وزیر ابقاء‌خان و سه سال وزیر سلطان احمد بود، بعد از فوت فرزندش خواجه بهاءالدین اقبال ازوی روی بتافت و روز بروز قدرت و عزّش روی به تراجیع نهاد تا کارش به شهادت انجامید.

خلاصه واقعه اینکه: در عهد ابقاء‌خان مجدد‌الملک یزدی پسر خواجه صفی‌الملک که مدتی مقام وکیل‌دری سلطان جلال الدین خوارزم‌شاه را داشت و بعد به وزارت اتابکان یزد رسیده بود بد علی از اتابک یوسف شاه یزدی بر نجیب و روی به اصفهان نهاد و ملازمت خواجه بهاءالدین اختیار کرد و چون قدرت و سختگیری بهاءالدین را مشاهده کرد به خدمت صاحب‌دیوان شافت و شمس الدین وی را بر مناصبی بگماشت و مجدد‌الملک کفایت و درایت نشان داد و مقام و حرمتش نزد شمس الدین از دیابد یافت ولی کم کم بر اثر بروز آثار نفاق و بد دلی اعتماد صاحب‌دیوان از وی سلب گردید، مجدد‌الملک از این موضوع مطلع شد و در صدد برآمد تا به لطایف حیل دوباره صاحب‌دیوان

را برسر لطف آورد ولی ممکن نشد، ناچار با دشمنان صاحب گرم گرفت و امر را در موقع فرصت با سخنان دلفریب بفریفت تا گروهی را با خود همداستان کرد، یکبار مجدد الدین ائیر نایب خواجه علاء الدین عطاملک را به تهمت اینکه از طرف و با تصویب برادران صاحبدیوان با ملوک مصر رابطه دارد در زیر شکنجه کشید ولی پس از تعذیب بسیار مراد حاصل نشد، صاحبدیوان پس ازین حادثه مجدد الملک یزدی را مأمور ضبط اموال سیواس گردانید و چون معلوم کرد که وضع مالیش خوب نیست مبلغی نیز به عنوان کرامند به وی انعام فرمود ولی مجدد الملک براین تقدیر اعتماد واعتنان کرد و روز و شب در تلاش بود تا اینکه به وسیله آپاچی که یکی از نواب شاهزاده ارغون بود به مجلس ارغون راه یافت و گفت که شمس الدین و برادرش هر مقدار که برای خزانه دولت درآمد نشان داده اند دو برابر آن برای خود ضبط کرده اند و چون دانست که من بر معاییش واقف شده ام حکم ضبط اموال سیواس و مبلغی کرامند به عنوان رشوت به نام من نوشته است تا بلکه زبان مرا به بند و اگر مرا به رسیدگی این امر سرافراز فرمایند صدق عرایض خود ثابت کنم، ارغون فریقته سخنان مجدد الملک گردید و در موقع مناسب مراتبر ابه کوش ابا خان رسانید و ایلخان بر پسر امر کرد که این سرّ مکتوم دارد تا به موقع رسیدگی شود.

بعد از مدتی مجدد الملک در مجلس سلطان راه یافت و مطالب یاد شده را در حضور ابا خان تکرار نمود و در نزد پادشاه مقرب و معزز گشت و فرمان صادر شد که مجدد الملک مباشر درآمد و هزینه قلمرو ایلخان باشد و هیچ فردی از امراء و شاهزادگان در کار وی دخالت نکنند، مجدد الملک

از حضیض ذلت به اوج قدرت و عزت رسید و این دباعی به شمس الدین جوینی فرستاد :

در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن یا غرقه شدن یا گهری آوردن
خصمی توبس قوی است خواهم کردن یا سرخ کنم روی از آن یا گردن

صاحب‌دیوان در جواب این دباعی بنوشت :

برغوغ برشاه چون نشاید بردن پس غصه روزگار باید خوردن
این کار که پایی در میانش داری هم سرخ کنی روی بدان هم گردن
مجده‌الملک به این مقدار نیز قناعت ننمود و تصمیم گرفت تا رشته
حیات برادران صاحب‌دیوان را قطع کند، واژ تفتین باز نیستاد و در اعوای
امرا و سلطان می‌کوشید تا روزی سلطان مجده‌الملک و شمس‌الدین را احضار
کرد و فرمان داد تا برابر مرسم در پیش سلطان زانو زند و شمس‌الدین را
گفت تا عقب‌تر از مجده‌الملک بشنیدن و تهمت‌های واردہ را در حضور وی از
زبان مجده‌الملک بشنود شمس‌الدین دندان به جگر نهاد و این تحقیر را نیز
متحمل شد، پس سلطان زبان عتاب بکشود و شمس‌الدین را گفت: سال‌هاست
در خدمت پدر تاجدار و خود ما به رفاه و آسایش و عزت و قدرت زندگی
کرده‌ای و امروز از قرار اییان مجده‌الملک معلوم می‌شود که کفران نعمت ورزیده
و راه خیانت پیموده و اموال و املاکی برای خود ترتیب داده‌ای که کمتر از
املاک دولتی نیست.

شمس‌الدین چون این مقال بشنود، استدلال و دفاع و تکذیب را
موردی ندید، پس گفت: جان و مال و تن و فرزند و خان و مان فدائی‌لک مولی
سلطان باد، من و برادر و فرزند در سایهٔ رأفت و رحمت خان خوردیم و

بر دیم و ذخیره کردیم و امروز هرچه از اموال و اثقال در تصرف هاست فضله خوان کرم سلطان است، و نظر پادشاه در باره من و برادر هرچه باشد بالصیمی قلب بپذیرم وما یه سعادت دانم سلطان فلک شان هرچه اراده فرماید و هر ساعت و بهر کس که فرمان باشد تمام اندوخته خود را تقدیم خارم و با یك لاقبا برابر میل خان به خدمت قیام نمایم،

تا جام اجل در ندهد ساقی عمر دستمن و دامان تو ای باقی عمره
ابقا خان چون این سخن بشنود رأیش دگرگون شد و بر سرمه ر آمد و دوباره شمس الدین را بنصب وزارت هفتخر گردانید.

مجdalملک چون چنان دیداین بار بر برادر پیچید و گفت عتمال عظامملک در اموال دولتی تصرف ناروا می نمایند و عظامملک بر سر سلاطین برای خود تاجی تعییه کرده است، این بار عظامملک و کارگزاران وی مورد غضب واقع شدند و عطاء ملک بر این توصیه برادر هرچهداشت فروخت به مأمورین دولت برداخت و مال را وقایه جان کرد تزدیک بود که نجات یابد ولی مجdalملک فتنه ای دیگر بر انگیخت و بعرض سلطان رسانید که عظامملک با هلوک مصر و شام که دشمنان ملک و دولت شاهنشاه اند را بظاهه دارد بر اثر این تهمت عظامملک را به زنجیر کشیدند و اطراف بغداد بگردانیدند، و با نوع شکنجه معذب داشتند، بعد مجdalملک فرمان داد تا عظامملک و کارگزاران وی را در زنجیر به همدان آورددند در این هنگام فجأة ابقا خان فوت کرد و تکودار بن هلاکو ملقب به سلطان احمد به جای برادر بر تخت خانی نشست و چون از دشمنی مجdalملک نسبت به خاندان جوینی باخبر بود و این جور و ستم را در حق آنان روا نمیدید فرمان داد تا عظامملک و یاران وی را آزاد ساختند، آتش حسد و کینه

مجدالملک زبانه کشید و نامه به ارغون خان نوشت که صاحب‌دیوان پدر شاهزاده را به زهر هلاک کرده است، از این‌پروردگار سلطان احمد مقرب گشته و چون میداند که من براین واقعه خبردارم در صد هلاک من برآمده است و سعد الدین برادرزاده مجدالملک بر مضمون نامه اطلاع یافت و بنا بر نجاش خاطری که از عم خود داشت صورت نامه را بخدمت شمس الدین آورد و چون این حدیث به گوش سلطان احمد رسید حکم کرد تا مجدالملک را مقید گردانند و آنچه به زجر از خواجه علاء الدین عظام‌الملک گرفته بودند باز پس دهنند، عظام‌الملک گفت: ما برادران هرچه داشتیم از دولت سرسلطین بود و من بنده حال‌الله را در حضور سلطان ایثار می‌کنم و آن اموال بی‌قياس را به حضار مجلس بخشید و دیناری تصرف نکرد، سلطان فرمان داد تا مجدالملک را به ملازمان عطا‌الملک سپرند، خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس می‌خواست بر کبار اعمال مجدالملک قلم عفو بکشد و او را آزاد گرداند، امام‌خلسان و اطرافیان گفتند: این شقی در حین قدرت از هیچ‌گونه زجر و تهمت درین نکرد و اگر زنده بماند و باز قدرتی یا بد رشته حیات همه مارا قطع خواهد کرد پس فرصت فوت باید کرد، ناگاه طرفداران صاحب‌دیوان مجدالملک را از زندان درآوردند و در یک لحظه با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و هر عضوی از اعضای وی را به دیواری بردند، و شمس الدین و برادر دوباره بر مسند وزارت و قدرت تکیه زدند.

ارغون خان که مدت‌ها بود شب و روز می‌اندیشید تا تخت و تاج پدر را چکونه از چنگ عم بدر آرد، جوشی را با نامه‌ای پیش سلطان احمد فرستاد مبنی بر این‌که در حال حیات ابقاء خان شمس الدین گفته است: هرچه

دارد اموال دولتی راست و هر وقت و بهر کس مصلحت دانند و اشاره شود تحویل خواهد حال درخواست از بارگاه سلطانی اینکه شمس الدین را همراه جوشی باین طرف بفرستند تا هر ان تحقیق شود . سلطان احمد چون دانست که مقصود ارغون ثروت و مال شمس الدین نیست بلکه قصد جان او را دارد ، به نامه و فرستاده توجه نکرد و گفت : چون تدبیر امور مملکت به دست وزیر صاحب تدبیر است اگر او از درگاه غیبت نماید امور ملک و ملت مختل گردد ، جوشی با کمال یأس به پیش ارغون بازگشت و کینه و عداوت ارغون آشکارا گردید ، مقارن این احوال خواجه علاء الدین عطاملک به سال ۸۸۱ ه . ق . در گذشت ، و ارغون موقع را مغتنم شمرده فرمان و نواب هائی از جانب خود به قلمرو عطاملک فرستاد و حکم کرد که تمام متصرفات و امور دیوانی صاحب را در اختیار گماشگان وی بگذارند و بدین وسیله بغداد و نواحی آن را نیز در تصرف خود آورد و چون خبر به سلطان احمد رسید برای گرفتن و بستن نمایندگان ارغون ایلچیان به بغداد فرستاد ، و دستور داد تا صاحب دیوان تدارک جنگ بیند و آماده حرب گردد ، در سال ۸۸۳ ه . ق ارغون بالشکری روی به جان آذر با یجان نهاد و در صحرای رامخواجه میان شاهزاده والیناق که مقدمه سپاه سلطان بود جنگ در گرفت و ارغون شکست خورد و فرار کرد والیناق به تعقیب وی رفت و او را گرفته و پیش سلطان آورد سلطان به ظاهر با برادرزاده خوشرفتاری نمود و او را به حکومت خراسان امیدوار ساخت و فرمان داد خرگاهی برای برادرزاده ترتیب دادند و او دوق برادر بوقا را با چهار هزار سوار مأمور حفاظت وی کرد و روز دیگر سلطان حرکت کرد و در خفیه به الیناق دستور داد تا شاهزاده را به قتل رساند ، پس از

حرکت سلطان بوقا برادر خود و شاهزادگان را گفت: سلطان احمد اروغ چنگیزخان را شکسته و عزت مسلمانان را به تصویب صاحب‌دیوان از حدگذرا نماید مصلحت آن است که کسی دیگر را به جای اوی برگزینیم و شوکت چنگیزیان را تازه گردانیم چون همه را با خود همداستان کرد گفت: حال باید هرچه زودتر ارغون را از حبس نجات داد و رشته حیات الیناق و یاران سلطان احمد را بربید، پس خود به خرگاه ارغون رفت و اندیشه خود و شاهزادگان را به اوی بگفت و در همان‌دم همه موافقان مسلح و سوارگشته و روی بهاردوی الیناق نهادند و او را در پشه‌خانه یافته و پاره‌پاره ساختند؛ اغلب یاران و هواخواهان سلطان بقتل رسید و یکی از معركه جان به در بردا و به سلطان رسید و او را از واقعه شیخون و قیام ارغون خبر داد سلطان متوجه شد و روی به جانب اروی مادر خود قوتی خان که در سراب بود نهاد، در هر منزلی فوجی از امراء لشکریان از سلطان احمد روی گردان شده و به ارغون خان می‌پیوستند و ارغون متعاقب سلطان احمد بهاردوی قوتی خاتون رسید و سلطان احمد را بدست آورد و بکشت و خود بر تخت خانی تکیه زد.

خواجه شمس‌الدین ازین حوادث کناره گرفته و از راه بیان خود را به اصفهان رسانیده بود و در نظر داشت از اصفهان به شیراز رود و از شیراز به هر هزار و از راه دریا خود را به هند رساند و باقی عمر دور از مشاغل دولتی به فراغت بگذراند. باز از خشم ارغون اندیشید و متوجه شد که اگر خود را برهازد زن و فرزند و متعلقان گرفتار رنج و عذاب خواهند بود لذا توکل بر ذات باری کرده و جان برکف نهاد و روی بهاردوی سلطان آورد در راه به امیر خماری و اتابک یوسف شاه که ارغون برای استعمالت

صاحب دیوان فرستاده بود برخورد ، فرستادگان ارغون صاحب را بعفو و اغماض ارغون امیدوار ساختند و بهمراه صاحب به اردو رسیدند ، ارغون صاحب را بنواخت و به مقام وزارت امیدوارش ساخت امیر بوقا درین وقت مالک تمام امور ملک و ملت بود و با دو نائب خود فخرالدین مستوفی و حسامالدین قزوینی همکی امور لشکری و کشوری را اداره میکرد. فخرالدین و حسامالدین متوجه شدند که اگر خواجه دوباره به مقامی رسد دست آنان از کارکوتاه خواهد بود لذا بوقا را تحریک و اغوا نمودند که اگر صاحب دوباره به مقامی رسد ترا نیز هانند سایر اهرا بی اختیار خواهد ساخت و با این قبیل سخنان رأی بوقا را نسبت به صاحب بگردانیدند و بوقا درنفی صاحب دیوان بکوشید تا در چهارم شعبان ۱۸۴۳ ه . ق. به فرمان ارغون خان در بیرون اهر به شهادت رسید .

در جامع التواریخ آمده است: وقتی حکم قتل خواجه شمس الدین فرمودند این مکتوب به اهل و فرزندان نوشت که «حفظهم الله تعالى را سلام و تحيات فراوان خواند ایشان را بخدای تعالیٰ و دیعت سپرده شد : ان الله لا يضيع ود ایمه، در خاطر چنان بود که ملافاتی باشد و وصیتی کرده آید چون روزی نبود با آن جهان افتاد باید که در محافظت فرزندان تقصیر ننمایند و ایشان را در تحصیل ترغیب دهید والبته نگذارید که گردد عمل گردد با آنچه خدای تعالیٰ روزی کرده بسازند و اگر فرزنداتابک و والدهاش خوش خاتون خواهند که به ولایت خود روند اجازت باشد، و نوروز و مسعود با والدهاش ملازم باشد اگر از اهالاک چیزی مرحمت کنند بستانند و بدان قناعت نمایند، حرم بزرگ کجا تواند رفت هم آنجا برسر تربت ما هردو برادر باشند دیگر

مؤمنه‌خاتون نیز آسایشی ندید اگر بخواهند شوهر کند فرج‌اله و والده‌اش به اتابک بهم باشند زکریا را به املاک توانان شاهنشاهانی و دیگر موضع با امیر بوقا امراء‌دام آن را بدو دهید و دیگر املاک را عرضه دارید اگر چیزی رد کنند فبها والا قناعت‌نمایید خدای تعالی برما رحمت و برشما برکت کناد در این زمان خاطرم با حضرت‌ایزدی بود همین قدر بیش نتوانستم نوشتن بنده زاده را نیکو دارید و هر خانه به شباهی متبرکه ما را فراموش نکنید بدانچه دست دهد و السلام» قبل از اجرای حکم شهادت آن بیچاره را چوب بسیار زدند تا التماس تیغ کرد و یک ساعت امان‌خواست و در آن حال روی به‌آسمان کرد و گفت: مصراع: هرچه از تو آید خوش بود خواهی‌شفا خواهی‌الم . بعد ایمان عرضه کرد و این چند سطر به خط خود نوشته و به تبریز فرستاد: «چون تفائل به قرآن مجید کردم این آیه آمد که «ان‌الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة أَنْ لَا تخافُوا وَلَا تحزنُوا وَأَبْشِرُوا بِالجنةِ الْمُتَقَبِّلِيْنَ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» آیه ۳۰ سوره فصلت (۴۱) چون باری تعالی بنده خویش در این جهان فانی نیکو داشت و هیچ مرادی از وی دریغ نداشت خواست که هم درین جهان فانی بشارت آن جهان بدو رساند چون چنین بود مولانا محبی‌الدین و مولانا فخر الدین و برادران و بنی اعمام و مولانا افضل‌الدین و مولانا شمس‌الدین و مولانا همام‌الدین و ائمه و مشایخ کبار را که ذکر هر یک بتطویل می‌انجامید و این موضع احتمال آن نمی‌کرد ازین بشارت نصیبی واجب نمود تا دانندکه قطع علایق کردیم و روانه‌گشیم ایشان نیز به دعای خیر مدد دهنده و السلام» .

جلال‌الدین سمنانی در تاریخ قتل خواجه شهید گفته است :

نظام عرصه آفاق صاحب دیوان
 محمد بن محمد در یگانه دهر
 به سال ششصد و هشتاد و سه ز شبان چار
 به وقت عصر دو شنبه برو دخانه ابهر^۱
 به دست سلم نه از روی اختیار به جبر
 زجام تینغ لبالب چشید جرعة قهر
 خواجه شمس الدین نثر شیوا مینوشت و شعر خوب می سرود و نامه
 یاد شده قدرت قلم و قوت قلب آن یگانه دهر را نشان میدهد و کمتر فردی
 میتواند با مشاهده تینغ جلال استمکر و رؤیت فرمان قتل دو کلامه درست بنویسد.
 در حسب حال خود گوید یا فرزندش :

چون مهر زیک نیمه خرچنگ ک گذر کرد

جرمش سوی بهرام به تریع نظر کرد

بر جیس به تندي نظر افکند به ناهید

بر آتش سوزنده خور نیز نظر کرد

در خاطر من هیچ نیامد که به یك جای

سیاره از این گونه توانند حشر کرد

لیکن چو قضا نوک قلم راند به امضا

آن را نتوان دفع به شمشیر و سپر کرد

هر تیر که از قبضه تقدیر برون شد

کی شاید از آن تیر به تدبیر حذر کرد

انصاف فلك بین که در این مدت نزد یك

چه شور بر انگیخت زیداد و چه شر کرد

بگشود ز حکمت زدو چشم رک یاقوت

در تخته رخساره من کوره زد کرد

کردون که بود چیست ستاره‌چه بود ههر!

فرمان قضایا بود حوالت به قدر کرد

آن حیف که بر اهل جهان کردم ازین پیش

پیش آمد و احوال مرا هرچه بترا کرد

حجاج که کویند که ظالم بد و ملعون

او نیز همین کرد که این شیفته سر کرد

آن دبدبۀ سلطنتم را که تو دیدی

خونهای به ناحق همها زیر و زبر کرد

شمس الدین مورد علاقهٔ مسلمانان بخصوص ایرانیان بود شعراء بسیار

در مدح وی قصاید و اشعاری سروده‌اند از جمله‌افصح المتكلمين شاعر آزاده

سعدي شیرازی که گرد مدح نمی‌گشت برادر وی عطا ملک را با قصیده‌ای

به مطلع :

اگر مطالعه خواهد کسی بهشت بین را

بیما مطالعه کن گو به نوبهار زمین را

و خود شمس الدین را با قصیده‌ای به مطلع :

به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار

مدح گفته است .

شمس الدین را چهار همسر عقدی و هفت پسر بوده است که در آخرین

نامهٔ خود بشرح زیر بیان کرده است :

۱ - حرم بزرگ. ظ. مادر خواجه‌هرون و علاء الدین محمد وزکریا

۲ - مؤمنه خاتون. ظ. مادر نوروز و مسعود

۳ - خوشکخاتون مادر اتابک که . ظ . آخرین وجوانترین زنان

خواجه بوده است

۴ - والده فرج الله که خواجه نام وی را ذکر نکرده است

در یک جنگ خطی ایيات زیر به نام خواجه شمس الدین مصبوط است:
 در اکتساب معالی و اقتناه هنر بکوش یعنی مانند جد و عتم و پدر
 هر آن پسر که تفاخر کند به نسبت خویش مثال حالت او آتش است و خاکستر
 از این ایيات مستفاد می شود که فرزندی دیگر به نام یعنی نیزداشته و
 ظاهرآ پیش از پدر فوت کرده بوده و یا ممکن است خواجه از کثرت پریشانی
 حواس از وی نامی نبرده است . ر . ل . دستور الوزراء غیاث بن همام الدین
 معروف به خوانده میر نیمه اول قرن نهم و آثار الوزراء سیف الدین حاجی بن
 نظام عقیلی نیمه دوم قرن نهم

نسایم الاسحار من اطائیم الاخبار ناصر الدین منشی کرمانی در حدود

سال « ۷۲۵ هـ . ق » مقدمه جهانگشای جوینی و روضه القضا

ص ۱۲۳-۱۱-۱۰ قصدتك من کل الوسائل عاریا . . .

(قصد [زیارت] تو کردم عاری از هر گونه وسایل، در حالیکه

اشکهایم از تقصیر در دوگونه ام جاری است .

و من کعبه [آمال] بزرگواران بودم، پس بانیازمندیها یم

در لباس احرام پیش تو آمدم .)

ص ۱۲۴ س ۷ ان الله بالبرية لطفا سبق الامهات والاباء . . .

(خدای تعالی را بر بندگان لطف و مهری است که از [مهر]

پدران و مادران پیشی گرفته است .)

ص ۱۲۳ س ۹ فقلت للنفس جدی الان واجتهدی . . .

(نفس را گفتم: جدی باش و بکوش و مرا یاری کن زیرا که
اینست آنچه آرزومندش بودی.)

س ۱۳-۱۴ زشاخ خاطر خود میوه‌های خوب آرم . .
ظ : بیت از خود مؤلف است

ص ۱۲۵ س ۲-۳ بود رسم سلامی بامدادان . . .
ایيات از قطعه انوری است در عذر بی‌گاه به حضرت رفقن

به مطلع :

«تو آن فرزانه آزاد مردی که آزادی زمادر با تو زادست»

ولی بیت اول «بود رسم سلامی بامدادان . . .» در هیچیک
از نسخ چاپی مدرس رضوی و مرحوم سعید نفیسی نیامده
است . ر. ل. دیوان انوری چاپ مدرس رضوی ج ۲ ص

۳۴۲ و چاپ مرحوم نفیسی ص ۵۳۱

فان تأتنا نستوف منك حظوظنا . . . } س ۱۴
ص ۱۲۶ س ۱ }

(اگر پیش‌ها بیانی بهره‌های خود را از فضل و بزرگواری
و عزّت و فخر از تو دریافت می‌کنیم و اگر ای آقا! مارا
دیدار نفرهای کوشش ما بدهد رود و امیدواری ما ازلذت
شراب به زیانکاری مبدل گردد.)

س ۶ بحق ملک الودود . . .

(به حق [وزعت] پادشاه [خدای] ههر بان.)

ص ۱۳۶ س ۷-۸ همیشه تاکه بود وصف زلف در ایيات . . .
ایيات از قصیده انوری است در مدح کمال الدین ابوسعد
مسعود بن احمد المسوفی به مطلع :

«خدای خواست که گیرد زمانه جاه و جلال
جمال داد جهان را به جود و جاه و کمال^۱.»

ولی در نسخه های چاپی دیوان جای «وصف» و «نعمت» در
بیت اول عوض شده است. ر. ل. دیوان انوری چاپ مدرس
رضوی ج ۱ ص ۲۸۶-۲۸۴ و نسخه چاپ مرحوم نفیسی ص
۱۹۲-۱۹۳

ص ۱۲۷ س ۵ خدای داند و دانم تو نیز میدانی . . .
ظ : ایيات از مؤلف است

س ۱۲ فانک ما مرضت بل القلوب . . .
(توبیمار نشده ای بلکه دلها است [که گرفتار مرض گردیده
است] توعیل و بیمار نگشته ای بلکه [آنکه علیل و بیمار
شده است] بزرگوار بیهاست.)

ص ۱۲۸ س ۸ فلو اخذ الله العباد بذنبهم . . .
اگر خدای تعالی بندگان را برای [هر] گناه مواخذه
فرماید [باید] در هر روز برای آنان دوزخی آماده گرداشد.
س ۱۰ از خططا آب و خاک یک شخص نخاست . . .

ظ : بیت از مصنف کتاب است

۱ - در چاپ نفیسی مصراج دوم مطلع به شکل «جمال داد جهان به جود خواجه کمال» آمده است .

- ص ۱۲۸ س ۱۱ قال الله تعالى فمن عفى واصلح فاجره على الله . .
 (خدای تعالی فرماید: پس هر کس که بخشد و نیکوکاری
 کند سزايش بر [عهده] خداوند [تعالی] است). آیه ۳۹
- سورۃ الشوری (۴۲)
- س ۱۳ ونسی آدم . . .
 (آدم فراموش کرد). اشاره به آیه :
 «ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما»
 آیه ۱۱۵ سورۃ طه (۲۰)
- س ۱۳ اول الناسی اول الناس . . .
 (اولین فراموشکار اول مردم [آدم.ع] است).
- ص ۱۲۹ س ۱-۲ بیوستان بزرگی اگر نهال بود . . .
 گوینده معلوم نشد
- س ۹ بعفو گوش چو جرمی فتاد در راهی . . .
 ظ : بیت از مصنف کتاب است
- س ۱۳ روق : (ع) بروزن فلس؛ طراوت. شادابی .
- س ۱۲-۱۳ انعم ولد فلامور اوخر . . .
 (برما منت بگذار و پیش آی و لذت بیر زیرا چنانکه
 کارهار آغازه است انجامهانیز هست؛ همواره در زی نیکوان
 نخواهی بود زیرا که شادابی جوانی [چون] سایه ای است
 بر تو که زایل گردد).

ص ۱۳۰ س ۵ آب : ماده های عی است شفاف و بی رنگ و بوکه از عنصر
 گوناگون ترکیب یافته و دو عنصر مهم و اصلی آن اکسیژن و

هیدر و زن است و بمعنی دونق ، رواج ، ارزش ، قدر ، قیمت و عزّت و آبرو در متون نظم و نثر فارسی فراوان به کار رفته است ، مولوی گوید :

«چون به صحرای سلیمانی رسید فرش آن را جمله زر پخته دید

برسر زر تا چهل منزل برآمد تاکه زر را در نظر آبی نماید»

مثنوی نیکلسون ج ۳ ص ۳۱۱ س ۵۶۴ ولغات و تعبیرات

مثنوی تألیف دکتر گوهرین .

انوری گوید :

«گر برای او نباشد تو نخواهی صدر و قدر
ور برای تو نباشد او نخواهد جاه و آب

ر . ل . دیوان انوری چاپ مدرس رضوی ص ۲۴ س ۱۵
ص ۱۳۰ س ۵ این جمله مهیاست و لیکن بی تو . . .

ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۱۱-۱۲ فما العمر الا صحة و شببية . . .

(زندگانی جز سلامتی و جوانی و جام [شراب] کرفتن و
با محبوبی موافق نشستن [چیزی] نیست . و هر که روزگار
را بشناسد به او فریقته نگردد و لذات را پیش از [فرا
رسیدن] مواضع دریابد .)

س ۱۴ سیه کاسه : بخیل ، رذل ، پست ، بدبخت . انوری گوید :

زسرخ روئی توفیق تست فرد خرد

سپید کار و سیه کاسه چرخ پیروزه

ر . ل . برهان قاطع به تصحیح دکتر معین و دیوان انوری

چاپ مدرس رضوی ص ۷۱۹ س ۶

ص ۱۳۰-۱۳۱ زان پیش که از زمانه تابی بخوریم

باری بهم ای دوست شرابی بخوریم

کین دهر سیه کاسته بی‌نان و نمک

چندان ندهد امان که آبی بخوریم

رباعی از حکیم عمر خیام و در اغلب نسخ معتبر خطی و

چاپی با مختصر تحریف مضبوط است متأسفاً هه مصراع سوم

در همه نسخ چاپی تحریف گردیده ولی بدون تردید ضبط

روضه‌الكتاب که نزدیکترین مدرک به زمان حیات خیام

است اصح میباشد.

این رباعی در طربخانه یار احمد بن حسین رسیدی تبریزی

که به سال ۸۶۷ یعنی درست یکصد و نود سال بعد از

تحریر روضه‌الكتاب که به سال ۶۷۷ هـ ق. نوشته شده

جمع آوری گردیده و فعلاً قدیمترین مدرک صحیح موجود

از رباعیات خیام است؛ به شکل:

زان پیش که از زمانه تابی بخوریم

با یکدیگر امروز شرابی بخوریم

کاین پیل اجل به وقت رفتمن مارا

چندان ندهد امان که آبی بخوریم

و در نسخه چاپ شوروی با تفاوت اینکه مصراع چهارم

به شکل «کاین چرخ فلك به گاه رفتمن ما را» آمده باقی

مصراعها عیناً مطابق طربخانه است در چاپ فروغی و چاپ

کتابفروشی طهوری به شکل:

برخیز زخواب تا شرابی بخوریم
 زان پیش که از زمانه تابی بخوریم
 کاین چرخ سیزه روی ناگه روزی
 چندان ندهد زمان که آبی بخوریم
 و در نسخهٔ چاپ مترجم به ترکی توسط رضا توفیق و حسین دانش این
 رباعی نیامده است . ر . ل . طربخانهٔ یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی
 نوشته در ۸۶۷ھ . ق . باب پنجم خمریات ص ۸۱ رباعی ۴ و ملحقات ص
 ۲۴۶ رباعی ۵ و چاپ شوروی ج ۲ رباعی ۷۲ و کلیات آثار خیام توسط محمد لوی
 عباسی ص ۱۵۶ و چاپ کتابخانهٔ طهوری رباعی ۱۲۳ .
 ص ۱۳۱ س ۳ وما كنت الا سيف جرد للوغى . . .

(و نیستی تو جز [مانند] شمشیر که برای جنگ برآ هیخته

باشدند و بعد بستایند و در غالافش قرار دهند .)

س ۱-۱۳ } دهر اگر از تو منصبی بگشود . . .
 ص ۱۳۲ س ۱-۲ }

ظ : ایيات از خود مؤلف است

س ۴ یوتی ملکه من یشاء والله سمیع علیم . . .

(قدرت و سلطنتش را به هر که خواهد بخشید و خداوند

شنوا و بینا است .) آیه ۲۴۸ سوره البقره (۲)

س ۱۰-۱۱ عسى أن تكرهوا شيئاً و هو خير لكم . . .

(شاید ناخوش دارید چیزی را در حالیکه آن [چیز]

بهتر است برای شما .) آیه ۲۱۴ سوره البقره (۲)

س ۱۴ قال الله تعالى : لو كنت اعلم . . .

(خدای تعالی فرماید : اگر من غیب میدانstem نیکی بسیار

می اندوختم و [هرگز] بدی برمن نمیرسید . . .)

ص ۱۳۳ س ۲ این کارها به حضرت یزدان مفوض است . . .
گوینده معلوم نشد

س ۶ بیده الامر انه علی کل شیئی قادر . . .

(در دست اوست فرمان و قدرت زیرا که او بر هر چیزی
تواناست.) ظ تحریقی است از آیه شریفه « تبارک الذی
بیده الملک و هو علی کل شیئی قادر (۴۰) آیه ۱ سوره الملک (۶۷)

س ۱۰-۱۴ هنیأ لملک انت صرت امیره . . .

خوشاب حال کشوری که تو امیرش باشی [و این] کمال
آرزوها و بنانهادن نیکی ها [است] ، پس بعد از امروز
به اهل آن [کشور] سرچشم‌هایی که با زهر مارها آمیخته
شده بود شیرین میگردد ، و روزگار در آن [کشور] معتمد
میشود و از بی آن [اعتدال] اصناف مردم راه سودها
[و خوشبختی ها] بسپرند ، شیران و گوزنان را می بینی که
از دادگری شما در پهلوی همدیگر در چشم‌های آشته
کرده‌اند ، و آن‌گاه که نشانه‌های خشم شما آشکار گردد ،
رسوم [و آثار] زشتکاری ها و بران گردیده است.)

س ۱۶-۱۷ } ولایتی که در احکام بندگان آید . . .
ص ۱۳۴ س ۱-۳ } ظ : ایيات از خود مصنف است

ص ۱۳۵ س ۱۰ رخش : ابتدا و آغاز و تاییدن . ر.ک. بر هان قاطع به تصحیح
دکتر معین .

- ص ۱۳۵ س ۸-۱۷ } خوردن مل را نجویم با غم درد و خمار ...
 ص ۱۳۶ س ۱-۱۱ } ظ : ایيات از خود مؤلف است
 س ۱۴-۱۶ } ابناء جاه منصب دنیاموشند ...
 ص ۱۳۷ س ۱-۲ } ظ : ایيات از مصنف کتاب است
 س ۵ اذا الناس ناس والزمان زمان ...

(نا آنگاه [که] مردم مردم است و روزگار روزگار) یعنی

مردم و جهان باقی است .

س ۱۴ عَزَّةٌ : (ع) بهفتح اول بروزن دعوت آهوبره ماده و عَزَّةٌ بن
 جمیل بن حفص بن ایاس بن عبدالعزیز بن حاجب بن غفار
 صاحبہ کثیر شاعر و ذئب زیبا بود .

س ۱۴ مخامر : (ع) خَمَّر و مخامر ؛ مرد خمار گرفته و آلوده
 به ناخوشی ، مریض و علیل ، داء مخامر ؛ مرض ملازم ،
 ناخوشی همیشگی هذیان و مرض پنهان و نامعلوم .
 س ۱۴ هنیتاً مريشاً غير داء مخامر ...

(نوش و گوارنده باد بدون هذیان به عَزَّه هر چه از عرض
 و شؤون من حلال شمرده است). یعنی از روی هذیمان
 مرض و مستی نیست که میگوییم به عَزَّة : نوش باد هر بد
 و بیراهی که در باره من ذکر شر را بر خود حلال شمرده است.
 و بیت از قصيدة ابو صخر کثیر بن عبدالرحمن بن الاسود بن
 عامر بن عویژ بن مخلد متوفی به سال (۱۷۰ هـ. ق) است
 به مطلع :

خليلی هذا ربع عزة فاعلا
قلو صيكمما ثم أبكيها حيث حللت

ر. لک، الشعر والشعراء ابن قتیبه ص ۳۲۷ مدرک از استاد سید حسن قاضی بعضی شعر کثیر را عیبها شمرند و او را شاعری کم مایه دانند ولی ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز در «المشتبه فی الرجال»، بروایت معنعن از حنبل پدر ابو عبد الله احمد بن حنبل نقل میکند که کثیر شاعری گرانمایه بود و به سال (۱۷۰ هـ. ق) کثیر و عکرمه هردو در یکروز فوت کردند و چون جنازه آن دو مردم دیدند گفتند: «مات افقه الناس و اشعر الناس» خواجه عبدالله بن فضل الله معروف به وصف الحضره در جلد دوم تاریخ معروف خود ییت مذکور در فوق را با بیت:

اصاب الردى من كان يهوى لك الردى و جن اللوانى قلن عزوة جنت
هنيئاً مريئاً

در شرح شدت هرچهار ارغون خان و متهم نمودن سلطان ایداچی و
بانو توپجاق خواهرزاده جوشکب برمسمحور نمودن ف آن نقل کرده است .
ر. ك. جمهره انساب العرب ص ١٨٦ والمشتبه فى الرجال ابى عبدالله محمد
متوفى (٧٤٨ھ) ص ٥٤٥ س ١ وحاشية همان صفحه س ٣-١ واشتقاق ابن
درید (٣٢١-٢٢٣) ص ٤٢٥ س ٦ ومحاضرات الادباء راغب اصفهانی ج ٢
ص ٣٩٧ وتاريخ وصف چاپ بمئی ج ٢ ص ٢٤٤ و کامل مبرد چاپ مصر

ظ : ایهات از مصنف است

س ۱۳ فقلت له لما أتاني واشياً . . .

وقتی که در حال سخن‌چینی به پیش من آمد، او را گفتم:

دور باش ای [مرد] مذموم نه روی قوم و خویش به بینی
و نه زمین هموار).

ص ۱۳۹ س ۱ من همچو شرابم که به انواع جفا . . .
ظ : بیت از خود مؤلف است

س ۵ وكل ما يفعل المحبوب محبوب . . .
(هر [کارکه] دوست و محبوب بگند دوست داشتنی است.)

س ۹ گلی به دست که داده است روزگار بگتو . . .
ظ : بیت از خود مصنف است

س ۱۰-۱۱ فای جواد لم یغیره کبوة . . .
(کدام اسب نیکو است که باز ایستادگی و سکندری او را
تفییر ندهد، و کدام تیغی است کندی بدو نرسد ، و کدام
هلالی است که گرفتار محقق نگردد و کدام طلوعی است که
غروب و افول نداشته باشد).

ص ۱۴۰ س ۲ فلو قدرت علی الاتیان زرتکم . . .
(اگر توانامی آمدن داشتم؛ شما را دیدار میکردم ولیکن
پیش را هم گرفته شده است).

س ۸ وما عن لی خطب فقوضت أمره . . .
(هیچ کار بزرگی برای من پیش نیامد که انجام آن را
به خدا واگذار کنم و آسان نگردد).

س ۱۰ ولقد أحسن من قال . . .
(هر کسی گفته باشد، چه نیکو گفته است).

ص ۱۴۰ س ۱۱ سیاره : (ع) ستاره گردند، کاروان .

س ۱۱ خوش باش که سیاره برا هزار نهد بند . . .

بیت از قصيدة انوری ابیوردی است به مطلع :

«ای بر سر کتاب ترا منصب شاهی

منشی فلک داده برا این قول گواهی»

در مدح مجده الدین ابوالحسن عمرانی و پوزش نرفتن به عیادتش؛ ابوالحسن عمرانی ملقب به مجده الدین مر جع کار و مدبر امور سلطان سنجیر و مردی داشتمند و کارگردان و محظوظ القلوب بود، پس از اندکی مزاج سلطان نسبت به این مرد شریف تغییر یافت و بفرمان او زندانی گردید و بعد به سال (۵۴۵ هـ. ق) با مر سلطان به قتل رسید .

در نسایم الاسحار آمده است : «در این هنگام (یعنی در سال ۵۴۳ هـ. ق) که سلطان سنجیر به قصد سلطان مسعود به عراق میرفت) مرجع کار و مدبر امور سلطنت سنجیری مجده الدین ابوالحسن عمرانی بود و جهانیان چون دامن پای او او می‌بوسیدند، به قصد و غمز امرای حضرت آن خواجه عالی همت را فرمود که هلاک گردند و در آن باب در حق

سلطان سنجیر گفتند :

ای شاه وزیر و پهلوان چند کشی

کان خردی چند خردمند کشی

- زین سان که ترا دیو ببرده است زره
فرزند نداری ارنه فرزند کشی
- ر. ل. نسایم الاسحاق من لطائف الاخبار چاپ محدث ص
۸۵ و مقدمه استاد مدرس رضوی بر دیوان انوری ص ۷۶-۷۷
و انساب سمعانی نسخه عکسی ص ۳۹۹ ولباب فی تهدیب
الانساب ج ۲ ص ۱۵۳
- ص ۱۴۰ س ۱۲ اللیث یحبس والمهنـد یغمـد . . .
(شیر را زندانی کنند و شمشیر را در غلاف نهند.)
- س ۱۴ ففی السماء نجوم مالها عدد ۱ . . .
(در آسمان ستارگان بی شماری است ولی کسوف و خسوف
مخصوص آفتاب و ماه است.)
- بیت از اشعار منسوب به امیر شمس المعالی ابوالحسن
قاوس بن أبي طاهر وشمگیر بن زیار بن وردان شاه گیلانی
امیر گران و طبرستان و گیلان (۴۰۳-۳۶۴) است به آغاز:
«قل للذی بصر و الدهر عيرنا
هل حارب الدهر الا من له خطر»
- ر. ل. و فیات الاعیان چاپ مصر ج ۳ ص ۲۴۳ و طبقات
سلطین اسلامی ۱۲۴-۱۲۳
- ص ۱۴۱ س ۳ الله در النائبات فانها . . .
(خداؤند خیر دهد گرفتاریها و پیش آمد های ناگوار را
-
- ۱ - در وفات الاعیان «ففی السماء نجوم لاعداد لها . . .»

[زیرا] آن [مصیبت]‌ها زنگ فرومایگان و صیقل آزادمردان است.
 بیت از : ابوالمنیع ، معتمدالدوله قرواش ابن امیر حسام الدوله
 مقلد بن مسیب بن رافع عقیلی صاحب موصل و مقتول به سال (٤٤٤ هـ ق) است.
 قرواش مردی صاحب سیف و قلم و شاعری گرانمایه بوده است. پسر
 برادرش برکه او را فروگرفت و زندانی کرد و بالقب زعیم الدوله به جایش
 نشست، طولی نگذشت که ابوالمعالی قریش بن بدر بن مقلد به امارت رسید
 واولین کاری که کرد عمومیش قرواش را به قتل رسانید . ر. ل. فواید الوفیات
 محمد بن شاکر متوفی به سال ٧٦٤ هـ . ق چاپ مصر ج ٢ ص ٢٦٧-٢٦٤ رقم

ترجمه ۳۵۲

ص ۱۴۱ س ۷ شب نبینی که تیره تر گردد . . .
 س ۱۰ پیش دانا زبان شد شادی . . .

گوینده معلوم نشد

ص ۱۴۲ س ۱-۲ نیشت أنك بالسعادة قادم . . .
 س ۱۴۳-۱۵ نیشت أنك بالسعادة قادم . . .

(خبردارشده تو با سعادت و کامرانی می‌آئی، از آن [خبر]
 از غیرت و شادمانی پر شدم، و دیدم از روی حقیقت اگر [همه]
 جهان را به مژده دهنده به بخشش اندک بخشیده ام، پس [چنان]
 خرسند گردیدم که گوئی گنجی یافته یا مرا مقام وزارت
 داده اند، گوئی پیش ازین گرفتار و محبوس بودم و اکنون
 از گناهان آزاد و تبرئه شده ام خوش با حال کسی که شعر
 با ذکر روی آبدار و چشم زمانه به [یاد] او شاداب میگردد.)

- ص ۱۴۲ س ۸ وجاد بوصل حین لاینفع الوصل . . .
 (آنگاه وصل بخشید که وصل سود نداشت .) نظریر :
 نوشداروکه پس از هرگ به سهراب دهند .
- س ۱۰ جگر در تاب، دل در موج خونست . . .
 گوینده معلوم نشد
- س ۱۳ هذا من فضل ربي . . .
 (این از بخشش پروردگار من است.) اشاره به آیه :
 «قال الذى عنده علمٌ من الكتاب أنا آتیك به قبل أن يرتد
 اليك طرفك فلما رأه مستقرًّا عنده قال هذا من فضل ربي . . .
 آیه ۴۰ سورة النمل (۲۷)
- س ۱۶ فهذا سروري من وصول كتابكم . . .
 پس اینست [اندازه] شادمانی من از رسیدن نامه شما ،
 پس چگونه خواهد بود [اندازه] شادی من از رسید به
 دیدار شما؟)
- ص ۱۴۳ س ۶ راووق: (ع) صافی ، کاسه‌ای که بدان شراب را تصفیه کنند ،
 پاتیله؛ مغرب را وک .
- س ۷ چو لاله هرگه برت سر نمی نهد در خاک . . .
- س ۱۱ همه شمایل دیوانگان گرفته و لیک . . .
 گوینده معلوم نشد
- ص ۱۴۴ س ۳ ورأيه في ذلك اعلى . . .
 (رأى آن [بزرگوار] در [إنجام] آن [درخواست]
 برتر است).

- ص ۱۴۴ س ۹ تا جهانست دولتت باد! . . .
- س ۱۴ از آن نبات کرم آن چنان شدم سرمست . . .
- ظ : بیت از مصنّف کتاب است
- س ۱۵ کلمات لو آن للدهر سمعاً . . .
- (گفتارهائی [است] که اگر روزگار گوش داشت [به‌سبب [
- نیکو بودنش آرزومند شنیدن [آن [می‌شد].
- ص ۱۴۵ س ۴ العلم ینهی أهله آن یمنعوه اهله . . .
- (دانش باز میدارد دانشمندان را ازاينکه اهل دانش را
از [دانش] منع کنند ، شاید که آن [دانشمند نیز] آن
[علم] را به اهلش یاد دهد).
- س ۷ هر ماس : (ع) بروزن قرطاس. شیر سخت خونخوار، بچه
پلنگ و مردم شجاع و خونخوار .
- س ۸ لایعرو : (ع) عراه عروا : فرو گرفت وی را ، فرود آمد
چیزی به کسی .
- س ۹ یاس: (ع) اساالجرح اسوأ از باب نَصَرَ: دواکرد زخم را،
اسا بین القوم: آشتی داد میان مردم .
- س ۱۲ میاس: (ع) بروزن شداد: شیر بیشه، خرا منده، خرامان، گرگ.
- س ۱۳ نبراس: بروزن قرطاس: چراغ، سرنیزه .
- س ۱۳-۷ اهلا و سهلا بمولود أخى ثقة . . .
- (مرحبا به نوزاد برادر حقيقی ام، [که] در قنداق هانند
شیر بچه‌ای است؛ چشم روزگار شاداب گردید و شادمان

است، و مردم را [بعد ازین] نوهدیدی فرو نگیرد؛ اور است شجاعت و مقام بلند و کرم و عزّت و مجد و احسان و قدرت و هیبت؛ چشم بزرگواری وی به مردمان اشاره میکند [که] هر دهه باد شما را به سر پرستی [که] بخشش وی درمان کننده دردهای است؛ دوریش اندوه و غم‌های مردم را نزدیک کرد و نزدیکیش آرامش دلهای مردم است :

روزگار به وسیله وی از [شدت] شادمانی [وشوق] میگردید و میخندید؛ [زیرا] [که] او در باغهای آمایش و آرامش خراهمان است؛ اورا در میان فنداق برافروخته می‌بینی، مثل اینکه دعّرت و شوکت وی در [آشکار] وروشن بودن [چون] چراغی است .

ص ۱۴۶ س ۱۷-۶ } شکر ایزد را که دادت آن چنان شبی قوى . . .
ص ۱۴۷ س ۱ } ظ : بیت از خود مؤلف است

ص ۱۵۱ س ۱-۲ نسخه ارسلتها الی بعضی الاکابر . . .

(نسخه است که برای یکی از بزرگان در پوزش دیر کردن از [دریافت شرف] خدمتش و [تمهید] سپاسگزاری فرستاده ام).

س ۳-۴ ارانی الله طلعته سریعا . . .

(خداآوند به زودی دیدار او را نصیب من کند؛ و هر کجا باشد اورا [قرین] سلامت گرداند؛ و اورا به تمام آرزوها یش بر سازد و از حادثات روزگار [پشت و] پناه او باشد .

س ۶ مهجه : (ع) بروزن فرصت: روح، روان، جان، خون دل.

ص ۱۵۱ س ۶ ادام الله نعمته وصان عن المكاره و مهجته . . .
 (خداوند [خوشبختی و] نعمت او را همیشگی کرداند و
 از بدیها [وبلاها] روح و روان او را محفوظ دارد.)

س ۱۲-۱۳ والله يقيه و يقيه . . .

(خداوند او را نگهدارد و [از آفات] محفوظ کند و به
 جایگاههای گذشتگانش ترقی بدهد و این مقدار [دعا و
 برکت] او را کافی است.)

ص ۱۵۲ س ۵ قطب الملة والدين . . .

مقصود ابوالثنا قطب الدين محمود علامه اشعری الاصول و
 شافعی الفروع حکمی هشرب شیر ازی فرزند مولانا ضیاء الدين
 مسعود فرزند هولانا مصلح کازرونی است که از داشتمدن
 نامور قرن هفتم وهشتم بوده است .

ضیاء الدين مسعود پدر قطب الدين طبیبی معروف و از
 مشايخ صوفیه بود و بر دست شیخ شهاب الدين ابو حفص عمر بن
 محمد شهروردی (۵۳۹-۶۳۲) خرقه ارادت پوشیده و در
 بیمارستان هظفری شیر از به تدریس طب و معلمجه بیماران
 اشتغال داشت .

قطب الدين محمود به سال ۶۳۴ھ . ق در شیر از چشم
 به جهان گشود و از طفو لیت با عشق و علاقه مفرط پیش پدر
 به تحصیل پرداخت و در ده سالگی اعمال یدی را باستثنای

قدح^۱ یادگرفت و بر دست پدر تبرکاً خرقه پوشید، پس از چندی به خدمت نجیب الدین علی بن برغش شیرازی متوفی به سال ۶۷۸ رسید و از دست وی نیز خرقه پوشید؛ قطب الدین چهارده سال داشت که پدرش فوت کرد و او را در بیمارستان مظفری به جای پدر به کحالی و پیشکشی گماشتند.

قطب الدین در بیمارستان هانند دیگر پزشکان گاهی به مداوا و گاهی به مطالعه کتب پزشکی روزگار میگذرانید ولی همیشه در اندیشه تحصیل و تکمیل دانش خود بود؛ کلیات قانون ابن سینا را در آغاز پیش عمومیش کمال الدین ابوالخیر بن مصلح کازروی و بعد در محضر شمس الدین محمد ابن احمد کیشی و بعد از آن در حوزه درسی شیخ الکل شرف الدین ذکری بوشکانی تلقن نمود، در این ایام بود که شروحی از قانون از جمله شرح فخر رازی و چهار شرح دیگر بدست آورد ولی هیچیک از شروح و درس استادان وی را قانع نساخت و این همه مطالعه را در حل مشکلات قانون کافی ندانست، ظاهراً از این اوقات به فکر تصنیف شرح قانون افتاده است.

بین سالهای (۶۴۳-۶۵۸) پس از استماع از شهرت علمی خواجه نصیر طوسی به محضر آن استاد شناخت و علم هیئات و اشارات بوعلی سینا را پیش حکیم طوسی تلقن کرد و بسیاری از مشکلات قانون را به باری آن استاد کشف و حل کرد.

قطب الدین پس از مسافرت بغداد و تبریز و دیدار هلاکو و خواجه نصیر الدین به خراسان و عراق و در حدود سال ۶۶۷ دوباره به بغداد آمد و با

۱ - قدح : بروزن فلس در اصطلاح کحالها نقل آب چشم است از محلی به محل دیگر. بحر الجواهر

شیخ زاهد محمد بن سکران از مشایخ صوفیه دیدار کرد و بعد بین سالهای (٦٤٧٢-٦٤٧٤) در روم (ترکیه حاليه) بوده است و در همین سالها از طرف معین الدین پروانه که نیابت سلطنت غیاث الدین کیخسرو ابن رکن الدین سلیمان را داشت به منصب قضاۓ سیواس و ملاطیه ظاهر آپس از فوت صدر الدین قونوی منصوب گردید.

قطب الدین مصنفات سودمند بسیار دارد از آن جمله است :

۱- نهایة الادراك فی درایة الافلاک

۲- التحفة الشاهية

۳- شرح حکمت الاشراف سهروردی

۴- تحفة السعدیه یا شرح کلیات قانون ابن سينا

قطب الدین به فارسی و عربی شعر نیز میسرود از اشعار فارسی اوست :

یک چند به یاقوت تر آلوه شدیم	آلوهگی بود و لیکن تن را
شستیم به آب توبه و آسوده شدیم	قطب الدین به هفده رمضان سال ٧١٠ هـ ق به عهد الجایتو در تبریز

فوت کرد و به چرنداب مدفن گردید در تاریخ وفات وی گفته‌اً دد :

بازی ای کرد چرخ کجرفتار	در مه روزه آه از آن بازی
-------------------------	--------------------------

ذال ویاء رفته از گه هجرت	رفت در پرده قطب شیرازی
--------------------------	------------------------

دیگری گوید :

قطب فلك وجود آن جان جهان	چون قطب فلك زچشم ما گشت نهان
--------------------------	------------------------------

در هفتصد وده زهجرت اندر تبریز	یکشنبه هفدهم زماه رمضان
-------------------------------	-------------------------

ر. ک. داشمندان و سخن سرايان فارسی تأليف محمدحسین رکن زاده

آدمیت ج ۴ ص ۲۰۵-۲۱۴ و تاریخ گزیده ص ۷۰۲-۷۰۱

ص ۱۵۲ س ۷ جار الله . . .

مقصود: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشیری خوارزمی ملقب به جار الله و فخر خوارزم متولد روز چهارشنبه ۲۷ ماه ربیع سال ۴۶۷ هـ . ق در زمخشر از بلاد خوارزم و متوفی و مدفون به سال ۵۳۸ هـ . ق در همان زادگاه خود (زمخشر).
 زمخشیری مقدمات علوم را پیش ابونصر محمد بن جریر الصبی اصفهانی ادیب و ریاضی دان نامدار عصر خود فراگرفت و مدتی نیز پیش شیخ الاسلام ابومنصور نصر حارثی مروذی تلمذ نمود ، و در اندک زمان شهرتش جهانگیر گردید تا حدی که از مرکز عربستان (مکه) دانشمندانی برای فرا گرفتن فنون ادب و قوایین زبان عرب به حضورش شتافتند آثار این دانشمند در حال حیاتش مورد استفاده اساتید و دانشجویان قرار گرفت .

آثار مهم این دانشمند حنفی عبارتند از :

۱- الكشاف عن حقائق التنزيل مشهور به تفسیر کشاف

۲- اساس البلاغه

۳- كتاب المفصل

۴- انموذج

۵- اطواق الذهب في المواقع والخطب

۶- اعيج العجب في شرح لامية العرب

۷- الفائق في غريب الحديث

- ٨- كتاب الجبال والامكنة والمياه
 - ٩- نوابع الكمال
 - ١٠- مقدمة الادب
 - ١١- ترجمة مقدمة الادب به زبان خوارزمي
 - ١٢- ربیع الابرار
- ص ١٥٢ س-٦ سلام على مولى حرمت ازدياره . . .

(درود به سروری که من از دیدارش بی بهره شده‌ام و بد بختی

مرا از سرزمین وی دور گردانیده است؛ در هر ساعت همسایه
ونزدیکانش را سود رساند و دور اهتمائی کند، اگرچه همسایه‌اش
جار الله (زمختری) باشد، هر چیز یکه در روز گارد راز [دیده
و گفته شود] دل را بی میل گرداند و از یادها فراموش گردد
جز یاد [نیک و نیکوئی‌های] او .

نکوهی‌ده دارد خداوند دلی را که به او عشق نورزد و
چشمی را که در انتظار [دیدار] او نباشد، و خواشا به حال
کسی که به دز و گوهر گفتارش گوش میدهد و شب و روزش
را در [گوش دادن] به آن صرف میکند .

و این فضل و بخشش پروردگار است، می بخشد به خواهنده اش
و دلش را با هدایت صیقل میدهد و بعد روشن گرداند ،
آن [سرور] ماه تمام است جز اینکه مرکزش بلند است
ومدارش را بالای فرقدان می بینی .
او دریائی است با این تفاوت که [آبش] شیرین است و

[آشامیدنش] تشنگی نیفزا ید [و] بزر است فراوانی آش.
می بینم که همتم بزرتی میجوید به اینکه بزرگواری دریا بام
و از آن کلام بهترینش را برگزینم .
وهر که در دریای [داش شرف] مانند دریای تو فرو رود
همیشه از هرواریدهای درشت بر میگذرند.)
ص ۱۵۳ ۱-۴ و شرب مسہلہ فکتبت الی خدمته . . .

(ودازوی مسہلی خورد و بخدمتش نوشتم :

گوارا باد به سرور ما خوردن مسہل [که] پاک کمنده و
شوینده و جلب کمنده صحت و تندرستی اوست .
بر حسب هیلش او را تندرستی بخشد، و برابر خواسته اش
خوابی [راحت] عطا کند ،
و تندرست و خرم و نیر و مند گردد ، و در زندگی یک روز
روی مرض را نه بیند.)

س ۷-۶ بهر کجا که خرامی خدات یاور و یار . . .
ایات از مصنف کتاب است

س ۷-۸ ایضاً مؤلفه . . .

(از مؤلف کتاب است و به خدمت یکی از بزرگان که
مسہل خورده بود در عذر تأثیر از نیل خدمت [وعیادت]
به علت ناخوشی فرستاده است.)

س ۱۰-۱۱ یارب تو مبارک بکن آن دارو را . . .
ایات از خود مؤلف است

ص ١٥٣ س ١٢ مکابده : (ع) رنج کشیدن، رنج بردن .

س ١٤-١٥ فما القى من العلة ما القى من الحنة . . .

(آنچه از مرض [میبا بهو] ملاقات میکنم نیست آن [مقدار])

که از شوق و عشق ملاقات میکنم.)

ص ١٥٤ س ٦ مولانا قاضی امام الدین . . .

ظ: مقصود ملک سعید امام الدین یحیی است که مدتها حکومت

تومان قزوین را داشت و بعد بر تهمام عراق عجم حاکم شد

و ده سال در او آخر عمر عراق عرب نیز جزو حکومت وی درآمد،

امام الدین سه برادر دیگر داشت به نامهای :

۱- عماد الدین محمود حاکم هازندران

۲- رکن الدین احمد حاکم گرجستان

۳- رضی الدین بابا حاکم دیار بکر

امام الدین بعد از هرسه برادر و به سال ٧٠٠ در بغداد

درگذشت وهم آنجا مدفون گردید . ر . ک . تاریخ گزیده

چاپ دکتر نوائی ص ٧٨١ و یا به احتمال خیلی ضعیف شاید

امام الدین عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی شافعی متوفی

به سال ٦٢٣ھ . ق بوده باشد. که در مقبره کهنه بر قزوین

در مشهد حسین بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام مدفون است

امام الدین رافعی دارای تأثیرات معتبری است که عبارتند از:

۱- شرح کبیر ۲- شرح صغیر ۳- المحرر

۴- التدوین فی ذکر اهل العلم قزوین

۵- بیان المفتی والمستقی

امام‌الدین از علماء و دانشمندان به نام قزوین و مورد احترام طبقات مختلف مردم بوده است حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده بارها نام او را ذکر و به نیکی یاد می‌کند ،

در تاریخ وفات وی گفته‌اند :

حجۃ الاسلام امام رافعی آنکه بود او شارح هرمشکلات
شصده و بیست و سه از هجرت شمسی ماه ذی‌قعده ششم بودش وفات
امام‌الدین اشعار خوب نیز می‌گفت و از اشعار اوست :

رخت دلم هرچه بود عشق به غارت ببرد

صبر نهراهی است خوار، عشق نه کاری است خرد

هر که به میدان عشق کام نهد کام یافت

هر که در ایوان صبر پای نهد دست برد

بار جفاهای دوست کوه نداند کشید

خار به پیری رسید ، گل به جوانی بمرد

وله ایضاً

طلب کردن علم از آنست فرض که بی‌علم کس را به حق راه نیست

کسی ننگ دارد ز آموختن که از ننگ نادانی آگاه نیست

وله ایضاً

در جامه صوف بسته ز تار چه سود در صومعه رفته دل به بازار چه سود

ز آزار کسان راحت خود می‌طلبی یک راحت و صدهزار آزار چه سود

- ص ۱۵۴ س ۱۱ مهناه: (ع) گوارانی، خوش‌مزه و خوش‌طعم بودن، شیرینی.
- س ۱۱ مهیع: (ع) طریق مهیع: راه روشن، راه‌گشاد، راه‌راست.
- س ۱۲ آنل: (ع) فعل ماضی از باب افعال: سخن‌چینی کرد، غمازی نمود.
- س ۱۴ قروم: (ع) جمع و مفردش قرم بروزن: مهر قوم، بزرگ، شترپروا ری.
- س ۱۵ متغیرین: (ع) غربت اختیار کنندگان، غریب‌ها.
- س ۱۶ محجم: (ع) ترسو، جبان، بازایستنده‌از کاری، ضعیف‌القلب.
- س ۱۶ مكافحت: (ع) مقابله، روباروی شدن با هم‌دیگر.
- س ۱۷ مطاولت: (ع) نبرد کردن به درازی و به فضل و توانائی و در نگ‌کردن در کاری.
- س ۱۷ مکاوحت: (ع) چیره‌گردیدن در کارزار، مبارزه، روباروی دشنام دادن.
- س ۱۷ بُحَّتْ: (ع) فعل ماضی مجھول از بَحَّ بِحَوْحَّاً: گلوگیر شد، گلویش را گرفت. ر. ک. منتهی‌الارب، لسان‌العرب
- س ۹-۱۸ اخدم مجلس امام الاعظم . . .
 (خدمت [بندگان] مجلس امام اعظم خداوند وجود او را از هجوم انده و بلا یام حفظدار و مدام که آسمانها پا بر جاست نعمتش را همیشگی گرداناد، واورا بزرگواری و شکوهی پایدار و بخششی برقرار بیخشند، [تا] مردم برای خواسته‌هایشان قصد [حضرتش] کنند، و بزرگواران

برای گوارا بودن زندگی شان به خدمتش قیام نمایند، و چراگاه خاص وی راه روشن خرمی‌ها و سرچشممه نیکی‌ها و مادام که ستارگان میدرخشد و آب رزها سخن‌چینی و راز فاش کند. خاطر عاطرش را از کار طبیب مستعرب آگاه میدارم با وجود علم سرورم به اندازهٔ معرفت و میزان توانائیش. مرد مجالس بزرگان ندیده و تمرین علوم نکرده، و چون در کارش امehال شد و معارض و منازعی از طرف من اورا امتحان نکرد چون تسامح [هارا]^[۱] دانست و مراعاة اخلاق [و خود داری]^[۲] از مناقشهٔ غربیان و صرف همت به جلب مسافران را [دید]^[۳] بندۀ [خدا]^[۴] خیال کرد از مقابله و مبارزه [و مناقشه]^[۵] وی میترسم واژ مباحثه و مشاجره او قاصرم، چون به آندیشه [بیجای]^[۶] وی بی بردم لقمه تلغی پیشش انداختم گلوبگیر شد و اندازهٔ داش و علمش دانستم).

ص ۱۵۵ س ۲-۳ آنانی علی بعدالنوى منك نعمه . . .

با وجود دوری مقصد از [جانب]^[۷] تو نعمتی به من رسید،
پس با شکر و حمد و مدح مقابله کردم، و گفتم: ای برترین مردم! خدا ترا نگاهدارد، وای یگانه روزگار از پروردگار عرش ترا درود باد).

س ۸ شنشنة: (ع) خوی و عادت و مقلوب آن (نشنشة) نیز معمول است.

س ۸ شنشنة اعرفها من أخزم . . .

(خوی و [عادتی]^[۸] است از اخزم [که]^[۹] با آن آشنا هستم).
شعر از ابی اخزم بن ربيعة بن جرول بن ثعل پدر جدّ حاتم است. گویند: ابو اخزم دو پسر داشت: اخزم و نجد.
اخزم بر پدر عاق شد و در حال حیات پدر بمرد و پسرانی

از خود به جای گذاشت، روزی پسران اخزم بر جد خود حمله کرده او را [زحمدار و] خون‌آلود نمودند، و ابواخزم گفت:

ان بنی ضرجونی بالدم شنشنة اعرفها من اخزم
من يلق آساد الرجال يكلم

د. ل. مجتمع‌الامثال چاپ تهران ص ۳۲۴-۳۲۳ و فرائداللالی ص ۳۰۹-۳۰۸ و جمهوره‌انساب‌العرب ص ۴۰۲ و ۴۷۶.

ص ۱۵۵ س ۱۵ مَنْ : (ع) بروزن حبر: غار، كلبه، شکاف کوه.

س ۱۵-۱۶ كفاك من الدنيا لباس وطعمه . . .

(از دنیا پوشاك و خوراك ترا کافي است، وشکاف غاري [و
كلبه] اي که ترا از گرما و سرما و باران محفوظ دارد،
و اگرچيزی [براين مقدار] زیاد شد موجب‌بزیادي‌اندوه
وغم‌میگردد، پس قانع باش تاسلامت وظفر [به آرزوها و آمال]
را دریابی.)

ص ۱۵۶ س ۵ پرتو خط شریفت چو بربن چاگر تافت . . .
ظ: ایيات از خود مصنف است

س ۱۲-۷ عبد الرحیم: بگانه پسر مؤلف کتاب صدر قوینیوی.

س ۱۴ نفث: (ع) دمیدن.

س ۱۴ مواتاه: (ع) مصدر باب مفاعله از آنی: موافقت.

ص ۱۵۷ س ۱ گفتم شب وصل را چراغ افروزم . . .

ظ: بیت از خود مؤلف است

س ۲ دواه: (ع) بروزن دفاع مصدر دوم باب مفاعله به معنی:
معالجه، مداوا.

ص ۱۵۷ س ۲ وقد فارق الناس الاحبة قبلنا . . .

(بیش از ما [نیز] مردم عزیزان خود را از دست داده اند،

ومعالجه هرگ ک تمام پزشکان را خسته گردانیده است.)

بیت از قصيدة متنبی است در تسلیت سیف الدوله ورثاء غلام

وی که در رمضان ۳۴۰ھ. ق فوت نموده بود. به مطلع:

لایحزن الله الامیر فاننی لاخذ من حالاته بنصيب

ر. ل. شرح یازیجی بر دیوان متنبی ص ۱۴۲ ج ۱ و شرح

واحدی ص ۳۶۷ و شرح بر قوقی ص ۱۷۴ .

س ۵ ما حال من کان له واحد . . .

(چگونه میشود حال کسی که یگانه فرزندش را از وی

بگیرند.)

س ۹-۱۲ هوی ابني من على شرف يهول عقابه صعلده . . .

(فرو افتاد فرزندم از بلندترین جای شرف که عقاب بر بالا

رفتن آن میترسد؛ از بالای [برج] دیدبان فرو افتاد و

در زیر آن جگرش بترا کید؛ برگریستن ولمس کردن وی

[در حالیکه دیگر وجود ندارد] ملامتم کنند، چگونه

لامت رواست به پیر محزون و گرفتار محتنی که فرزند

کوچکش را از دست داده است.)

س ۱۵ عندی من الهم مالو أيسره . . .

(مرا [بار] اندوهی است که اگر اندکی از آن بر چرخ

گردندۀ میر سید از گردش می ایستاد.)

ص ١٥٧ س ١٨ و أنت تعلم الناس التعزى . . .
 (تو تسلیت و بردباری و فرو رفتن به مرگ کرا در جنگ های
 بزرگ و سخت یاد میدهی).

و بیت از قصيدة متنبی است در تسلیت سيف الدولة و رثاء
 مادر وی که به سال ٣٣٧ هـ . ق فوت نمود به مطلع :
 نعد المشرقة والعلوالي ونقتلنا المنون بلا قتال
 ر. ل. شرح یازیجی بر دیوان متنبی ج ٤ ص ٣٥٢ و شرح
 واحدی ص ٣٩٤ و شرح بر قوقی ج ٢ ص ١٤٠ و ١٥١
 و نیز ص ٣٦٩ همین کتاب
 ص ١٥٨ س ٢ آورده بدم بتی به صد حیله به دست . . .
 گوینده معلوم نشد

س ٧ زیان : (ف) صفت فاعلی از زیستان یعنی زنده . زندگانی
 کننده . در قابوسنامه آمده است :

«زردشت را گفتهند: جانور چند نوع است؟ هم برین گوئه
 جواب داد، گفت: زیانی گویا: زیانی گویا میرا وزیانی میرا»
 در قابوسنامه چاپ بنگاه ترجمه و نشر باعتماد یکی از
 نسخ خطی و ظاهرآ به فرینه گویا ، میرا «زیانی» را به «زیانی»
 تبدیل کرده واصح دانسته اند. ر. ل. قابوسنامه چاپ نفیسی
 ص ٧١ و چاپ بنگاه ترجمه ص ١٠١ ولی لفظ «زیان»
 در کتب لغت نیز به همان شکل و معنی وارد شده است و
 معلوم میشود این لغت بهمان شکل مورد استعمال بوده

«زیان» زنده کردن است معّز طرطی گفت :

به دست گهر بار و تیغ عدوکش هم این را زیانی هم آن را زیانی »

ر. ل. مجتمع الفرس چاپ بنگاه ترجمه و نشر ص ۲۴۴

و در مجتمع الفرس نیز به همان معنی آمده است: «زیان - نقصان و

زنده کانی کننده را نیز گویند، به هردو معنی شاعر گوید:

به دست ولی بخش و تیغ عدوکش هم این را زیانی هم آن را زیانی

کذا فی التحفه اما ازین بیت معنی زندگانی دهنده ظاهر میشود^۱

حال آن که «زیان» به معنی زندگانی کننده وزینده باشد و به معنی زندگانی

ده نیز آمده که امر باشد چنانکه حکیم سوزنی گوید:

«به فضل خویش مسلمان زیان هرا یارب

بری مکن ز مسلمانی ار بری جام».

ر. ل. مجتمع الفرس ج ۲ ص ۶۸۱-۶۸۲ نیز رجوع شود بر همان قاطع

به تصحیح دکتر معین

ص ۱۵۸ س ۴-۱۸ کجا یا بهم ترا جانا که از چشم نهان گشتی . . .

ایات از مؤلف کتاب است

پایان

۱ - چنانکه از متن قابوسنامه مستفاد میشود «زیان» به معنی زندگی، حیات، زنده و حی باشد در بیت بالا نیز معنی متعددی آن «زنده‌گی دهنده» که در بادی امر به نظر میرسد منظور نیست بلکه منظور شاعر اینست که، «با دست کرم دوست را حیات و زندگی و دشمن را زیان و مرگ هستی.»

فهرست‌ها

* فهرستها *

- آيات قرآنی

٥٥	اصلها ثابت و فرعها في السماء
١١٨	ان مع العسر يسرأ
٥٢	اني ألقى الى كتاب كريم
١٣٢	اني أعلم ما لا تلمون
١٢٠ ، ٤٢	اينما تكونوا يدرككم الموت
٤٠	جزاء بما كانوا يعملون
٤٢	حتى اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بفترة فاذامم مبلسوون
١٣٢	عسى أن تكرهوا شيئاً و هو خير لكم
٤٠	فدمروا هم تدميراً
١٢٨	فمن عفا واصلح فاجره على الله
٧٢	قل لو كنتم في بيوتكم لبرزا الذين كتب عليهم القتل
٤٠	كان لهم حمر مستثمرة فرت من قصورة
٤٠	كالفراش المبثوث
١٢٠	كل من عليها فان
٧٠	لانشريب عليكم اليوم
١٣٢	لو كنت أعلم الذي لا مستكترت من الخير وما مسني السوء
٥٣	لبيلوكم أيكم احسن عملا
١٢	وانه لقسم لو تلمون عظيم
٣	وحملناهم في الير والبحر
٣	ورزقناهم من الطوبيات

٣	وفضلناهم على كثير من خلقنا تفضيلا
٣	ولقد كرمنا ببني آدم
١٠٤، ٨٨، ٦٩، ٢١	وما ذلك على الله بعزيز
٤٠	ومزقناهم كل ممزق
٧٠	ومن عمل منكم سوء بجهة الله
١٢٨	ونسى آدم
١٢٢	يا أيها الذين آمنوا إن جاءكم فاسق بشأنا ...
٤٠	يا ليتني لم أتخذ فلاناً خليلاً
٧٢، ٣٩	يخر بون بيتهم بآيديهم
١٣٢	يؤتي ملكه من يشاء ...

٣- احاديث

٧٢	إذا أراد الله انفاذ قضائه وقدره ...
١٢٢	ألا أخبركم بشاراركم ...
٩٤	أما هؤلاء عباد الله يسألون الله ...
٩٣	أما هؤلاء فإنهم يعلمون الناس ...
٩٦، ٩٥	رب أشئت أغير ذي طمرين ...
٤٨	زد غباءً تزدد حباً
٩١	الصاحب رقة في الشوب فلينظر الانسان بم يرقع ثوبه
٧٨	لا أحصى ثناء عليك

٣- اشعار عربي

٦٠	و ما أنا الا كالدمام ... صفاء	٩٥، ٦٧	الم تر أن الدهر ... ما اسدي
٢٧	و هبئني قلت ... عن الضياء	٤٩	نجابته ... في غسل الدجي
٨٩	يريد الحاسدون ... الا ما يشاء	٢٢	وهذا دعاء ... في الدجي
٦٨	إذا كنت ... وطوب	٨١	أشتاقهم ... الاحياء
٣٣	إذا كنت ... لاتعاتبه	١٤٤	كلمات لو أن للدهر ... الاصفاء
٩٠	إذا مخلوت ... رقيب	١٥٣	هنيأ لمولانا ... لشفائه
١٠١	أنف يسيل ... ملعوب		

٢١	فان أك قد أصبحت ... بالتجلد	١٢١	سواك يعي ... الكواذب
٦١	فلو كانت الدنيا ... مخلدا	٢٣	فان فارقتهن ... مانضب
١٤٠	فلو قدرت على الاتيان ... مسدودا	١١٩	فمن نبا تسود ... الذوائب
٢	ففي كل شيء ... واحد	٤٦	قام الفلام يديرها ... يحمل كوكبا
١١٣	فكتابكم بيدى ... وسادى	٨٢	لان ساعنى ... اريب
١٥٧	ماحال من كان ... الواحد	٦٠	نسلم هذا الدهر ... عائب
٨٥	ليس من الله ... واحد	٨٧	وان صواب الرأى ... جانبا
٨٢	له أياد ... أعددها	٥٤	ورأس مالك ... ذهبا
١٠٦	محبك حيث ... من البلاط	٨٦	وغير فؤادي ... ركب
٨٨	هب أن مصر ... موجود	١٥٧	وقد فارق الناس ... كل طبيب
١٣٣	هنيأ لملك ... المحامد	٣٥	وكيف أجرى ... ريب
١٥٧	هوى أبني ... كبده	١١١	أتاني كتاب ... بلمي
١٧	والا على كل حال ... اوجديدها	٢٣	اديب فاضل ... حرارة
٧٩	وذاك لأن الفضل ... بارد	١١٦	كم من مؤخر لذة ... بمؤات
١٦	وكل آخر ... عنة الشدائيد	١٣٧	هنيأ مريعا ... استحلت
١٣١	وما كنت إلا سيف ... الغمد	١٢٤	وقلت للنفس ... تمنيت
٥٦	ومانلته بشرى ... من فرد	٢٥	ومن عجب الأيام ... جاري
٨٧	وهذه دعاء ... بوده	١٢٤، ٨٥، ١٨	وهذا دعاء ... والنكبات
٧٤	وهذا دعاء ... عنده	٤٢	وهذا دعاء ... بالحسنات
٧٦	وهذا دعاء ... أتمند	١٠٣	ارض الفلاحه ... حرانا
١٤	وهذا دعاء ... والبعد	٧١	وكيف يلام المرء ... دم الطمث
٥٥	وهذا دعاء ... جنده	٣٦	قهوة قرفق ... قبل نوح
١٥٥	اتاني على بعد الشوى .. والشكر	١٠٦	لكن ما الحيلة ... النجاح
١٥١	اراني الله ... سارا	٣٦	وهذا دعاء ... مشرح
١٠٤	أشوفوا وما فارقكم ... بنا شهرا	٦٩	اذا كنت ... معاد
٨٩	اعمل بقولي ... تصويرى	٦٣	اين الذين غدوا ... الرواد
١١٨	أقلب طرفى ... أحب كثير	١١٩	خبر أتنا ... الاكباد
١٠٣	أيا بلدا ... البدر	٥٨	سلام كأنفاس الصبا ... والورد
١٥٢، ١١٦	جاء البشير ... وحبورا	٢١	سلام على المولى ... عبدا
٢٩	الحمد لله حمدا ... ارجوها	٩١	عدوى البليد ... فتخمد
١٢٠	الدهن يطرق ... ابكارها		
١٥٢	سلام على مولي ... دياره		

٤٢	يا نازح الدهر ... المرضى	٧٥	سلام كتسلم الحبيب ... مسهر
٦٩	من ذا الذى ... فقط	٨٧	سلام كتسويد ... محمر
٨٤	ابداً خيالك ... مسمى	١٥	سلام كحب ... المكرر
٧٨	اذا لم تستطع ... ما تستطيع	١٩	سلام كصدغ ... هتن مخضر
١٢١	أمن المعنون وربها ... يجزع	١٠٩	سلام كصوت الرعد ... المتقطر
١٠٥	ايته النفس ... قدوقما	٤٣	سلام كمود فاح ... مزهـر
٦٢	اين الذى الهرمان ... ما المصرع	٨٣	سلام كمشل الروض ... به الحمر
٧٥	سقى الله ... رجوع	٤	عليهم سلام الله ... الرعد
٧٤	فان ترجع الايام ... ومربعى	١٥٧	عندى من الهم ... الدوار لم يدر
١١٥	لمعرى لقدرنا شارتهم ... من الدمع	١٠٣	فاذأ رجوت ... هار
٣٦	ماكنت اعرف ... تبع	٨٢	فاذأ نطقت ... اضماري
٧٨	من كان فوق ... ولا يضع	١٢٥	فان نأتنا ... والفاخر
٧٢	وليس لرجل ... الله دافع	٥٦	فديتك لا يشغلك ... امورها
٥٩	وهذا دعاء ... جامع	١٣٠	ففي السماء نجوم ... والقمـر
٥١	فقيـم الباغ ... التحفـا	٨٦	كتبت ولو اتنى ... دون البشر
٩١	من جاور الاشراف ... مشرف	١٤١	للـه در النـائـبات ... الاحـرار
١١٥	يدور علينا الراح ... مدنـف	١٥٥	كـفـاكـ منـ الدـنـها ... والـمـطـرا
٣٢	اذا غاب ... صـدـيق	١٤١	نبـشـتـ انـكـ ... وـسـرـورـاـ
٣٢	اذا ما الناس ... ذـاقـا	١٠٢	وـكـنـتـ كـمـ اـهـدىـ ... نـورـها
١١٦	اذا هو غنى ... حاذق	٧٨	ولـوـ أـنـ لـىـ ... فيـكـ لـقـصـراـ
٨٠	سلام على الذات ... المعينا	١٣٠	وـماـ عنـ لـىـ خطـبـ ... تـيسـرـاـ
٨	سلام كـاـيـنـاسـ ... عـاشـقـ	١٥٤	وـماـ عنـ لـىـ خطـبـ ... تـيسـرـاـ
٣٧	سلام كـتـبـيهـضـ ... مـراـهـقـ	٣٨	وهـذاـ دـعـاءـ ... الصـدرـ
١٠٨	فـبـالـلـهـ اـبـلـعـ ... مـاـ لـاطـيقـ	٩	وهـذاـ دـعـاءـ .. مـبـشـرـ
١٣٠	فـماـ الـعـمـرـ الـاصـحـةـ ... موـافـقـ	٥٦	يـبـشـرـنـىـ ... اـمـيرـ
٢٦	وـسـمعـكـ صـنـ ... بـهـ	٤٥	يـاـ رـحـمةـ اللـهـ ... مـنـ جـارـ
٣٥	اـذـاـ رـمـتـ اـنـ اـحـصـىـ ... مـقـولـىـ	١٣٠	يـاـ ذـاـ الـذـىـ ... خـطـرـ
٤١	اعـلـىـ الـمـالـكـ ... كـاـفـقـلـ	١١٤	يـاـ صـاحـبـ عـنـدـىـ ... حـرـارـ
١٢٩	أـنـمـ وـلـدـ ... اوـأـلـ	٨٠	اـنـاـ الـذـىـ مـارـايـ ... مـفـروـسـاـ
		١٤٥	اهـلاـ وـسـهـلاـ ... هـرـمـاسـ

٥٣	لانحمدالدهر ... لم يدم	٥٣	ان الولاية ... الاول
٥٩	لم تبق في جسدي ... بها الم	٥٠	خذوني به ... مثل
٤٧	مرضت ولم يكن ... سلام	١٠٥	رماني الدهر ... نبال
١٦	نسيتم صديقاً ... ذميم	١٣٥	العام ينهى ... لمله
٥٩	وابرح ما يكون ... من الخيام	١٢٧	فانك ما مرضت ... بل المعالى
٦٨	دارضهم مادمت ... في دارهم	١٣٩	فای جواد ... فلول
٣٨	وانـتـ الـذـىـ مـاـخـابـ ... كـرـامـ	١٣٨	فـقـلـتـ لـهـ لـمـاـ أـثـانـىـ ... وـلـاسـهـلاـ
٦٨	وقد يتزيا ... من لا يلائمـهـ	١١٠،٣٠	فلـسـلـ بـالـبـاطـلـ ... مـشـفـولـ
٨٩	اسمع بقلبك ... خوان	٧٣	لـاخـلـ عـنـدـكـ ... تـسـعـدـ الـحـالـ
١٠٠	أنتـ الـذـىـ ... حـيرـاناـ	٩٦	لاتـجـبـنـكـ ... مـبـذـولـ
٤٠	ترـاهـ وـرـمـاحـ الـقـومـ ... الشـاطـئـ	٥٤	لـاـفـرـ حـوـونـ ... نـيـلـواـ
١٠	جـاءـ الـبـرـيدـ ... الـقـرـآنـ	٧٩	لـانـ كـنـفـتـنـيـ ... وـائـلـ
٣٣	صفـحتـناـ عـنـ بـنـىـ ذـهـلـ ... كـانـواـ	٨	موـالـيـكـ فـيـ بـرـدـ السـعـادـةـ ... حـاجـلـ
٧٧	فـانـ تـسـأـلـ الـيـاـمـ ... مـكـانـيـ	١٠٤	نـقـلـ فـوـادـكـ ... الـأـولـ
٩٧	كـانـ الطـلـ ... الفـوـانـ	١٠١	هـذـاـ المـكـارـ ... اـسـمـالـاـ
٩٩	لـاـيـفـطـنـ ... وـالـعـزـنـ	١٥٧	وـانـتـ تـلـمـنـذـ النـاسـ ... السـجـالـ
٣٢	مـنـ لـوـسـ يـعـرـفـ ... وـاـيـمانـ	٣٣	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... نـوـالـهـ
٩٧	هـوـالـرـوـضـ ... الدـخـانـ	١٢	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... الـوـصـلـ
٦٧	وـماـ كـنـتـ فـيـ تـرـكـيـكـ ... بـالـتوـهـ	٨٢	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... مـؤـلاـ
١٥	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... شـطـونـهاـ	٦	اـذـ رـضـيـتـ ... لـثـامـهاـ
٣٧	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... الحـدـثـانـ	٥٥	اـللـهـ حـيـثـ رـحـلـتـ ... نـديـمـ
٩٤	يـاـ خـادـمـ الـجـسـمـ ... خـسـرانـ	٢٨	بـنـفـسـيـ جـاءـعـمـنـكـ ... مـخـيمـ
٧٣	اتـاكـ العـيدـ ... وـالـتـحـاياـ	٣٤	سـلـامـ عـلـىـ وـادـيـ الـامـيرـ ... سـلامـيـ
٣٨	تـأـلـقـ مـنـ اـفـقـ السـعـادـةـ ... تـجـتـلـىـ	٧٧	عـسـىـ الـيـاـمـ ... يـحـكـمـ
١٠	الـعلمـ اـصـبـحـ ... تـرـاقـيـهـ	١٢٨	فـلـوـ اـخـدـالـهـ ... جـهـنـمـاـ
٢٦	قـدـهـبـتـ الـرـيـحـ ... رـوـاسـيـهـاـ	٢٤	فـعـالـكـ شـوـءـ ... مـتـ كـظـماـ
١٠٢	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... مـاضـيـهـاـ	١٤٢	فـهـذـاـ سـرـورـيـ ... لـقـائـكـ
١٠٩	وـهـذـاـ دـعـاءـ ... حـالـيـاـ	١٢٣	قـصـدـتـكـ مـنـ كـلـ الـوـسـائـلـ ... هـامـ

٤- أمثال عربى

٢٤	جاور ملكاً او بحراً
١٥٥	شنشنة اعرفها من أخزم
٣١	صحبة النار لانتسى
١٠	فاعطيم القوس باريها
٥٧	الفرصة سريعة الفوت بطريق المود
١٥٣	فما ألقى من العلة ما ألقى من الحبة
٥٨	في قصتي طول وانت ملول
٧٢	كاباحد عن حتفه بظله
٢٣	كالشمس لا يخفى بكل مكان
١٤٠	الليث يحبس والمهند يفمد
٥	المأمور معدور
١٢٠	العصيبة اذا عمت طابت
٥	من صنف فقد استهدف
٧٢	والنخادع مارن انفة بكفه
١٣٩	وكل ما يفعل المحبوب محبوب
١١٠	وهذا الذى ابغيه يا ام مالك
٢٥	يداك اوكتنا و فوك نفعن

٥- اشعار فارسي

ازخطه آب ... خطائي ندشت	برو جان پدر ... ولوشتنا
براند ديدة من... آنجهان گر دست	شکر هر چند ... خسته جان را
بزدگوارا ... قیاس بیرونست	عالمی اندر تحرک ... زرین قیا
بود رسم‌سلامی ... فزاده است	كمال ذاتی او ... شب تجلی را
بی روی تو ... پروای گلست	که یارب مرستائی را ... بوعلی سینا
تا جهانست ... جهان فانی است	یارب تو ... نگهدار او را
تو اشیاق ... بگفتن آسان است	بادا حسود ... رهیب آفتاب
توانم اینکه ... بر نج دراست	علمی که ازو ... برآید بطلب
چکر درتاب ... کنونست	آورده بدم ... اندیشه برست
جهان زفر ... خوشکوار گرفت	

۱۲۹	بیوستان بنزرنگی ... هلال بود	جوامع هم‌بنده ... عقل مذموم است
۸۳	بنخادنی که ... آشنازی داد	چکونه شرح دهم ... زبانی نیست
۱۲۲	بدان خدای که ... سر نمروز	چکونه صبور ... خدات همراه است
۱۱۶	بازار توشه ... چندند	جو آن عبارت ... مکنون است
۱۲۹	بغفوکوش ... روزگار آمد	جو عالمی بلقای ... چرانیش است
۸۳	بواعت همت ... افزون باد	حباب خاک ... یاسمن است
۱۰۰	بر هی نشود ... بر نشود	خدای داند ... من ریش است
۱۴۱	پیش دانا ... بهار کند	دهر اگر ... دهر اینست
۴۱	تبیغ سیاست ... گل کند	شهری همه ... بازگرفت
۱۴۳	جو لاله هر که ... آتش باد	طباخ روزگار ... ناگوار نیست
۳۷	حشمت جلیس ... ندیم باد	فی الجمله ... بیادی گرو است
۱۱۲	دیرست که ... مانع باشد	گر قصد ... یادگار نیست
۱۳۸	رسانیدند از جنان... دردهان دارد	گفتم شب ... اندر نگرفت
۱۴۱	شب نبیضی ... روز خواهد بود	کلی بدست ... خارهای ننهادست
۱۲۳	فرمان توگر بر دل ... آسان باشد	کوئیا انجم ... اختیار گرفت
۱۳۹	من همچو شایم ... افزون گردد	من خواهی که ... روزگار دست
۷۸	من وصف حضرت... الکن او فتاد	نسیم باد صبا ... گلستانست
۸۰	هزار سال بباید ... گلی بیار آید	نیست امین ... مأمون کجاست؟
۲۲	از آنچناب ... دگر مسرور	هر کجا گوشی نهی ... لاله‌ها است
۵۳	از دهر هزد ... و گه خمار	هنوز دولت ... جان بدخواهست
۸۶	ای نیم سحری ... عزم سفر	ولایتی که ... مأواست
۱۳	بروقارست ... چون مسماز	یار اگر با ما ... باخوی دوست
۸۶	بشد زخاطرم ... بر بط وطنبور	نه آنچنان ... توانم گفت
۸۹	تیر فکرت ... تاسوفار	آتش چو شود ... مستور شود
۶۲	جهان رباط ... گل شود معمور	آن مصر مملکت ... سراب شد
۹۷	چمن هنوز لب از شیر... گرد عذر	ابن باشد که ... خیره میخندد
۱۱۸	خود هر که ز ایزد ... آخر کار	ابناء جاه ... و بوابشان ندید
۱۳۵	خوردن مل را ... باتشویش خار	از مهر تو ... کجا خواهم شد
۹۷	زمین زبرگ شکوفه ... کلبه عطار	ازین بشارت ... امان آمد
۶۶	سود دریانیک بودی... تشویش خار	اشتیاق مر ... بیان باشد
۱۴۶	شکر ایزد را ... ماهی منیر	این کارها ... یزدان نمی‌رسد
۶۸	ضاایع تر از آفتاب ... درخانه مور	

دردست دل ... باد دلم	۱۰۰	فلک غلام وجهان ... دولت‌یار	۱۴
درد و بلا ورنج ... درخودم	۲۰	گر آرزو جمال... اومید روزگار	۸۴
در شداید صبر کردن ... تا من کنم	۸۰	نهد چو پنجه ... زاختران زیور	۱۲۰
زان پیش ... شرابی بخوریم	۱۳۰	یار بهم توفوق ... تو تیاسان در بصر	۷۷
مرا دوست باید ... مرا دوست کم	۱۶	غافل منشن ... نیست عزیز	۱۱۶
نوروز خرم ... میتوشد وارم	۵۰	انگشت شکر ... خونین دستش	۱۰۰
هر آنکه گردش ... رهبری کنایا م	۷۲	دیدار ترا ... دارد گوش	۸۴
همی ترسم ... بهستان فرستم	۶	زمین گرگشاده ... انجام خویش	۶۴
آن دلت را ... آمن کن	۶۰	گرم چو مشک دهی ... جان‌آتش	۲۸
انجام دهر ... پیش‌بین	۶۳	هر روز دو عید ... نوبهارش	۱۰۱
این خط شریف ... دهان است	۱۱۲	الف با خدمت تو ... فطام مألف	۱۰۶
ای هیچ ... به پیرامن من	۴۸	چنان بهم زغمت ... تو نیابد پاک	۲۶
به بنده‌خانه ... هزار چنین	۱۰۷	فتاده‌ام بکروهی ... معنی تشك	۶۷
گر ندانی بدوست... در طلب مردن	۱۷	با یمن و فرج باد ... وفاضل	۱۰۱
من خواستمی ... آنجا چه‌گناه	۱۰۶	زین عمر بتمجیل ... بخيال	۱۲۰
شقایق بر یکی‌پایی... جام باده	۱۱۵	شوک خدمتکار ... ینبوعی زلال	۳۴
آفتاب از... مستغنى است	۵۲	هر لحظه بدیدار ... بعقل	۸۱
از آن بشوق ... خود نانی	۱۰۶	همه شمايل ... صد عاقل	۱۴۳
ازین سپس ... بنامه خرسندی	۱۱۴	همیشه تا که بود ... در امثال	۱۲۶
اگر بار خار است... خود رشته‌ای	۷۰	از آن نبات کرم ... از نبات‌کروم	۱۴۹
اگرچه آب ... آب در جوی	۱۱۴	اگر بنطق ... نیست دریادم	۸۲
امروز درین جهان... اندرون صافی	۳۳	بیجان پاک ... بیان نکنم	۴۳
ای عرش نشونم ... خاک شوی	۱۰۴	برخیز بیا ... غمت کاسته‌ایم	۴۷
این جمله مهیا است... ندارد آبی	۱۳۰	بهر کجا که خرامی ... سورندیم	۱۵۳
با کفناه بزرگی... نقل برهانی	۱	بوسیدم ... شوخته‌کردم	۲۹
بدان خدای که ... پیشانی	۱۷	پر تو خط شریفت ... مرجان بینم	۱۵۶
بدست خویش ... جنائمه که می‌بائی	۹۴	چو دختری ... صبحدم مرhom	۱۱۳
بیهوده قول... در گوش کرده‌ای	۲۷	جو قدر وصل... بنخواب خرسندم	۱۰۵، ۳۶
خطاب عالی ... ربانی	۱۱		
خوش باش ... یوسف‌جاهی	۱۴۰		
در حق بنده ... بنوعی سعایتی	۱۲۱		

گر بر سر آنی ... ما میدانی	۴۵	دهان گر بماند ... خوانی نهی	۱۰۲
مارا تو بهر صفت... دوستداری	۶۰	زشخ خاطر ... آب فرمائی	۱۲۲
من او فتاده ... که نشنیدی	۴۷	زصد داستان ... داستان باشdi	۱۹
هر چند که تو ... زود کنی	۹۳	قضا دگر ... از دهنی	۷۲
		کجا یابم ترا ... از آن گشتی	۱۵۸

۶- امثال فارسی

جز خاک درت ندواست بودن مسکن	۷۹
سرود بیاد مستان ندهی	۲۶
کان ره نه بهای چون منی یافته‌اند	۲۰
ناید زدل شکسته تدبیر درست	۳۵
همه گنج دنیا نیزد بدرنج	۱۳۲

۷- نام‌گسان

امیر سیف الدین	۶۹	آدم (ابوالبشر)	۱۲۸، ۴۹، ۴۱، ۱۳، ۳
امیر شجاع الدین	۶۰	آل برمک	۴۲
امیر کبیر (کتاب فروشی)	۱۱۹	آل سلجوق	۱۳
امیر المؤمنین (علی بن ابی طالب)	۱۴۰	ابراهیم (پسر امیر بهاء الدین)	۴۸
امیر نصرة الدین	۵۸ و ح(۲)، ۷۴ و ح(۲)، ۱۰۱ و ح(۲)، ۱۵۶	ابن اهتم	۶۷
اویس قرنی	۱۱۱	ابن المعید	۱۱۵
باقل	۶۷	ابوبکربن الزکی المتطلب (مؤلف کتاب)	۶
بدرالدین یحیی	۵، ۱۰۸، ۲۸، ۲۱ و ح	اترال	۳۹
بطلمیوس	۳۱	اخوان الصنا	۱۷
بنی ذهل	۳۳	ادریس	۹۳
چارالله (زمخشری)	۱۵۲	اسفندیار	۱۳۶
جالیتوس	۳۱	اکمل الدین	۱۷، ۷۷، ۸۱
جرمی	۱۰، ۱۳ و ح(۲)، ۳۹ و ح	اماں الدین (قاضی)	۱۵۴
جوهری	۶۸	امیر بهاء الدین (امیر السواحل)	۴۸، ۳۴
حاتم (طائی)	۵۸، ۵۲		۱۲۱، ۱۰۷، ۸۲

قریش (قوم) ۴	حریری ۱۱۵
قس ۶۷	حطیم (محل) ۶۷
قطب الدین ۱۵۲	حمدی ۱۱۵
قیصر ۶۵	خاقانی ۱۱۹ ح (۲)
کلیم (موسی) ۹۷	داود (پیغمبر) ۱۱۱
کمال الدین اسماعیل ۸۷ و ح ۲	دقیانوس ۶۵
کیکاوس (شاه) ۶۵، ۲۹	رستم ۱۳۶
متنبی ۷۳	روسان ۶۸
مریم (عذراء) ۱۲۲، ۶۷	زندیق ۶۸
مسیح (عیسیٰ عا) ۹۷، ۶۷	سبحان ۲ ح ۷۹
مصطفیٰ (پیغمبر) ۹۳ و ح، ۹۵	شافعی ۹۰ و ح ۹۶
معن (معن بن زایدہ) ۵۸	شرف الدین خطاط ۷۶
ملک الساحل بهاء الدین (امیر) ۲۱	شمس الدین قیصر بیگ (امیر) ۶۴ و ح (۲)
نمرود ۱۲۲، ۲	شمس الدین محمد جوینی ۱۲۳ و ح
نوشیروان ۶۵	صاحب (ابن عباد) ۱۱۵
هاشم (جد بنی هاشم) ۴	صدر (صدر الدین قونوی مؤلف کتاب) ۱۰۳، ۳
ہندوان ۶۸	ظہیر الدین (امیر) ۴۲
وائل ۷۹	عبدال رحیم (پسر صدر مؤلف کتاب) (۱۵۶) (۲)
یعقوب (پیغمبر) ۱۱۱	عیسیٰ (پیغمبر) ۹۵، ۹۷ ح
یوسف (پیغمبر) ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۲۲، ۱۱۱	فردوسی ۱۰۲
	فرعون ۲

۸- نام جایها

قونیہ ۱۴، ۳۲، ۷۴، ۸۰ و ح ۸۰ ح (۲)	ختن (شهر) ۱۱۲
قیصریہ ۸۰، ۸۶ و ح	عمان (دریا) ۱۱
کعبہ (خانہ خدا) ۱۲۶، ۲۸	قر احسار ۵۹

۹- نام کتابها

قرآن ۱۰	روضۃ الكتاب و حدیقة الالباب ۵
مصحف ۶۸، ۴۲	صحاح اللنه ۶۸

فهرست مراجع مقدمه و حواشی

- آثار الوزراء ، سيف الدين حاجي بن نظام عقيلى ، بتصحيح ميرجلال الدين حسیني ارموي «محدث» ، از انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۵۲۸) ، سال ۱۳۳۷ هـ . ق .
- آندراج ، محمد پادشاه متخلص بهشاد ، زیر نظر محمد دبیرسیاقی ، در هفت مجلد ، از انتشارات کتابخانه خیام ، تهران ۱۳۳۵ خورشیدی
- احادیث مثنوی ، بجمع و تدوین استاد بدیع الزمان فروزانفر ، از انتشارات دانشگاه تهران (شماره ۲۸۳) ، ۱۳۳۴ هـ . ش .
- احیاء العلوم ، امام محمد غزالی ، به تصحیح و مقدمه دکتر بدوى طبانه استادیار دارالعلوم جامعه قاهره ، چاپ دارایحیاء المکتب العربیه ، جمادی الاولی سنة ۱۳۷۷ هـ . ق درجهار مجلد با دو کتاب «تعریف الاحیاء بفضایل الاحیاء» و «المعنی عن حمل الاسفار فی الاسفار فی تحریج ما فی الاحیاء من الاخبار» در حواشی اختیارات بدیعی ، علی بن حسین انصاری ، مشهور به حاج زین العطار ، نسخه خطی ، از کتب اهدائی مرحوم حاج محمد نجحوانی شماره (۳۶۸۲) .
- از سعدی تا جامی ، ادوارد براؤن انگلیسی ، ترجمة علی اصغر حکمت ، ناشر کتابخانه ابن سينا ، تهران ۱۳۳۹ هـ . ش .
- اساس البلاعه ، جار الله ابوالقاسم محمود بن عم الزمخشري ، چاپ مصر ۱۹۶۰ م
- الاشتقاق ، ابی بکر محمد بن حسن بن درید (۳۲۱-۲۲۳) ، بتحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون ، چاپ مصر ۱۳۷۸ هـ . ق .
- أصول کافی ، ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق کلینی رازی متوفی ۳۲۸/۹ هـ . ق . بـ شرح و ترجمة آية الله حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای ، تصحیح و مقابله محمد باقر بهبودی و علی اکبر غفاری ، درجهار مجلد ، ناشر کتابخانه اسلامیه ، تهران ۱۳۸۱ هـ . ق .
- اعلام قرآن ، دکتر محمد خنائلی چاپ کتابخانه امیرکبیر تهران ۱۳۴ ش
- اقرب الموارد ، علامه سعید الخوری الشرتوی اللبناني ، چاپ افست از روی چاپ مصر ، ناشر شیخ محمد آخوندی مدیر کتابخانه اسلامیه تهران

- اماںی المرتضی** ، غرر الفواید و درر الفلاح ، شریف مرتضی علی بن حسین موسوی علوی (٣٥٥-٣٤٦ھ. ق.) بتحقيق محمد ابوالفضل ابراهیم ، چاپ دارالکتب العربیہ، بیروت ١٣٨٧ھ. ق. چاپ دوم با حواشی در دو مجلد امثال و حکم دهخدا ، علامہ سعید علی اکبر دهخدا ، ناشر کتابفروشی امیرکبیر تهران، ١٣٣٩ھ. ش
- انجیل** ، کتاب المهد المجدید ، ترجمه از یونانی به زبان عربی چاپ آمریکا
- انجیل** ، عهد جدید ، چاپ لندن ١٩٤٧م مترجم از زبانهای اصلی عبرانی، کلدانی، یونانی به زبان فارسی با عهد عتیق در یک مجلد
- انوار التنزیل و اسرار التأویل** ، ناصرالدین ابوسعید عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بپیشوای متوفی ٧٩١ھ. ق. چاپ کتابخانه جمهوری مصر در یک مجلد و چاپ (المکتبة التجارية الكبرى بمصر) با شرح ابوالفضل قریشی صدیقی خطیب کازرونی در دو مجلد
- الأنوار الزاهية** ، فی دیوان ابی العطاھیه - دیوان ابی العطاھیه چاپ دارصادر، دار بیروت، ١٣٨٤ھ. ق. با حواشی مختص
- الاوامر العلائية فی الامور العلامية** ، حسین بن محمد بن علی جعفری رغدی، مشهور به ابن بی بی، چاپ عکسی ترکیه ١٩٥٦م
- برهان فاطح ، محمد حسین بن خلف تبریزی ، با همتام دکتر محمد معین ، چاپ کتابفروشی زوار، تهران ١٣٣١-١٣٣٥ھ. ش در پنج مجلد
- بهار عجم ، ییک جند (هندی) ملقب به بهار، چاپ هند، ١٣٣١ھ. ق
- الناج الجامع للاصول فی احادیث الرسول** ، شیخ منصور علی ناصف ، با غایة المأمول شرح الناج الجامع للاصول در یک مجلد، ناشر دار احیاء الكتب العربیہ، ١٣٨١ھ. ق. در پنج مجلد
- نایج الفرس من جواهر القاموس** ، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، چاپ مصر ١١٩٢م
- تاریخ ابن بی بی ، رک. الاوامر العلائية
- تاریخ ادبیات ، دکتر ذبیح اللہ صفا، چاپ کتابفروشی ابن سینا ١٣٤١-١٣٣٨ھ. ش. در سه مجلد
- تاریخ ادبیات فارسی ، هرمان اته، ترجمه با حواشی، دکتر رضازاده شفق، چاپ پنگاه ترجمه، ونشر کتاب، ١٣٣٧ھ. ش.
- تاریخ ادبی ایران ، پروفسور ادوارد براؤن ، ترجمه و تحریثه علی پاشا صالح، چاپ وزارت فرهنگ، ١٣٣٣ھ. ش
- تاریخ ایران باستان، حسن پیر نیا (مشیرالدوله)، ناشر کتابفروشی ابن سینا،

- ۱۳۱۱ ه. ش در سه مجلد تاریخ بیهقی ، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دیر، بااهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، چاپ وزارت فرهنگ، ۱۳۲۴ ه. ش.
- تاریخ سیستان (تألیف در حدود ۷۲۵-۶۴۵ ه. ق)، بتصحیح ملک الشعراه بهار، چاپ کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۱۴ ه. ش.
- تاریخ طبرستان ، بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب (۶۱۳ ه. ق.)، بتصحیح استاد فقید سعید عباس اقبال، چاپ کتابخانه خاور ۱۳۲۰ ه. ش.
- جلد اول و دوم در یک مجلد تاریخ العرب قبل الاسلام ، عبدالملک بن قریب (۲۱۷-۱۲۳ ه. ق) ، بتحقيق شیخ محمد حسین آلبایسن، از روی نسخه مکتوب ۲۴۳ ه. ق. بخط یعقوب بن السکیت ناشر المکتبة العلمیة بمیداد، ۱۳۷۹ ه. ق.
- تاریخ گزیده ، (تألیف به سال ۷۳۰ ه. ق) حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی بااهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، چاپ کتابفروشی امیر کبیر تهران آذرماه ۱۳۳۹ ه. ش.
- تاریخ وصف ، خواجه عبدالله بن فضل الله شیرازی، چاپ افست از روی چاپ بمبئی، بوسیله کتابفروشی های ابن سينا و جمفری، آبانماه ۱۳۳۸ ه. ش.
- تجارب السلف ، هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نجفوانی، به تصحیح استاد فقید سعید عباس اقبال آشتیانی چاپ جدید ناشر کتابخانه نهضه وری، ۱۳۹۴ ه. ش.
- تجربه الامصار و تجزیه الاعصار ، رک. تاریخ وصف تحفه حکیم مؤمن ، محمد مؤمن حسینی طبیب شاه سلیمان صفوی ، چاپ جدید افست ناشر کتابفروشی بوذرجمهری (مصطفوی) ۱۳۷۸ ه. ق.
- تحفه الناصریه ، ابوالقاسم بن حاج محمد ابراهیم رشی معرفه اصفهانی، بعد ناصر الدین شاه قاجار در تهران
- ترجمه تفسیر طبری ، فراموش اورده در زمان منصور بن نوح سامانی (۳۶۵-۳۵۰ ه. ق)، بتصحیح حبیب ینمائی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ ه. ش.
- در هفت مجلد تعریفات جرجانی ، سید شریف علی بن محمد جرجانی، چاپ اسلامبول، ۱۳۰۰ ه. ق.
- تفسیر ابوالفتوح رازی ، شیخ ابوالفتوح رازی، بتصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شمرانی وعلی اکبر غفاری، چاپ کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۷-۱۳۸۲ ه. ق. تهران، در دوازده مجلد

تفسیر بیضاوی ، رک. انوارالتنزیل
تفسیر روح الجنان و روح الجنان ، رک. تفسیر ابوالفتوح
تفسیر منهج الصادقین ، ملافعی الله کاشانی با مقدمه و تصحیح حاج میرزا
 ابوالحسن شعرانی، چاپ کتابخانه اسلامیه تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۴ ه . ش .
 در ده مجلد

تفسیر مبتدی ، رک. کشف الاسرار
التقہیم لاوابل صناعة التنہیم ، استاد ابویحان محمدبن احمد بیرونی
 (۴۲۰ ه . ق) ، با تصحیح استاد جلال‌همائی ، چاپ وزارت فرهنگ ، ۱۳۱۶-۱۳۱۸ ه . ق .
تقویم و تاریخ درایران ، از ذ . بهروز ، ازانشارات انجمن ایرانویچ شماره
 ۱۵ ایران کوده

جامع التواریخ ، رشید الدین فضل الله ابن عماد الدوّله ابن الخیر بن موفق الدوّله
 علی ، بسیع واهتمام ، ادگار بلوشہ فرانسوی ، چاپ لیدن ، جلد دوم ، ۱۳۲۹ ه . ق .
 و چاپ کاترمر ، پاریس ۱۸۳۳ م .
جامع الشواهد ، محمد باقر شریف اردکانی ، چاپ کتابخانه ادبی اصفهان ،
 ۱۳۸۰ ه . ق .

جمهرة انساب العرب ، ابی محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی
 (۴۵۶-۳۸۰ ه . ق) ، بتحقيق وتعليق عبد السلام محمد هارون ، ناشر دار المعارف
 بمصر ۱۳۸۲ ه . ق .

جنة الامان الواقعية و جنة الایمان الباقية ، شیخ ابراهیم بن علی بن حسن بن
 محمد جبل عاملی ، نسخه خطی ، از کتب اهدائی مرحوم حاج محمد نجف‌وانی به کتابخانه
 ملی تبریز ، شماره ۳۵۹۰

جهان نامه ، (تألیف به سال ۶۰۵ ه . ق) محمد بن نجیب بکران بکوشش دکتر
 محمد امین ریاحی ، ۱۳۴۲ ه . ش .

جهانگشای جوینی ، (تألیف به سال ۶۵۸ ه . ق) علاء الدین عطاملک بن
 بهاء الدین محمد بن محمد جوینی ، بسیع واهتمام و تصحیح محمد بن عبد الوهاب
 فزوینی ۱۳۲۹ - ۱۳۳۵ ه . ش . چاپ جدید افست از روی نسخه لیدن بوسیله
 کتابخانه صدر تهران

جواهرالادب ، احمدالهاشمی ، چاپ سیزدهم ، مصر ۱۳۴۱ ه . ق .
جنات الغلود ، محمد رضا امامی بن محمد مؤمن ، چاپ جدید افست از روی
 چاپ سنگی سابق ، ۱۳۳۷ ه . ق .

حبيب السیر ، غیاث الدین بن همام الدین حسینی المدعو به خواندمیر ، ناشر
 کتابخانه خیام ، تهران ۱۳۳۳ ه . ق .

- دانشنمندان و سخن سرایان فارسی** ، محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، چاپ تهران، ناشر کتابفروشی‌های اسلامیه وخیام، ۱۳۴۰-۱۳۳۷ هـ ق. درجهار مجلد دستورالوزراء ، غیاث الدین بن همام الدین معروف بخواندمیر، با تصحیح مقدمه استاد فقید سعید نقوی، چاپ کتابفروشی اقبال، ۱۳۱۷ هـ ق.
- دیوان ابی نواس** ، حسن بن هانی، بتحقيق احمد عبدالمجيد الفزالي ، ناشر دارالكتبه العربي، بيروت ۱۳۷۲ هـ ق.
- دیوان امیرمعزی** ، امیرالشعراء محمدبن عبدالملك نهشابوری متخلص به معزی، بتصحیح مرحوم عباس اقبال، چاپ کتابفروشی اسلامیه تهران ۱۳۱۸ هـ ش.
- دیوان انوری** ، اوحد الدین علی بن محمدابسحاق ابیوردی، بتصحیح محمد تقی مدرس رضوی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ هـ ق.
- دیوان بشار** ، بشار بن برد، بتصحیح و تحقیق سید محمد بدرا الدین علوی، چاپ دارالثقافة بيروت ۱۹۶۳ م.
- دیوان حافظ** ، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی ، بااهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، ناشر کتابفروشی زوار
- دیوان خاقانی** ، افضل الدیل بدیل بن علی، بااهتمام دکتر ضیاء الدین سجادی، ناشر کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۳۸ هـ ش.
- دیوان سلمان ساوجی** ، بااهتمام منصور مشقق ، چاپ بنگاه مطبوعاتی صفیلیشاه، تهران ۱۳۳۶ هـ ش.
- دیوان سنائی** ، ابوالمجد مجدد بن آدم سنائی ، بااهتمام مظاہر مصنا ، چاپ امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶ هـ ش.
- دیوان شمس** ، جلال الدین مولوی، با تصمیحات و حواشی استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۶-۱۳۴۵ هـ ش.
- دیوان ظهیر الدین فاریابی** ، بااهتمام عاشمرضی، در هفت جلد، چاپ انتشارات کاوه تهران
- دیوان قطران** ، بااهتمام مرحوم حاج محمد نجفیانی ، ناشر کتابفروشی تهران، تبریز ۱۳۳۳ هـ ش.
- دیوان کمال اسماعیل** ، خلاق المعنی کمال الدین اسماعیل، چاپ سنگی بمبنی ۱۳۰۷ هـ ق.
- دیوان متنبی** ، شرح شیخ ناصف یازجی (العرف الطیب) ، چاپ بیروت ۱۹۵۵ م. چهار جلد در یک مجلد و شرح عبدالرحمن برقوقی، چاپ افست از روی چاپ بیروت، چهار جلد در دو مجلد، و شرح ابی الحسن علی بن احمد واحدی نهشابوری، چاپ برلن ۱۸۶۱ م. در یک مجلد
- دیوان منوچهری** ، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد، بکوشش محمد برسوaci،

- ناشر انتشارات اسنهد، تهران اسفندماه ۱۳۲۶ هـ. ش.
- ديوان الهدىين** ، چاپ انتیمهٔ خاورشناسی شوروی نسخه عکسی و سربی دیوان انتیمهٔ خاورشناسی شوروی نسخه عکسی و سربی ۱۳۸۵ هـ. ق.
- رباعیات خیام ، چاپ انتیمهٔ خاورشناسی شوروی نسخه عکسی و سربی و چاپ کتابفروشی طهوری بااهتمام مرحوم ذکاءالملک فروغی تهران ۱۳۳۸ هـ. ش.
- وجاپ تن کیه بااهتمام حسین دانش و رضا توفیق، اسلامبول ۱۳۴۰ هـ. ق.
- الرسالة السنجرية** ، زین الدین عمر بن سهلان ساوجی ، بااهتمام محمد تقی دانش بیزوه، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۳۷ خورشیدی
- روضه الصفا** ، میر محمد بن سیدبرهان الدین خواوندشاه مشهور به خواندمیر چاپ جدید ده جلدی با ذیل رضا قلیخان هدایت، از انتشارات کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز، تهران ۱۳۳۹-۱۳۴۰ هـ. ش.
- ريحانة الأدب** ، علامه سعید میرزا محمدعلی مدرس، چاپ دوم درش مجدد تبریز ۱۳۳۵-۱۳۳۲ هـ. ش.
- سبک‌شناسی ، مرحوم ملک‌الشعراء بهار، چاپ دوم از انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۳۷ هـ. ش.
- سفينة البحار**، حاج شیخ عباس قمی، چاپ سنگی از انتشارات کتابخانه‌سنانی تهران
- سیر الملوك** ، خواجه نظام‌الملک ابوعلی حسن طوسی، بااهتمام هیوبت‌دارک، چاپ ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰ هـ. ش.
- شاهدانه** ، چاپ ده جلدی کتابخانه‌خیام در پنج مجلد از روی چاپ ولرس در جشن هزاره فردوسی
- شرح برقوقی بردیوان متنی ، رک. دیوان متنی
- شرح سودی بر گلستان ، تألیف سودی افندی چاپ اسلامبول
- شرح شافعیه ابن حجاج ، امام رضی‌الدین استرآبادی متوفی ۶۸۸ هـ. ق.
- با شرح شواعد عبدالقادر بغدادی ، صاحب خزانة‌الادب متوفی ۱۰۹۳ هـ. ق. با تصحیح و حواشی محمد نور‌الحسن ، محمد‌الزفراز ، محمد مجیعی‌الدین عبدالحمید، چاپ قاهره، در چهارمجلد
- شرح معلقات ، ابوزکریا یحییٰ بن علی بن محمد بن حسن بن موسی الشیعیانی، معروف به خطیب تبریزی، چاپ مصر بتحقیق محمد‌مجیعی‌الدین ۱۳۸۴ هـ. ق.
- شرح معلقات ، ابوعبد‌الله حسین بن احمد بن حسن زوزنی ، چاپ بیروت ۱۳۷۷ هـ. ق.
- شرح سقط الزند ، چاپ وزارت فرهنگ مصر در پنج مجلد، فاہر ۱۳۸۳ هـ. ق.
- شرح قصيدة بانت ، سعاد کعب بن زهیر ، ابی محمد جمال‌الدین عبداللہ بن هشام، با حاشیه شیخ ابراهیم باجوری، چاپ اول ، مصر ۱۳۰۴ هـ. ق.

- شرح واحدی بر دیوان متنبی، رک. دیوان متنبی
- شرح یازی یعنی بر دیوان متنبی، رک. دیوان متنبی
- صحاح الفرس، محمد بن هندو شاه نجف وانی، با هتمام دکتر عبدالملک طاعقی،
چاپ بسکااه ترجمه و نشر، تهران ۱۳۴۱ ه. ش.
- صحیفه سجادیه، بسا ترجمه و شرح حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، چاپ
کتاب فروشی اسلامیه، تهران ۱۳۴۸ ه. ش.
- صور الكواكب، ابوالحسن عبدالرحمون بن عمر رازی معروف به صوفی،
چاپ حیدآباد دکن، ۱۳۷۵ ه. ق.
- طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه و تحشیه استاد سعید عباس
اقبال، چاپ کتابخانه مهر، ۱۳۱۲ ه. ش.
- طریق خانه، یار احمد بن حسین رشیدی تبریزی (۸۶۷ ه. ق.)، بتصحیح و
تحشیه استاد جلال الدین هماقی، چاپ انجمن آثار ملی (شماره ۴۶)، تهران
۱۳۴۶ ه. ش.
- عرف الطیب، رک. دیوان متنبی
- غیاث اللغات، محمد غیاث الدین بن جلال الدین بن شرف الدین، چاپ سوم
هند با چراغ هدایت در حاشیه، ۱۳۰۸ ه. ق.
- فرایداللآل، سید شیخ ابراهیم بن سید علی احدب طرابلسی حنفی، چاپ
کتاب فروشی اسدی تهران، افت از روی چاپ بیروت
- فرهنگ رشیدی، عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی تتوی، با نضمام
معربات رشیدی، بتصحیح محمد عباسی، ناشر کتاب فروشی بارانی، تهران ۱۳۳۷ ه. ش. در دو مجلد
- فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، چاپ کتاب فروشی امیرکبیر تهران،
۱۳۴۵-۱۳۴۲ ه. ق. تا جلد پنجم
- فرهنگ نفیسی، مرحوم دکتر علی اکبر نفیسی «ناظم الدولة»، ناشر کتاب فروشی
خیام، تهران ۱۳۴۳ ه. ش. در پنج مجلد
- فوایل الوفیات، محمد بن شاکر بن احمد، الکتبی، متوفی ۷۶۴ ه. ق. .
بتحقیق و تحشیه محمد محی الدین عبدالحمید، ناشر کتابخانه الهبة المصریه، قاهره
۱۹۵۱ م. در دو مجلد
- فهرست ابن النديم، محمد بن اسحاق بن النديم، چاپ مصر
قاپوس نامه، منصر الممالی کیکاووس بن اسکندر بن قاپوس بن وشمگیر بن زیار،
با هتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ بسکااه ترجمه و نشر کتاب تهران، ۱۳۴۵ ه. ش.

- قاموس كتاب مقدس، ترجمه وتأليف مستر هاكس آمريكيائي ساكن همدان، بيروت ١٩٢٧ م.**
- قاموس المحيط، مجدد الدين فiroz آبادي، چاب مصر، قاهره ١٣٣٢ هـ ق.**
در چهار مجلد
- قرآن كريم، چاب اسلاميه**
- الكامل للمبرد، ابوالعباس المبرد، محمد بن يزيد بصرى، چاب مصر، ١٣٧٦ هـ . ق .. درسه مجلد**
- كتاب الانسان الكامل، عزيز الدين نسفي، بتصحيح و مقدمة فرانسوی مارينان موله، چاب قسمت ايرانشناسي انستيتو ايران و فرانسه، تهران ١٣٤١ هـ . ش .**
- كشف الاسرار و عدة الابرار (تأليف در ٥٢٠ هـ . ق .) معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاري، ابوالفضل رشيد الدين مويدي ، چاب دانشگاه تهران ١٣٣١-١٣٣٩ هـ . ق . بااهتمام على اصغر حكمت، درده مجلد**
- كتف المحجوب، ابوالحسن علي بن عثمان بن ابي على الجلابي الھجوبي الرزنوی، از روی متن تصحیح شده والثنین روكوفسکی، باترجمه مقدمه بوسیله محمد عباسی، چاب کتابفروشی امیر کبیر، تهران ١٣٣٦ هـ . ش .**
- كلیات آثار خیام، بتحقيق واهتمام محمد عباسی، ناشر کتابفروشی بارانی، تهران ١٣٣٨ هـ . ش .**
- كلیات سعدی، بااهتمام مظاہر مصفا، چاب کتابفروشی معرفت، تهران ١٣٤٠ هـ . ش .**
- کلیله و دمنه، ابوالعالی نصر الله منشی، بتصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاب دانشگاه (شماره ٩٢٥)، تهران ١٣٤٣ هـ . ش .**
- کلستان، با مقابله و تصحیح فروغی ، بااهتمام دکتر محمد جواد مشکور ، ناشر کتابفروشی اقبال، تهران ١٣٤٢ هـ . ش .**
- لسان العرب، ابوالفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور، مصری، چاب دار صادر، بيروت ١٣٧٤ هـ . ق .. در پانزده مجلد**
- لغات تاريخية و جغرافية، احمد رفت چاب استانبول، ١٢٩٩ هـ . ق .**
- لغات و تعبيرات مثنوی، گردآورنده دکتر سید صادق گوهرين ، چاب دانشگاه تهران، ١٣٤١-١٣٤٧ هـ . ش . تا جلد پنجم**
- لغت فرس اسدی، منسوب به اسدی طوسی، با حواشی و تعلیقات محمد دبیر سیاقی، ناشر کتابخانه طهوری، تهران ١٣٣٦ هـ . ش .**
- لغت نامه دهخدا ، علامه قفید سعید على اکبر دهخدا ، چاب دانشگاه تا شماره ١٥٣**

- الملع ، ابوونصر السراج طوسی ، بتصحیح دکتر عبدالجلیل محمدی محمود و طه عبدالباقي سرور ، چاپ مصر ، ۱۳۸۰ هـ . ق .**
- لیلی و مجنون نظامی ، حکم نظامی گنجوی ، بتصحیح و حواشی استاد مر حوم وحید دستگردی ، چاپ کتابفروشی ابن سینا ، تهران ۱۳۳۳ هـ . ش .**
- متنبی و سعدی ، دکتر حسینعلی محفوظ ، تهران ۱۳۳۶ هـ . ش .**
- مثنوی ، مولانا جلال الدین بلخی رومی چاپ بخشی ، و چاپ افست از روی متن تصحیح شده نیکلسون مجمع الامثال ، ابوالفضل احمد مهدیانی ، هرتب حسین بن ابی بکر «نجم کرمانی» چاپ سنگی تهران ، ۱۲۹۰ هـ . ق .**
- مجمع البعرین ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، ناشر کتابفروش بوذرجمهر مصطفوی ، تهران ۱۳۳۹ هـ . ش .**
- مجمع البيان فی تفسیر القرآن ، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبری ، بتصحیح شیخ ابوالحسن شعرانی ، چاپ کتابفروشی اسلامیه ، تهران ۱۳۷۳ هـ . ق . ۱ د جلد در پنج مجلد**
- مجمع الفرس ، محمدقاسم بن حاج محمد کاشانی ، متخلص به سروری ، بکوشش محمد دبیر سیاقی ، چاپ کتابفروشی علی اکبر علمی تهران ، ۱۳۴۰ هـ . ش .**
- محاضرات الأدباء ، ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی ، چاپ مکتبة الحياة بیروت ، ۱۹۶۱ مـ . در چهار مجلد**
- مراصد الاطلاع ، صفائی الدین عبد المؤمن بن عبد الحق بنقدادی (متوفی ۷۳۹ هـ . ق) ، بتحقيق و تحریش علی محمدالبجاوی ، چاپ دار احیاءالكتب العربية مص ، ۱۳۷۳-۱۳۷۴ هـ . ق .**
- مروح الذهب ، ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (متوفی ۱۳۴۶ هـ . ق) ، بتحقيق محمد مجید الدین عبد الحمید ، چاپ مصر ، ۱۳۷۷ هـ . ق . چهار جلد در دو مجلد**
- المشتبه فی الرجال ، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثـان قایمـاز (متوفی ۷۴۸ هـ . ق) ، بتحقيق علی محمدالبجاوی ، چاپ دار احیاءالكتب العربية ۱۹۶۲ مـ .**
- صدق الفضل ، شیخ شهاب الدین احمد بن شمس الدین بن عمر هندی غزنوی (متوفی ۸۴۸ هـ . ق) ، در شرح قصیده بانت سعاد کعب بن زهیر ، چاپ حیدر آباد دکن**
- مصنفات یا با افضل ، افضل الدین محمد مرقی کاشانی ، بتصحیح مجتبی میتوی ، چاپ دانشگاه تهران (شماره‌های ۱۳۸ و ۴۷۱) ، ۱۳۳۱ هـ . ش . در دو مجلد**
- المعارف ابن قتيبة ، ابی محمد عبد الله بن مسام بن قتيبة مروزی (۲۷۶-۲۱۳ هـ . ق) ، بتحقيق ثروت عکائیه ، چاپ دارالكتب ۱۹۶۰ مـ .**

- معاهد التنصيص** ، على شواهد التلخیص، به تحقیق استاد محمد مدحی الدین عبدالحمید، چاپ مصر ١٣٦٧ هـ. ق. ، جلد اول
- معیار جهانی**، تألیف فاشمس فخری اصفهانی، بتصحیح دکتر صادق کیا، چاپ دانشگاه (شماره ٤٨٦) تهران، ١٣٣٧ هـ. ق.
- مفتاح کفعمی**، یا مصباح کفعمی، رک. جنة الامان الواقیه مقامات حریری، ابو محمد قاسم بن علی بن محمد بن عثمان حریری مصری، با نضمam رسالات سینیه و شنیه حریری و رساله اعتراض ابن خثاب بقدادی به حریری، چاپ جدید دار صادر بیروت، ١٣٧٧ هـ. ق.
- مقامات حمیدی**، قاضی حمید الدین عمر بن محمود بلخی، متوفی در ٥٥٩ هـ. ق. ، بتصحیح و تحریش سید علی اکبر ابرقوئی، چاپ کتابفروشی تایید اصفهان، مهرماه ١٣٣٩ مقدمه الادب، جار الله ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشیر خوارزمی، پیراسته سید محمد کاظم امام، چاپ دانشگاه تهران، ١٣٤٢-١٣٤٣ هـ. ق.
- مناقب العارفین**، شمس الدین احمد افلاکی، با تصحیحات و حواشی تحسین یازیجی، آنقره ١٩٥٩ م.
- منتهی الارب**، علامه عبدالرحمن عبدالکریم صفوی پور، چاپ افست بوسیله کتابفروشی های اسلامیه، ابن سینا، خیام، امیر کبیر، تهران جمادی الثانی ١٣٧٧ هـ. ق. ، المنجد، لویس مملوک، با نضمam «المنجد فی الادب والعلوم»، فردینان توتل، چاپ جدید (چاپ ١٧) ، بیروت ١٩٦٠ م.
- مشتات السلاطین**، نسخه خطی متعلق به کتابخانه شخصی حاج حسین آفانجوانی نسایم الاسعخار، من لطایم الاخبار، ناصر الدین مشتی کرمانی، ٧٢٥ هـ. ق. ، بتصحیح و تحریش میر جلال الدین حسینی ارمومی (محدث)، چاپ دانشگاه (شماره ٥٣٦) تهران ١٣٣٨ هـ. ش.
- نظر متفکران اسلامی**، دکتر سید حسن نصر، چاپ دانشگاه شماره (٨٩٠) تهران ١٣٤٢ هـ. ش.
- النهاية لابن الأثير**، امام مجدد الدین ابی السعادات مبارک بن محمدا الجزری (ابن الاثنين)، (٥٣٤-٦٠٦ هـ. ق) بتحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناхи، چاپ دار احیاء الكتب العربية، ١٣٨٣ هـ. ق. در چهار مجلد
- نور الابصار في مناقب آل بيت نبی المختار**، شیخ شبشهجی المدعو به مؤمن، چاپ مصر، با اسماعیل الراغب فی سیرة المصطفی در حاشیه، ١١٨٥ هـ. ق.

وفيات الاعيان، ابوالعباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر بن خلkan (٦٨١-٦٠٨ هـ. ق.)، بتحقيق محمد محى الدين عبدالحميد، ناشر كتابة النهضة المصرية، جاب اول، ١٣٤٧ هـ. ق. در شش مجلد ويس و رامین، فخر الدين اسدگر گانی، باهتمام محمد جعفر محقق، ناشر بنکاه نشر اندیشه، تهران ١٣٣٧ هـ. ش.

هفت پیکر نظامی، بتصحیح و تحریث استاد مرحوم وحید دستگردی، جاب تهران ١٣١٥ هـ. ش.

فوائد حواشی

ص ۸۸ س ۴ نزاع : (ع) اشتیاق ، آرزومندی: «... سلسله وجد من بجنینانید ، همچون بلال را از حبشه و صهیب را از روم دواعی محبت و جوادب نزاع تو مرا اینجا کشانید»
(مرzbان نامه چاپ افست کتاب فروشی بارانی تهران، ص ۱۷۱)
«... و تعطش و نزاع از تحریر خامه ویراع و تقریر نامه ورقاع گذشته ...» (مکاتبات رشیدی چاپ لاهور ۱۹۴۵ م
بتصحیح محمد شفیع، ص ۱۰)

ص ۱۰ س ۱۳ جمری : او باش، مردم جلف و بی همه چیز : «ودر آن میانه حادنه زناطره جمریان ورنود و او باش دست تطاول و استیلا دراز کردند و هر روز خلقی را بی گناه می ستدند ایک دواتار رنود وا باش را بخود دعوت کرد...»
(جامع التواریخ رشیدی، چاپ فرانسه بتصحیح و حواشی کاترمر، ص ۲۲۶)

ص ۲۶ س ۱۷ «وسمعک صن عن سماع القیبح ...»
بیت از محمود وراق است. ر.ک. محاضرات الادباء راغب
ج ۱ ص ۷۱

قطعه نامه

کالشهب تنقض	۱۳/۴۰	کی شر بدخواه از	۲۰/م۱۸*
کالقبل	۱۷/۴۱	محترف و متجب	۱/م۱۹
ماها تقر	۱۸/۴۱	وبه سال ۶۷۶	۱۹/م۲۱
لایامنا الموضى	۱۰/۴۲	مرئیهای است در	۱۵/م۲۲
اذ نحن للجادنات	۱۱/۴۲	لطایف و نکت و فوادر و ملح	۱۵/م۲۳
انوق مدبع	۱۱/۴۳	۲- فیحاء	۲۱/م۲۶
۴- متن بر ابر تصحیح قوایی	۲۰/۴۳	ایا ریما رمی	۱۸/م۳۱
ن ، مریم ۱ آ و ۵ ، مدبع		فی دینه و دنیاه	۱۵/۴
من جار	۴/۴۵	صبا غیر قرة	۱۶/۸
تالق من افق	۱۶/۴۸	عذاب نمیره	۱۸/۸
میوه‌ای یانع	۲/۵۰	زندگانی دایر	۱۳/۱۸
۱- متن بر ابر آ، ن ، نافع	۱۷/۵۰	کشرب تحت ظل	۷/۱۹
در یک علبه	۸/۵۳	قفاء حوادث	۱۱/۲۰
معنی لیبلوگم	۹/۵۴	کالشمس لاتخفي	۱۵/۲۳
الله المیامن	۱۷/۵۵	تلقاء ذلك	۱۹/۲۳
در شخص	۱۲/۶۲	نفساً و ان شئت	۱۳/۲۴
الاغوار والانجاد	۴/۶۴	غضاب على	۱۷/۲۵
حشر نواب	۹/۶۵	الحظوظ فحالیت	۱۱/۲۶
در صندوق	۳/۶۸	۱ پس از سطر ۲۰ افزوده شود :	۱۳/۱
قد غذاه	۷/۷۱	۶- متن بر ابر هرسه نسخه‌ان، خلیع العدار	
مفتر الشایا	۳/۷۳	امتحان نیهرج	۱۷/۳۲
فليسعد النطق	۱۷/۷۳	یواسلهم كل ساعة	۱۶/۳۳
لئن کنفتني	۱۳/۷۹	زندگانی اعتلال	۱۳/۳۴
اذا ما تؤملت	۱۲/۸۰	ولاله نجست	۲۰/۳۵
کنوم باه	۸/۸۷	جلیس و بخت	۷/۳۷
کانت در اهمنا	۹/۸۸	عرصه ح توف	۹/۴۰
اسمع بقلبك	۱۳/۸۹	کالفراش المبثوث	۱۱/۴۰

۱- عدد سمت راست ممیز شماره صفحه و عدد سمت چپ آن شماره سطر و
دوم، نشانه مقدمه است و صحیح کلمات یا عبارات با خط درشت چاپ شده است .

لایعجینک	٢/٩٦
- متن بر ابرد، هر سه نسخه	١٦/٩٦
دیگر، لاتنجینک	٣/١٠٠
و لگدکوب تعاقب	٣/١٠١
ریوها سه ک	٧/١٠١
خیطا قیصا	٨/١٠١
شیبا بماء	١٥/١٠١
- متن بر ابرد ۱۵ هر سه نسخه	٤/١٠٣
دیگر، ریوها	١٨/١٠٣
هواعک مامولی	١/١٠٤
ن، هواك	١٠/١٠٤
ما الحب	١٦/١٠٤
لاغندي حرانا	٢- متن بر ابرد ۷ و ۱۵، م، فما
سار المطى	١٧/١٠٤
الحب، ن، وما الحب	٨/١١١
ظما الصادى	٨/١١١
نار غلتى	١١/١١١
اقول بانة	٢/١١٣
لاي و درر	١٥/١١٥
يدور علينا	١٢/١١٦
وملات صدرى	١٣/١٢٥
والعز والفرح	١٧/١٢٥
زبيا استیناسى	١٢/١٣٠
اللیث یحبس	٣/١٢١
صدا اللثام	١٣/١٢١
بالعادة قادم	٦/١٢٧
وحديقة الالباب	٢/١٥٣
ھنیناً لمولانا	١٦/١٥٣
ما القى من العجبة	٣/١٥٤
حمت عالي عاقبت	١٥/١٥٤
من مناقشة المقربين	٢٠/١٩٠
شبېنچى سيد	١٧/٢٠٣
دافتاش عليه به اول سطر	
دیگر باید و پوش از آن	
اشفافه شود، س ٧	

انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

- ۱- تذکرۀ حدیقه‌امان‌اللهی، تأليف میرزا عبد‌الله سنتدجی متخلص به «رونق» در سال ۱۲۶۵ هجری قمری، حاوی شرح حال ۴۳ تن از شعرای کردستان در قرن سیزدهم، به تصحیح و تحسیله آقای دکتر خیامپور، در ۲۴ + ۵۴۲ صفحه، آذرماه ۱۳۴۶، بها ۳۰ ریال
- ۲- تذکرۀ روضة‌السلطین، تأليف سلطان محمد هروی متخلص به «فخری» در قرن دهم هجری، حاوی احوال و اشعار ۸۰ تن از سلطین و امرا و شش تن از دیگر شعراء، به تصحیح و تحسیله آقای دکتر خیامپور، در ۲۰ + ۱۸۰ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۵، بها ۱۰۰ ریال
- ۳- منظومه‌گردی مهر و وفا، بامتن‌کردی و ترجمة فارسی، مقدمه و ضبط و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸۶ + ۱۷۶ صفحه، مهرماه ۱۳۴۵، بها ۸۵ ریال
- ۴- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تأليف آقای محمد امین ادیب‌طوسی، بخش اول، در ۸۶ + ۴۳۶ صفحه، بهمن ماه ۱۳۴۵، بها ۴۶۰ ریال
- ۵- منظومه‌گردی شیخ صنعت، بامتن‌کردی و ترجمة فارسی، مقدمه و ضبط و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۸۶ + ۱۳۴ صفحه، مردادماه ۱۳۴۶، بها ۶۰ ریال
- ۶- فرهنگ لغات ادبی (شامل لغات و تعبیراتی که از متون فارسی استخراج شده است)، تأليف آقای محمد امین ادیب‌طوسی، بخش دوم، در ۴۳۶ - ۷۸۴ = ۳۴۸ صفحه، اسفند ماه ۱۳۴۶، بها ۳۰ ریال
- ۷- سفينة‌المحمود، تأليف محمود میرزا قاجار در سال ۱۲۴۰ هجری قمری، جلد اول حاوی احوال و اشعار ۱۶۲ تن از شعرای این تذکرۀ که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به تصحیح و تحسیله آقای دکتر خیامپور، در ۲۰ + ۳۸۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال

- ۸- سفينة المحمود ، تأليف محمود ميرزا قاجار در سال ۱۳۴۰ هجری قمری، جلد دوم حاوی احوال و اشعار ۱۸۴ تن از شرای این تذکره که در قرن دوازدهم و سیزدهم میزیسته‌اند، به تصحیح و تحسیله آقای دکتر خیامپور، در ۴۹۲ + ۴ صفحه، اسفندماه ۱۳۴۶، بها ۱۵۰ ریال
- ۷۷۶ - ۲۸۴ = ۳۹۲) صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷، بها ۱۰۵ ریال
- ۹- تخت سلیمان، تأليف علی‌اکبر سرفراز، در ۱۲ + ۱۲ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۷، بها ۱۰۵ ریال
- ۱۰- منظومه‌گردی بهرام و گلستان، بامتن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۲۱۶ + ۸ صفحه، مهرماه ۱۳۴۷، بها ۱۱۵ ریال
- ۱۱- دیوان وقارشیر ازی، بخش نخست (قصائد، الف-ر)، به تصحیح آقای دکتر ماهیار نوابی، در ۴۳۲ + ۲۴ صفحه، شهریور ماه ۱۳۴۸، بها ۱۳۵ ریال
- ۱۲- منظومه‌گردی شور محمد و مرزینگان، بامتن کردی و ترجمه فارسی، مقدمه و ضبط و ترجمه و توضیح از آقای قادر فتاحی قاضی، در ۱۷۰ + ۱۰ صفحه، دی‌ماه ۱۳۴۸، بها ۶۰ ریال
- ۱۳- روضة الكتاب و حديقة الالباب، تأليف ابو‌بکر بن الزکی المتطلب القونوی الملقب بالصدر ، به تصحیح و تحسیله آقای میر دودد سید یونسی ، در ۴۵۶ + ۶۴ صفحه، فروردین‌ماه ۱۳۴۹، بها ۱۷۵ ریال

مرکز پخش

انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران

گتاب فروشی قهران

تبریز ، بازار شیشه‌گرخانه ، تلفن ۲۷۳۲
تهران ، خیابان ناصر خسرو ، کوچه حاجی نایب
پاساز مجیدی ، تلفن ۵۷۸۴۹